

جلد سوم

نور ملکوت قرآن

از قیمت

انوار ملکوت

تألیف

حضرت علامہ آیہ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طبرانی

قدس اللہ نفسہ الزکیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معلم
۱۹۱۶ء
جلد سوم

نور ملکوت قرآن

از قیمت

انوار الملکوت

تألیف

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین عینی طہرانے

قدس اللہ نفسہ الازلیۃ

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.
نور ملکوت قرآن / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی .- مشهد : نور
ملکوت قرآن، ۱۴۲۱ ق .

۴ ج . .- (دوره علوم و معارف اسلام : ۶)

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱ . قرآن . ۲ . قرآن - مقاله ها و خطابه ها . الف . عنوان .

ب . فروست .

۲۹۷/۱۵

BP۶۵/۵۳

شابک معمولی ۹-۰۸-۷۲۷۰-۹۶۴ (جلد ۳) ISBN 964 - 7270 - 08 - 9 (VOL . 3)
شابک زرکوب ۸-۰۳-۷۲۷۰-۹۶۴ (جلد ۳) ISBN 964 - 7270 - 03 - 8 (VOL . 3)
شابک معمولی ۴-۰۵-۷۲۷۰-۹۶۴ (دوره ۴ جلدی) ISBN 964 - 7270 - 05 - 4 (4 VOL . SET)
شابک زرکوب ۳-۰۰-۷۲۷۰-۹۶۴ (دوره ۴ جلدی) ISBN 964 - 7270 - 00 - 3 (4 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۶)

نور ملکوت قرآن

جلد سوم

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع دوم : جمادی الأولى ۱۴۲۱ هجری قمری

تعداد : ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی ، چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر : انتشارات نور ملکوت قرآن ، مشهد مقدس ، خیابان شهید هاشمی نژاد ، جنب

مسجد الهادی ، شماره ۲۱۷ ، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲ صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

ب طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

برخی از عناوین برگزیده و مطالب مهمه کتاب
نور ملکوت قرآن جلد سوم

- ۱- قرآن ، در مقابل نظر مادیون که تمام عالم را متفرّق و از هم جدا می‌بینند ، با نظر توحیدی خود ، همه موجودات را به هم مرتبط و عین ربط و ظهور جمال جمیل ذات بی مثال خداوند میداند
- ۲ - خطبه‌هایی از امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره عظمت قرآن و لزوم تمسّک به آن و أخذ معارف آن از اهلش که والیان ولایتند
- ۳- شرق و غرب ، گرچه به مسیحیت یا یهودیت تظاهر می‌کنند ، ولی اساس مکتبشان ماده‌گری و ماده‌پرستی است
- ۴- فلسفه جهاد در اسلام ، ایثار و انفاق توحید به فاقدین آن است
- ۵- جریان برده داری در تاریخ و نظریه اسلام درباره بردگی
- ۶- انسان همیشه در محدوده زیست می‌نماید ، و لغت «آزادی مطلق» اسمی است فاقد مسمی
- ۷- داشتن قوه دفاعیه برای حفظ از هجوم دشمن ، با هر وسیله ممکن برای هر اجتماعی ضروری است
- ۸- اشاعه فحشاء و مقابله با دین و دعوت به ملّیت‌گرایی از اولین اقدامات و سیاستهای دول استعمارگر در کشورهاست
- ۹- بخشهایی از شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی و نظر مؤلف درباره وی
- ۱۰- دخالت‌های ناروای انگلیس در سرنوشت ملّت ایران

۱۱- أحمد شاه مردی با فکر و مآل اندیش بود و مصلحت عامه را فدای ریاست خویش نمود

۱۲- استعمار کفر مکتبش خُدعه و جنایت ، و مکتب قرآن حیات است

۱۳- رسول الله و ائمه طاهرین علیهم السلام وجودشان حقیقت قرآن ، و قرآن بیان حقیقت آنان است

۱۴- نمونه‌هایی از تأثیر آیات حیاتبخش قرآن و کلمات جانبخش پاسداران آن : آل محمد علیهم السلام در قلوب افراد مستعد

۱۵- منطق قرآن ، خلاصی از هر عبودیتی غیر از عبودیت خداوند است

۱۶- عدم پذیرش آیات قرآن ، از علائم کفر است

۱۷- فضیلت و آداب تلاوت قرآن ، و مقداری که هر مسلمان باید روزانه از این عهد نامه الهی قرائت نماید

۱۸- تدبیر و تأمل در قرآن ، کلید نجات و مفتاح سعادت است

۱۹- کیفیت تلاوت قرآن و نماز شب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

۲۰- بهره هر مسلمان از قرآن به همان مقداری است که از بر دارد و میتواند از حفظ بخواند

۲۱- قرآن ، همانند نفس رسول خدا از جمیع مخلوقات افضل است

۲۲- اگر قرآن به کسی داده شود ، عظیم‌ترین موهبت الهی به او داده شده است

۲۳- رهبر و مُرشد الی الله ، باید عارف به قرآن باشد

۲۴- قرآن بدون امام ، در حکم جسدی بی روح ، و در کنار امام ، زنده و دارای خاصیت و اثر است

فخرست

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات

نور ملکوت قرآن

جلد سوّم

صفحه

عنوان

بحث پنجم :

منطق قرآن ، توحید خالص در جمیع شؤون است

و تفسیر آیه :

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ
لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ

از صفحه ۳ تا صفحه ۱۹۷

شامل مطالب :

- ۳ قرآن ، خداوند را حاضر و مُسیطر بر تمام اشیاء میدانند
- ۶ معنای «وَمَنْ بَلَغَ»
- ۶ آیات دالّه بر آنکه خداوند بر هر موجودی ، شهید و رقیب و حفیظ و محیط است
- ۹ خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در توصیف قرآن و لزوم متابعت از آن
- ۱۱ ادامه خطبه ، در باره عظمت و ابدیت و لزوم تمسک به قرآن
- ۱۴ مردم نسبت به قرآن ، چهار دسته هستند
- ۱۵ بیان ابن ابی الحدید درباره کلمات بزرگان در تعظیم و تجلیل از قرآن
- تأثیر کلام امیر المؤمنین علیه السّلام بر فرزدق ، که به پدرش فرمودند :
- ۱۶ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ

- ۱۷ کلمات بزرگان درباره قرائت قرآن
- ۱۸ روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره قاری قرآن
- ۲۱ **صراحت آیات قرآن در توحید**
- ۲۲ قرآن با نظر توحیدی خود ، همه موجودات را پیوند میدهد
- «شاهنامه» فردوسی زنده کننده ملیت و تفاخر ملی است که با روح اسلام مابینت
- ۲۴ دارد (ت)*
- ۲۵ دستورات توحیدی قرآن در مقابل نظر مادّیون است که عالم را متفرّق می بینند
- ۲۶ غرور و استبداد اروپائیان سبب شد تا بعد از نهضت خود ، اسلام را نپذیرند
- ۲۸ مقدّمات انقلاب اروپا علیه پاپ‌های مسیحی جاه طلب
- ۳۰ انتقادات دانشمندان اروپا از لحاظ علمی و تاریخی به تورا و انجیل
- ۳۲ جهل و تعصّب اروپا در عدم رجوع به قرآن ، پس از نهضت علیه ارباب کلیسا
- ۳۴ عیسی و موسای واقعی را ، قرآن معرفی میکند
- ۳۵ قرآن ، خطاهای تورا و انجیل فعلی را بر ملا میکند و کشیش‌ها را متّهم مینماید
- ۳۶ آلکسیس کارل ، علّت عدم موفقیت علوم طبیعی را بیان میکند
- ۴۰ گفتار آلکسیس کارل ؛ و تجاهل و تغافل او نسبت به عرفان اسلامی
- شرق و غرب ، گرچه به مسیحیت یا یهودیت تظاهر میکنند ولی مکتبشان
- ۴۲ اصالة المادّه است
- ۴۳ فرهنگ قرآن و اسلام و فرهنگ مادّیگری ، در دو نقطه متقابل قرار دارند
- ۴۴ تعلیم و دستورات اسلام در جنگهای داخلی و جنگ با دشمنان
- ۴۷ **تعمیم نعمت اسلام ، ایجاب جهاد میکند**
- ۴۹ احکام جهاد ، از قتل و اسارت و فدیّه و نهب و غارت
- ۵۰ تحمّل مشاقّ جهاد ، صرفاً برای هدایت کفّار به توحید است
- ۵۰ مدارا کردن و عدالت خلفا و مسلمین نسب به اهل جزیه (ت)
- ۵۲ فلسفه جهاد در اسلام ، ایثار و انفاق توحید است به فاقدین آن

* - حرف (ت) علامت مطالب موجود در تعلیقه‌ها می باشد .

- ۵۴ نمونه‌ای از رفتار مسلمین با کفار در جنگها (ت)
- ۵۵ داستان عبور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از نزد اسیران ، و تبسم آن حضرت
- ۵۶ ذکر داستان در «مثنوی» ملای رومی
- ۵۹ محبت و شفقت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به اسیران (ت)
- ۶۰ از جمله احکام مترتبه بر جهاد اسلامی ، استعباد است
- بحث تفصیلی علامه طباطبائی قدس الله سره الشریف در باره بردگی و رقیّت ،
- ۶۲ در آخر سوره مائده (در یازده عنوان)
- ۶۲ (۱) اعتبار عبودیت برای خداوند سبحانه
- ۶۳ آیات داله بر آنکه تمام موجودات ، عبد رقی و بنده مطلق خدایند
- ۶۵ (۲) اعتبار عبودیت و بندگی برای انسان و اسباب آن ؛ مبدأ و علت بردگی در تاریخ
- ۶۸ (۳) سیر بردگی در تاریخ
- ۶۹ (۴) نظریه اسلام درباره بردگی چیست !؟
- ۶۹ الغاء اسلام بردگی را در ناحیه غلبه ، و در ناحیه ولایت ابوینی
- ۷۲ احکام زنان در شرع مقدس اسلام
- ۷۲ آیات داله بر تساوی افراد بشر من جمیع الجهات مگر از جهت تقوی
- ۷۴ خطبه رسول اکرم صلی الله علیه وآله در تساوی مردم مگر از جهت تقوی (ت)
- ۷۵ اسلام ، تعصب و تفاخر به قومیت را نفی می نماید (ت)
- ۷۶ فلسفه جهاد در اسلام
- ۷۷ (۵) راه برای برده‌گیری در اسلام چیست !؟
- ۷۸ شرائط جهاد اسلام ، و کیفیت کشتار و برده‌گیری از کافران
- ۷۹ (۶) روش اسلام در کیفیت نگهداری غلامان و کنیزان چگونه بوده است !؟
- ۸۰ إرفاق اسلام درباره بردگان ، عالی ترین نمونه اخلاق است
- ۸۱ اسلام اسباب بردگی را تقلیل داده و اسباب آزادی بندگان را زیاد کرده است
- ۸۱ مطالب أحمد امین درباره حقوق بندگان در اسلام (ت)
- ۸۲ (۷) نتیجه و محصل بحث در فصول سابقه
- ۸۴ (۸) جریان برده‌داری در تاریخ

- ۸۵ نِقَاطی که در جهان از قدیم برده‌داری معمول بوده ، و نِقَاطی که معمول نبوده است
- ۸۶ تاریخ و کیفیت آزادی بردگان
- ۸۸ (۹) نگاهی به بناء حرّیت انسان
- انسان همیشه در محدوده زیست می‌نماید ؛ و لغت «آزادی مطلق» اسمی است
- ۸۸ فاقد مسمّی
- ۹۰ (۱۰) مقدار تحدید حرّیت چقدر است ؟
- ۹۱ داشتن قوّه دفاعیّه ، برای هر اجتماعی ضروری است
- ۹۲ (۱۱) نتیجه حکم به الغاء بردگی به کجا انجامید ؟
- ۹۳ الغاء حکم بردگی بروسل ، الغاء لفظی و ابقاء حقیقی آن به وجه اتمّ است
- فجایع استعمارهای اروپا و آمریکا همگی در پوشش الفاضلی فریبنده صورت
- ۹۵ می‌گیرد (ت)
- ۹۶ غرب ، حکم فطری اسلام در مورد استرقاق را در مرحله عمل پذیرفته است
- ۹۹ الغاء لفظ بردگی ، برای ابقای معنای آن بنحو اتمّ و اکمل است
- ۱۰۰ حکم اسلام به لزوم برده‌گیری در شرائط جنگی ، قابل نسخ نیست
- ۱۰۱ روایات و آیات وارده در وجوب جهاد فی سبیل الله
- ۱۰۳ وجوب «هجرت» در آیات قرآن
- ۱۰۴ وظیفه حکومت اسلام ، إقامة نماز و ایتاء زکوة و ... است
- ۱۰۶ تنها راه علاج مسلمین جهان ، بازگشت به قرآن است
- ۱۰۶ نهضت ضدّ استعماری الجزائر علیه فرانسه طاغی ، به پیروی از قرآن بود
- ۱۰۹ کلمات ژنرال سوستل فرانسوی و کندی ، درباره تعالیم اسلام و قرآن
- ۱۱۰ علّت ضعف مسلمین ، بر اساس دو اصل بود
- ۱۱۰ اصل اوّل : حرکت و تسابق اروپائیان در جهانگیری ، بعد از کریستف کلمب
- ۱۱۴ اصل دوّم : جنگهای صلیبی ، و قتل عامّ و اخراج مسلمین از آندلس
- ۱۱۵ سقوط و انحطاط مسیحیان پس از خروج مسلمین از آندلس
- ۱۱۷ علل ضعف مسلمین ، به شواهد تاریخی ، ناشی از سستی در عمل به قرآن است
- ۱۱۸ استعمار کشورهای کوچک و ضعیف ؛ هدف جنگهای جهانی

- ۱۲۰ غلبه انگلیس بر عراق در جنگ جهانی ، ناشی از رشوه‌گیری بوده است
- ۱۲۳ جهاد و دفاع مردم و علماء علیه هجوم سپاه انگلیس
- ۱۲۴ اعلان جهاد آیه الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی بر ضد انگلیس
- ۱۲۶ جنگ تحمیلی عراق ، برای هدم ایران اسلامی از نو بپاخاسته بود
- ۱۲۶ سیاست انگلستان در هر کشوری ، دعوت به ملیت‌گرایی است
- ۱۳۱ إشاعه فحشاء و مقابله با دین ، اولین اقدام دول استعمارگر در کشورهاست
- ۱۳۱ أشعار مرحوم آیه الله کاشف الغطاء درباره مبارزه با استعمار (ت)
- ۱۳۲ اختصاص مبالغ بسیار مهم در کشورها برای مقابله با مسائل قرآنیّه
- ۱۳۵ عمل استعمارگران ، مانند عمل فراعنه مصر در اهرام است با بردگان دستورات هیچ آئینی همچون اسلام توأم با محبت و إعطاء امتیازات انسانی نیست
- ۱۳۷
- ۱۳۸ منطق استعمارگران ، قدرت و زور است
- ۱۳۹ کلام علامه طباطبائی در «وحی یا شعور مرموز» درباره استعمار
- استعمار عالم ، همان قوانین وحشی و جنگل است که بصورت مدرن در آمده است
- ۱۴۲
- ۱۴۴ نژادپرستی و اثبات نابرابری نژادهای بشری توسط استعمارگران
- ۱۴۵ منطق استعمارگران ، درست در مقابل منطق قرآن است
- ۱۴۵ نظر سید جمال الدین أسدآبادی ، در دشمنی انگلستان با اسلام
- ۱۴۷ اروپائیان ، اعتقاد دینی مسلمین را تعصب می‌نامند
- ۱۴۷ فجایع استعمارگران نسبت به ملل تحت سیطره خویش (ت)
- ۱۴۹ عداوت خاص مسیحیان با مسلمین (ت)
- ۱۵۰ راه نجات و قدرت و حیات مجدد مسلمین ، رجوع و عمل به قرآن است
- ۱۵۱ خطابه سید جمال الدین در مصر ، راجع به عظمت قرآن
- ۱۵۵ غش نمودن سید جمال و اعضاء انجمن در اثر آن خطابه
- ۱۵۶ بخشهائی از شرح حال و آثار سید جمال الدین أسدآبادی
- ۱۵۹ نامه سید جمال به مرحوم مجدد شیرازی راجع به قضیه تنباکو

- ۱۵۹ نظر مؤلف دربارهٔ سید جمال الدین اسدآبادی (ت)
- ۱۶۰ دعوت به جهاد، پیوسته در سیمای قرآن متألئی و درخشان است
- ۱۶۲ «آزادیت به دستۀ شمشیر بسته‌اند»
- ۱۶۳ نقشه‌های استعمار برای جلوگیری از اتحاد مسلمین و روی کار آمدن قرآن
- ۱۶۴ گفتار محمد عبده، در عداوت سید جمال الدین با انگلستان
- فتنه‌های انگلیس در مستعمرات، توسط دست‌پرورده‌های فراماسونی خود
- ۱۶۵ انجام میگیرد
- آشوبها و فتنه‌های محافل سرّی فراماسونی در زمان ناصرالدین شاه و
- ۱۶۸ مظفّرالدین شاه
- ۱۷۰ دخالت‌های انگلیس در فتنهٔ ایران به نام نهضت مشروطیت
- ۱۷۱ وظیفهٔ مردم مسلمان در زمان حکومت اسلامی
- ۱۷۲ مداخلت‌های ناروای دولت انگلیس در سرنوشت ملت ایران
- ۱۷۵ **عدم تسلیم سلطان أحمد شاه در برابر فشار قوی انگلیس**
- ۱۷۷ أحمد شاه ابدأ حاضر نیست با اجانب بسازد گرچه از سلطنت کنار رود
- أحمد شاه مردی با فکر و مآل اندیش بود، مصلحت عامه را فدای ریاستش
- ۱۷۸ نمود
- ۱۸۱ أحمد شاه با راه‌آهن جنوب به شمال که به نفع انگلیس بود مخالفت کرد
- ۱۸۱ چرا سلطان أحمد شاه با ترور کردن رضاخان مخالف بود؟
- ۱۸۴ سخنرانی أحمد شاه در فرانسه دربارهٔ حقانیت خود
- ۱۸۶ أحمد شاه، تاریخ پرماجرایی را طی کرد و حاضر به خیانت نشد
- ۱۸۹ سفر فروغی به پاریس برای خریدن استعفانامهٔ أحمد شاه به یک میلیون لیره
- ۱۹۰ إجمالی از زندگانی أحمد شاه و کیفیت فوت و دفن او
- از زندگی أحمد شاه، حقیقت حال مشروطه و لواداران اصلی آن معلوم
- ۱۹۱ می‌شود (ت)
- ۱۹۱ استعمار کفر مکتبش خُدعه و جنایت، و مکتب قرآن حیات است
- ۱۹۳ تأثیر نغمه‌های جانبخش قرآن در قلوب مؤمنین

- ۱۹۴ حَقَانِيَّتِ قُرْآن ، حَقَانِيَّتِ رَسولِ اللّهِ و ائِمَّة طاهرين است
 ۱۹۶ امام معصوم ، وجودش حقيقت قرآن است

بحث ششم :

سیر قرآن در آیات انفسی

و تفسیر آیه :

اللّهُ نَزَلَ اَحْسَنَ الْاَحْدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
 ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللّهِ ذَلِكِ هَدَى اللّهُ يَهْدِي بِهٖ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللّهُ
 فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

از صفحه ۲۰۱ تا صفحه ۳۳۹

شامل مطالب :

- ۲۰۱ تفسیر آیه : اللّهُ نَزَلَ اَحْسَنَ الْاَحْدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي
 ۲۰۲ کلام حضرت استاد علامه طباطبائی در معنی «متشابه» و «مثنائی»
 ۲۰۴ تمام آیات قرآن متشابه (شبيه به هم) و مثنائی میباشد
 ۲۰۶ روایات خاصه و عامه بر آنکه «بَسْمَلَهُ» جزء قرآن است
 ۲۰۹ معنای مثنائی و سُور طُوال و مِثین و مُفَصَّلَات و قِصار
 ۲۱۲ دلالت آیه مطلع سخن بر اینکه آیات قرآن موجب سیر کمالی نفوس مؤمنان است
 خصائص و اوصاف تربیت شدگان مکتب قرآن در آیات آخر سوره فرقان
 (وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ ...)
 ۲۱۳ منطق قرآن ، خلاصی از هر عبودیتی غیر از عبودیت خداوند است
 ۲۱۵ آیات قرآن با نفوس مؤمنین چه میکند؟!
 ۲۱۸ از علایم کفر ، عدم پذیرش آیات قرآن است
 ۲۲۲ کفّار و منافقین در پذیرش قرآن ، گویی پرده صماخشان پاره است
 ۲۲۳ کفّار و منافقین با تظاهر به اسلام ، در صدد معارضه با حقیقت قرآن برآمدند
 ۲۲۴ تفسیر آیه : هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ
 ۲۲۴ تفسیر معنای «محکمات و متشابهات» در آیات قرآن

- ۲۲۶ معنی و تفسیر «راسخین در علم»
- ۲۲۹ مخالفت با حقیقت قرآن ، انحصار به مشرکین ندارد
- ۲۲۹ روایات وارده در آنکه امامان علیهم السّلام راسخین در علم اند
- ۲۳۲ قتال امیر المؤمنین علیه السّلام با ناکثین و قاسطین و مارقین ، بر تأویل قرآن
- ۲۳۴ روایات وارده از رسول خدا ، در جهاد امیر المؤمنین با منافقین اُمّت
- ۲۳۵ گفتار رسول خدا در اینکه : علیّ خاصُّ النُّعل ، در راه تأویل قرآن می‌جنگد
- ۲۳۷ روایت ابن ابی الحدید ، در شرح دوران فتنه و غیبت
- ۲۴۱ فتنه‌های معاویه و دستیارانش ، با تمسک و استدلال به آیات قرآن
- ۲۴۲ خطبه امیر المؤمنین در برائت از خون عثمان
- نامه امیر المؤمنین علیه السّلام به معاویه در بازگو کردن ریاست خواهی وی با
- ۲۴۴ تأویل قرآن
- ۲۴۶ «نهج البلاغه» و شکوه حضرت از عدم تفسیر بعضی از آیات را به بعضی دیگر
- ۲۴۸ خطبه حضرت در «نهج البلاغه» درباره عظمت قرآن
- خطبه غزای «نهج البلاغه» در لزوم تمسک به قرآن ، و أخذ آن از اهلش که والیان
- ۲۴۹ ولایتند
- ۲۵۵ ائمه اطهار «عیش العلم و موت الجهل» می‌باشند
- ۲۵۶ خطبه دیگر حضرت درباره قرآن و اهمّیت پاسدارانش : آل محمد علیهم السّلام
- ۲۵۹ کیفیت قرائت رسول الله قرآن کریم را
- ۲۶۰ روایات وارده در قرائت حضرت رسول الله قرآن مجید را
- ۲۶۳ روایت «شَیْبَانِی سُوْرَةُ هُوْد»
- ۲۶۵ «حَمَلَةُ الْقُرْءَانِ عُرْفَاءُ اَهْلِ الْجَنَّةِ ...»
- ۲۶۶ حالات حضرت امام کاظم و حضرت امام سجّاد علیهما السّلام در قرائت قرآن
- ۲۶۹ دعای ختم قرآن از «صحیفه سجّادیّه»
- ۲۷۱ صحیفه‌های سجّادیّه ، علویّه ، حسینیّه ، مهدویّه (ت)
- رسیدن رسول خدا و ائمه علیهم السّلام به اعلی مدارج تصوّر ، در اثر تبعیت از
- ۲۷۴ خدا و مجاهده بوده است

- ۲۷۶ مسلمین در اثر تعالیم قرآن به جایی رسیدند که عقل از وصفش عاجز است
شنیدن فضیل بن عیاض آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» را و
تأثیر آن در جان او
- ۲۷۷ ملاقات هارون الرّشید و وزیرش فضل برمکی ، با فضیل بن عیاض (ت)
- ۲۷۷ موت پسر فضیل بن عیاض بنام علی ، در اثر شنیدن آیه‌ای از آیات قرآن
- ۲۷۹ بشر حافی و انقلاب او از یک گفتار موسی بن جعفر علیهما السّلام
- ۲۸۰ خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام در اوصاف متّقین
- ۲۸۲ تأثیر خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام در همّام و جان سپردن وی
- ۲۸۵ پاره شدن جگر بشر حافی از عشق خدا ، بنا به نقل شهید ثانی (ره)
- ۲۸۷ کلام امام حسن مجتبی علیه السّلام در هنگام رحلت ، دربارهٔ سبب گریهٔ آنحضرت
- ۲۸۹ تدبّر و تأمل در قرآن ، کلید نجات و مفتاح سعادت است
- ۲۹۰ روایات وارده در تدبّر و تأمل در قرآن ، و تفسیر «وَرَبِّلِ الْقُرْءَانِ تَرْبِيًا»
- ۲۹۲ «دیوان منسوب به امیر المؤمنین علیه السّلام» و اشعار راجع به قرآن
- ۲۹۳ وجوب استماع قرآن در وقت قرائت آن
- ۲۹۵ عنایت خاصّ حضرت علامه طباطبائی (ره) و مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم
حائری (ره) نسبت به قرآن و حفظ و احترام آن (ت)
- ۲۹۶ نهی اخبار دربارهٔ غافلین از قرآن
- ۲۹۸ عاملان و قاریان حقیقی قرآن ، اعزاز کبریت أحمرند
- ۳۰۰ روایات وارده دربارهٔ قرائت قرآن در منازل
- ۳۰۲ مقداری که باید هر مسلمان در روز قرآن بخواند
- ۳۰۴ از آداب قرائت قرآن ، حُسن صوت و استعاذه است
- ۳۰۶ در نمازها بعد از حمد ، سورهٔ کامل واجب نیست
- ۳۰۸ آیات آخر سورهٔ آل عمران در توصیف مؤمنینی که شب به قرائت قرآن و ذکر خدا
مشغولند
- ۳۱۱ ورود این آیات دربارهٔ امیر المؤمنین و سه فاطمهٔ همراه ایشان ، در وقت هجرت
از مکه به مدینه
- ۳۱۲

- ۳۱۴ جلوگیری قریش از حرکت امیر المؤمنین و فواطم به مدینه
- ۳۱۵ قرائت قرآن و نماز شب امیر المؤمنین و فواطم ، در بیابان هجرت
- ۳۱۹ کیفیت نماز شب و تلاوت قرآن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم
- ۳۲۲ در نمازهای واجب و مستحب ، باید از همه جای قرآن قرائت شود
- ۳۲۴ هر مسلمان ، فقط آن مقداری را از قرآن متحمل است که میتواند از حفظ بخواند
- اکتفا کردن به قرائت سوره‌های خاص در نمازها ، موجب تزییع و مهجوریت باقی قرآن است
- ۳۲۶
- ۳۲۷ داستان قرائت مرد أنصاریّ سورة كهف را در غزوه ، و خوابیدن مرد مهاجری در غزوه ذات الرقاع ، عباد بن بشر أنصاریّ میخواست بمیرد ولی قرائتش را قطع ننماید
- ۳۲۹
- ۳۳۰ آخرین خطبه امیر المؤمنین علیه السلام ، و یاد از برادران شهیدش
- ۳۳۲ روایات وارده در شأن عمّار یاسر
- ۳۳۶ شهادت عمّار یاسر در وقعه صفین بدست فئه باغیه
- ۳۳۷ کلمات امیر المؤمنین در کنار بدن عمّار ، و نماز خواندن حضرت بر او

بحث هفتم :

ثمره قرآن ، تربیت انسان کامل است

و تفسیر آیات :

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ *
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

از صفحه ۳۴۳ تا صفحه ۴۰۰

شامل مطالب :

- ۳۴۳ قرآن مجید دارای دو مرحله : حقیقت و نزول است
- ۳۴۵ «تنزیل» در قرآن مفصل ، و «نزل» در قرآن محکم است
- ۳۴۷ قرآن مفصل و قرآن محکم ، یک حقیقت واحده هستند به دو صورت
- ۳۴۸ نفس رسول الله با قرآن عالی و محکم ، متحد است

- ۳۵۱ قرآن ، همانند نفس رسول خدا ، افضل از جمیع کائنات است
- ۳۵۲ حاملین قرآن ، اشرف مکارم انسانیت را دارا هستند
- ۳۵۳ اگر قرآن به کسی داده شود ، عظیمترین موهبت خدا به او داده شده است
- ۳۵۵ معنی و تفسیر «حَالٌ مُّرْتَجِلٌ»
- ۳۵۶ تفسیر آیه : خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ
- ۳۵۸ رهبر و مُرشدِ اِلی الله ، باید عارف به قرآن باشد
- ۳۶۰ تأثیر آیات شفابخش قرآن (ت)
- ۳۶۲ صفات قاریان قرآن ، خشیت الهی و رِقَّتِ دل و اشک چشم است
- ۳۶۲ داستان جوانی که در مسجد به رسول الله گفت : أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا !
- ۳۶۵ پاسخ‌های قاری قرآن در جواب خدا ، در هنگام تلاوت آیات مختلفه قرآن
- ۳۶۷ سوره‌های قرآن که سجده واجبیه یا مستحبیه دارند
- ۳۷۱ داستان گفتار سید الشهداء به حبیب بن مظاهر : لَلَّهِ دُرُكٌ يَا حَبِيبُ !
- ۳۷۲ معنی و تفسیر روایات وارده در اینکه قرآن ، بیان حقیقت امام است
- ۳۷۵ آیات قرآن که تأویلش درباره امامان است
- ۳۷۹ معنی و مراد «صراط مستقیم»
- ۳۸۰ مراد از صراط مستقیم ، صراط علی بن ابی طالب است
- ۳۸۲ حقیقت معنای «تأویل» در آیات قرآن
- ۳۸۳ ابیات اُزری در اینکه امیر المؤمنین حقیقت قرآن است
- ۳۸۴ اشعار اُزری ، شاعر اهل بیت ، گویا نفخه روح القدس است (ت)
- ۳۸۶ تأویل قرآن همان معنی واقعی قرآن است ، که دشمنان آنرا تزییع می‌کنند
- ۳۸۹ معنی «كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ» نقض و عدم پذیرش کتاب الله است
- قرآن بدون امام ، در حکم جسد بی‌روح ؛ و در کنار امام ، زنده و دارای خاصیت و
- ۳۹۰ اثر است
- ۳۹۱ روایات وارده در اتحاد نفس رسول الله با امیر المؤمنین در تحقق به قرآن
- ۳۹۲ حبیب بن مظاهر و میثم تمار از خواص اصحاب امیر المؤمنین بودند
- ۳۹۳ داستان ملاقات میثم تمار و حبیب بن مظاهر ، و اخبار از شهادت یکدیگر

-
- ۳۹۶ حبیب بن مظاهر، در هر شب یک ختم قرآن می نمود
- ۳۹۸ نقل ابن اَبی الحدید در اینکِه : اصحاب امام حسین همچون شیرانِ عُرّان بوده اند
- ۴۰۲ فهرست و معرفی اِجمالی تألیفات

هو العليم

دوره علوم و معارف اسلام

٦

أنوار الملكوت

١ - نور ملكوت قرآن

٢ - نور ملكوت مسجد

٣ - نور ملكوت غان

٤ - نور ملكوت روز

٥ - نور ملكوت عا

تأليف :

بندہ حقیر و فقیر؛ امیدوار غفور رحمت

پروردگار عزیز و قدیر

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عقیقہ مدنی حرمائے

و ختم لہ بالحمد للہ

بحث پنجم :

منطق قرآن توحید خالص در بیع شمول است
و تفسیر آن :

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا
الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ

ہوا تسلیم

۶

دورہ

علوم و معارف اسلام

جلد سوم از

نور ملکوت قرآن

از قسمت

أنوار الملکوت

تألیف

سید محمد حسین جعفری طہرانی

عفی اللہ عنہ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ * قُلْ
أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أُوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْءَانُ
لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أُنْتَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ ءَالِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ
قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ .

(هفدهمین تا نوزدهمین آیه ، از سورهٔ أنعام : ششمین سوره از قرآن کریم)

«واگر خداوند به تو ضرری برساند ، هیچکس جز او نمیتواند آن ضرر را

بردارد . و اگر خداوند به تو خیری برساند ، (هیچکس جز او نمیتواند آن خیر را

بردارد) بنابراین او بر هر کاری توانائی و قدرت دارد . و اوست که با قدرت قاهره

خود بر بندگانش استیلا و غلبه دارد . و اوست که دارای حکمت و استواری و

اتقان است . و اوست که خبیر و آگاه است .

بگو ای پیغمبر ! کدام چیزی شهادت و حضور و معاینه اش از همه

موجودات بزرگتر است ؟! بگو خداست که در میان من و میان شما حاضر و

شاهد است . (معاینه دارد ، می بیند و شهادت و حضور دارد) و این قرآن به من وحی شده است تا بوسیله آن شما را و هرکس را که قرآن به او رسیده است ، از عواقب وخیم شرک بترسانم ! آیا شما گواهی میدهید و حضور بالمعاینه و الرؤیه دارید که با این خداوند ، خدایان دیگری وجود دارد؟! بگو ای پیغمبر ، من گواهی نمیدهم ! بگو : او اینست و غیر از این نیست که معبودی یگانه و مقصد و مقصودی یکتاست ! و حقاً و حقیقهً من از آنچه را که شما با خدا معبود و مقصود میدانید بیزارم.»

و قبل از این آیات ، در کیفیت معرفتی توحید و نشان دادن یگانگی ذات اقدس حق در جمیع شؤون میفرماید :

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَرِيبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ .

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ
اتَّخَذَ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ
أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ .
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ
يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۱ .

«[ای پیغمبر با این مشرکین در مقام احتجاج برآو] بگو : آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است ملک کیست؟! بگو : ملک طلق خداست ! او بر خودش افاضه رحمت و بخشایش به کاخ هستی و عالم وجود را لازم شمرده است . و البته شما را در روز بازپسین و قیامت جمع خواهد نمود ؛ آن روزیکه در تحققش هیچ شک و تردیدی نیست . کسانی که جانهای خود را مفت باخته و در

عاقبت امر زیانکارند، ایشان به روز قیامت ایمان نمی‌آورند.
و ملک طلق خداست و اختصاص به او دارد آنچه در شب و روز آرامش
دارند؛ و اوست شنوا و دانا.

بگو: آیا من برای خودم غیر از خدا مولا و صاحب اختیار و حاضر و ناظر
و مدیر و مدبری در تمام شئون اختیار کنم؛ در حالیکه اوست که آسمانها و زمین
را خلق کرده، و از عدم به صحنه وجود آورده است؟! و اوست که به کائنات
روزی میدهد، و خودروزی نمیخورد! بگو: به من چنین امر شده است که اولین
کسی باشم که سر تسلیم فرود آورده باشد، و به اسلام گرویده باشد! و به من امر
شده است که ای پیامبر! البتّه و البتّه نباید از مشرکین بوده باشی!

بگو: من اگر مخالفت فرمان و عصیان امر خدایم را بنمایم، از عذاب
روزی بزرگ ترسانم. در آنروز هر کس که آن عذاب از وی دور شود و برکنار رود،
اوست که مورد رحمت پروردگار من قرار گرفته است. و اینست بهره و نصیب
آشکارا!»

این آیات به وضوح میرساند که منطق قرآن دعوت به توحید است؛
توحید صرف و خالص و بدون شائبه در جمیع شئون. و دعوت به معاد است؛
یعنی مبدأ و معاد جمیع عوالم و کائنات، از جمله انسان انحصار در ذات اقدس
ربوبی دارد. در تمام امور اعمّ از امور تکوینی و اعمّ از امور تشریحی، مقصد و
مقصود خداست، و اطاعت فقط از آن اوست. و اوست که حاضر و ناظر و
محیط و مهیمن و مسیطر بر جمیع موجودات است؛ و اوست که با هر موجودی
معیت ذاتیه و وصفیه و اسمائیه دارد. بنابراین باید در برابر چنین ربّ و دود و
رحیمی کرنش داشت، و پیوسته به عبادت و نیایش برخاست، و از هر چه و از
هر که غیر از اوست بُرید، و زمام امور را در دین و دنیا و آخرت بدو سپرد.
اینست نهج قویم، و عمل بر طبق اساس عالم خلقت، و تطبیق انسان با حقّ و

حقیقت ؛ نه بر اوهام و پندار و شک و ریب .

شهادت در لغت عرب ، به معنای مطلق گواهی دادن نیست ، بلکه به معنای حضور است ؛ و چون گواه برای گواهی حتماً باید حضور بهم رساند و جریان واقعه را مشاهده و معاینه کند ، فلذا اینگونه گواهی را شهادت نامند . تمام مشتقات از این ماده ، همچون شهید و شاهد و مشهود و غیرها از این قبیل است . یعنی در تمام آنها معنای حضور منطوی است ، و بدین لحاظ در معانی و مرادهای مختلفه استعمال می شود .

پس این آیه که میگوید : **قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ** ، اولاً میرساند که : دعوت قرآن به توحید صرف است ؛ زیرا پس از آنکه گفت : **وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ** و نیز خداوند را یگانه حاضر و شاهد میان پیامبر و مشرکین دانست ، معلوم می شود که دعوت این کتاب الهی بدینگونه از توحید است .

و ثانیاً میرساند : که قرآن اختصاص به خصوص افراد زمان پیغمبر ندارد ، بلکه در تمام زمانها حجّت است . و نیز اختصاص به عربی زبانان ندارد ، بلکه در تمام زبانها حجّت است . زیرا با تصریح به کلمه **وَمَنْ بَلَغَ** (و هر کسیکه قرآن به او برسد به هر گونه رسیدنی ؛ خواه به عربی ، و خواه ترجمه اش ، و خواه با نوشتن ، و خواه به خواندن بر او ، و خواه با زبان ، و خواه با ارسال موج و به صدا درآمدن رادیوها و امثال ذلك) به هر فرد از افراد بشر که قرآن و محتوای آن برسد ، مورد إنذار و وعید الهی قرار می گیرد و حجّت بر او می شود .

و نظیر کلمه شهید و امثال آن مثل رقیب و حفیظ و محیط ، در قرآن کریم درباره خداوند متعال بسیار وارد شده است ؛ مثل :

فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^۱

۱- ذیل آیه ۱۱۷ ، از سوره ۵ : المائدة

حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهما الصلوة و السلام به خداوند عرضه میدارد: «پس زمانیکه مرا به سوی خود بردی، تو کسی بودی که تنها بر ایشان مراقبت داشتی، و تو بر هر چیزی شاهد و حاضر و ناظری.»

و مثل:

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ^۱.

«آیا برای پروردگارت این کفایت نمیکند که او بر هر چیزی شهید است؟! آگاه باش که این مردم در لقاء و دیدار پروردگارشان در شک و تردیدند! آگاه باش که او بر هر چیزی محیط است!»

و مثل:

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّونَهُ، شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ^۲.

حضرت هود پیامبر علی نبینا و آله و علیه السلام به قوم خود، چون عصیانش نمودند گفت:

«پس اگر روی گردانیدند، من به وظیفه رسالت عمل نموده، آنچه را که به من درباره شما ارسال شده بود، به شما ابلاغ کردم. و خداوند بجای شما گروه دیگری را برای اطاعت خود معین میکند؛ و ابداً این عمل برای خدای من ضرری ندارد. حقاً و تحقیقاً پروردگار من بر هر چیزی حفیظ و رقیب، پاسدار و نگهبان است.»

و مثل:

۱- ذیل آیه ۵۳ و آیه ۵۴، از سوره ۴۱: فصلت

۲- آیه ۵۷، از سوره ۱۱: هود

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۱

«بدرستی که خداوند بر شما رقیب و ناظر و نگهبان و راصد است!»

و نظیر آیات مبارکات واقع در سورهٔ أنعام، در دعوت قرآن کریم به توحید خالص و یگانگی صرف و مطلق ذات قدّوس احدیّت در تمام شؤون، آیات است در سورهٔ یونس که مضمونش با این آیات مشابه است:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّىكُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ .

وَ أَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَ لَا تَدْعُ
مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِّنَ الظَّالِمِينَ .
وَ إِن يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ
لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ .^۲

«بگو ای پیغمبر: ای مردم اگر شما در دین و آئین من شک دارید، بدانید: آنچه را که شما غیر از خدا عبادت میکنید، من عبادت نمیکنم؛ ولیکن عبادت میکنم کسی را که شما را میمیراند. و به من امر شده است که از مؤمنان و گروندگان به حضرتش بوده باشم.

و نیز به من امر شده است که وجههٔ دل خود را متوجه و مائل به دین اسلام گردانم. و به من امر شده است که البته نباید از مشرکین بوده باشی، و نباید پرستی و بخوانی و طلب کنی غیر از خدا آنها را که نه میتوانند به تو نفعی برسانند و نه ضرری! و اگر چنین کنی در اینصورت حتماً تو از ستمگران خواهی بود!

۱- ذیل آیهٔ ۱، از سورهٔ ۴: النَّسَاء

۲- آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷، از سورهٔ ۱۰: یونس

و اگر خداوند به تو ضرری برساند هیچکس را یارای بر انداختنش جز او نیست؛ و اگر خداوند اراده کند به تو خیری برسد، هیچ موجودی را یارای برگرداندن فضلش نیست. خداوند فضل و رحمت خود را به هر کدام از بندگانش که بخواهد میرساند؛ و اوست خداوند آمرزنده و مهربان.»

بنا بر آنچه گفته شد، معلوم شد که: قرآن بر ما حجّت است؛ بر ما که چهارده قرن از نزول قرآن دیرتر پا به عرصهٔ حدوث نهاده‌ایم، بر ما که در دو منطقهٔ جغرافیای مختلف کرهٔ زمین با نزول قرآن قرار داریم. بلکه تاروز قیامت، و برای جمیع نقاط روی زمین قرآن حجّت است؛ و مَقَرّ و مَهْرَبی از پذیرش و بکار بستن آن نیست.

امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین در «نهج البلاغه» در توصیف و لزوم متابعت از قرآن، خطبه‌ای بلیغ ایراد فرموده است. مقدمهٔ میگوید:

انْتَفِعُوا بَيَانَ اللَّهِ، وَ اتَّعَظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ، وَ اقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيلَةِ، وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ، وَ بَيَّنَّ لَكُمْ مَحَابَةَ مَنْ الْأَعْمَالِ وَ مَكَارِهَهُ مِنْهَا؛ لِتَتَّبِعُوا هَذِهِ، وَ تَجْتَنِبُوا هَذِهِ!

فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ؛ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ».

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِ؛ وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ. فَرَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا نَزَعَ عَنِ شَهْوَتِهِ، وَ قَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ؛ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنْزِعًا، وَ إِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةِ فِي هَوَى.

وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ! أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَ لَا يُمَسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ؛ فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا، وَ مُسْتَزِيدًا لَهَا. فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَ الْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ؛ قَوْضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَ طَوَّوْهَا

طَيِّ الْمَنَازِلِ .

«به بیان خدا منتفع شوید ، و به اندرزها و مواعظ خدا متعظ گردید و پند گیرید ، و به نصیحت خداگوش فرا دارید و بپذیرید ؛ زیرا خداوند عذر خود را در عذاب شما در صورت مخالفت او امرش واضح کرده و شمارا از علم یقینی به توحید و عدلش متمکن گردانیده و عقول شما را در حکمت تعذیب و عقوبت واقف نموده است ، و بر این امر از شما حجت گرفته است . و برای شما تمام کارهائی را که جلب رضای او را میکند و جمیع کارهائی را که او را به خشم در می آورد و ناپسند دارد بیان کرده است تا آنها را بجای بیاورید و از اینها دوری گزینید و اجتناب ورزید .

زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینطور بود که میفرمود : «حَقًّا راه بهشت از ناگواریها و ناملایمات انباشته شده است و دور تا دور آنرا اینگونه مشاقق و رنجهها فرا گرفته است ؛ و حَقًّا راه آتش از شهوات و تمایلات نفسانی انباشته شده است و دور تا دور آنرا اینگونه خواسته های نفسی و میل های شهوانی فرا گرفته است».

و بدانید : هیچ طاعت و فرمانبرداری خدا در کاری انجام نمیگیرد مگر آنکه از روی گُره و ناخوشایندی نفس است ؛ و هیچ معصیت و سرپیچی از امر خدا انجام نمیگیرد مگر آنکه از روی شهوت و پسند نفس است .

پس خداوند رحمت کند کسی را که از شهوتش دست بردارد و هوای نفس اماره اش را قمع و قلع کند ؛ زیرا که این نفس انسانی خیلی سخت و بطور مشکل و دور ، دست از خواسته های خود بر میدارد ، و پیوسته و دائماً از روی هوای خود به معصیتی و مخالفتی گرایش پیدا میکند و خود را در دامان عشق و محبت به آن گناه می اندازد .

ای بندگان خدا ! بدانید : مرد مؤمن هیچگاه صبح نمیکند و شب نمیکند

مگر آنکه نفسش را متهم میدانند (و همچون چاهی که معلوم نیست آیا آب در آن وجود دارد و یا فاقد آب است، میدانند). و پیوسته نفس خود را معیوب و ناقص می‌شمرد، و در طلب تمام و کمال و زیادتی آن بر می‌آید. پس شما مانند کسانی که پیش از شما آمدند و رفتند و در برابر شما گذشتند و بساط هستی و حیات عاریتی را در هم پیچیدند، و در زندگانی دنیا همچون مسافری بودند که پیوسته چوب خیمه خود را بر میکنند و چادرش را بر میدارند و به جای دیگر کوچ میکند و منازل و مراحل را در می‌نوردد و ابداً توقف و درنگی ندارد، بوده باشید!»

و سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از این مقدمه، دربارهٔ عظمت و ابدیت و لزوم تمسک به قرآن می‌گوید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ ، وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ ، وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ . وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ : زِيَادَةٍ فِي هُدًى ، أَوْ نُقْصَانٍ فِي عَمَى .

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى ؛ فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ ؛ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ ؛ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغِيٌّ وَ الضَّلَالُ .

فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ ! وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ ؛ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ .

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ ، وَ قَائِلٌ مُصَدَّقٌ ؛ وَ أَنَّهُ مِنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ شُفَّعَ فِيهِ ، وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ صَدَقَ عَلَيْهِ .

فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ : «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ ، غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ» .

فَكُونُوا مِنْ حَرْثَتِهِ وَ اتَّبَاعِهِ ، وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ ، وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ عَارَاءَكُمْ ، وَ اسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ

- الخطبة ١.

«و بدانید: این قرآن ، آن نصیحت‌گری است که در اندرزش غش نمی‌کند ، و بدون ملاحظه و جانبداری از کسی ، حقیقت مصالح مردم را بیان میکند . و آن راهنما و دلیلی است که انسان را به گمراهی نمی‌افکند ، و سخنگو و سخن پرداز است که دروغ نمی‌گوید . هیچکس با قرآن همنشین نمی‌شود مگر اینکه چون خواست برخیزد و کنار رود ، در خود زیادی یا کمی می‌نگرد: زیادی در هدایت ؛ یا کمی در کوری و ضلالت .

و بدانید : هیچکس بعد از عمل به قرآن در خود فقر و نیاز و حاجتی نمی‌بیند ؛ و قبل از عمل به قرآن در خود غنی و بی‌نیازی مشاهده نمی‌نماید . بنابراین شما مردم برای از بین بردن دردها و رنجهای خود ، از قرآن شفا طلبید ، و برای رفع شدت‌ها و گرفتاریهاتان از آن کمک گیرید و استعانت جوئید ؛ زیرا که شفا و علاج بزرگترین دردها در قرآن است ، که همان کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت باشد .

بنابراین ، آنچه از سعادت دنیا و آخرت میخواهید ، از خداوند بوسیله قرآن پرسش کنید ؛ و آنچه موجب رغبت و میل شماست ، با پیروی از راه و روش قرآن ، به سوی خدا توجه نمائید ! و آنرا مایه تقرّب به سوی خلق خدا و رغبت‌های آنها قرار مدهید و آلت وصول به مقاصد پست و خسیس و اُمیال دنیویّه و دنیّه مسازید ؛ زیرا قرآن در درجه‌ای از اهمّیت واقع ، و رتبه‌ای از کمال را حائز است که بندگان خدا برای توجه و تقرّب به سوی خدا و نیل کمال و مقام انسانیت خود ، همانند آن را نمی‌یابند .

۱- «نهج البلاغة» خطبة ۱۷۴؛ و از طبع مصر با تعلیقه محمد عبده: ج ۱، ص ۳۲۵ تا

ص ۳۲۷؛ و از «شرح ابن اَبی الحدید»: ج ۱۰، ص ۱۶ تا ص ۱۹

و بدانید: قرآن کتابی است که برای هر که در روز قیامت شفاعت کند، شفاعتش مورد قبول است؛ و برای هر کس سعایت کند، سعایتش پذیرفته است. چون شفیع نافذ الأمر و سخنگوی صاحب اراده است. (شفاعتش به آنست که: آیاتش یکایک اعمال مرد عمل کنندهٔ به آن را بازگو میکند؛ و سعایت و مذمتش به آنست که: آیاتش اعمال مرد متمرّد و غیر عامل را روشن نموده و در پیشگاه حضرت حقّ در موقف بازپسین، وی را مفتضح و رسوا می‌سازد.)

زیرا که در روز محشر و در موقف قیامت، یک منادی از جانب پروردگار ندا میدهد: «هر شخص تاجر و زارعی که در دنیا تجارتی کرده و کشتی برداشته است، همگی در تجارت و زراعتشان مبتلی هستند و به بلیّه‌ها و عواقب وخیم امر خود گرفتارند، مگر تاجران و زارعان قرآن که آنها آزاد و سربلندند.»

لذا شما از پیروان و زارعان قرآن باشید (و با منفعت آن، سود خود را مشخص کنید). و برای ورود در پیشگاه پروردگارتان، از آن دلالت بجوئید. و در مظانّ و موارد گرایش نفس و انجذاب به خواهشهای نفسانی خود، از این کتاب نصیحت بخواهید؛ و آنرا در این هنگام رفیق شفیق و صدیق امین برای سرکوبی نفس اماره و پیروی از اوامر الهیّه و فطریّه بدانید و بدان مراجعه کنید! و چون جواب و نظریّه‌اش با آراء و امیال و افکار شما مساعد نبود، نفوستان را متهم نموده و مغشوش بدانید! و بانور قرآن مظانّ خطا و اشتباه را در نفوس خود مشخص نموده، و حکم به جرم نفس خود در مورد این عمل بنمائید - تا آخر خطبه.»

ابن ابی الحدید پس از ایراد و شرح مختصری از این خطبه، فصلی را در بیان آنچه در تعظیم و تجلیل از قرآن از زبان مردم آمده است گشوده است که ما در اینجا مقداری از آنرا می‌آوریم:

«از جملهٔ کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در ذکر قرآن، اینست که **ابن قتیبه**

در کتاب «عیون الأخبار» از آن حضرت روایت کرده است که گفت:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْأُتْرُجَةِ : رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا طَيِّبٌ . وَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ : طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَ لَا رِيحَ لَهَا . وَ مَثَلُ الْفَاجِرِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الرَّيْحَانَةِ : رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا مُرٌّ . وَ مَثَلُ الْفَاجِرِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الْحَنْظَلَةِ : طَعْمُهَا مُرٌّ وَ رِيحُهَا مُنْتَنَةٌ .

«مثل مؤمنی که قرآن را میخواند ، مثل ترنج است که هم بویش و هم طعمش نیکو و پاکیزه است . و مثل مؤمنی که قرآن را نمیخواند ، مثل خرماست که مزه‌اش خوب است اما بو ندارد . و مثل فاجری که قرآن را میخواند مثل گلی است که بویش نیکوست و مزه‌اش تلخ است . و مثل فاجری که قرآن را نمیخواند مثل حنظل است که مزه‌اش تلخ و بویش عفن است.»^۱

۱- مضمون این روایت را در «اصول کافی» ج ۲ ، کتاب فضل القرآن ، ص ۶۰۴ ، روایت ۶ ، با سند متصل خود از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام بدینگونه روایت کرده است که : مردم چهار دسته هستند . گفتم : فدایت شوم ، آنها کیستند ؟ حضرت فرمود : مردی که به او ایمان داده شده ولی قرآن داده نشده است ، و مردی که به او قرآن داده شده و ایمان داده نشده است ، و مردی که به او قرآن و ایمان هر دو داده شده است ، و مردی که به او نه ایمان و نه قرآن هیچیک داده نشده است .

من گفتم : فدایت شوم ، حال این دسته‌ها را برای من بیان کن ! حضرت فرمود :
 أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْإِيمَانَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْقُرْآنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ : طَعْمُهَا حُلْوٌ وَ لَا رِيحَ لَهَا .
 وَ أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يُؤْتِ الْإِيمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأَسِّ : رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا مُرٌّ .
 وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَ الْإِيمَانَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْأُتْرُجَةِ : رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا طَيِّبٌ . وَ أَمَّا الَّذِي لَمْ يُؤْتِ الْإِيمَانَ وَ لَا الْقُرْآنَ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ : طَعْمُهَا مُرٌّ وَ لَا رِيحَ لَهَا . «اما آنکس که به وی ایمان داده شده و قرآن داده نشده است مثل او مثل خرما است که مزه‌اش شیرین است و بو ندارد ؛ و اما آنکس که به وی قرآن داده شده و ایمان داده نشده است مثل مورد است که بویش خوب است و مزه‌اش تلخ است ؛ و اما»

و ابن عباس میگفت: **إِذَا وَقَعْتُ فِي ءَالِ حَمٍّ ، وَقَعْتُ فِي رَوْضَاتِ دَمِيثَاتٍ أَتَانَقُّ فِيهِنَّ .**

«چون من در هنگام خواندن قرآن در سورهائی که اولش حم است بیفتم ، در باغهای سهل العبوری می افتم ؛ و دوست دارم پی جوئی نموده و بهترین گل آنرا بچینم.»

و ابن مسعود میگفت: **لِكُلِّ شَيْءٍ دِيْبَاچَةٌ ؛ وَ دِيْبَاچَةُ الْقُرْآنِ ءَالُ حَمٍّ .**
«هر چیزی دیباچه ای دارد ؛ و دیباچه قرآن سوره هائیسست که با حم شروع می شود.»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **أَصْفَرُ الْبُيُوتِ جَوْفُ صَفْرٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ .**

«خالی ترین خانه ها ، اندرون کسی است که از کتاب خدا خالی باشد.»
غالب بن صعصعة بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد ، و با وی پسرش **فرزدق** بود .

حضرت فرمود: که هستی؟! گفت: **غالب بن صعصعة** مجاشعی!
حضرت فرمود: همان کسی که دارای شتران فراوانی بوده است؟! گفت:
آری!

حضرت فرمود: شترانت چه شد؟ گفت: **أَذْهَبَتْهَا النَّوَائِبُ وَ دَعَدَعَتْهَا الْحُقُوقُ!** «حوادث روزگار آنها را از بین برد ، و حقوق الهیه از زکوة و غیرها آنها را متفرق و متشتت نمود!»

☞ آنکس که به وی ایمان و قرآن داده شده است مثل ترنج است که بویش خوب و مزه اش خوب است . و اما آنکس که به وی ایمان و قرآن داده نشده است مثل حنظل و هندوانه أوجهل است که مزه اش تلخ است و بو هم ندارد.»

حضرت فرمود: **ذَٰكَ خَيْرٌ سُبُلَهَا**. «این بهترین راه مصرف آن بود.»
 و پس از آن فرمود: ای ابا اخطل! این جوانی که با تست کیست؟! گفت:
 پسر من است و او شاعر است. حضرت فرمود:
عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الشُّعْرِ! «به وی قرآن تعلیم کن که برای او
 از شعر بهتر است!»

این گفتار حضرت در جان فرزدق اثر کرد، تا به جایی که بر خود قیدی و
 وزنه‌ای نهاد و سوگند یاد کرد که آن قید را از خود بر ندارد تا اینکه قرآن را حفظ
 کند. و همین کار را هم کرد؛ قید را نگشود تا تمام قرآن را از او برکرد. و از اینروست
 آنجا که گفته است:

**وَ مَا صَبَّ رَجُلِي فِي حَدِيدٍ مُّجَاشِعٍ
 مَعَ الْقَدِّ إِلَّا حَاجَةٌ لِي أُرِيدُهَا**

«و پای مرا در حلقه آهن تنگ و ریسمان چرمی دباغی نشده که اسیران را
 با آن قید میکنند، نینداخت مگر حاجت و تقاضایی که من طالب آن بودم.»
 ابن ابی الحدید در اینجا گوید: «در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام به
 غالب بن صعصعة که پدر فرزدق است با خطاب **يا ابا اخطل** پیش از اینکه آن
 حضرت بداند که آن جوان پسر اوست و شاعر است، سرّی است غامض به
 حدّی که نزدیک است آنرا از اخبارهای غیب به شمار آوریم. و باید حضرت با
 نظر تیز و دوربین خود، نظر به آتیه دور و دوران وی کرده باشد.^۱

۱- چون **أخطل** لقب یکی از شعرای معروف بوده است، و این خطاب حضرت با
 این کنیه، اشاره است که فرزند او شاعری است همچون **أخطل**. در «هدیة الأحاب»
 ص ۲۱۱، محدث قمی در نام فرزدق گوید:

«نام او همام بن غالب، و کنیه اش ابوفراس است؛ و یکی از شعرای معروف است که
 گفته اند: در اسلام مثل فرزدق و جریر و **أخطل** شاعری نبود. و یونس گفته است: اگر شعر»

فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ گوید: به من اینطور رسیده است که: کسی که قرآن را از حفظ دارد و با آن تدریس و سر و کار دارد، چون بر معصیتی قیام کند، قرآن از اندرون و باطنش بیرون می‌آید و در گوشه‌ای تنها می‌ایستد و به او می‌گوید: برای این عمل مرا با خود داشتی؟!!

و از **أَنَسٍ** روایتست که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من گفتند: ای پسر اُمِّ سُلَيْمٍ: لَا تَغْفُلْ عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً! فَإِنَّ الْقُرْآنَ يُحْيِي الْقَلْبَ الْمَيِّتَ، وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ.

«ای پسر اُمِّ سُلَيْمٍ! صبحگاهان و شبانگاهان از خواندن قرآن غفلت مکن! زیرا قرآن دل مرده را زنده میکند، و از فحشاء و منکر (زشتیها و نازیبائیها) انسان را باز میدارد.»

أَسْلَمٌ خَوَاصٌّ گفت: عادت من این بود که چون قرآن می‌خواندم، شیرینی آنرا نمی‌یافتم. با خود گفتم: ای اَسْلَمُ! قرآن را اینطور بخوان که گویا از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌شنوی! در اینصورت مقدار کمی از شیرینی آمد.

فرزددق نبود، ثلث لغت عرب از میان رفته بود.» و نیز در «الکُنَى وَ الْأَلْقَاب» طبع صیدا، ج ۳، ص ۱۷ به بعد، احوال او را مَفْصَلًا آورده است، و قصیده مِمْيَةَ وی را بالبداهة در حضور هشام بن عبدالملک بن مروان در وصف و مدح حضرت سَجَّادِ عَلَيْهِ السَّلَام در کنار خانه خدا که مردم نتوانستند حجر الأسود را ببوسند و هشام نیز متمکن از بوسیدن نشد ولی همینکه حضرت در طواف خود به حجر رسید، همه مردم کنار رفتند و راه دادند و حضرت استلام کردند؛ مَفْصَلًا ذکر کرده است. مرحوم مامقانی در «تنقیح المقال» ج ۲، ص ۴ در أبواب الفاء به نام فرزددق مَفْصَلًا ترجمه او را ذکر کرده است و قصیده مِمْيَةَ او را تا آخر آورده است.

فرزددق در سنه ۱۱۰ هجری وفات کرد و پس از او جریر نیز در همان سال رحلت نمود.

با خود گفتم: اینطور بخوان که گوئی تواز جبرئیل علیه السّلام می شنوی! در اینصورت شیرینی بیشتر شد.

با خود گفتم: اینطور بخوان که گوئی از خدا در وقتی که به قرآن تکلم کرده است می شنوی! چون اینطور خواندم ، تمام مراتب شیرینی آمد.

بعضی از صاحب‌دلان گفته‌اند: **إِنَّ النَّاسَ يَجْمِزُونَ فِي قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ مَا خَلَا الْمُحِبِّينَ ؛ فَإِنَّ لَهُمْ خَانَ إِشَارَاتٍ إِذَا مَرُّوا بِهِ نَزَلُوا .**

«مردم در خواندن قرآن شتاب می‌کنند ، غیر از محبین که در قرآن برای آنان منزلگاه اشاراتی است که چون بر آن بگذرند ، پائین می‌آیند و بار خود را فرود می‌آورند.»

يُرِيدُ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ يَقِفُونَ عِنْدَهَا فَيُفَكِّرُونَ فِيهَا .

«مراد این صاحب‌دل آیاتی از قرآن است که برای محبان در حکم منزلگاه‌هاییست که چون به آنها می‌رسند ، در آنها درنگ میکنند و در آن آیات تفکر و تدبیر می‌نمایند.»

و در حدیث مرفوع وارد است: **مَا مِنْ شَفِيعٍ مِنْ مَلَكٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا غَيْرِهِمَا أَفْضَلُ مِنَ الْقُرْآنِ .^۱**

«هیچ شفیع افضل از قرآن نیست ؛ خواه فرشته باشد ، خواه پیامبر ، و خواه غیر از این دو.»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ . قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَ مَا جَلَاؤُهَا ؟ قَالَ : قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ .^۲**

۱- این روایت را به عبارت مبسوطتری در ج ۳ ، بحث هفتم ، ص ۳۵۱ از همین کتاب «نور ملکوت قرآن» ، از «المحجة البيضاء» ج ۲ ، ص ۲۱۰ به نقل از «إحياء العلوم» آورده‌ایم .

۲- این روایت را در همین کتاب نیز ، ج ۳ ، ص ۳۵۱ ، از «المحجة البيضاء» به نقل

«بر روی دلهازنگار میگیرد ، همچنانکه بر روی آهن زنگار میگیرد . گفته شد : ای رسول خدا ، صیقلش چیست؟! فرمود : قرائت قرآن و یاد مرگ.»
و نیز از رسول خداست که : **مَا أَذِنَ اللَّهُ لشيءٍ أَذْنُهُ لِنَبِيٍّ حَسَنِ التَّرْنِيمِ بِالْقُرْآنِ .**

«خداوند گوش فرا نداشته است برای استماع چیزی ، همچنانکه گوش برای استماع پیامبری که قرآن را با آواز و صوت نیکو و تغنی بخواند ، فرا داشته است.»

و نیز از آنحضرت است : **إِنَّ رَبَّكُمْ لَأَشَدُّ أَدْنًا إِلَى قَارِي الْقُرْآنِ مِنْ صَاحِبِ الْقِيَمَةِ إِلَى قِيَمَتِهِ .**

«حقاً پروردگار شما شدیدتر و عمیق‌تر به خواننده قرآن گوش فرا میدهد ، از صاحب کنیز صاحب جمال آوازه خوان خوش صوتی ، به صدای زیبای آن کنیز در حال تغنی.»

و نیز از آنحضرت است : **أَنْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ ؛ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرُؤُهُ !**

«تو قرآن میخوانی در صورتیکه تو را از کارهای زشت باز دارد ؛ پس چون ترا باز ندارد ، تو خواننده آن نیستی!»

و از ابن مسعود است که : **يَنْبَغِي لِحَامِلِ الْقُرْآنِ أَنْ يُعْرِفَ بِلَيْلِهِ إِذَا النَّاسُ نَامُوا ، وَ بِنَهَارِهِ إِذَا النَّاسُ مُفْطِرُونَ ، وَ بِحُزْنِهِ إِذَا النَّاسُ يَفْرَحُونَ ، وَ بِبُكَائِهِ إِذَا النَّاسُ يَضْحَكُونَ ، وَ بِخُشُوعِهِ إِذَا النَّاسُ يَخْتَالُونَ .**

وَ يَنْبَغِي لِحَامِلِ الْقُرْآنِ أَنْ يَكُونَ سَكِينًا ، زَمِيمًا ، لِينًا . وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ جَافِيًا وَ لَا مُسْمَرِيًا وَ لَا صَيَّاحًا حَدِيدًا

وَلَا صَخَابًا .

«کسی که قرآن را در بر دارد، سزاوار است که به شب‌هایش شناخته شود در وقتی که همه مردم خوابیده‌اند، و به روزهایش در وقتی که همه مردم غذا می‌خورند، و به حزن و اندوهش در وقتی که همه مردم خوشحالند، و به گریه‌اش در وقتی که همه مردم می‌خندند، و به شکستگی و خشوعش در وقتی که همه مردم در صدد مکر و فریب و خودفروشی به یکدیگرند.

و سزاوار است که در بردارنده قرآن کثیرالسکوت، و حلیم و ساکن، و سهل و آرام باشد.

و سزاوار نیست که غلیظ و درشت و بد معاشرت باشد، و نه اهل مجادله و نزاع، و نه اهل دادکشیدن و فریاد برآوردن، و نه تند خلق و سریع الغضب، و نه اهل صدا بلند نمودن.»

ابن مسعود گوید: **أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ لِيَعْمَلُوا بِهِ ؛ فَاتَّخَذُوا دِرَاسَتَهُ عَمَلًا ! إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مَا يُسْقِطُ مِنْهُ حَرْفًا ؛ وَقَدْ أَسْقَطَ الْعَمَلُ بِهِ .**

«خداوند قرآن را بر مردم فرو فرستاده است تا بدان عمل نمایند؛ بنابراین شما درس قرآن را وسیله عمل بدانید! بعضی از مردم قرآن را از اول تا به آخرش می‌خوانند بطوریکه یک حرف از آنرا کم نمیکنند؛ ولیکن عمل به آنرا اسقاط می‌کنند.»

ابن عباس گوید: **لَآنَ أَقْرَأَ الْبَقْرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ أُرْتُلُهُمَا وَآتَدَبَّرُهُمَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ هَذْرَمَةً .**

«من سوره بقره و آل عمران را بخوانم آرام آرام و با تفکر و تدبّر در معنی، دوست تر دارم تا همه قرآن را شتاب زده و با سرعت قرائت کنم.»

ثابت بنانی گوید: **كَابَدْتُ الْقُرْآنَ عِشْرِينَ سَنَةً وَتَنَعَّمْتُ بِهِ عِشْرِينَ**

سَنَّةٌ ۱.

«من قرآن را با مشقّت و جهد و رنج فراوان در مدّت بیست سال فرا گرفتم، و پس از آن در مدّت بیست سال از موائد و منافع و نعمت‌های آن بهرمند شدم.»^۱

حقیق‌روزی در محضر حضرت استاد آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه عرض کردم: بعضی از آیات قرآن بطوری صراحت در توحید دارد که گوئی غیر از وحدت حقّ متعال را در جمیع عوالم ذات و صفات و افعال نشان نمیدهد! فرمودند: همه قرآن اینچنین است!

آری همه قرآن اینچنین است. رسالت قرآن، و رسالت پیامبر در تفهیم قرآن اینست که: به مردم بفهماند در جمیع عوالم وجود، غیر از ذات اقدس واحد قهار وی ذاتی نیست؛ و غیر از اسماء و صفات او اسمی و صفتی نیست؛ و غیر از فعل او فعلی نیست. یعنی تمام عالم هستی دارای ذات و وجود واحد استقلالی محض مختصّ به اوست، و علم و قدرت و حیات و فعل و عمل که از آثار اوست مختصّ به اوست؛ و همه عوالم از موجودات و مخلوقات، وجودشان ظلّی و تبعی - همچون سایه نسبت به شاخص - و همه ظهورات و تجلیات و اطوار گوناگون آن حقیقت محض مطلق، و آن نور قاهر صرف و بسیط مجردند.

قرآن، منطقتش، گفتارش، ارائه طریقتش، رسالتش؛ راهیابی به سوی این درجه از خلوص توحید است. و نه تنها آیاتی که فقط درباره کلمه توحید و انحصار آن در وجود و ذات و اسم و فعل است، بلکه همه آیات این منظور را میرساند. ابر و باد و باران، و کشت و زرع، و کشتی و جوی و دریا، و خورشید و

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، طبع مصر، دار احیاء الکتب العربیة، ج ۱۰،

ماه، و شب و روز، و باغ و راغ، و گل و لاله، و نخیل و انگور، و حیوان و انسان، و جنّ و ملک را به هم در می پیچد و همه را منقاد و مطیع و بنده رِقّ و غلام زرخرد حلقه به گوش یک آقا و یک سیّد و سالار میداند، و همه را چنان به هم مربوط میکند که غیر از معنی و مفهوم ربط چیزی نمی ماند؛ و غیر از ظهور واحد و بسیط از آن جمال جمیل، و ذات بی مثال وی چیزی از خود ندارند و نمیتوانند داشته باشند و نشان نمیدهند.

قرآن نه تنها اصل همه موجودات مادی را از چیز واحدی معین میکند، بلکه همه موجودات را دارای نفس واحدی میداند. تمام انسانها را به هم ربط میدهد، و انسانها را با حیوانات مربوط میکند، و هر دو را به جمیع گیاهان و نباتات متصل می نماید، و پس از آن همه را با جمادات؛ و عالم زیرین را با عالم بالا، و عالم ماده را به ملکوت، و مقید را به مجرد، و سفلی را به علوی، و جسم را به روح، و همه و همه را ربط میدهد.

و چنان در این ربط و ارتباط، اختلاط و امتزاج به عمل می آورد که گوئی غیر از وحدت حَقّه حقیقیّه چیزی نیست و از ملکوت اعلی تا اظلم العوالم راهی نیست.

اینست نظر عمیق و دقیق و صائب قرآن، به ربط و اتّحاد و وحدت نفسانیّه بین جمیع پدیده های الهی، بطوریکه یک ذره در مشرق را با یک ذره در مغرب مربوط و مرتبط، و در غم و شادی و حزن و سرور شریک می بیند.^۱

۱- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۷۹ گوید: «و در حقیقت، چه مانع می شود که اسلام را از ترقی اهلش، و از برخورداری آنها از اسباب و وسایل تمدن جدید باز دارد؟ در حالیکه میدانیم ارکان اسلام پنج است: شهادت بر اینکه معبودی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خداست، و اقامه نماز، و ایتاء زکوة، و روزه ماه رمضان، و حجّ بیت الله الحرام برای کسانی که استطاعت داشته باشند. کدامیک از این ارکان، مسلمین»

و همین است مفاد و محتوای شعر شاعر شوریده و دلسوخته و پریشان و عاشق ما که گفته است :

به صحرا بنگرُم صحرا تَه وِیْنُم به دریا بنگرُم دریا تَه وِیْنُم
به هر جا بنگرُم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تَه وِیْنُم^۱

و نقل شده است که : بعضی از مشایخ ، فردوسی را پس از مرگ در خواب دید که در فردوس در درجات عالیّه است . از او پرسید که این درجه را به چه یافتی ؟! گفت : به یک بیت که در توحید گفتم :

جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی^۲
البته این نظر قرآن ، نظر واقع بینانه است . و دستوراتی که برای افراد بشر

را از تقدّم باز میدارد ؟ شهادت بر وحدانیّت الله - همانطور که گذشت - به آنان عزّت می‌بخشد ، و اقامه نماز دلهایشان را پاک میکند ، و دادن زکوة اختلاف سطح میان فقرا و اغنیا را نزدیک مینماید ، و روزه ماه رمضان بدانها دردها و ناراحتی‌های فقر و یأس را میفهماند ، و حجّ بیت الله الحرام مؤتمّر و کنگره عامّی است برای مسلمین که به رهبران آنها امکان میدهد تا مشاغل حاضره خود را با هم در میان گذارند و حلّ نمایند .

اسلام با نظر عقلی امر میکند ، و میان عقل و نقل را جمع می‌نماید و پیروانش را به نظر در سنّت‌های خداوند در عالم خلقت و امیدارد ، در حالیکه مسیحیت از تمام این مسائل اجنبی است . ارکان نصرانیّت منحصر است در ایمان به معجزات ، در حالیکه معتزله از مسلمین جمیع معجزات را غیر از قرآن انکار دارند ؛ و معذک اسلامشان برپاست . و آن‌اجیل صدق مسیح را بر خوارق عادات از زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و مریض مبتلا به پیسی و نحو ذلک میدانند.»

أقول : روایتی را که أحمد امین درباره ارکان اسلام بیان نموده است ، از طرق شیعه به چندین سند وارد است و بجای شهادتین ، رکن عظیم آنرا ولایت شمرده است .

۱- «دیوان بابا طاهر عریان همدانی»

۲- «هدیة الأحاب» ص ۲۱۱ ؛ باری ! گناه بزرگ فردوسی این بود که سی سال

صادر میکند، برای اتحاد قلوب و هم‌آهنگی نفوس به جهت راه یابی به این حقیقت است :

«تمام برای جمع‌آوری افسانه‌ها و داستانهای عجم رنج برد، و در شصت هزار بیت شاهنامه را به عشق دریافت جاززه از سلطان محمود غزنوی سرود. و در حقیقت زنده کردن اساطیر ایرانیان پیشین در ظاهر برای مقابله با عرب بود، ولیکن با روح اسلام که تفاخر ملّی را سرکوب میکند، و افتخار به استخوانهای پوسیده را ناشی از جهالت میداند، و برای ربط و پیوند تمام اقوام و همه نژادها دستورهای اُکید دارد، و ندای آسمانی قرآنش **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ** از فراز زمین به کهکشانش رسیده است؛ تباین کلّی داشت. فلهمذا خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ نه از دنیایش بهره برد، چون سلطان محمود به وی جاززه دلخواه او را نداد، و نه از آخرتش، چون در مقابل قرآن، به کتاب افسانه‌ای اعتماد کردن و آنرا پشتوانه ملّیت قرار دادن جز سیه‌روزی و عاقبت سوء چیزی در بر ندارد.

ولی آنچه مسلم است فردوسی شیعه بوده است و امید است به برکت تشیع او راه نجاتی برای او مفتوح باشد.

در «الکُنْی و الألقاب» طبع سابق، ج ۳، ص ۱۶ و ۱۷؛ و نیز در «هدیة الأحاب» ص ۲۱۰ و ۲۱۱، محدث قمی از سید شهید قاضی نور الله شوشتری این اشعار را از او نقل کرده است، و معلوم است که از جهت متن عالی و راقی است و دلالت صریح بر تشیع او دارد:

دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی	بگفتار پیغمبرت راه جوی
خداوند امر و خداوند نهی	چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
درست این سخن گفت پیغمبر است	که من شهر علمم علیم در است
تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست	گواهی دهم کین سخن راز اوست
ستاینده خاک پای وصی	منم بنده اهل بیت نبی
به نزد نبی و وصی گیر جای	اگر چشم داری به دیگر سرای
چنین است و این رسم و راه من است	گرت زین بد آید گناه من است
چنان دان که خاک پی حیدرم	بدین زادم و هم بدین بگذرم
جز این در مرا، هیچ گفتار نیست	آبا دیگران مر مرا کار نیست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۱.

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! در کارهایتان شکیبا باشید؛ و نیز شکیبائی و صبرتان را به یکدیگر پیوند دهید، و شکیبائی اجتماعی داشته باشید. و نیز دل‌هایتان را به هم مرتبط سازید، و نفوس و جان‌هایتان را با هم ربط دهید؛ یعنی ترابط و پیوند عمومی و اجتماعی داشته باشید. و در تقوی و مصونیت الهی درآئید، به امید آنکه به فلاح و نجات برسید!»

این نظر، درست در مقابل نظر مادیون و کمونیست هاست که تمام عالم را از هم جدا جدا و متفرق می‌بینند؛ هر ذره از آنرا جدای از دیگری، هر نفسی را جدا از نفوس دیگران. بین افراد انسان ابدأ ارتباطی نمیدانند مگر امر موهومی، سعی و کوشش انسان را برای جامعه و هم‌نوع لغو و بی اعتبار میدانند؛ حمایت از حیوانات و ذوی نفوس را ادراک نمیکنند، و حتی ارتباط بین اجزای بدن واحد را هم موهوم میدانند، و نفس خود را نیز موهوم میدانند؛ زیرا غیر از ماده و آثار آن چیزی را نمی‌فهمند.

بنابراین، قساوت و جلادی آنان به حدی میرسد که اگر همسایه‌ای هم از گرسنگی بمیرد، با آنکه اطلاع بر احوالش داشته باشند ابدأ باک ندارند. این نظر کجا و نظر اسلام کجا! که تا چهل منزل از هر جانب را همسایه میدانند و در غم و سرور شریک می‌شمارد. و در ایثار، تعلیم و تربیت را به حدی کشانیده است که

گزیدم وزان دیگرانم نفور	نبی و علی دختر و هر دو پور
ترا دشمن اندر جهان خود دل است	دلت گر به راه خطا مایل است
از او خوارتر در جهان زار کیست؟	هر آنکس که در دلش بغض علی است
که یزدان به آتش بسوزد تنش	نباشد مگر بی پدر دشمنش
	۱- آیه ۲۰۰، از سوره ۳: ءال عمران

در معرکه‌های جهاد ، آب را ایثار میکرده‌اند و خود با بدن زخم دار غرقه بخون ، تشنه جان می‌سپرده‌اند .

و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۱

«و با وجود نیاز مبرم ، افراد دیگر را بر خود مقدم داشته ، و از اموال خود بدانها ایثار می‌کنند.»

مؤمنین این را سرلوحه و سرمشق زندگی قرار داده‌اند ، قرآن هر مؤمنی را امر میکند که صبحها و شبها از این آیات تلاوت کند .

افسوس که اروپائیان پس از نهضت عظیم خود علیه ارباب کلیسا و پاپ‌ها که دین مسیح را مایه بهره‌برداری از مردم ساخته و برای ریاست خود از جنایت و خیانتی دریغ نداشتند ، و بعد از برانداختن تقلید و پیروی کورکورانه از رؤسای دینی و روی آوردن به استقلال فکری و در هم کوبیدن کاخ جهل و تعصب که زمینه طلیعه درخشان اسلام بود ؛ گرفتار خودخواهی و غرور شده ، و از پذیرش اسلام و کتاب آسمانی قرآن دریغ کردند . و به اندیشه و فکر خود استبداد نموده و راه چاره خواستند ، و بالنتیجه به عوض دنیای معنویت و حیات و ترقیات مادی در زیر لوای حقیقت و واقعیت که در پرتو اسلام بدانها روی آور بود ، گرفتار ماده‌پرستی و بحث و کنجکاوای در علوم طبیعی و علوم ریاضی شده ، و یکسره خدا و تجرد و معنی و معنویت و نور و رحمت را به خاک نسیان سپردند . در حقیقت از جهنمی درآمده ، به جهنم دیگر وارد شدند ؛ و از گیر دزد خلاص شده ، گرفتار رمال آمدند . این گناهی است نابخشودنی که بر زعماء و لواداران نهضت و قیام آمده ، و تا خدا خواهد خاک مغرب زمین را از حقائق و شرف و فضیلت ستردند .

۱- قسمتی از آیه ۹ ، از سوره ۵۹ : الحشر

مورّخ معاصر ما، عبّاس اقبال آشتیانی گوید :

« قرن سیزدهم و چهاردهم اروپا دوره‌ی روی کار آمدن یک عدّه بلاد تجارتي مهمّ آزاد یا نیمه مستقلّ است که به مناسبت رفت و آمد و معاملات اهالی آنها با بلاد دوردست مخصوصاً شرق اسلامی، مرکز یک عدّه مردم روشنفکر شده بود که با آوردن ارمغانهای مادّی و معنوی تازه، همشهریان خود را به اوضاعی نو آشنا میکردند، و بتدریج موجد تغییراتی جدید در روش زندگانی و فکر ایشان می‌شدند.

اهمّ این بلاد تجارتي عبارت بود از ونیز و فلورانس و ژن در ایتالیا، لیسبون در پرتغال، پاریس در فرانسه، بروژ و آنورس در فلاندر، لندن در انگلیس، هامبورگ و نورنبرگ در آلمان، نوگورود در روسیه، و برگن در نروژ. غالب این بلاد، یا از خود امرای متنقذ ثروتمندی داشتند، یا تحت حمایت و اراده‌ی پادشاهی بالنسبه مقتدر بودند. و چون غیر از قدرت مملکتی این امرا و سلاطین که تازه در حال نضج بودند، از قدیم پاپ یعنی رئیس کلّ عیسویان و حاکم مطلق بر جان و مال عموم پیروان آئین مسیح نیز نفوذ و قدرت فوق العاده داشت؛ بالطبع ما بین او و امرا و سلاطین مزبور اختلافاتی بروز میکرد، و گاهی نیز کار اختلافات به جنگ می‌کشید.

و این احوال مقارن ایّامی بود که پاپها بنام دفع مرتدّین، و دفاع از دین مسیح بسیاری از مردم بیگناه را به فجیع‌ترین وضعی میکشند؛ در حالیکه خود نیز چندان مردمی پاکدامن نبودند، و زندگانی خصوصی غالب ایشان آلوده به انواع مفسد و رذائل اخلاقی بود.

کسانیکه بر اثر پیش آمد مقدمات مذکور توانسته بودند زنجیر تعبّد را پاره کنند و در امور دین و دنیا از حدّ تقلید قدم فراتر گذاشته، از فکر خود و امثال خود استعانت جویند؛ چون این احوال و اوضاع را در دستگاه پاپها مشاهده

کردند ، در باب قدرت مطلقه پاپ و حقانیت حکم و امر او که تا آن تاریخ مسلم ، و خلاف آن کفر محسوب میشد به شک افتادند ؛ و در صدد برآمدن که راه نجاتی برای خود که مردمی دیندار و صالح بودند بیندیشند .

از اواخر قرون وسطی بعضی از پاپها و سلاطین عیسوی اروپا بر اثر مخالفت با اطبا و علمای مسلم و یهود ، فی الجمله آشنائی و معرفتی نسبت به معلومات مسلمین و معارف قدیمه یونانی که بدست ایشان افتاده بود پیدا کرده بودند . مخصوصاً فردریک دوّم امپراطور آلمان که بر قسمتی از ایتالیا و جزیره صقلیه (سیسیل) نیز فرمانروائی داشت ، در نشر فلسفه و علوم اسلامی و از آن راه به احیای تعلیم فلسفه ارسطو در اروپا مساعدت بسیار کرد ؛ و بر اثر تشویقات او و بعضی از امرای جزء و پاپها ، بتدریج یک طبقه از مردم در اروپا پیدا شدند که به طب و نجوم و کیمیا و حکمت توجه کردند ، و به این ترتیب علوم نظری و تجربی مورد اعتنا و مطالعه ایشان قرار گرفت ، و مسائل حکمتی در بعضی از دارالفنونهای معتبر آن ایام مثل دارالفنون پاریس و آکسفورد و بولونیا (در ایتالیا) موضوع درس و بحث محصلین شد.^۱

«در نتیجه ، این پیش آمدها که ما بین قرن سیزدهم و شانزدهم در اروپا به ظهور رسید ، یعنی انتشار کتب بر اثر ساخت کاغذ ، و اختراع فن چاپ ، و مسافرت دور دنیا ، کشف اراضی و راهها و قاره های جدید ، و آشنائی مردم به وجود حیوانات و نباتات تازه ، و آداب و اخلاق مردمی که تا آن تاریخ هیچکس از وجود ایشان خبری نداشت ؛ با توجه مردم به کتب قدمای یونانی و علمای اسلامی ، بکلی ذهن اهالی اروپا را روشن کرد ، و حال جهل و تعبد و تقلیدی که

۱- «کلیات تاریخ تمدن جدید» شامل تاریخ تمدن جدید در اروپا و ایران ، ص ۳۶

سالیان دراز بر آن قطعه حکومت می‌کرد بتدریج بدل به نهضتی در طلب علم و کسب معرفت و تعقل در امور دینی و دنیائی شد که در دنیا سابقه نداشت .
و این امور علاوه بر آنکه در زندگانی مادی مردم تأثیر عظیم کرد ، در امور اجتماعی و سیاست نیز به خوبی مؤثر شد.^۱

« در قرن یازدهم میلادی وقتیکه پاپها مردم را به جهاد بر ضدّ مسلمین خواندند ، همه عیسویان به صفا و ایمان تمام فرمان ایشان را گردن نهادند ، و فوج فوج به جنگ‌های صلیبی مشرق رفتند ؛ لیکن بعدها دیدند پاپها ایشان را آلت اجرای اغراض خود قرار داده ، و در تثبیت قدرت و آزار به دشمنان شخصی و کشتار مردم نیز آنان را به کار می‌برند .

به همین جهت حال شکمی در ایشان نسبت به پاکی نیت بعضی از پاپها پیدا شد ، و فردریک دوّم امپراطور آلمان علناً از قبول فرمان پاپ در جنگ کردن با مسلمین ابا کرد ؛ حتی با ایشان از در مصالحت و مصادقت در آمد . و به این شکل رخنه و تزلزل کلی در بنیان قدرت و استبداد پاپها راه یافت .

اول کسی که در اروپا بنام اصلاح مذهب مسیح و اعتراض بر پاره‌ای از پاپها قیام کرد ، ویکلیف^۲ بود در انگلیس . تعلیمات ویکلیف بزودی در اروپا انتشار یافت ، و در سال ۱۳۹۸ میلادی یکی از روحانیون چک بنام ژان هوس^۳ در دارالفنون پراگ چندین محاضره در باب تعلیمات ویکلیف ایراد کرد ، و جمع کثیری پیرو آراء او شدند .

پاپ امر به تشکیل شورائی در شهر گنستائس داد ، و اعضای این شوری که از ۱۴۱۴ تا ۱۴۱۸ طول کشید ، ژان هوس را برای مناظره و محاکمه دعوت ، و

۳- Jean Huss (تعلیقه)

۱- همان مصدر ، ص ۴۵ و ۴۶

۲- Wyclif (تعلیقه)

او را محکوم ساخته و در ۱۴۱۵ سوختند؛ و برای دفع پیروان او حکم جهاد دادند.^۱

« دانشمند دیگری که وجود او در تعمیم علم و حکمت جدید، و خراب کردن بنیان قسمت مهمی از آراء علمی و دینی بی‌اساس قدیم مؤثر شده **اِرِنسْتِ رِنان**^۲، (۱۸۲۳ تا ۱۸۹۲) حکیم و مورخ و نویسنده شهیر فرانسوی است که ابتدا در مدارس دینی **کاتولیکها** تحصیل میکرده، و با اینکه قرار بود عالمی مذهبی و کشیشی معتقد به اصول آراء کلیسای کاتولیک بار آید، ناگهان در سال ۱۸۴۵ از این راه برگشت؛ و چون مفتون علوم طبیعی جدید شده بود، بیش از این نتوانست کورکورانه آراء مذهبی را پیروی کند، بلکه بر خلاف در صدد برآمد که روش انتقاد علمی و تاریخی را در تحقیق مسائل راجع به السنه و ادیان و تواریخ قدیم بکار برد؛ و هر چه را که به این اصل نمی‌سازد منکر شود.

به همین جهت، به تحقیق در تورات پرداخت و ثابت کرد که: تمام اجزاء این کتاب متعلق به یک دوره نیست، و از لحاظ زبان و لغت پاره‌ای قسمت‌های آن جدیدتر از بعضی قسمت‌های دیگر است، و بعضی از اجزاء آن نیز بکلی مجعول است.

مثلاً در کتاب اَشْعِیای پیغمبر، قسمت اخیر آن با قسمت اول آن از لحاظ زبان و زمان بکلی متفاوت است. و زمان تألیف **اَسْفارِ خَمسه** که آنرا از حضرت موسی میدانند، مدت‌ها جدیدتر از عصری است که برای مؤسس دین بنی‌اسرائیل معین نموده‌اند. و کتاب **دانیال** مجعول است.

پس از سفری که اِرِنسْت رِنان به شام کرد و در آنجا معلومات خود را در السنه سامی، و جمع‌آوری اطلاعات راجع به ادیان و آداب قدیم تکمیل نمود،

۱- «کلیات تاریخ تمدن جدید» ص ۴۶ و ۴۷

۲- Ernest Renan (تعلیق)

به این نتیجه رسید که: بسیاری از فروع دین و کتب مذهبی و معتقدات شرعی عیسویان همان افسانه‌ها و اساطیر ساکنین اولی فلسطین و شام است.^۱

«ارنست رنان در سال ۱۸۶۲ به سمت تدریس زبان عبری، در عالیترین مدارس پاریس برگزیده شد، و کتاب کوچکی در شرح حال حضرت عیسی منتشر ساخت. در این کتاب، رنان مورّخی است که با نظر انتقاد جزئیات زندگانی مسیح و کیفیت ایجاد مذهب او و نشر آن را تحت مطالعه آورده؛ و البته چون مانند عیسویان معتقد در این راه قدم بر نداشته است، جمیع مقامات فوق‌العاده‌ای را که روحانیون مسیحی به پیغمبر خود نسبت میداده‌اند، منکر است.

از آنجا که ارنست رنان در انشاء زبان فرانسه نیز مهارت داشته است، این کتاب او که به بلاغت و سلاست تمام نوشته شده بود، بزودی مقبول طبع افتاد؛ و کاتولیکها برای جلوگیری از نشر آن سعی بسیار نمودند. ارنست رنان تکفیر، و از درس دادن محروم گردید؛ و قرائت کتاب زندگانی مسیح او برای هر کاتولیک متدیّنی ممنوع شد.

اندکی قبل از ارنست رنان، در آلمان نیز حکیمی بنام فریدریش اشتراوس^۲ کتابی بنام «زندگانی مسیح» انتشار داده، و جنبه آسمانی بودن انجیل و معجزاتی را که روحانیون به حضرت عیسی منسوب میدادند منکر شده بود. او به همراهی شاگردان خود در کشور وُرتِمِبِرگ در آلمان جمعیتی برای انتقاد انجیل و تورات از لحاظ تاریخی و علمی درست کرد، و به این ترتیب شعبه جدیدی از علم ادیان بوجود آمد.

انتشار نوشته‌های همبولت و لایل و داروین و رنان و پیروان ایشان،

۱- همان مصدر، ص ۳۰۹

۲- Friedrich Strauss (تعلیقه)

مذهب مسیح و آراء و عقائد اصحاب کلیسا را در دنیا دچار تزلزل بزرگی کرد. و جماعتی از نویسندگان آزاد فکر و بی‌علاقه به دین و مذهب، افراط را به آن حد رساندند که ادیان را مانع ترقی جامعه بشری دانستند و گفتند: برای خیر بشر باید بساط جمیع مذاهب را برچید.^۱

سخن ما در اینجا اینست که: ما هم قبول داریم که در تورات و انجیل مطالب غلط فراوان است، و دعوت پاپها و ارباب کلیسا به مطالب موهومی که به حضرت عیسی نسبت میدهند نادرست است، و تجبر و تحکم آنها به عنوان دفاع از مذهب عیسی از سوزاندن و آتش زدن و زیر گیوتین بردن و بهشت را فروختن و جهنم را خریدن و بالأخره خود را ارباب و موالی مردم بیچاره و عوام مستضعف نمودن، صد در صد غلط و گناه نابخشودنی است و حتماً باید در برابر این جنایات قیام کرد و توده مردم را از دست این گرگ صفتان رها نمود؛ اما نه آنکه ایشان را بعد از رهایی، یله و فراری داد تا بدست گرگ دیگری همچون هوای نفس اماره، و شهوت بی‌حجاب، و خشم بی‌مرز، و مادیت صرف گرفتار شوند؛ تا همه مزایای انسانیت و شخصیت آنان تباہ شود.

وقتی که قرآن آمده و با صدای بلند خود اعلام میدارد که در من تحریف بعمل نیامده و یک حرف و یک کلمه کم یا زیاد نشده است، و تمام دستوراتش عین توحید و رحمت و عدل و آسایش است، و پاسدارانش همچون ائمه طاهرین پیشوایان عقل و ادراک و خداوندان زهد و تقوی هستند؛ و آنها به صراحت میگویند: در تورات و انجیل تحریف به عمل آمده و تصرف شده است، و علمای پاسدار این دو کتاب برای حطام دنیوی و سواری برگرده عوام، از هر زشتی دریغ نمی‌ورزند، گرد آنان نگردید که شما را به تباہی و هلاکت

۱- «کلیات تاریخ تمدن جدید» ص ۳۱۰ و ۳۱۱

میرند؛ پس چرا ما به قرآن روی نیاوریم؟ و این چراغ تابان را مشعل پرفروغ راه خود قرار ندهیم؟

ما که بالعیان می‌بینیم قرآن هم همگام با همین تحقیقات علمی و تاریخی شما، پرده از روی جهالت و خیانت ارباب کلیسا بر میدارد، و آنان را مردمی طماع معرفی میکند، و تورات و انجیل را دستبرده می‌شمارد؛ چرا به واقعیات این قرآن روی نیاوریم!؟

شما که معتقدید بدء طلوع تمدن غرب و تحرک آنها، از علوم اسلامی: حکمت، و فلسفه، و نجوم، و طب، و تاریخ، و فیزیک و شیمی و غیرها بوده است، چرا از این غذا بخوریم و سپس نمک حرامی نموده کاسه‌اش را بشکنیم!؟

نتیجه این تندروها آنست که امروزه با چشم می‌بینیم دنیا در ورطه‌ای سقوط کرده است که راه خلاصی از آن نیست. گالیه‌ها و نیوتون‌ها و انیشتین‌ها همه و سائر همقطاران‌شان بر این نکبت و ذلتی که برای جهان هدیه آورده‌اند، زانوی غم در بغل کرده، زارزار می‌گریند.

قرآن، علوم تجربی و نظری و ریاضی را تعدیل میدهد و برای کمال نفس انسانی استخدام میکند، نه برای زیان و تعدی و افراط؛ و چرخ طیار ماشین حرکت بشری را به طوری به سرعت در می‌آورد که در هر آن بتواند آنرا کنترل نموده و به حسابش برسد؛ نه آنکه این چرخ چنان شتاب گیرد تا ماشین و کارخانه و مؤسسه و تمام کارگران و صاحب کار را در هم بکوبد، و کاخ مسمای به تمدن را بر سرشان فرود آورد.

ما به ارنست رنان و همفکرانش می‌گوئیم: عیسائی که از روی انجیل و تاریخ بدست آورده‌ای، عیسای پیامبر الهی نیست! و موسائی که از روی تورات و کنجکاوی از تاریخ بدان رسیده‌ای موسای واقعی نیست! اما قرآن کریم عیسی

و موسای واقعی را بدون هیچ پیرایه و نسبت زشت ، و بدون هیچ انحراف و معصیت در فعل و در عقیده معرفی میکند . چرا شما در هنگام بازگشت از شام به پاریس و تدریس درس عبری ، از قرآن سخن به میان نیاوردی ؟ و آیاتی را که از عیسی در سوره مریم و آل عمران است^۱ ، و آیاتی را که از موسی در سوره

۱- حضرت آیه الله علامه طباطبائی قدس الله سره الشریف ، گهگاهی برای ما آیات آخر سوره مائده را میخواند ؛ قدری با تأنی و آرام ، و چنان در وجد و حال میرفت که حدّ نداشت . و کراراً میفرمود : این آیات از جهت سیاق و طریق تخاطب و نشان دادن مقام ربوبیت حقّ و عبودیت مسیح بن مریم و ملاحظه ادب در موقف الهی غوغا کرده است :

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَأَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

«وای پیغمبر ما ! یاد بیاور زمانی را که خدا گفت : ای عیسی پسر مریم ! آیا تو به مردم گفتی : مرا و مادرم را پرستید ، غیر از خداوند ؟! عیسی گفت : خداوندا ! تو پاک و منزهی از آنکه کسی در عبادت شریک تو شود . گفتاری که حقّ نیست ، در توان و قدرت من نیست که بگویم . اگر من گفته بودم ، تحقیقاً تو دانسته بودی ! آنچه را که من در نیت دارم تو از آن خبر داری ولیکن آنچه را که تو در نیت داری من از آن بی خبرم . و فقط و فقط تو هستی که به پنهانی‌ها و غیب‌ها علم و اطلاع داری ! من به آنها نگفتم مگر همان چیزی را که تو به من امر نمودی که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید ! و من گواه و ناظر بر احوال و اعمال ایشان بودم تا وقتی که در میان آنها بودم ؛ پس چون تو مرا به سوی خود بردی فقط و فقط تو مراقب و پاسدار آنان بودی ! و تو هستی که بر هر چیز حاضر و ناظری . اگر مردم را در اثر این خطایشان عذاب کنی ، (اختیار با تست) چون آنها بندگان تو هستند»

قصص است نخواندی؟ و ذهن شاگردان را بدین روزنه امید نگشودی؟! اینست گناه غیر قابل آمرزش شما!

قرآن که آمد و دین مسیح و موسی را نسخ نمود، و تورات و انجیل را غیر قابل عمل دانست؛ وجود مقدس محمد را از جهت اسوه و الگو، و ارتباط به عالم غیب به جهانیان معرفی کرد، و کتاب قرآن را که سراج منیر است به جای تورات و انجیل نهاد، و عالم را به گرایش به قرآن و استمداد از روح رسول الله و پذیرش دعوت وی فرا خواند.

شما که پایه کلیسارا سست کردید، چرا پایه مسجد را محکم ننمودید؟! اینست گناه شما!

بشر خدا دارد، اعتقاد به خدا از غرائز اوست. بشر مسجد میخواهد که نماز گزارد؛ نیایش به خدا کند. چرا لباس کثیف و آلوده را که از تن او درآوردید، او را به حمام نبردید؛ و بدون لباس، لخت و عریان گذاردید؟! اینست گناه شما! معلوم است که شخص عریان در اثر تصرف هوای خارجی فوراً از دست میرود؛ تاب نمی‌آورد و هلاک میشود.

﴿مَلِكٌ طَلِقٌ وَ عَبْدٌ رَقٌّ تَوْ مِی بَاشِنْدُ﴾ و اگر آنها را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، تو هستی که فقط دارای عزت و حکمتی. (در کارهای بواسطه غفران گنهکار، فتوری دست نمیدهد، و ذلت و پستی ترا فرا نمیگیرد، و از حکمت و اتقان و استواریت کم نمی‌شود و فتور نمی‌پذیرد).

خداوند گفت: این روز روزی است که صدق صادقان بدانها سود میبخشد؛ از برای ایشانست باغهای پر از درخت سر به هم آورده که در آنها نهرهای آب روان جاری است، و بطور جاودان در این بهشت‌ها زیست می‌نمایند. خداوند از آنها راضی است، و آنها نیز از خداوند راضی هستند، و اینست کامیابی و ظفر عظیم. از برای خداوند است ملکیت آسمانها و زمین و آنچه در درون آنهاست؛ و او بر هر چیزی تواناست.»

ما میگوئیم : اینهمه از مستشرقین و خاورشناسان شما که آمدند و زبان عربی را فرا گرفتند و سالیان دراز در ممالک اسلامی بسر بردند ، چرا در بازگو کردن حقائق آنطور که باید و شاید ، دریغ نمودند ؟ چرا اِعمال غرض کردند ؟ چرا از روح استکباری خود تنازل ننمودند و دَمی در برابر پروردگار خاضع و خاشع و شکسته دل نشدند ؟! اینهاست که گناه قارّه‌ای را برگردن ایشان مینهد ؛ تا کيفر آن چه باشد !

دکتر **گوستا ولوبون** فرانسوی کتاب **قطور و پر حجم «تمدن اسلام و عرب»** را می‌نویسد و خودش در آن اعتراف میکند که : دینی را که **محمد** آورد ، از جهت توحید عالی‌تر و راقی‌تر از توحید **عیسی** بود ؛^۱ و معذک مسلمان نمی‌شود ، و با همان نصرانیت جان می‌سپارد . اینها محلّ سؤال است .

دکتر **آلکسیس کارل** فرانسوی که حقیقهٔ مردی است متبّع و باهوش ، و در پی جوئی بعضی از مفاسد و علل خرابیهای مادّی و جسمی و روحی تحقیقات عمیق و روشنی دارد ، و الحقّ کتب او مورد استفاده است ؛ معذک

۱- در «تمدن اسلام و عرب» طبع دوم ، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ در فصل دوم : فلسفهٔ قرآن و انتشار آن در عالم ، میگوید :

« اگر اصول عقائد اسلام را به دقت ملاحظه کنیم ، می‌بینیم که اسلام نوعی است از عیسویت که مشکلات و پیچیدگی‌های آن بکلی مرتفع است . ولی در این جای تردید نیست که بین اسلام و عیسویت از حیث فروع و فرعات ، فرق زیادی وجود دارد ؛ حتّی در اصول هم یک فرق نمایانی بین آنها موجود میباشد که عبارت است از وحدانیت مطلقه ؛ این خدای واحد مطلق از همه بالاتر و فوق تمام اشیاء قرار گرفته ، حتّی هیچیک از انبیاء و اولیاء و ملائکه یا ارباب انواع هم در عرض او نیستند . راستی اینست که در میان تمام مذاهب دنیا فقط اسلام میباشد که این تاج افتخار را بر سر گذاشته و اول از همه وحدانیت محض و خالص را در دنیا انتشار داده است . تمام سادگی و شأن و مقام اسلام روی همین وحدانیت مطلقه قرار گرفته ، و همین سادگی باعث قوّت و استحکام این دین گردیده است.»

گرفتار تعصب است، و حاضر نیست از قرآن و رسول الله و عرفان اسلامی تمجید به عمل آورد؛ و در جای حساس و نقطه بزنگاه مطلب چنان میگذرد و از اعتراف و اقرار خودداری نموده، خود را در بوتۀ جهل می‌اندازد که جای شگفت است!

اینک ما فرازی را از عبارت او در سرّ عدم موفقیت ماشین در کمال بشریت می‌آوریم، تا آگاهی او به رموز مطلب روشن شود. و سپس فرازی را از عبارت او در اغماض از عرفان اسلامی بیان میداریم تا تجاهل و تغافل او نسبت به سر فرود آوردن در برابر عظمت قرآن مشخص گردد.

اما درباره سرّ عدم موفقیت گوید: «لزوم تحوّل فکری - خطای رُسنانس - اولویت ماده یا اصالت انسان.» آنگاه در شرح این مختصر گوید:

«ما نمی‌توانیم پیش از یک تحوّل فکری، به احیای خود و محیط خویش موفّق شویم. در واقع اجتماع امروزی ما از بدو پیدایش خود، از یک اشتباه عقلانی یعنی خطائی که ما آنرا بعد از دوره رنسانس دائماً تکرار کرده‌ایم، در زحمت بوده است.

تکنولوژی انسان را بر حسب مفاهیم نادرست ماوراء طبیعی ساخته است، نه موافق روح علم. هنگام آن رسیده است که این عقائد را ترک بگوئیم. باید سدّی را که به علت یک تفسیر غلط از نظریۀ گالیله بین خصائص اشیاء کشیده‌ایم درهم بشکنیم.

بطوری که گفتیم، گالیله خصائص اشیاء را به اصلی یعنی وزن و ابعاد که قابل سنجش‌اند، و فرعی یعنی شکل و رنگ و بو که قابل اندازه‌گیری نیستند متمایز، و کمیت را از کیفیت مجزا نموده بود.

بیان کمیت به زبان ریاضی، علوم را به وجود آورد؛ ولی کیفیت در بوتۀ فراموشی ماند.

انتزاع خصائص اولیه اشياء ، منطقی ؛ ولی از یاد بردن خصائص ثانوی آنها ناصحیح بود ، و از آن نتایج وخیمی برای ما حاصل گردید . زیرا در وجود آدمی آنچه به سنجش نمی آید ، از آنچه قابل اندازه گیری است مهمتر است . وجود فکر نیز مانند تعادل فیزیکی و شیمیایی سرم خون ، واقعی است .

پرتگاه بین کمیّت و کیفیّت بعد از آنکه دِکارت نیز دو آلیسم^۱ جسم و جان را مطرح کرد ، عمیق تر شد ؛ و از آن پس بیان تظاهرات روانی غیر ممکن گردید . ماده کاملاً از معنی جدا ماند . و ساختمان عضوی و اعمال بدنی گوئی حقیقت بیشتری را از شادی و رنج و زیبایی به خود گرفت . و این خطا تمدن ما را به راهی انداخت که علم را به پیروزی ، و انسان را به سوی تباهی کشید .^۲ و^۳

۱- Dualisme (تعلیق)

۲- «انسان موجود ناشناخته» طبع ششم ، ص ۳۱۰ و ۳۱۱

۳- أحمد أمين مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۲۱۵ تا ص ۲۱۷ گوید : «استاد «چود» که انگلیسی و استاد فلسفه است کتابی قیّم و استوار نوشته است ، و نام آن را «پستی ها و سخافتهای تمدن تازه» گذارده است (سخافات المدنیّة الحدیثه) در آنجا گفته است :

«در تمدن جدید توازن میان قوه و اخلاق نیست ؛ اخلاق جداً از علم عقب تر افتاده است . پیوسته از بدو نهضت اروپائی ، علم در ارتقاء و اخلاق در انحطاط رفت تا آنکه فاصله راه میان آن دو زیاد شد . در عین حالیکه اقوام و نسل جدید خود را به ناظر ارائه و نشان میدهند ، و او را از خوارق صنعت و تسخیر ماده و قوای طبیعیّه برای مصالح و اغراضش به شگفت در می آورند ، در عین حال به او در اخلاقش ، و در طمع و حرصش ، و در کوتاهی فکر و سبکی عقلش ، و در قساوت و ظلمش ، توشه نمیدهند . این نسل جدید در حالیکه مالک جمع وسائل زندگی و حیات شده است ؛ ولی نمیداند چه قسم زندگی نماید ! پی در پی آوردن جنگهای دهشت انگیز و دلخراش ، دلیل بر آنست که تهیدست و مفلس است . و عالم و نشئه ای را که پدید می آورد برای آنست که در آن بمیرد . علوم طبیعیّه به وی قوه قاهره ای عنایت نموده اند و او نمیداند چگونه استعمال کند . مانند طفل صغیر یا سفیه»

این گفتار او در قسمت اول بود، و همانطور که ملاحظه میشود در نهایت اتقان و استواری است.

و اما گفتار او در قسمت دوم آنست که میگوید:

«و دیوانه‌ایست که به آنها زمام امور داده شود و کلید خزائن به آنها واگذار شود؛ اما آنها بیشتر از این نمی‌فهمند که با آن جواهرات بازی کنند.»

و در جای دیگر میگوید: «یک نفر فیلسوف هندی از من شنید که من از تمدن‌مان تعریف میکنم و آنرا به غایت می‌ستایم و می‌گوییم: یک نفر راننده اتومبیل سیصد یا چهارصد میل را در یک ساعت می‌پیماید در روی رملها و شنها، و هواپیمائی از مسکو تا نیویورک در بیست یا پنجاه ساعت میرسد. آن فیلسوف هندی گفت: شما می‌توانید در هوا مثل پرنده پرواز کنید و در آب مثل ماهی شنا نمایید، ولیکن نمیدانید چگونه روی زمین راه بروید!»

در جای سوم از همین کتاب میگوید: «نظر بیفکن به این طیاره‌ای که در آسمان به غایت بالا میرود و چون حلقه‌ای دایره‌ای شکل می‌گردد، در پندار تو اینطور می‌آید که: سازندگان آن در علمشان و لیاقتشان مافوق بشر میباشند. آنانکه در اولین وهله بر آن پرواز نمودند در علو هم‌تشان و جرأتشان پهلوانانی بودند، ولیکن اینک نظرکن به مقاصد زشت و نکوهیده‌ای که طیاره را در استخدام خود آورده است و در آتیه آنرا چگونه بکار می‌بندد ... کاری از آن بر نمی‌آید مگر پرتاب کردن بمب‌ها مخصوصاً بمب‌های اتمی و تکه تکه کردن اجساد انسان، و خفه نمودن زندگان، و سوزاندن بدن‌ها، و پرتاب کردن گازهای سمی، و پاره‌پاره کردن مستضعفین که هیچ پناهی برای فرار از این شر ندارند. اینها مقاصد مردم احمق و یا مقاصد شیاطین است.»

و در جای چهارم از کتاب گوید: «مورخین فردا درباره ما چه خواهند گفت که چگونه ما طلالا استعمال میکنیم؟ آنها البته میگویند: ما برای اطلاع و خبر از محل و جای طلا، به بی‌سیم و امواج متوسل شده‌ایم. آنگاه کیفیت اشکال و طرزی را که صاحبان بانکها طلالا توزین میکنند و با کمال لیاقت و مهارت آن را می‌شمرند، توصیف می‌نمایند و بیان میکنند که چگونه قانون جاذبه ما را در انتقال آن از پایتختی به پایتخت دیگر رهبری کرد. و البته»

« عرفان مسیحیت ، معرف عالی ترین شکل فعالیت مذهبی است ، و بهتر از عرفان هندوها و تبتی ها با دیگر فعالیت های عقلانی بستگی دارد . و بر این عرفان های آسیائی امتیازش آنست که در دوران صباوت خود درسهایی از یونان و روم گرفته است ؛ و از یکی تفکر و از دیگری نظم و قیاس را آموخته است.»^۱

در این سخنش همانطور که می بینید خیلی بی انصافی کرده است . او چگونه عرفان مشرق زمین را عرفان هندوها و تبتی ها دانسته ، و از عرفان اسلام چشم پوشیده است ؟ او چگونه عرفان علی بن ابی طالب و سائر ائمه اطهار و حضرت سجّاد و حضرت رضا علیهم السلام را نادیده گرفته است ، و از «نهج البلاغه» و «خطب محیرالعقول آن که مخ عرفان است و از «صحیفه سجّادیّه» و «عیون أخبار الرضا» و «توحید» صدوق که یک نفر از آنها تا به حال نتوانسته است به حقیقت این عرفان برسد ، اغماض نموده است ؟ او چگونه از مشایخ بنام عرفان ، همچون بایزید بسطامی و معروف کرخی و سرّی سقّطی و خواجه عبدالله انصاری و محیی الدین عربی و ابن فارض مصری و صدرالدین قونوی و شیخ الإشراق شهاب الدین سهروردی و عبدالرزاق کاشانی و ملا جلال الدین رومی و خواجه شمس الدین حافظ شیرازی چشم پوشیده است !؟

« در تاریخ تسجیل خواهند نمود که : کسانی که شبیه به وحوش هستند و ماهرند و در فتوحات صنعتی شان نهایت جرأت را دارند ، از مصرف و اعطاء به تعاونهای بین المللی که طلا را طلب نموده و برای تقسیم صحیح ، امید ضبط و دسترسی به آن را دارند ؛ عاجز و ناتوان می باشند . آن کسان هیچ قصدی و نیّتی ندارند مگر اینکه معادن را با اسرع سرعت های ممکنه دفن کنند ، ایشان طلا و معادن را از درون زمین در جنوب آفریقا استخراج نموده و در بانکهای لندن و نیویورک و پاریس دفن می نمایند.»

۱- «انسان موجود ناشناخته» طبع ششم ، ص ۱۵۱ و ۱۵۲

آیا شش جلد «مثنوی» مولانا که تمامش در همان دیباجه و عنوانش : «بشنو از نی چون حکایت میکند» منظوی است ، از تمام عرفان مسیحیت و توحید خود مسیح عالی تر نیست؟! آیا «دیوان حافظ شیرازی» که تمامش در همان غزل اول : «أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرُّ كَأَسَا وَ نَاوِلَهَا» گنجانیده شده است ، کافی برای بصیرت وی نبود؟ آیا «نظم السلوک» یعنی تائیه کُبرای ابن فارض که حقاً یک دوره کامل و تمام از تمام منازل سیر و سلوک و بیان اعلی درجه از توحید و عرفان است صدها بار از آنچه در انجیل آمده است دقیق تر و عمیق تر و صاف تر و ظریف تر در نشان دادن لطائف عرفان نبوده است؟! پس چرا عمداً خود را به سهو زده ، و سهواً اشتباه عمدی نموده ؛ از خود قرآن و این کتب نفیسه عرفان و این مکتب رفیع الدرجه آن چشم پوشیده ، عرفان جوکیهای هند و مغولهای تبتی را نام برده و در مقابله با عرفان مسیح و مسیحیت به عنوان معرفتی عرفان آسیائی به شمار آورده است!؟

بنابراین ، جناب کارل نباید در انتظار بنشیند تا مردم به عرفان مسیحیت بگردند ، و خودش غمگین باشد که چرا مردم آنها را به بوتۀ فراموشی سپرده اند . عرفان قرآن بسیار عالی تر و راقی تر و جذاب تر است و هیچ مفرو و گزیری نیست مگر آنکه خود او و هم مسلکانش حرکت کرده و مردم اروپا و آمریکا و شوروی و چین و ژاپن و هند و مالزی ، عرفانهای مسیح و زردشت و بودا و برهمن را کنار گذارده ، و سر تسلیم در برابر عظمت قرآن ، و عرفان آن فرود آورند . اینست راه چاره .

اما خودش مُرد و تسلیم نشد . و اینک در آن عالم به عقبات ظلمت و گردنه هائی ناشی از جهل که میرسد و قدم از قدم نمیتواند بردارد ، می فهمد که ما چه میگوئیم !

امروزه تمام اروپا و آمریکا در جهنم مادیگری می گذازد . نه تنها شوروی و

چین که مرام کمونیستی دارند و آنرا ابراز میکنند ، بلکه تمام دانشمندان مغرب زمین که پیوند خود را با خدا بریده‌اند ، مادی صرف شده‌اند . مادیّت معنای وسیعی پیدا کرده ، و همه را در کام خود فرو برده است .

گرچه به ظاهر تظاهر به یهودیّت و یا مسیحیّت کنند ، لیکن روش و مکتبشان مکتب أصالة المادّة است . طرز ورود و خروج در بحث‌ها و جلسات و حلقات و کنفرانس‌ها و دانشگاه‌ها همه بر محور مادیّت می‌چرخد . و به یک معنای گسترده‌ای مادیّت و مادّه‌گری و مادّه‌پرستی ، بال تاریک شوم خود را بر بسیاری از کشورهای جهان گسترده است . و نه تنها در عقیده ، بلکه در طرز تفکر و اندیشه ، و طرز کار و عمل ، و طرز تعیین مراد و هدف ، همه و همه به سوی مادّه رهسپارند ؛ و در وادی اوهام و تئیه گمراهی آن گم گشته‌اند .

یک مثال زنده و گویا برای شما بیان کنم تا بدانید مادیگری و انحراف بشر به کجا منتهی شده است !

یکی از بستگان ما ، در دانشکده پزشکی طهران ، دکترای خود را گرفت و جراح قابلی شد . بعد از مدّت کوتاهی به آمریکا رفت و تحصیلش و رشته‌اش بالا گرفت و از جراحان نامی آن دیار شد . زن آمریکائی گرفت و خودش نیز تبعه آمریکا شد . اینک درست چهل سال است که در آنجا به سر می‌برد و هنوز هم در قید حیات است .

میگویند : در آنجا باغ و بیمارستان شخصی دارد و هر روزی چند عمل میکند که برای هر یک اقلّاً ده هزار دلار میگیرد . پس از رفتن او پدرش رحلت کرد ، و خانه و دکان را ورثه‌اش تقسیم و تسهیم نمودند و طبعاً مادر پیرش در مضیقه افتاد ؛ و آن راحتی و وسعت زمان پدر را نداشت .

یکی از برادرانش به وی نوشت : اینک مادرت در رنج و ناراحتی می‌گذراند ؛ و الحمدلله خداوند به شما نعمت زیاد داده است ؛ و زندگی فراخ و

ثروت بی حساب. چه خوب است که مادر خود را در این سن و با وجود ضعف و کسالتی هم که دارد فراموش ننموده، ماهیانه مبلغی برای تأمین معاش او بفرستی!

بعد از مدتی پاسخ نامه بدینگونه آمده بود که: شما خیال میکنید ما این پولها را مفت و معجانی بدست می‌آوریم؟! ما کار میکنیم و زحمت میکشیم. مادر هم برای تأمین معاش خود باید برود و کار کند!

این تأدیب مادّیون و طرز تربیت غریبه‌است. این گفتار برخاسته از مکتب هگل‌ها و داروین‌ها و دکارت‌هاست که بدینجا کشانده شده است.

شما این داستان را مقایسه کنید با داستان جوانی که ما سابقاً در همین کتاب «نور ملکوت قرآن» آوردیم که چگونه در پرتو تعلیم و تربیت قرآن، بواسطه حمایت و پذیرائی و مراعات حال مادر پیر، از ازدواج خود صرف نظر کرد، و در برابر ایذاء و پرخاش مادر مریض، و شکیبائی از ردّ فحش او در شب سرد زمستان که آب بدست او داده بود، خداوند پرده غیب را آناً از روی دل او گشود و جهان غیب را بر او مشهود نمود و باب راز و نیاز با قاضی الحاجات و مشاهده انوار ملکوتیه و نفحات سبحانیّه‌اش را برای وی مفتوح فرمود.^۱

منطق قرآن توحید حضرت ربّ العزّة در جمیع مقامات است. ایثار و عدالت و صبر در برابر مشکلات، و دوری از تنبلی و هوسرانی است؛ گسترش نعمت و تعمیم آن به همه طبقات است.

و نه تنها این اخلاق مذهبی و کتابی آنست، بلکه اخلاق تطبیقی و خارجی است. مسلمانها از صدر اسلام تا کنون، به شواهد تاریخ مسلم، أهل صبر و ایثار و گذشت و رحم و مروّت و عدالت بوده‌اند. و در جنگهای فاتحانه

۱- «نور ملکوت قرآن» ج ۱، بحث ۲، ص ۱۴۱ تا ص ۱۴۶

خویش، نهایت مراعات و مراقبت و حمایت و حفظ حیات حال اسیر را مینمودند. هیچگاه درختان را آتش نمیزدند، زراعت را پایمال نمیکردند، مواشی و احشام را نابود نمی ساختند، کسی که پرچم جنگ را خوابانده بود دیگر با وی جنگ نمی نمودند، کسی که از جنگ فرار میکرد او را دنبال نمی کردند، مثله نمینمودند، هر کس پناه میخواست پناه میدادند، آب را بروی دشمن نمی بستند.^۱ او^۲

۱- در «منتهی الآمال» ج ۱، ص ۱۶، محدث قمی در ضمن بیان اخلاق و اوصاف شریفه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین آورده است که: «ارباب سیر در سیرت آن حضرت نوشته اند که چون لشگری را مأمور مینمود، قائدان سپاه را با لشگریان طلب فرموده، بدینگونه وصیت و موعظه میفرمود ایشان را:

میفرمود: بروید بنام خدای تعالی و استقامت جوئید به خدای و جهاد کنید برای خدای، بر ملت رسول خدای!

هان ای مردم! مکر مکنید، و از غنائم سرقت روا مدارید، و کفار را بعد از قتل، چشم و گوش و دیگر اعضا قطع نفرمائید، و پیران و اطفال و زنان را نکشید، و رهبانان را که در غارها و بیغوله‌ها جای دارند به قتل نرسانید، و درختان را از بیخ نزنید جز آنکه مضطر باشید، و نخلستان را مسوزانید، و به آب غرق نکنید، و درختان میوه‌دار را بر نیاورید، و حرث و زرع را مسوزانید؛ باشد که هم بدان محتاج شوید، و جانوران حلال گوشت را نابود نکنید جز اینکه از بهر قوت لازم افتد، و هرگز آب مشرکان را با زهر آلوده مسازید، و حیلت میارید. و هرگز آن حضرت با دشمن جز این معامله نکرد، و شبیخون بر دشمن نزد، و از هر جهادی جهاد با نفس را بزرگتر می دانست.»

۲- مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «الإمام جعفر الصادق» ص ۵۶ گوید: «تأیید آسمانی در کربلا زیاد بود، در معانی بزرگ از جلال اسلام. در اینجا واقعه‌ای از او و واقعه‌ای از دشمنش اختیار میشود. اما واقعه اول: او عیناً مانند پدرش عمل کرد و جیش دشمن را آب داد از چشمه‌ای که در نزد آن فرود آمده بود و آب را بر قاتلین خود حرام نکرد. و اما در واقعه دیگر: دو فرمانده از لشگر ابن زیاد در آتش جنگ کربلا، آن لشگر را»

اگر جنگ داخلی در میانشان واقع می‌شد، یعنی یک طبقه با طبقه دیگری گرچه از ناحیه حکومت بود، در ستیزه و تخاصم می‌افتاد؛ اولین وظیفه دعوت به صلح بود. و اگر حاضر برای صلح نمیشدند، در اینصورت که لامحاله یک طرف باغی و ستمگر بوده و تعدی عدوانی داشت، بر تمام مسلمین واجب بود که با او به جنگ ادامه دهند تا به امر خدا بازگشت کند و دست از ظلم و تجاوزش بردارد.

این طریق، اصلاح در بین مؤمنین است که در وهله اول، عقد صلح برقرار نمودن و در صورت تجاوز قطعی یک طرف و عدم تسلیم او به صلح، با او جنگ کردن تا تسلیم شود و دست از تعدی بشوید. و این عالی‌ترین راه برای فصل خصومت و تجاوز گروه متعدی و تجاوزکار است.

«ترک کرده و به سوی افرادی که اطراف سیدالشهداء علیه السلام بودند رهسپار شدند تا در دفاع از آنحضرت بین یارانش که تا آخرین نفر جان باختند شهید شوند، در حالیکه میدانستند که در آن واقعه خطیره، با هیچ مقیاسی برای آنان پیروزی ممکن نبود و مرگ و شهادتشان حتمی بود. (و بستن آب از اینجهت بهیچوجه مؤثر در مغلوبیت ایشان واقع نمی‌شد).

و در تعلیقه گوید: صلاح الدین ایوبی در جنگهایش با صلیبیها، از حسین و از پدرش علی آموخت، روزی که برای فرمانده صلیبیها: ملک رتشارد (قلب الأسد) عطر خودش را فرستاد. و اما این قواعد حروب اسلامیّه کجا، و قواعد جنگ در نزد اروپائیه کجا؟! بقراط پدر طب یونان که اروپا مشهورترین قسّمش را بدان یاد میکند و بطور میراث این قسم در اُجیال بعدی رسیده است و هر پزشکی قبل از مشغول شدن به عمل طبابت، واجب است که در نِزاهت و امانت و عدم تعصّب به وی سوگند یاد کند، خودش به اروپائیها درس دگری میدهد؛ در وقتیکه معالجه مریضان به مرض طاعون رادر لشکر ایران ردّ کرد و گفت: شرف من مرا باز میدارد از آنکه دشمنانم را که قصد شهرهای مرا دارند معالجه کنم.»

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .^۱

«و اگر در میان دو گروه از مؤمنین کشتاری واقع شد ، واجب است بر شما مسلمین که میان آنها را صلح دهید ! پس اگر یک طرف حاضر به صلح نشد و بر دیگری راه ستم و عدوان را در پیش گرفت ، واجب است بر شما مسلمین که با آن گروه متجاوز جنگ کنید تا به امر خدا برگردد . پس اگر بازگشت نمود و دست از تعدی برداشت ، در اینصورت در میانشان با عدل ، صلح برقرار نمائید . و قسط و داد را پیشه خود سازید که خداوند دادگران را دوست دارد .

اینست و غیر از این نیست که تمام مؤمنین با هم برادرند ؛ پس شما مسلمین در میان دو برادر خودتان صلح دهید . و خود را در مصونیت و عصمت و تقوای خداوندی در آورید ، به امید آنکه مورد رحمت او قرار گیرید!»
در این جنگهای داخلی میان مسلمین ، گروه فاتح حق گرفتن اسیر ندارد ، و حق غارت ندارد ، و حق کشتن مجروحی را که بر زمین افتاده ندارد . فقط ادواتی که در میدان جنگ به حساب سلاح جنگ محسوب میشود ، حق دارد بردارد و تصرف کند .

و اما اگر دشمن خارجی یعنی از غیر مسلمین به بلد اسلام حمله کرد ، بر مسلمین لازم است بر دفع او بکوشند ، و زن و مرد ، پیر و برنا ، طفل و بالغ ، مریض و تندرست ، عالم و عامی ؛ بدون استثناء در مدافعت وی قیام کنند و آنها را سرکوب نموده ، به قتل و اسارت و غارت و نهب اموال و ذراری و به هر طریق

۱- آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۴۹ : الحجرات

ممکن، در برابر تعدی و تجاوزش قیام و اقدام نمایند.

و اما فریضه جهاد از این عالی تر و دقیق تر است. جهاد عبارت است از آنکه: لشگر اسلام بدون سابقه دشمنی، و بدون تجاوز و تخطی از طرف مقابل، صرفاً بر اساس هدایت او به توحید، و اقرار به شهادتین: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** حرکت میکند در سرزمین دشمن، و ایشان را به دین اسلام فرا میخواند. و البته معلوم است که باید اهالی آن سرزمین غیر مسلمان باشند؛ خواه از مشرکین و مادّیین و طبیعیین و خواه از گروه بودا و برهمن و کنفوسیوس و غیرها و خواه از اهل کتاب مانند یهود و نصاری و مجوس. در هر حال اگر به مجرد دعوت به اسلام، دین حق را پذیرفتند که هیچ؛ نه آنها را میکشند و نه جزیه میگیرند. لشگر اسلام در این حال بر میگردد، و مصارف جنگ از تجهیز سپاه و غیره همه به عهده سائر مسلمین و بیت المال مسلمین است و حتی یک درهم هم از گروه مغلوب اسلام پذیرفته، اخذ نمیشود.

و اگر اسلام را قبول نکردند و بر آئین خود باقی ماندند، در اینصورت اگر از اهل کتابند آنها را وادار به جزیه (مالیات و خراج به صندوق حکومت اسلام)^۱ میکنند. و اگر قبول جزیه نمودند و یا از اهل کتاب نبودند، همچون

۱- و این جزیه و خراج در مقابل تعهدی است که دولت اسلام برای آنها میکند که در حمایت و ذمه اسلام باشند. و حکومت اسلامی آنها را در پناه خود از هر گونه آسیب و تعدی و حمله دشمن حفظ میکند، و اگر دشمن به آنها حمله کرد بدون اخذ وجهی از ایشان، لشگر میکشد و از پول بیت المال اسلام دشمنانشان را دفع میکند. و همچنین جان و مال و ناموس و عرضشان در عهده حکومت اسلام محفوظ است. از در مانگاهها و بیمارستانها و مدارس و مکتبهها و غیرها طبق قرارداد با حکومت بهر مند میشوند. از برق و آب و تلفن و گاز و پاسداران نظامی و شهربانی و از خدمات شهرداری و عدلیه بهر مند میشوند. خلاصه از این جهات همانند یک نفر مسلمان محسوب میگردند و دیگر زکوة و

مشرکین و دهریین، در اینصورت باید لشگر اسلام با آنها بجنگد تا قبول دین حق را بنمایند. و در این فرض نیز مفری برای آنان غیر از قتل و یا اسارت نیست، و مسلمین حق نهب و غارت و اسارت ذراری و زنان را دارند.^۱

خمس نمیدهند و مالیاتی دیگر مشابه مسلمین نمی‌پردازند. در این وقت حکومت اسلام با آزادی کامل در هدایتشان میکوشد و از راه بحث و منطق و ارائه ادله صحیحه آنها را در پذیرش اسلام مختار و آزاد میگذارد. آنها هم که بتدریج با منطق قرآن آشنا شدند، و از طرفی طرز عمل و رفتار مسلمین را بالعیان دیدند، و از مزایا و مساهلت‌های اسلام در برابر مشکلات و قوانین پیچیده و درهم رفته خود مطلع شدند، خود بخود بالطوع والرغبه اسلام را می‌پذیرند، و دست از کیش و آئین سابق خود هرچه باشد بر میدارند.

در تاریخ، کشورهای بسیاری را سراغ داریم که خودشان بعد از قبول جزیه، از روی اختیار مسلمان شده‌اند.

۱- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۸۳ گوید: «و فقهای مسلمین در فقهشان در حسن معامله با اهل کتاب، و در تساوی حقوق که آنچه بر نفع ماست بر نفع آنان باشد و آنچه بر ضرر ماست بر ضرر آنها هم باشد؛ رویه و سیر خود را بنا نهادند. بلکه چون فارس را گشودند، با پیروان مذهب زردشت معامله اهل کتاب نمودند. و اگر اسلام با بت پرستان قدری شدت به خرج داده است و با اهل کتاب آن شدت را بکار نبرده است، برای آنست که اسلام بت پرستی را انحطاط در انسانیت می‌نگرد که واجب است آنرا علاج نماید و ریشه‌اش را از بن درخت انسانیت بردارد. و بنا بر همین منهای، مسلمین در طول اکثر تاریخشان با حسن معامله با اهل کتاب رفتار نموده‌اند. تا زمانیکه آنان جزیه خود را پردازند، مسلمین از آنها حمایت نموده، در پناه خود به حفظ و پاسداری از آنها می‌پردازند و به ایشان رخصت میدهند تا در کلیساها و کنیساهاى خود عبادت کنند. و این جزیه و مالیات در مقابل سربازگیری است، که از آنها گرفته نمی‌شود؛ چون اسلام از جانب آنها ایمن نیست که در صورت سربازگیری از آنها، آنان با دشمن هم کیش خود بسازند؛ اسلام به غیرت و حمیت رزمی ایشان وثوق ندارد، فلهدا سرباز و لشگری و سپاه از اهل کتاب نمیگیرد. و به عوض حمایتی که با سربازان مسلمان خود از جان و مال و ناموس آنها»

لشگر اسلام غیر از افرادی را که کشته شده‌اند، در صورت عدم انعقاد پیمان و معاهده جنگی، به عنوان استعباد و اسارت تصرّف میکند؛ و در تحت نظر و رأی دولت اسلام به تربیت دینی و هدایت الهی ایشان همّت می‌گمارد. و یا اگر مصلحت بداند بر آنها منّت نهاده آزاد میکند، و یا قیمت آنها را از ایشان به عنوان فدیة و عوض آزادی اخذ می‌کند.

جهاد در اسلام از خصائصی مختصّ به خود برخوردار است. زیرا مانند جنگها و لشگرکشی‌های دیگر جنگجویان و یا سلحشوران نیست که مبنای آن حسّ انتقام و حسد و کینه و بلندپروازی و استکبار و انانیت و خودمحوری، و یا توسعه و گسترش در خاک و بدست آوردن جواهرات و اموال و نفوس باشد؛ بلکه یک امر مقدّس شرعی، و یک نیایش حقیقی به درگاه حضرت ایزدی است که نه تنها اینگونه نیت‌ها و قصدها در آن موجود نمیباشد، بلکه ضرر هم دارد، و بر اساس عبادت بودن این عمل، مضرّ به پیکره آنست و موجب فساد و عدم قبولی آن هم میگردد.

در جهاد اسلام، لشگر اموال خود را از دست میدهد، و مخارج ایاب و ذهاب را متحمّل میشود، و افرادش در معرکه کارزار کشته می‌شوند و در خاک و خون غوطه می‌خورند، و جریح و زخمی بسیار دارد؛ فقط و فقط به نیت ارشاد

﴿ میکند، بجای جنگ و قتال، مقداری مال از ایشان اخذ میکند.﴾

و اگر تو مقارنه و مقایسه بیندازی میان معامله‌ای که مسلمین در دولت‌هایشان با یهود و نصاری کرده و میکنند، و معامله‌ای که نصاری در دولت‌هایشان با مسلمین کرده و میکنند، روشن خواهد شد که تا چه درجه مسلمین اهل گذشت و تسامح می‌باشند و چقدر گذشت و تسامح در نصاری نایاب است! تا اینکه حقاً صحیح است که مسلمین با تشریح فقهاءشان که در دوره اول بوده‌اند درباره معامله با اهل ذمه، و یا تطبیق آن بر ایشان در عصرهای مختلفه، افتخار کنند.»

و هدایت طرف غیر مسلم که میخواهد او را به کیش توحید بخواند و از مواهب و منافع اسلام برخوردار گردد. و به مجرد اسلام آنها، دست از جنگ بر میدارد؛ و اسلام آنها را پیروزی و ظفر می‌شمارد. اینست فلسفه جهاد.

و بدون اندک تردیدی میتوان این دستور عالی اسلام را از عظیمترین رموز اخلاقی و حیاتی و تربیتی آن بشمار آورد. شما در عالم چه کسی را دیده‌اید و یا شنیده‌اید که برای ارشاد و هدایت یک نفر اجنبی که بهیچوجه من الوجوه با او سابقه آشنائی و محبت ندارد، نه تنها به موعظه و اندرز، و نه تنها به ارشاد و گفتار درشت، و نه تنها با توعید و تهدید، و نه تنها با تحمّل مشقت و رنج سفر، بلکه تا سرحدّ جرح و قتل حاضر شود که خود را و اعزاز ابناء و اخوان و عشیره و اصحاب خود را در خاک و خون کشد؛ برای آنکه آن مرد اجنبی و منحرف و مشرک در راه بیفتد، و گردن تسلیم در برابر پذیرش حقّ فرود آورد، و نفس خود را از مهالک و عواقب و خیم شرک و از تنگناها و کریوه‌های پیچ در پیچ اعتقادات و سنت‌های تقلیدی غلط که کورکورانه آموخته است و عالم جان و حیات خود را تاریک نموده است نجات بخشد؟ اینست فلسفه جهاد.^۱

۱- أحمد أمين مصری در کتاب «يوم الإسلام» ص ۱۲۲ تا ص ۱۲۴ می‌نویسد:

«مسلمانان چون از کسی صدق و وفاء و سلامتی دیدند، بدان اعتماد نموده به پیروی از قول خدا: **وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا** عمل می‌کنند. و مسیحیان چون با کسی انس گیرند، ناگهان او را غافلگیر کرده چون غلیواج و زغن بر گنجشک و یا چون باز شکاری بر غلیواج و زغن خود را بر رویش می‌افکنند. زمانی دراز گذشت که مسلمین غالب بودند و بر نصاری و یهود حکم عادلانه می‌نمودند؛ این به جهت تعالیم اسلام بود که در تاریخ مانندش یافت نشود.

آری، عمر بن خطّاب در اوّل خلافتش یعلی بن أمیه را فرا خواند تا نصارای نجران را از بلادشان کوچ دهد. لیکن عذر او این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

لَا يَجْتَمِعُ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ دِينَانِ «در جزیره العرب دو دین جمع نمی‌شوند». چون اسلام»

ما می‌بینیم مؤمنین در صدر اسلام و تا به امروز پیوسته آرزوی جهاد و قتل فی سبیل الله می‌نمودند، و در دعا‌های خود جداً از خداوند می‌طلبیدند تا آنان را موفّق به این فریضه الهیه بنماید، و کشته شدن در زیر پیکان‌ها و سنگباران‌ها و نیزه‌ها و شمشیرها را فوز عظیم می‌شمردند. چرا؟ و به چه

میخواهد جزیره العرب قلعه مسلمان و محلّ پرورش آنان باشد و تربیت داعیان به اسلام در آنجا صورت پذیرد، و مسلمان اختلاط با یهود و نصاری نداشته باشند؛ دین اسلام تازه و باطراوت باشد. فلذا امر به جلاء وطن اهل نجران نمود. معذک چون آنان را کوچ داد، شهرهائی بهتر از شهرهایشان به آنها داد، و ایشان را در جهاتی که میل به آن داشتند اختیار داد.

رسول خدا نمی‌خواست ایشان را به اسلام اکراه نماید، و بدینجهت آنان را به میل و اختیار خود باقی گذاشت، عملاً بقوله تعالی: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**. با آنان به مقدار مال معلومی مصالحه نمود تا در هر سال بپردازند، و با آنها شرط نمود که ربا نخورند و با ربا معامله‌ای انجام ندهند. چون رسول خدا رحلت نمود، ابوبکر آنان را به همان شروط رسول خدا تثبیت کرد. چون وفات ابوبکر رسید، عمر را امر کرد تا ایشان را از زمین‌هایشان کوچ دهد بواسطه مخالفتی که با شرط رسول خدا در گرفتن ربا کرده بودند. عمر اولین کاری که کرد آنها را از محلّشان کوچ داد و به عامل خود که مأمور این کار بود امر کرد با ایشان به رفق و ملایمت رفتار کند و أموالشان را بخرد، و به آنها اختیار دهد هر زمینی را که بعوض زمینهایشان بخواهند از بلاد اسلام به آنها بدهد. و از جمله سفارشات او به عاملش این بود که: به نزد آنها برو، و در دینشان تصرفی مکن؛ سپس به آنهایی که در دینشان هستند برای رفتن مهلت و مدّت قرار بده و آنهایی که مسلمان شده‌اند باقی بگذار. آنگاه کسانی که آماده کوچ کردن هستند زمینهایشان را مساحت کن و در انتخاب هر شهری که خود بخواهند آنان را مختار گردان. و به آنها بگو: ما ایشانرا به امر خدا و رسولش کوچ دادیم. و برای ایشان نامه‌ای نوشت که در آن چنین گفته بود: کسانی که از اهل نجران به شام و عراق کوچ کنند، مساحت زیادی از زمین به آنها بده تا جای وسیعی داشته باشند، و آنچه از اسباب و اموال با خود حمل کنند متعلّق به خود ایشانست. بعضی از آنها به شام و بعضی به کوفه آمدند،

علّت؟ و به چه حکمت؟

به علّت آنکه شخص مسلمان که مزه توحید را چشیده است و به آیات قرآنی ایمان آورده است و به رسول وحی و مرتبط و رابط و ربط با عالم غیب و شهود گرویده است و از مزایا و آثار اسلام که عدل و ایثار و اخلاق حسنه و عقائد پسندیده و کردار شایسته به بهترین وجه است بهر مند شده و کامیاب گردیده است ، حاضر نیست خود تنها بر سر این سفره بنشیند و از مواهب الهیه و مناجاتهای در حال خلوت و خلوص و کرائم اخلاق مرضیه و شیم پسندیده ، بنوشد و بیاشامد و بخورد و مست تجلیات حقّ و نور توحید او گردد ؛ اَمَّا أَبْنَاءِ

«در حالیکه زمین آنها در یمن بود . چون عثمان به روی کار آمد از تنگی زمینشان و از مزاحمت دهقانان به او شکوه کردند ، عثمان به عامل خود درباره آنها امر به ارفاق کرد و عامل را امر کرد تا در هر سال از جزیه آنها دویست حُلّه بکاهد ؛ چون بر آنها لازم بود حله‌ها را مثل جزیه بپردازند . چون معاویه روی کار آمد به او نیز از تفرّقشان و از موت بعضی و اسلام بعضی دیگر شکایت کردند ، او نیز دویست حله از جزیه آنها را تخفیف داد .

چون حجاج به روی کار آمد ، جزیه آنها را بهمان مقدار سابق اعاده داد . چون عمر بن عبدالعزیز به روی کار آمد از ظلم حجاج و نقصان تعدادشان به او شکایت کردند . او امر به إحصاء و شمارش آنها نمود ، گفتند : به تعداد عُشر رسیده‌اند ، لذا فقط مجموع حله‌های آنها را دویست عدد قرار داد . و چون هرون الرّشید روی کار آمد به او نیز شکوه نمودند از دست عمّال . او امر کرد تا عمّال با آنها کاری نداشته باشند و معامله آنها مستقیماً با بیت المال در پایتخت اسلام بالمباشرة باشد .

در اینصورت می‌بینی که خلفاء مسلمین ، احدی را اکراه در دخول به اسلام نکردند بلکه همه را با دینشان به حال خود گذاردند ، و پس از آن چگونه با این مردم مسیحی به وعده‌های خود عمل کردند . و سپس می‌یابی که چگونه خلفاء یکی پس از دیگری در حمایت و راضی کردن و رفع ظلم از آنها اهتمام داشته‌اند ؛ آیا تو معامله و رفتاری بهتر از این با مخالفین می‌یابی؟!»

نوع و هم صنفانش بی بهره بوده، و بر سر سفرهٔ ظلمانی دست به قاذورات بگشایند، و با چشم کور و گوش کر و دل بی محتوی و فاقد اندیشه، عمری را به غفلت و جهالت و شرک سپری کنند.

پیامبر اسلام دربارهٔ همسایگان سفارش فرموده است، و دربارهٔ هدیه‌ای که برای کسی می‌آورند، همنشینان و هم صحبتان را شریک فرموده، و از خوردن غذا در ملا عام که چشم راهرو بدان می‌افتد منع فرموده؛ و حتی راجع به گربهٔ خانه سفارش نموده است که آنرا گرسنه نگذارید و به آنها رسیدگی کنید که: **هِنَّ طَوَافَاتٌ يُبَوِّتُكُمُ**: این گربه‌ها لانه و خانه‌ای ندارند، و در بیابان‌ها و کوه‌ها زیست نمیکنند؛ جایشان و مقرشان همین خانه‌های شماست که پیوسته از این خانه به آن خانه میروند و برای پیدا کردن طعمه و سدّ جوعی طواف در خانه‌ها می‌کنند و گرداگرد آنها میگردند.

بنابراین چطور راضی میشود که از نعمت ایمان و توحید و اسلام که هزاران برابر از نعمت‌های مادی و حیاتی دنیوی بالاتر است، خود و یارانش بهر مند باشند، ولی هم‌نوع او و همجنس او که فقط از بنی آدم است گرچه درست در مقابل او در آن طرف دنیا سکونت داشته باشد؛ از این نعمت محروم باشد؟

از اینجاست که خورد و خوراکش را در هم می‌شکند، و خواب و راحتش را در هم می‌کوبد، با شکم گرسنه سنگ به دل بسته، خود و یارانش را در معرکهٔ جهاد می‌برد، و نزدیکترین فرد از مسلمین به صفوف دشمن می‌ایستد.

زخم می‌خورد، دندانش می‌شکند، در پیشانی‌ش حلقه‌های زره فرو می‌رود، و خون چنان فوران دارد، و استخوانهای پیشانی در زره و زره در استخوانها فرو رفته که نمیتوانند کلاه خود را از سر بردارند و حلقه‌های آنرا بیرون بکشند؛ و نزدیکترین ارحامش همچون عموی بزرگوارش **حمزة بن**

عَبْدِ الْمُطَّلِبِ و پسر عمویش عُبَيْدَةَ بْنِ حَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ جان به جان آفرین بسپارند ؛ و یگانه حامی اش عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تنها در یک جنگ نود زخم کاری بردارد که در بسیاری از آنها فتیله گذارند ؛ و اصحابش همچون عبدالله بن عمرو بن حرام پدر جابر ، و عمرو بن جموح را که قاریان قرآنند قطعه قطعه چاک چاک بروی زمین بیفتند ؛ برای آنکه تنها از این مانده آسمانی خودش نخورد ؛ همنوعان و همجنسان را نیز فرا خواند و از نور علم و عمل بهر مند گرداند . و گرنه بسیار آسان بود که خود و بعضی از یارانش از مدینه و یا از مکه کوچ کرده ، در کنار نهر آبی و یا در زیر آبشار و هوای ملایمی به ترنم مشغول شود و آیات قرآنی را در آنجا بخواند و فقط از مزایای روحی بهر مند شود . ولی اینکار را نمیکند ، و نور توحید را در سایه درخشش برق شمشیر و نیزه ، و صدای صَهیل اسبان تازی و مهممه رزم‌آوران غازی می‌نگرد . اینست فلسفه جهاد در اسلام .^۱

۱- ابن اثیر در «الکامل فی التّاریخ» طبع اول مطبعة منیریة مصر ، ج ۲ ، ص ۲۸۳ در حوادث سنه ۱۳ در واقعه جنگ یرموک آورده است که : « چون خالد بن ولید که از جانب ابوبکر فرمانده لشکر بود ، سپاه را منظم ساخت و به دستجات و کرادسی قسمت کرد ، با چهل هزارتن آماده حمله به دویست و چهل هزار سرباز رومی شد . جرجة از سپاه رومیان جلو آمد و میان دو صف آمده خالد را طلب کرد . خالد ابوعبیده جراح را بجای خود گذارده و به نزد او رفت ، و میان صفین چنان به هم نزدیک شدند که گردنهای اسبانشان از دو سوی مخالف به هم میخورد . و هر کدام دیگری را امان داد . جرجة گفت : ای خالد ! به من راست بگو و دروغ مگو ! چون انسان آزاده دروغ نمیگوید . و مرا گول زن ! چون مرد کریم ، آدم رها و یله را گول نمیزند . تا آنکه میگوید : أَخْبِرْنِي بِالْإِمَامِ تَدْعُونِي ؟! «به من بگو : مرا به چه چیزی میخوانید ؟!» خالد گفت : إِلَى الْإِسْلَامِ أَوْ الْجَزِيَةِ أَوْ الْحَرْبِ . «به اسلام آوردن و یا جزیه دادن و یا کارزار نمودن.»

جرجة گفت : فَمَا مَنْزِلَةُ الَّذِي يُجْبِيكُمْ وَ يَدْخُلُ فِيكُمْ ؟! «رتبه و مکانت کسی که»

ملای رومی داستان اسیرانی را که بازنجیر بسته بودند، و از جلوی آنها پیامبر عبور فرمود و لبخندی زد و آنها گفتند: چگونه این مرد رحمت عالمیان است و ما را بدینحال می‌نگرد و میخندد؛ مفضلاً ذکر میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخشان فرمود:

« دعوت شما را اجابت کند و در شما داخل شود چیست؟! » خالد گفت: منزلت ما و منزلت او با منزلت و رتبه ما یکی است. « جرجة گفت: فهل له مثلکم من الأجر والدُّخْر؟ « آیا برای چنین کسی پاداش و ذخیره‌ای به مانند پاداش و ذخیره‌ای که برای شما هست، می‌باشد؟! »

خالد گفت: نعم و أفضل! لأننا اتبعنا نبينا و هو حيٌّ يُخبرنا بالغيب، و يُرى منه العجائب والآيات، و حق لمن رأى ما رأينا و سمع ما سمعنا أن يُسلم؛ و أنتم لم تروا مثلنا و لم تسمعوا مثلنا؛ فمن دخل بيته و صدق كان أفضل منا. « آری! و بلکه با فضیلت‌تر از ما! چون ما در وقتی که پیغمبرمان زنده بوده است از او پیروی کرده‌ایم در حالیکه از غیب به ما خبر میداد و از وی عجائبی به ظهور میرسید و آیاتی مشاهده می‌شد؛ و حق است برای کسیکه بشنود آنچه را که ما شنیده‌ایم و ببیند آنچه را که ما دیده‌ایم اسلام بیاورد؛ اما شما ندیده‌اید آنچه را که ما دیده‌ایم و نشنیده‌اید آنچه را که ما شنیده‌ایم؛ پس کسیکه با نیت و از روی صدق و راستی داخل در اسلام شود، از ما افضل است. »

جرجة سپر خود را و ازگون نمود و رغبت به خالد پیدا کرد و اسلام آورد. خالد اسلام را به او تعلیم داد. غسل کرد و دو رکعت نماز گزارد. سپس با خالد خروج کرد و با رومیان جنگ نمود... تا بالأخره در پایان همان روز شربت شهادت نوشید.

شیخ عبدالوهاب نجار در تعلیقه گوید: « ظاهراً جرجة لغت عربی را می‌دانست چون بدون واسطه مترجم با خالد سخن گفت. طبری گفته است: او جرجة بن تودر بوده است و بگمان اقرب، جورج بن ثیودور بوده است. » - انتهی.

این داستان بسیار جای تأمل و دقت است که چطور یک نفر فرماندار اسلام یک نفر اجنبی را به مجرد آنکه اسلام بیاورد در تمام شؤون دنیوی و اخروی بدون تفاوت مانند خود بدانند بلکه از خودش نیز افضل بدانند.

عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يُجْرُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالْسَّلَاسِلِ .

«تبسم من از شگفتی بود از این قومی که آنها به سوی بهشت با زنجیرها

کشانده می‌شوند.»

حکیم متأله صمدانی : حاج ملا هادی سبزواری تغمده الله فی رضوانه

در شرح این عبارت گوید :

« یعنی عجب دارم از قومی که کشانده می‌شوند بسوی بهشت به

زنجیرها و به جبر و إکراه . یعنی به ایمان که عین بهشت بود کشانده میشدند .

بلکه ایمان عیانی و حقیقی ، جَنَّةُ الصِّفَاتِ وَ جَنَّةُ لِقَاءِ الذَّاتِ است.»^۱ او^۲

و چون شرح این داستان را ملای رومی بتفصیل ذکر نموده است ، مادر

اینجا منتخبی از آنرا که راجع به متن داستان است نقل می‌نمائیم :

دید پیغمبر یکی جَوقِ اسیر که همی بردند و ایشان در نفیر

دیدشان در بند ، آن آگاه شیر می‌نظر کردند در وی زیر زیر

تا همی خائید هر یک از غضب بر رسول صدق ، دندانها و لب

۱- «شرح مثنوی» حاج ملا هادی سبزواری ، ص ۲۵۳

۲- آیه الله شعرانی در کتاب «راه سعادت» طبع اول ، ص ۱۰۷ گوید : « و از سهل بن

سعد ساعدی روایت است که : با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بودیم ، خندق حفر

میکرد ؛ به سنگی رسید و تبسم کرد . گفتند : یا رسول الله ، خنده از چه بود ؟! فرمود :

ضَحِكْتُ مِنْ نَاسٍ يُؤْتَى بِهِمْ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فِي الْكُؤْبُولِ يُسَاقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ هُمْ كَارِهُونَ .

«خندیدم از مردمی که از سوی مشرق می‌آوردندشان ، در بند کرده و ناخواهان آنها را به

بهشت میرانند.»

و ابن اثیر در «نهایة» در ج ۴ ، ص ۱۴۴ در ماده کَبَلِ گوید : «در روایت است : ضَحِكْتُ

مِنْ قَوْمٍ يُؤْتَى بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ فِي كَبَلِ الْحَدِيدِ . الْكَبَلُ : قَيْدٌ ضَخْمٌ ؛ وَ قَدْ كَبَلْتُ الْأَسِيرَ وَ كَبَلْتُهُ ،

مَخْفَقًا وَ مَقْلًا ، فَهُوَ مَكْبُولٌ وَ مُكَبَّلٌ.»

زهره نی با آن غضب که دم زنند
 میکشاندهان موگل سوی شهر
 نی فدائی می ستاند ، نی زری
 رحمت عالم همی گویند و او
 با هزار انکار میرفتند راه
 زانکه در زنجیر قهر ده من اند
 می برد از کافرستانشان به قهر
 نی شفاعت میرسد از سروری
 عالمی را می بُرد حلق و گلو
 زیر لب طعنه زنان بر کار شاه

.....

این بمنکیدند^۱ در زیر زبان
 آن اسیران با هم اندر بحث آن

.....

پس رسول آن گفتشان را فهم کرد
 مرده اند ایشان و پوسیده فنا
 گفت : آن خنده نبودم از نبرد
 مرده گشتن نیست مردی پیش ما

.....

آنگهی کآزاد بودید و مکین
 ای بنازیده به ملک و خانمان
 من شما را بسته میدیدم چنین
 نزد عاقل ، اشتری بر نردبان

.....

من شما را وقت ذراتِ أَلَسْتُ
 دیده ام پایسته و منکوس و پست

.....

من شما را سرنگون میدیده ام
 نو ندیدم تا کنم شادی بدان
 پیش از آن کز آب و گل بالیده ام
 این همی دیدم در آن اقبالتان
 قند میخوردید و در وی دُرُج زهر
 قند میخوردید و در وی دُرُج زهر
 خوش بنوشد ، چَت حسد آید بر او ؟
 چون چنین قندی پر از زهری عدو
 با نشاط آن زهر میگردید نوش
 مرگتان خفیه گرفته هر دو گوش

۱- مَنکیدن : بسیار هموار و دیر فهم سخن گفتن . (تعلیقه)

من نمی‌کردم غَزا از بهر آن
 کاین جهان جیفه است و مردار و رخیص
 سگ نیم تا پرچم^۱ مرده گنم
 زان همی کرده صفوف جنگ چاک
 زان نمی برَم گلوهای بشر
 زان همی برَم گلوی چند تا
 که شما پروانه وار از جهل خویش
 من همی دانم شما را همچو مست
 آنکه خود را فتحها پنداشتید
 یکدگر را جدّ و جدّ میخواندید
 قهر میکردید و اندر عین قهر

تا ظفر یابم فراگیرم جهان
 برچنین مردار چون باشم حریص ؟
 عیسیم آیم که تا زنده‌اش کنم
 تا رهانم مر شما را از هلاک
 تا مرا باشد کرفر و حشر
 زان گلوها عالمی یابد رها
 پیش آتش میکنید این جمله کیش
 از در افتادن در آتش با دو دست
 تخم منحوسّی خود می‌کاشتید
 سوی اژدها فرس می‌راندید
 خود شما مقهور قهر شیر دهر

.....

گفت پیغمبر : که هستند از فنون
 از کمال حزم و سوء الظنّ خویش
 اهل جنّت در خصومتها زبون
 نی ز نقص و بد دلی و ضعف کیش

.....

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ أَمَدَ خَطَابِ
 زان نمی‌خندم من از زنجیرتان
 زان همی خندم که از زنجیر و غلّ
 ای عجب کز آتش بی‌زینهار
 از سوی دوزخ به زنجیرگران
 هر مقلّد را در این ره نیک و بد
 گم شد او ، والله أعلم بالصواب
 که بگردم ناگهان شبگیرتان
 میکشم تان سوی سروستان و گل
 بسته می‌آریمتان تا سبزه زار
 میکشم تان تا بهشت جاودان
 همچنان بسته به حضرت میکشد

۱- پرچم : کاکل . (تعلیقه)

جمله در زنجیر بیم و ابتلا می‌کشند این راه را پیکار وار
می‌کشند این راه را پیکار وار
میروند این ره به غیر اولیا
جز کسانی واقف از اسرار کار
تا سلوک و خدمت آسان شود
تا سلوک و خدمت آسان شود
زآنکه هستند از فوائد، چشم‌کور
زآنکه هستند از فوائد، چشم‌کور
چون شود واقف به مکتب میدود
چون شود واقف به مکتب میدود
میرود کودک به مکتب پیچ پیچ
چون ندید از مزدکار خویش هیچ^۱ و^۲

۱- «مثنوی» مولانا محمد بلخی رومی، طبع سنگی میرزا محمودی، جلد سوم، ص ۳۱۱ تا ص ۳۱۴

۲- محبت و شفقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اسیران به حدی بود که در شب بدر از ناله عمویش عباس که عمر با قید او را محکم بسته بود خوابش نمی‌برد؛ و از طرفی چون اسارت اسیران به دست مسلمین انجام شد نمی‌خواست خود شخصاً در امر عباس دخالت کند، تا آنکه مسلمین خودشان عباس را از غل رها کردند و پیامبر به خواب رفت.

آیه الله علامه طباطبائی قدس الله نفسه در تفسیر «المیزان» ج ۹، ص ۱۴۱ در بحث روایی، از «مجمع البیان» نقل کرده‌اند که: «از ابن عباس روایت نموده است که گفت: چون رسول خدا روز بدر را به شب آورد و مردم را با قیدها و طنابها بسته بودند، در اول شب پیامبر را خواب نمی‌برد. اصحابش به او گفتند: چرا نمی‌خوابی؟! فرمود: سَمِعْتُ أُبَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسَ فِي وَثَاقِهِ «من ناله عمویم عباس را در قیدی که با آن وی را بسته‌اند شنیدم.» آن قید را از عباس باز کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب رفت.»

و علامه سید شرف الدین عاملی در کتاب «النص والاجتهاد» طبع دوم، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ آورده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر وقتی که آتش جنگ برافروخته شد، به اصحابش فرمود: من میدانم که جماعتی از بنی هاشم و غیر آنها را از روی اکراه به جنگ آورده‌اند. ما را در کشتن آنها نیازی نیست. هر کس یک نفر از بنی هاشم را ببیند نباید او را بکشد، و هر کس ابوالبختری را ببیند نباید او را بکشد. (أبوالبختری بن هشام)»

از جمله احکام مترتبه بر جهاد اسلامی ، استعباد است . یعنی اسیر گرفتن از کفار به عنوان غلام و کنیز ، و به بندگی مطلق و رقیّت در آوردن آنها ؛ تا دولت اسلام از شرّ کید و خدعه ایشان در امان باشد ، و نیز آنان را به ادب اسلام تربیت کند تا در تحت نظر مسلمین رفته رفته به عقائد و آداب و اخلاق اسلام آشنا

«ابن حارث بن أسد ، کسی است که در نقض صحیفه‌ای که مشرکین بر حرمت معامله با بنی‌هاشم نوشتند و در نتیجه بنی‌هاشم سه سال در شعب اَبوطالب محبوس و گرفتار شدند ، قیام کرده است . و علاوه پیامبر را اذیت نکرد ، و از وی کاری که موجب کراهت پیغمبر شود سر نزد ؛ و پیامبر امید داشت که اگر زنده بماند مسلمان شود.» پیغمبر فرمود : کسی که با عَبَّاس بن عبدالمطلب بر خورد کند او را نکشد ؛ اما چون عَبَّاس را اسیر کردند بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَاهِرًا أَرَقًا «خواب از دیدگان رسول خدا بر بست و پیوسته شب را بیدار بود» . تمام کسانیکه واقعه بدر را از مورّخین و سیره نویسان نوشته‌اند ، تصریح کرده‌اند که اصحاب گفتند : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا لَكَ لَا تَنَامُ ؟ «ای رسول خدا چرا نمی‌خوابی؟» رسول خدا گفت : سَمِعْتُ تَصَوَّرَ عَمِّيَ الْعَبَّاسِ فِي وَثَاقِهِ فَمَنْعَنِي النَّوْمَ . «ناله‌ای که از عمویم عَبَّاس شنیده‌ام که محکم بستن قید و وثاق او را به ناله و درد افکنده است ، خواب را از من ربوده است.» چون قید را از عَبَّاس گشودند ، پیامبر بخواب رفت . و [در «کنز العمال» ج ۵ ، ص ۲۷۲ حدیث ۵۳۹۱ آمده است که ابن عساکر تخریح کرده است] از یحیی بن اَبی کثیر که در روز بدر مسلمین از مشرکین هفتاد نفر اسیر گرفتند . از جمله اسیران عَبَّاس عموی پیغمبر بود . آنکه متولی بستن و در بند در آوردن او شد عمر بن خطاب بود ، عَبَّاس گفت : أَمَا وَاللَّهِ يَا عُمَرُ ! مَا يَحْمِلُكَ عَلَى شِدِّ وَثَاقِي إِلَّا لَطْمِي إِيَّاكَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ! «آگاه باش ای عمر ! که سوگند بخدا هیچ چیز تو را وادار نکرده است که مرا در وثاق به شدت ببندی مگر سیلی‌ای که من به تو درباره حمایت از رسول الله زده‌ام!» و رسول خدا ناله عَبَّاس را می‌شنید و خوابش نمی‌برد . گفتند : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَا يَمْنَعُكَ مِنَ النَّوْمِ ؟! «ای رسول خدا ! چه موجب شده است که خواب را از تو گرفته است ؟!» رسول خدا فرمود : كَيْفَ أَنَا وَمَا أَسْمَعُ أَنِينَ عَمِّي ؟! «چگونه من بخوابم در حالیکه دارم صدای ناله عمویم را می‌شنوم؟!» در اینحال عَبَّاس را از وثاق و بند رها کردند -الحدیث .»

گردند و خود بالطَّوع و الاختیار مسلمان شوند. و این حکم چنانکه خواهیم دید، یگانه راه چارهٔ درست و صحیح است که بر اساس فلسفهٔ اسلام پایه‌گذاری شده و حکم قطعی عقلی بر آن امضا می‌نهد و حکم شرعی از کتاب و سنت در آن اشکال نمی‌بیند.

ولی بنابر قرار بروسل یکصد سال است که خرید و فروش بنده‌ها را در دنیا قدغن اعلام نموده و بهیچوجه من الوجوه برده‌داری را جائز نشمرده‌اند. و این را به عنوان حمایت بشر و درزیر پوشش انصاف و عدالت تحویل داده، مدتی گذارده و هموعان و ابناء جنس خود را إلى الأبد از زیر بار رقیّت و تحمّل مشاقّ و مشکلات یوغ اسارت و بردگی خلاص بخشیده‌اند.

و گهگاه دیده میشود اولاً به اسلام اشکال میکنند که با این رفعت و عظمتش، کار غلامان را اصلاح نکرده است. و چطور این دینی که آورنده‌اش اعلان ابدیت آنرا نموده است، از این موضوع آزادی و الغاء حکم بردگی چشم پوشیده است؟!

و ثانیاً قوانین جاریه و راقیه که بدست ملل متمدّن غرب است، این تاج افتخار را بر سر زده و بشر را از تحت رقیّت بیرون کشیده است. و بنابراین، حکم سیادت و اعتلاء برای ایشانست.

و ثالثاً می‌بینیم بعضی که می‌خواهد از اسلام دفاع کند، اصل خوبی و نیکوئی الغاء حکم بردگی را مسلم داشته است، و در صدد بیان علل عدم الغاء در زمان رسول خدا، و تفتیش و تجسس در امکانات و مقتضیات آن عصر بر آمده؛ و روی این علل و اسباب، عدم لغویت را در زمان آنحضرت توجیه کرده است.

ما إن شاء الله تعالی در این بحث، روشن خواهیم نمود که: این سخنان فریبی بیش نیست، و قرار «بروسل» جز الغاء نام بردگی و باقی گذاردن حقیقت و

مسمای آن کاری نکرده است . و بردگی از نظر ایشان غیر از بردگی از نظر اسلام است . و حکم اسلام بر بردگی دارای شرائط و عنوان خاصی است که عقلاً قابل ردّ نیست ؛ و حتماً باید بوده باشد . این حکم اسلام منسوخ نیست و نخواهد شد ؛ و اِلَى الْأَبَدِ صَحِيح و استوار است . و بحث از آیات قرآن که راجع به بردگان است ، و همچنین بحث‌های روائی و تاریخی و فقهی که در کتاب استیلاد و مکاتبه آمده است ، مانند بحث‌های جهاد همگی زنده است ، و باید در حوزه‌ها برقرار و پیوسته و مُدام بماند .

و چون حضرت استاد آیه الله **عَلَامَةُ طِباطبائی** قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الشَّرِيفَ این بحث را بطور مستقصی در تفسیر خود بیان فرموده‌اند ، سزاوار است ما خوشه‌ای از خرمن ایشان برگیریم ، و بر اساس آن بحث را دنبال کنیم . ایشان در آخر سوره مائده در مکالمه حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام که به پروردگار عرض میکند :

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ .^۱

«پس اگر مسیحیانی را که قائل به ربوبیت من و مادرم مریم شدند ، به جرم گناهشان عذاب کنی ، اختیار با تست ؛ زیرا ایشان بندگان تو هستند!»
در تحت یازده فقره و عنوان ، بحث را ادامه داده‌اند ؛ ما مختصر و محصل از آنرا در اینجا ذکر می‌کنیم :

« ۱ - اعتبار عبودیت برای خداوند سبحانه :

در قرآن کریم آیات بسیاری است که مردم را بنده خدا میخواند ، و اصل و اساس دعوت دین را بر آن نهاده است که مردم همگی بندگان ، و خداوند مولای حق آنان است . بلکه از این بالاتر ، تمام موجودات آسمانی و زمینی را بنده

۱- صدر آیه ۱۱۸ ، از سوره ۵ : المائدة

خداوند می‌شمرد :

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا^۱.

«هیچ موجود ذی شعوری در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه با حال ذل و خاکساریِ عبودیت، در پیشگاه قدس خداوند رحمت آفرین وارد می‌شوند.» و چون در معنای عبودیت تحلیل عقلی بعمل آوریم می‌بینیم: حقیقت معنای عبودیت با حذف زوائد طاریه آن، در مخلوقات خداوند موجود است. خداوند که خلائق را آفریده است، از جهت تکوین، به تمام جهات آنها محیط؛ و آنها از هر جهت در تحت ید تقلب و تصرف او هستند بطوریکه هیچ مالک نفعی و یا ضرری و یا حیاتی و یا مرگی و یا بازگشتی، نه برای خود و نه برای غیر خودشان نیستند.

و این مفاد عبودیت است که چون از جهت تکوین ثابت است، از جهت تشریح نیز مترتب بر آنست؛ زیرا عبودیت تشریحیه در اینجا تابع عبودیت تکوینیّه است، و انفکاک از آن غیر معقول است.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ^۲.

«و پروردگارت - ای پیامبر - حکم کرده است که: هیچ موجودی را نپرستید مگر وی را!»

و همانطور که از آن طرف ربوبیت مطلقه است، از این طرف هم عبودیت اطلاق دارد. و آیاتی در قرآن کریم بر این سریان عبودیت بدون قید و شرط، دلالت تامّ دارد؛ همچون:

مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ^۳.

۱- آیه ۹۳، از سوره ۱۹: مریم

۲- صدر آیه ۲۳، از سوره ۱۷: الإسراء

۳- قسمتی از آیه ۴، از سوره ۳۲: السجدة

«ابداً غیر از خداوند ، شما مولی و مراقب و نگهبان و حافظ ندارید ، و کمک کار و معین ندارید!»

و همچون :

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ .^۱

«و اوست الله که هیچ معبودی جز او نیست ؛ حمد و سپاس اختصاص به او دارد ، هم در عالم پیشین و هم در عالم پسین ؛ و حکم و فرمان و امر نیز مختص به اوست.»

و همچون :

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .^۲

«تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می آورد آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است . از برای اوست پادشاهی و سیطره بر نفوس . و از برای اوست حمد و ستایش . و او بر هر چیزی تواناست.»

و محصل اینکه : معنای عبودیتی که موجودات نسبت به خداوند دارند همان معنای عبودیتی است که انسان عاقل در مجتمعات خود استعمال میکند ، البته با حذف لوازم مادی و طبیعی و ظروف .

و معلوم است که معنای عبودیت ، عدم استقلال صرف و تابعیت مطلقه در جمیع امور نسبت به اراده قاهره مولی است ؛ همانطور که اشاره به آن دارد گفتار خداوند تعالی :

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ .^۳

۱- صدر آیه ۷۰ ، از سوره ۲۸ : القصص

۲- آیه ۱ ، از سوره ۶۴ : التّغابن

۳- ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

«بلکه فرشتگان، بندگان گرامی و ذوی الاحترام خدا هستند، که در گفتارشان از گفتار خدا پیشی نمی‌گیرند و ایشان به امر و فرمان او عمل می‌نمایند.»

و نیز گفتار:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۱.

«خداوند مثال بندهٔ مملوکی را زده است که بر هیچ کاری توانائی ندارد، با آن کس که ما به وی از روزی نیکوی خود روزی داده‌ایم و او از آن روزی و نعمت، در پنهان و آشکارا انفاق میکند؛ آیا می‌شود این دو نفر با همدیگر مساوی باشند؟! حمد و شکر و سپاس مختصّ خداوند است، بلکه اکثریت مردم نمیدانند.»

۲- اعتبار عبودیت و بندگی برای انسان و اسباب آن:

آنچه تاریخ نشان میدهد، برده‌داری از عصور قدیم شایع بوده است. و اصل معنای آن اینست که: انسان همچون سائر اجناس و اُمته، متاعی است که در دست مالک آنست و او هرگونه تصرفی و اختیاری دربارهٔ او دارد؛ و بنده بهیچوجه از خود اختیار و اراده‌ای در برابر اختیار و ارادهٔ مالک خود ندارد. البته اساس این مطلب متکی بر قواعدی بوده است که روی آن اساس عملی می‌شده است، نه بطور گزاف. کسی چنین قدرتی نداشت که هر کس را که دوست داشت آنرا تملک کند، بتواند؛ و یا هر کس را که دلخواهش باشد، ببخشد و یا بفروشد.

۱- آیهٔ ۷۵، از سورهٔ ۱۶: النحل

استعباد و بنده‌گیری ، یا مبتنی بر غلبه و سیطره بوده است ؛ مانند جنگی که پیش می‌آمد ، و فاتح نسبت به مغلوب هر کار را که از دستش بر می‌آمد از کشتن و یا اسیر گرفتن و یا غیر آن می‌نمود .

و یا مبتنی بر غلبه ریاست بوده است که رئیس در حوزهٔ رؤوسین خود فعال مایشاء بود .

و یا مبتنی بر تولید و انتاج بود ؛ بدین معنی که پدران نسبت به اولاد صغیرشان که نتیجه و ثمرهٔ تولیدی وجودشان بود ، یک نوع قدرت در مقابل وضعی مشاهده مینمودند و ایشان را بر اساس آن قدرت هر کار که میخواستند مثل فروش و بخشش و تبدیل و عاریه دادن و امانت گذاردن و غیرها می‌نمودند .

و ما در ابحاث سابقهٔ خود مکرراً آورده‌ایم که : اصل تملک در اجتماع انسانی ، مبنی بر قدرت غریزی اوست که می‌خواهد از هر چیز به نحو اتم و اکمل بهره‌گیرد و استخدام کند . انسان برای ابقاءٔ حیات خود به قدری که در توان او باشد استخدام میکند ؛ نه تنها از جمادات و نباتات ، بلکه از حیوانات ، و حتی از انسان که از جهت انسانیت همانند اوست .

غایة الأمر چون انسان ، اجتماعی است و قادر نیست زندگانی خود را بطور انفراد بگذراند ، ناچار باید با هم مجتمع گردند . و اعمال غریزه و یا قوهٔ عقلیهٔ استخدام ، در اجتماع بدون شرط و قید محال است . زیرا تمام اطراف می‌خواهند بتمام معنی الکلمه یکدیگر را در منافع شخصی خویشان به کار وادارند و استخدام کنند ، و این موجب تضارب و تصادم و تراحم ، و بالتبلیغه موجب سلب اجتماع و بازگشت به زندگی فردی می‌شود ؛ و چون آن غیر میسر است لهذا غریزهٔ استخدام خود را تعدیل کرده ، و هر کس در اجتماع به قدری که زحمت میکشد حقٔ استخدام و بهره‌یابی از دسترنج غیر خود

می‌برد. هرکس به کاری مخصوص بخود گماشته می‌شود، و همه کارها مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعِ برای همه می‌گردد و به همه بِالنَّسْبَةِ و با نسبت متساوی تقسیم و تسهیم می‌گردد، و همه افراد اجتماع با هم شریک و هم‌ردیف و هم‌ترازوی نگهداشت آن مجتمع می‌شوند.

در اینصورت دیگر نمیتوان در میانشان عنوان بردگی و بندگی را به کسی داد، و او را بدون چون و چرا عبد محض و بنده خالص دگری به شمار آورد. لا محاله برده و بنده، کسی میشود که از آن اجتماع خارج باشد و در تشکیل آن مجتمع سهمی نداشته باشد. و این به یکی از سه طریق است:

۱- آن شخص، فردی باشد که از نقطه نظر مجتمع، محکوم به خروج باشد؛ همچون دشمن جنگی که همی ندارد بجز آنکه حرث و نسل را از بنیاد برکند، و انسان و انسانیت را محو و پایمال نماید. در اینصورت آن دشمن از این اجتماع خارج است. و اینان برای ابقاء اجتماعشان چاره‌ای ندارند غیر از آنکه با او بجنگند و تا آخرین قدرت از حیات خود، گرچه به کشتن و فانی کردن و نهب و غارت کردن اموال و اسارت و به عبودیت در آوردن آنان باشد، موجودیت خود را حفظ کنند. زیرا که در اینصورت برای آن دشمن حرمتی نیست؛ او با دست خویش خود را مسلوب الاحترام نموده، و با این تعدی به چنگال فنا سپرده است.

۲- پدر نسبت به فرزندان صغیرش و اولادی که در زندگی تابع او هستند. آن پدر هم ایشان را در مجتمع، معادل و مکافی خود نمی‌بیند، و مماثل و موازن با حقوق اجتماعی در داد و ستد مجتمع نمینگردد؛ او هم خود را صاحب اختیار در هر گونه تصرف، گرچه به قتل و یا به بیع و شری باشد می‌بیند.

۳- انسان قدرتمند و مالکی که خود را بر بالای مجتمع و بر فراز آن می‌بیند. او نیز خود را معادل و هم‌وزن و مشارک افراد زیر دستش نمی‌نگرد، و

در منافع و مضارّ نمیخواهد تشابه خود را با آنان حفظ کند . فلهدا با إنفاذ حکم ، و متمّع شدن از بهترین نتایج زحمت مجتمع ، و تصرّف در نفوسشان ؛ حتّی به ملکیت و بندگی دست می‌آیید . و همه را مطیع و مُنقاد و محکوم اوامر و مرادات خود می‌پندارد و دست به عمل می‌زند .

و میتوان بطور خلاصه این سه طائفه را با عناوین دشمن محارب ، و اولاد صغار نسبت به پدران و همچنین زنان نسبت به اولیاء ، و مغلوب ذلیل نسبت به غلبه کننده عزیز ، عنوان نمود .

۳- سیر بردگی در تاریخ :

سنت بردگی ، گرچه اول دوران تاریخش در مجتمع انسانی مجهول است ، لیکن شبیه‌ترین نظر آنست که : بردگان در ابتدای امر در اثر کشتار و غلبه بر آنان بدست آمده‌اند و پس از آن ، اولاد و زنان بدانها الحاق شده‌اند . از اینجهت است که ما در تاریخ امّت‌های قدرتمند جنگی ، از قصص و حکایات بردگان ، و همچنین درباره احکام و قوانین کیفیت اسیر گرفتن و برده‌داشتن ، می‌یابیم آنچه را که در غیر از آن امّت‌ها نمی‌یابیم .

برده‌داری در میان کشورهای متمدن قدیم مانند هند و یونان و روم و ایران رائج بوده ، و نیز در میان ملّت‌ها همچون یهود و نصاری چنانچه از تورات و انجیل استفاده می‌شود شایع بوده است ؛ تا اینکه اسلام آمد و اصل قانون آنرا امضا نمود لیکن دائره‌اش را تنگ و احکام مفرّزش را اصلاح کرد . و پس از آن ، مطلب ادامه داشت تا در کنفرانس و مجتمع بروسل حکم به الغاء آن نمودند .

فردینان توتل در معجم خود^۱ که درباره بزرگان و نامداران شرق و غرب

است میگوید :

۱- ص ۲۱۹ (تعلیقه)

«نظام بردگی در میان مردم قدیم شایع بوده است. و بردگان را از اسیران جنگی و از ملت‌های شکست خورده می‌گرفتند. و از برای آنها نظام و قانون معروفی در میان یهودیان و یونانیان و رومیان و عرب در زمان جاهلیت و اسلام بوده است.

نظام رقیّت و بردگی تدریجاً از میان رفت و الغاء شد: در هندوستان در سنه ۱۸۴۳ میلادی، و در مستعمرات فرانسه در ۱۸۴۸، و در ایالات متّحده آمریکا شمالی بعد از جنگ جدائی ۱۸۶۵، و در برزیل در ۱۸۸۸؛ تا اینکه قرار جلسه و مؤتمر بروسل حکم به مُلغی بودن آنرا در ۱۸۹۰ صادر نمود. مگر اینکه فعلاً نیز در میان بعضی از قبائل آفریقا و آسیا یافت می‌شود.

و علّت و منشأ الغاءِ بردگی، تساوی بشر در حقوق و احکام است.»

- انتهی.

۴ - نظریهٔ اسلام دربارهٔ بردگی چیست!؟

اسلام بردگی را بر اساس علل و اسباب بندگی تقسیم کرده است. و دانستیم که عمدهٔ آنها سه سبب است: جنگ، غلبه، و ولایت همچون اُبوت و امثالها. از این سه علّت دوتای آنرا الغاء کرده که جهت غلبه و ولایت باشد، و یکی از آنها را که اسیران جنگی محارب با اسلام باشد امضاء نموده است.

اسلام احترام همهٔ طبقات را از شاه و رعیت، حاکم و محکوم، امیر و سرباز، و مخدوم و خادم یکسان شمرده است. تمام امتیازات و اختصاصات حیاتی را لغو نموده و در میان جمیع افراد در احترام نفوس و آبرو و اموالشان تساوی برقرار کرده است، و اعتناء تامّ و تمام به ادراکات و اراده‌هایشان نموده است، و به هر فردی اختیار کامل در حدود حقوق لازم الاحترام عنایت نموده است. در اعمالشان و نتایج کسبشان و تسلّط بر اموالشان و منافع وجودیشان اختیار داده است.

بنابراین شخص والی یعنی صاحب قدرت و ولایت در شرع اسلام ، غیر از اجراءِ حدود و احکام و ملاحظهٔ مصالح راجع به مجتمع دینی ، شأنی و سُلطه‌ای ندارد . دربارهٔ مشتبهات نفسانی و خواهش‌های زندگی دنیوی عیناً مانند یک فرد عادی از افراد مردم است ؛ اختصاص به مزایائی ندارد ، امرش در لذائذ مادی و هوای نفسانی ، نه در کثیر آنها و نه در قلیل ، مقبول و نافذ نیست . بنابراین ، راه بردگی از راه سلطه و غلبه ، در اسلام مرتفع است به ارتفاع موضوعش . یعنی اسلام بر اساس قوانین خود شخص والی را صاحب غلبه و سیطره در اراده‌ها و اختیارات نفسانی راجع به خودش نمیکند تا استرقاق و استعباد و بردگی از راه سیطره و غلبه متحقق و مفتوح گردد .

و اما دربارهٔ ولایتی که نسبت به فرزندان برای پدرانشان قرار داده است ، فقط برای پدران حقّ نگهداری و تربیت و تعلیم و حفظ اموال در زمان صغر و محجوریتشان قرار داده است ، که چون بالغ شوند خودشان با پدرانشان در حقوق اجتماعیّه دینیّه مساوی هستند ؛ و در کارهای خود ، خودمختار و صاحب استقلال .

آری ، تأکید شدید دربارهٔ احترام و رعایت حال پدرانشان دربارهٔ تربیتی که آنان را نموده‌اند ، بعمل آمده است . خداوند میفرماید :

وَصَيِّنَا الْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ حَمَلْتَهُ أُمُّهُ وَهَنَّا عَلَيَّ وَهْنٌ وَفِصْلُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَ لَوْلَدِيكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ * وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ۱ .

«و ما به انسان دربارهٔ پدر و مادرش سفارش نموده‌ایم . مادرش بار وی را

۱- آیهٔ ۱۴ و صدر آیهٔ ۱۵ ، از سورهٔ ۳۱ : لقمان

در شکم گرفت از روی سستی و ضعف بر روی سستی و ضعف دیگری، و مدت دو سال او را شیر داد تا از آن باز گرفت. سفارش ما این بود که: شکر مرا و شکر والدین خود را بجای آور، که تمام بازگشتهای بسوی من است! و اگر پدر و مادرت با اصرار و ابرام تو را بخواهند و اداری نمایند که به من شرک بیاوری به این امری که تو بدان علم نداری، از آن دو پیروی مکن و اطاعتشان را منما! و اما در امور دنیوی و معاشرت و خدمت آنها بطور پسندیده و شایسته با آنان همنشین باش؛ و از راه و روش کسی که به سوی من راه خود را قرار داده است و به من بازگشت نموده است پیروی کن!»

و همچنین خداوند میفرماید:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا^۱.

«و پروردگارت حکم کرد که: غیر از او را نپرستید، و به پدر و مادر احسان کنید؛ اگر با وجود حیات تو، در نزد تو عمرشان دراز شد و به سن پیری و فرتوتگی رسیدند، خواه یکی از آنها و خواه هر دوی آنها، به آنها اف مگو، و زجر و منع مکن؛ و با گفتار کریمانه و سخن بزرگوارانه با آنان برخورد نما! و برای آن دو نفر، بال ذلت و خشوع خود را از روی رحمت گسترده و پائین آور و بگو: بار پروردگار من! بر ایشان رحمت خود را بفرست، همانطوریکه در دوران کودکی و صغر مرا بزرگ کرده، به مقام رشد و کمال رسانیده‌اند.»

و در شرع اسلام عقوق والدین را از معاصی کبیره مهلکه شمرده است. و

۱- آیه ۲۳ و ۲۴، از سوره ۱۷: الإسراء

معلوم است که اینگونه خدمات اخلاقی ، فرزندان را نسبت به والدینشان در رتبه برده در نمی آورد .

و اما درباره زنان ، شرع اسلام در اجتماع ، منزلت و وزنی را معین کرده است که در نزد عقل سلیم ، تجاوز از آن گرچه به مقدار یک قدم باشد جائز نیست . و بدین مناسبت یکی از دو شقّ مجتمع انسانی قرار گرفته اند ؛ با وجودی که قبل از شریعت اسلام در دنیا جزء محرومان به شمار می آمدند .

اسلام زمام ازدواج و تصرف در اموالشان را بدست خودشان سپرده است ؛ در حالیکه قبل از اسلام ، یا هیچ اختیاری در این دو موضوع نداشتند ، و یا غیر مستقلّ در اختیار بوده اند .

اسلام در بعضی از امور آنها را با مردان شرکت داده است ، و در بعضی از امور اختصاص به آن دارند ؛ همچنانکه مردان نیز در بعضی از امور اختصاص به آن دارند . و این تقسیم و تسهیم برای رعایت قوام و جود و ترکیب بنیه ایشان است . و در بسیاری از امور که برای مردان سخت است همچون تهیه نفقه و حضور در معرکه جنگ و غیرهما ، بر ایشان سهل گرفته است .

خداوند میفرماید : **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ ۱** .

«برای مردان نصیبی است از آنچه را که کسب کرده اند ؛ و برای زنان نصیبی است از آنچه را که کسب کرده اند.»

و ایضاً میفرماید : **وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۲** .

«بطور نیکو و پسندیده ، حقوقی را که زنان از آن استفاده می کنند و بهره

۱- قسمتی از آیه ۳۲ ، از سوره ۴ : النّساء

۲- قسمتی از آیه ۲۲۸ ، از سوره ۲ : البقرة

میگیرند ، مثل حقوقی است که بر عهده و ذمه خود دارند تا از تعهدش برآیند.»
و ایضاً میفرماید: **أَنْبَى لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ**.^۱

«من ضایع نمی‌کنم عمل هیچ عامل و عمل کننده‌ای از شما را ، خواه مردان شما و خواه زنان شما ؛ بعضی از شما از بعض دیگر بوده و به یک چشم از هر جهت به شما نگاه کرده می‌شود.»

و پس از آن ، همه را درگفتار واحدی جمع نموده و چنین میفرماید :

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا آكْتَسَبَتْ.^۲

«از برای هر انسان و ذی نفسی است آنچه را که به نفع خود برداشت کرده است ؛ و بر عهده و ذمه اوست آنچه را که بر ضرر خود برداشت کرده است.»
و نیز فرماید : **وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
الْآخِرَىٰ**.^۳

«هیچ ذی نفسی برداشت نمی‌کند و تحمل نمی‌نماید مگر آنچه را که بر عهده اوست ؛ و هیچ حامل و باربرداری بار دیگری را بر نمیدارد و حمل نمی‌نماید.»

و غیر از اینها از آیات مطلقه‌ای که هر فرد از انسان را جزء تمام و کاملی از مجتمع می‌گیرد ، و از خیر و شرّ و یا نفع و ضرر بقدری در استقلال فردی به او عنایت میکند که او را از هر فرد دیگر منفصل و متمایز گرداند ؛ بدون آنکه در این امر استثنائی قائل شود ، و صغیری یا کبیری ، و یا مردی و یا زنی را جدا سازد .

۱- قسمتی از آیه ۱۹۵ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲- قسمتی از آیه ۲۸۶ ، از سوره ۲ : البقره

۳- قسمتی از آیه ۱۶۴ ، از سوره ۶ : الأنعام

آنگاه اسلام در عزّت و کرامت در میان جمیع مسلمین تسویه برقرار کرده است ، و پس از آن هر عزّت و کرامتی را بجز کرامت دینی که از راه تقوی و عمل حاصل می شود الغاء نموده است .

و اینطور گفته است : **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** ^۱.

«عزّت با تمام مراتب و درجاتش ، اختصاص به خدا و پیغمبرش و

مؤمنین دارد.»

۱- قسمتی از آیه ۸ ، از سوره ۶۳ : المنافقون ؛ در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۶ ، ص ۷۵۵ از «اختصاص» شیخ مفید روایت کرده است که : «به ما اینچنین روایت شده است که : روزی سلمان رضی الله عنه به مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد . بجهت تجلیل و بزرگداشت او ، و بجهت موی سپید او ، و بجهت نزدیکی و خصوصیتی که با مصطفی و آل او داشت ؛ همگی او را معظّم شمردند و بر خویشتن مقدّم داشتند ، و در صدر مجلس نشانیدند . در اینحال عمر وارد شد و به او نظری افکند و گفت : **مَنْ هَذَا الْعَجْمِيُّ الْمُتَّصِدِّرُ فِيمَا بَيْنَ الْعَرَبِ** ؟! «این مرد عجم که از میان همه ، در صدر مجلس قرار گرفته و بر عرب بالا نشسته است کیست ؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفتند و مردم را مخاطب ساخته فرمودند :

إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمَشْطِ ؛ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجْمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى ! «مردم از زمان آدم ابوالبشر تا امروز همگی مساوی و مانند دانه های شانه در یک ردیف قرار دارند ، هیچ مرد عربی بر مرد عجمی فضیلت ندارد و هیچ مرد قرمزی بر مرد سیاهی فضیلت ندارد مگر بواسطه تقوی !» **سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُسْرَفُ وَ كَنْزٌ لَا يُنْفَدُ . سَلْمَانٌ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ . سَلْسَلٌ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَ يُؤْتِي الْبُرْهَانَ .** «سلمان دریائی است که نهایت ندارد ، و گنجی است که پایان ندارد . سلمان از ما اهل بیت است . او آب خوشگوار خنکی است که حکمت می بخشد و برهان عطا میکند.»

مجلسی در بیان خود فرموده است : **«السَّلْسَلُ كَجَعْفَرٍ : الْمَاءُ الْعَذْبُ أَوْ الْبَارِدُ . وَ بَعِيدٌ**

نَيْسْتُ سَلْسَلٌ تَصْحِيفُ سَلْمَانَ بَاشِدُ .»

و نیز گفته است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ.^۱

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و به دستجات و قبائل مختلف منقسم کردیم تا در اثر این اختلاف شناخته شوید! تحقیقاً گرامی ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون باشد.»^۲

۱- صدر آیه ۱۳، از سوره ۴۹: الحجرات

۲- در تفسیر «صافی» ملاً محسن فیض کاشانی، طبع گراوری، درج ۲، ص ۵۹۴ و ۵۹۵ در ذیل این کریمه مبارکه آورده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه گفت:

يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِسَبَابِهَا. إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَالِدٍ وَإِنَّمَا هُوَ لِسَانُ نَاطِقٍ، فَمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ فَهُوَ عَرَبِيٌّ. أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ ءَادَمَ، وَ ءَادَمُ مِنَ التُّرَابِ؛ وَ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ. «ای مردم! خداوند به برکت اسلام، نخوت و غرور جاهلیت را از شما زدود، و فخریه نمودن و مباهات به پدرانان را از بین برد. عربی بودن، پدری نیست که بچه بزاید، بلکه فقط گفتاری است بر سر زبان گوینده‌ای؛ بنابراین هر کس بدین سخن تکلم کند عربی است. آگاه باشید! تحقیقاً شما از آدم هستید، و آدم هم از خاک بود؛ و حقاً گرامی ترین شما در نزد خداوند، با تقواترین شماست!»

و محمدٌ أحمد جاد المولى بك در کتاب خود «محمد المثل الكامل» طبع دوم، ص ۲۲۷ (و نیز ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۴۵ «نهج البلاغه» از طبع دارالکتب العربیه - مصر، ج ۹، ص ۱۰۷) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که: «فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عِبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ فَخْرَهَا بِالْأَبَاءِ. مُؤْمِنٌ تَقَى، وَ فَاجِرٌ شَقَى؛ أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ، وَ ءَادَمُ مِنْ تُرَابٍ.» «لِيَدْعَنَّ رِجَالٌ فَخْرَهُمْ بِأَقْوَامٍ إِنَّمَا هُمْ فَحْمٌ مِنْ فَحْمِ جَهَنَّمَ، أَوْ لِيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجِعْلَانِ الَّتِي تَدْفَعُ بِأَنْفِهَا التَّنَّن.» «خداوند نخوت و باد غرور جاهلیت را، و فخریه به پدران را از شما برداشت. مردم، یا مؤمن و در حفظ و مصونیت خدا هستند، یا فاجر و بدبخت و تبهکار. شما همگی پسران آدم هستید و آدم از خاک بود.» «حتماً باید رها کنند بعضی از افراد، افتخار به کسانی را که جز این نیستند که قطعه زغالی از زغالهای جهنمند؛ و یا آنکه در نزد»

و بنابراین تفصیل دیدیم که : اسلام دو سبب از اسباب رِقِیَّت و عبودیت یعنی بردگی و بندگی غیر را الغاء نموده است ، و یک سبب از آنرا که سبب سَوَم است باقی گذارده است ؛ و آن جنگ است .

و آن بدینگونه است که دشمن محارب و متعدی که با خدا و رسول خدا و مؤمنان در جنگ است ، او را گرفته و اسیر نموده و به رِقِیَّت و بردگی مسلمین درآورند .

و علت و فلسفه اش آنست که : دشمن جنگی با اسلام ، هیچ هم و قصدی ندارد مگر از بین بردن انسانیت و نابود ساختن حرث و نسل را . و در اینصورت فطرت انسانی هیچگونه تردیدی ندارد که نباید وی را جزء مجتمِع انسان به حساب آورد و از مزایای زندگی و تنعم به حقوق اجتماعی متنعم و بهرمنند

خداوند پست ترند از سوسک های جعلی که در روی زمین ، کثافات را با دماغشان می رانند.» و نیز فرمود : لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصَبِيَّةٍ ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ . «نیست از ما کسی که به سوی عصبیت و پیوند خانوادگی بخواند و آنرا وسیله فخریه و مباهات خود قرار دهد . و نیست از ما کسی که بر اساس عصبیت و پیوند خانوادگی و غرور فامیلی کشتار کند . و نیست از ما کسی که بر اساس عصبیت و اتکاء به پیوند خانوادگی از دنیا برود.»

و شاهد و دلیل بر عدم منفعت قرابت و خویشی ، آیه قرآن است که میگوید : فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ . (آیه ۱۰۱ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون) «پس چون در صور دمیده شود و مردگان زنده شوند ، در آنجا دیگر رابطه نسب در میان مردم نیست ؛ و از یکدیگر بر این عنوان پرسشی نمی نمایند.» و نیز این آیه قرآن است : لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ . (آیه ۳ ، از سوره ۶۰ : الممتحنة) «در روز قیامت نه اقرباء و خویشاوندان شما و نه فرزندان و اولاد شما ، به شما منفعتی نمی رسانند ؛ میان شما و آنها جدائی می افتد . و خداوند به آنچه را که می کنید بینا و بصیر است.»

ساخت ، و حتماً باید او را با کشتن و نابود نمودن و یا به درجات کمتر از آن دفع کرد .

ما در سیره و سنت بنی آدم از روزی که دنیا را آباد کردند تا امروز اینطور دیده‌ایم که بر این نهج ، دفع اینگونه متعدّی را مینمودند ؛ و از این به بعد هم همینطور خواهد بود .

و چون شریعت اسلام پایه اساسی مجتمع خود را بر اساس توحید و حکومت دین اسلام نهاده است ، لهذا حکم به عدم جزئیّت آنکس نموده است که از توحید و حکومت دینی استنکاف ورزد . اسلام وی را از مجتمع انسانی خود الغاء کرده است ؛ مگر در صورت عهد و پیمانی که بسته شود که پیمان و تعهد ، محترم است .

بنابراین ، کسی که از توحید و حکومت دینی و پیمان با اسلام خارج است ، از مجتمع انسانی خارج است و با او معامله با غیر انسان می‌شود نه معامله با انسان . و بنابراین فرض انسان حق دارد که وی را از هر نعمتی که انسان در زندگی خود از آن متمتع می‌شود محروم کند ، و با دفع و طرد او زمین را از پلیدی استکبار و افسادش تطهیر کند . او مسلوب الاحترام است ؛ نه در جانش ، و نه در عملش ، و نه در نتایج مساعی و دسترنج محصولات و آثارش ، و نه هرگونه محصولات و آثاری که از وی موجود است .

برای لشگر اسلام این حق مسلم است که : او را اسیر کنند ، و در صورت غلبه ، عبد و برده خود نمایند .

۵- راه برای برده‌گیری در اسلام چیست !؟

مسلمین خود را مجهّز و مهیّا و آماده می‌کنند برای دعوت آن کافرانی که با آنها به رفق و مدارا رفتار نموده‌اند . در مرحله اول با ایشان اتمام حجّت میکنند ، و با گفتار حکمت آمیز و مواعظ حسنه و به نیکوترین راه از طرق

مجادله و محاوره^۱ آنان را به کلمه حق و توحید و اسلام دعوت میکنند .
 اگر در پاسخ ، اجابت کردند و پذیرفتند ، برادران مسلمین هستند بدون
 هیچ اختلاف ؛ آنچه بر نفع مسلمین است بر نفع آنهاست و آنچه بر ضرر
 مسلمین است بر ضرر آنهاست . و اما اگر نپذیرفتند ، در صورتیکه از اهل کتاب
 باشند و قبول جزیه (خراج و مالیات مخصوص) کنند ، اسلام آنها را بر همان
 آئینشان مادامی که به ذمه خود عمل میکنند رها و آزاد میگذارد .
 و اگر از مؤمنین پیمان و میثاقی گرفتند ، خواه اهل کتاب باشند و یا
 نباشند ، به این پیمان عمل می شود .
 و اگر هیچیک از این دو امر نبود ، درست و استوار اعلان جنگ میکنند و
 وارد در جنگ می شوند .

فقط کسی که از آنها در معرکه جنگ حاضر شود و شمشیر به روی
 مسلمین بکشد ، کشته می شود ؛ کسی که خواستار ترک جنگ و صلح شود
 کشته نمی شود . مستضعفین از مردان و زنان و فرزندان کشته نمی شوند . لشکر
 اسلام به آنها غیله^۲ و از روی غفلت و نا آگاهی حمله نمیکند و شیبخون نمیزند . و
 آب به رویشان بسته نمی شود . و در کشتار فقط با یک شمشیر می کشند ؛ و آنها را
 تعذیب نمی کنند (یعنی بطریق سخت همچون قطعه قطعه کردن ، و زخم زدن و
 آنگاه نگهداشتن تا خود بمیرند ، و به دار آویختن ، و سوزاندن و امثال اینگونه
 کشتن ها) . و آنها را مثله نمیکنند ؛ یعنی چه در حال حیات و چه پس از مرگ ،
 اعضای بدن آنها مانند چشم و گوش و لب و زبان و دل و کبد و غیره را نمی بُرند
 و جدا نمی سازند .

۱- آیه ۱۲۵ ، از سوره ۱۶ : النحل : اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
 وَجَدِلْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ .

و به جنگ با آنها ادامه میدهند حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ^۱. «تا جائیکه فتنه از میان رخت بر بندد؛ و دین اختصاص به خدا پیدا کند. بنابراین اگر این کافران و دشمنان دینی دست از تعدی و کفرشان برداشتند، دیگر مسلمین با آنها عداوتی ندارند مگر با خصوص آن دسته‌ای که اهل ستم و تجاوزند.»

و چنانچه مسلمین بر کافرین غلبه کنند و آتش جنگ فرو نشیند، آنچه از نفرات کفار و از اموالشان در تحت ید مسلمین درآید، از آن ایشانست. و تاریخ از سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوات و جنگهای وی، صحیفه‌های روشن و تابناکی را نشان میدهد که سرشار از سیره عاقله جمیله‌ایست که در آنها از فتوت و مروّت و بدایع برّ و احسان، و طرائف عدل و داد مشحون است.

۶- روش اسلام در کیفیت نگهداری غلامان و کنیزان چگونه

بوده است؟!

چون مهر عبودیت بر همین طریقی که ذکر شد بر کسی خورد، او را مذک یمین گویند، و از آن پس، منافع عملش از آن او نیست؛ ولی نفقه‌اش بر عهده مولای اوست.

اسلام به مسلمین توصیه کرده است که با بردگان خود همان معامله‌ای را بنمایند که با خودشان می‌کنند، زیرا آنها از ایشان شده‌اند و جزو اهل ایشان محسوب میشوند. بنابراین باید با ایشان در لوازم حیات و حوائج زندگی بطور مساوی رفتار کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بندگان و خدمتکاران خود

۱- آیه ۱۹۳، از سوره ۲: البقرة: وَقَتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً - تا آخر آیه.

می نشست و با آنها غذا می خورد ، و هیچگاه دیده نشد که در لباس و یا در غذا برای خود چیز مرغوب تری را انتخاب کند .

بر بردگان نباید سخت گرفت و کارهای دشوار را بر آنان تحمیل کرد ، نباید آنان را عذاب نمود ، نباید به آنها سب و شتم نموده و ناسزا گفت ، نباید ستم و ظلم کرد . و به آنها اجازه داده شده است که با نظریه اهلشان در میان خود با یکدیگر ازدواج کنند ؛ و مرد آزاد ، زنان آنها را به نکاح خویش در آورد ؛ و زن آزاد ، زوجه آنان شود . و در شهادت های واقعه ، نزد قاضی اسلام همانند آزادمردان شهادتشان قبول است . و صاحبان شان کارهای مرجوعه به آنها را بین خودشان و آنها تقسیم کنند ، چه در زمان بردگی آنها و چه پس از آزاد شدن .

ارفاقی که در شریعت اقدس اسلام به آنان شده است تا حدی است که با احرار و آزادگان در جمیع امور شرکت دارند . بسیاری از آنان استاندار و فرماندار شده اند و حکومت را بدست گرفته اند ، و سران لشکر بوده اند ؛ چنانکه در تاریخ صدر اسلام مضبوط است . و در میان اصحاب بزرگوار رسول الله جمعی از غلامان بوده اند مانند سلمان و بلال و غیرهما .

رفتار و عمل رسول الله را ملاحظه کنید : کنیز خود صَفِيَّةُ بِنْتُ حَيِّ بْنِ أُخْطَبٍ را آزاد کرد و سپس با عقد ازدواج او را به نکاح خود درآورد . و با جُوَيْرِيَّةُ بِنْتُ حَارِثٍ بعد از واقعه بَنِي الْمُصْطَلِقِ در حالیکه در میان اسیران و کنیزان آنها بود ازدواج نمود . آنان بالغ بر دویست خانواده با زنان و فرزندان بودند ، و این ازدواج حضرت موجب آزادی همه شد . و ما اجمال قضیه را در جزء چهارم تفسیر «المیزان» آورده ایم .

و از احکام ضروریه سیره اسلام است که : غلام با تقوی را بر آقای حرّ و آزاد فاسقش مقدّم میدارد . شهادت این در محکمه مقبول است و شهادت آن مردود . اسلام به بردگان اجازه داده است تا با اجازه صاحبان خود ، تملک اموال

نمایند، و به جمیع مزایای حیاتی متمتع شوند. اینست اجمال احکام برده‌داری، و کیفیتی که در اسلام درباره آنان وارد شده است.

با تمام این محبت‌ها و ارفاقها، تأکید اکید و دعوت شدید در آزادی آنها بعمل آورده است؛ و در تخریب آنها از ظرف بندگی به جو و ساحت آزادی کوشیده است. و لهداروز به روز از عددشان کاسته، و به تعداد احرار و آزادگان اضافه می‌شود. و از تمام اینها گذشته، بدینها قناعت نورزیده است؛ تا سرحدیکه آزادی آنها را یکی از طُرُق کفّارات؛ مثل کفّاره قتل و کفّاره افطارروزه قرار داده است، و بدانها اجازه اشتراط و اجازه تدبیر و اجازه کتابت داده است. (یعنی مولایشان آنها را آزاد میکند، و با آزادی شرط میکند که مقداری از خدمتشان یا چیز دیگری را برای مولی قرار دهند؛ و یا با مولای خود شرط میکنند: چنانچه کار کنند و به تدریج و یا دفعهٔ قیمت خود را و یا کمتر از آنرا کسب کنند و به مولی بدهند، آزاد شوند؛ و یا مولی حکم به اعتاق و آزادیشان را بعد از مردنش بدهد که در اینصورت بمجرّد موت مولی آزاد می‌شوند.)

تمام این احکام بجهت عنایتی است که اسلام بدانها داشته است، و برای قصد تخلیص و الحاقشان به مجتمع انسانی صالح بوده است؛ آنگونه الحاقی که ریشهٔ ذلت را بکلی از بنیادشان برکند.^۱

۱- این حقیر، مؤلف «نور ملکوت قرآن» گوید: أحمد امین مصری در آخر عمر کتابی انتشار داد که تألیف آن در مورّخهٔ سنهٔ ۱۹۵۲ میلادی می‌باشد. در این کتاب از تهمت‌هایی که در «فجر الإسلام» و «ضحی الإسلام» به شیعه زده است برگشته، و من حیث المجموع مطالب مفیدی را ذکر نموده است، گرچه فی حدّ نفسه خالی از اشکال نیست. این کتاب به نام «یوم الإسلام» است. در ص ۲۴ تا ص ۲۶ از آن در طرفداری از برده‌گیری در اسلام و دفاع از ایرادهای وارده می‌گوید:

«اسلام در راه رقیّت و برده‌گیری قدم واسعی برداشته است. اسلام اجازه اسارت»

۷- نتیجه و محصل بحث در فصول سابقه، سه چیز است:

اول: اسلام نهایت درجه کوشش را در الغای اسباب بردگی در عالم، و تقلیل و تضعیف آن نموده است و همه را از بین برده است، تا جائیکه چون به

کسی را نمی‌دهد مگر آنکه در جنگ شرعی اسیر شده باشد. اما ربودن فرزندان از پسران و دختران را با حمله به قبیله‌ها و قتل و غارت و گرفتن ایشان به عنوان غلام و برده، عمل جاهلی میدانند و اجازه نمی‌دهد. اسلام میان صاحبان رنگهای مختلف از سیاه و سفید فرق نمی‌گذارد؛ پیغمبر فرموده است: لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ أُعْجَمِيٍّ وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَىٰ أَسْوَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالْتَّقْوَىٰ أَوْ بِعَمَلٍ صَالِحٍ. «هیچ مرد عرب بر مرد عجم، و هیچ مرد سفید پوست بر سیاه پوست فضیلتی ندارد مگر به تقوی و یا به عمل صالح.» اسلام برای بردگان حقوق برابر با آزادگان را مقرر داشته است، بلکه برای بردگان مزایائی را مقرر نموده است که برای آزادگان مقرر نداشته است؛ مانند اینکه نصف مجازاتی را که برای احرار معین کرده است، و آزاد کردن ایشان را در کفاره قسم و کفاره افطار روزه ماه رمضان واجب نموده است، و غیر از این موارد از موارد دیگر. و بر مسلمین فرض نموده است که با بندگان به خوبی رفتار کنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ . أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَ اكْسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ ، وَ لَا تَكْلِفُوهُمْ مِنَ الْعَمَلِ مَا لَا يُطِيقُونَ . فَمَا أَحْبَبْتُمْ فَأَمْسِكُوا وَ مَا كَرِهْتُمْ فَابْيَعُوا ؛ فَإِنَّ اللَّهَ مَلَكَكُمْ إِيَّاهُمْ وَ لَوْ شَاءَ لَمَلَكَكُمْ إِيَّاكُمْ .

«از خدا بپرهیزید درباره غلامان و کنیزان خودتان. به آنها بخورانید آنچه خودتان می‌خورید و به آنها بپوشانید آنچه خودتان می‌پوشید، و بیشتر از قدرت و توانائی آنها در کارها به آنها تکلیف مکنید. تا زمانیکه آنها را دوست دارید از آنها نگهداری کنید، و چون از نگهداریشان ناخوشایند شدید، آنها را بفروشید. خداوند آنها را ملک شما قرار داده است، و اگر بخواهد شما را ملک آنها قرار میدهد.»

مردی از رسول خدا پرسید: تا چه مقدار من از گناه خادم در گذرم؟! رسول خدا ساکت شد. سپس فرمود: اعْفُ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً! «در هر روز از خطاهای او هفتاد بار بگذر!»

مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غلام خود را کتک میزد، و

یک سبب رسیده است، به حکم قطعی فطرت هیچ چاره از امضا و اعتبار آن ندیده است. و آن عبارت است از بنده گرفتن هر انسان محارب دین، و ضدّ مجتمع انسانی که بهیچوجه از وجوه حاضر نشود برای حقّ خضوع کند.

«آن غلام می گفت: **أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ اللَّهِ!** «تورا به وجه خدا قسم میدهد که از من درگذرد!» و آن صحابی از او نگذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنید و به سوی آنها روان شد. چون آن مرد حضرت را دید، دست برداشت. رسول اکرم به او فرمود: **سَأَلْتُكَ بِوَجْهِ اللَّهِ فَلَمْ تَعْفُهُ؛ فَلَمَّا رَأَيْتَنِي أَمْسَكَتَ يَدَكَ؟!** «غلامت تورا به وجه خدا قسم داد و تو او را عفو نکردی؛ و چون مرا دیدی دست از وی برداشتی؟!» صحابی گفت: **فَأِنَّهُ حُرٌّ لَوْجِهِ اللَّهِ.** «به ایزای خطائی که کردم، این غلام در راه خدا آزاد است.» رسول خدا فرمود: **لَوْ لَمْ تَفْعَلْ لَسَفَعَتْ وَجْهَكَ النَّارُ!** «اگر او را آزاد نمی کردی آتش چهرهات را می ربود!»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: **أَرْقَاؤُكُمْ إِخْوَانُكُمْ! اسْتَعِينُوهُمْ عَلَى مَا عَلَيْكُمْ وَ أَعِينُوهُمْ عَلَى مَا عَلَيْهِمْ!** «بردگان شما برادران شما هستند! در کارهایی که به عهده شماست از آنان یاری بگیرید! و در کارهایی که به عهده آنهاست آنان را یاری کنید!» و امام زهری گفته است: **مَتَى قُلْتَ لِلْمَمْلُوكِ: أَخْرَاكَ اللَّهُ، فَهُوَ حُرٌّ.** «هر گاه به غلامت بگویی: خدا تو را ذلیل کرده است (یا خدا تو را ذلیل کند) در اینصورت آزاد میشود.»

و صحیح نیست این گام واسعی را که اسلام در آزادی غلامان برداشته است، با حکم آزادی ای را که امروز امت ها در آزادی ایشان برداشته اند قیاس نمود؛ بلکه باید حکم اسلام را با احکامی که سائر امت ها قبلاً درباره آنها داشته اند مقایسه نمود.

مصریان کهن و بابلیان و برهمنان و پارسیان، غلامان را به عنوان متاع خود می گرفتند و با ایشان معامله و حشیانه ای می نمودند. یونانیان نیز در میانشان برده گیری بوده است، و بزرگان از فلاسفه آنها مثل ارسطو و افلاطون این حکم را تثبیت نموده اند، بلکه ارسطو ارواح آنان را مثل ارواح حیوانات میداند. و رومیها درباره برده گیری راه دوری را پیموده اند. و بزرگان و صاحب منصبان کلیسای مسیحی راههای بسیار را در کیفیت برده گیری مقرر داشته اند. در اینصورت می یابیم که قدم گسترده و وسیعی را که اسلام برای بردگان برداشته است تا چه اندازه حائز اهمیّت است.»

دوم: آنچه از جهات ممکنه متصوّر بوده است ، در اکرام و بزرگداشت غلامان و کنیزان ، و نزدیک نمودن شؤون حیاتیّه ایشان به زندگی اجزاء آزاد مجتمع اعمال کرده است ، تا بجائیکه غلامان گرچه عین افراد مجتمع نشدند ولی مانند آنها شده‌اند. و یک پرده نازک بیشتر نمانده است تا عین آنها شوند ، و آن پرده اینست که : آنچه از دسترنج اعمال و افعالشان که زیادترا از لازمه حیات ضروری و لازم آنهاست ، برای خودشان نیست و برای صاحبان آنهاست . و اگر میخواهی با این تعبیر مطلب را آداکن که : در حقیقت هیچ فاصله‌ای بین حرّ و آزاد ، با غلام و برده در اسلام نیست مگر اینکه در کارهای غلام اجازه و اذن صاحبش لازم است .

سوم: اسلام به هر حيله و طریق ممکن که مؤثر در آزادی غلامان بوده است - بطوریکه یکباره از این صنف جدا شوند و به مجتمع آزادگان بپیوندند - به ترغیب و تحریص در مواردی ، و به ایجاب و لزوم در موارد دیگری مانند کفّارات ، و به تجویز و حکم به نفوذ در مثل احکام اشتراط و تدبیر و مکاتبه کوشیده است .

۸- جریان برده‌داری در تاریخ :

اینطور گفته‌اند که^۱: اولین ظهور برده‌گیری بواسطه اسیرگرفتن شد . پیش از جریان اسیرگیری ، دأب و روش قبیله‌ها اینطور بود که چون در جنگهایشان غالب میشدند ، تمام اسیران را میکشتند . سپس بنظرشان آمد که ایشان را زنده بگذارند و مانند سائر غنیمت‌های بدست آمده تملک کنند . نه بجهت آنکه

۱- این گفتار ، از «دائرة المعارف» قسمت مذهب و اخلاق ، تألیف جان هیسینیک ، طبع بریتانیا گرفته شده است . و همچنین از «مجمّل التّاریخ» تألیف ه. ج. ولز ، طبع بریتانیا ، و از «روح القوانین» منتسکیو ، طبع طهران ، اخذ گردیده است . (تعلیقہ)

اَز دَسْتَرَنُج اَنهَا بَهْرَمَنْد گَرْدَنْد ، بَلَكِه بُوَاسِطَه اَحْسَانِي كِه دَر حَقِّشَان نَمُوْدَه ، وَ بَجَهْت حَفْظ نَوْع ، وَ اَحْتِرَام قَوَانِين اَخْلَاقِيَه اِي كِه رَفْتَه رَفْتَه بَه سَبَب تَرْقِي وَ تَعَالِي اَنهَا دَر صِرَاط مَدَنِيَّت بَرَايشَان ظَهْوَر نَمُوْدَه بُوْد .

دَر وَقْتِيَكِه عِيْش وَ مَمَرِّ مَعِيْشْت اَيْن قِبَائِل فَطْط اَز شَكَار حَيْوَانَات بُوْد ، اَيْن سَنَّت اَسِيْرگِيْرِي بَرَايشَان پَدِيْد نِيَامْدَه بُوْد ؛ زِيْرَا كِه بَا شَكَار نَمِي تُوَاسْتَنْد نَفَقَات وَ مَخَارِج اَسِيْران رَا كِه بَر عَهْدَه اَنهَا بُوْد تَأْمِيْن كَنْنَد . اَمَّا چُون اَز اَيْن مَرْحَلَه تَرْقِي كَرْدَه وَ بَه شَهْر اَمْدَنْد ، تَمَكَّن اَز نَفَقَات پِيْدَا نَمُوْدَه ، كَشْتَنْ رَا بَه اَسَارْت تَبْدِيْل كَرْدَنْد .

بُوَاسِطَه شِيْوَع بَرْدَه گِيْرِي دَر مِيَان اَمْت هَا وَ قِبِيْلَه هَا - بَه هَر نَحْوِي كِه بُوْدَه اَسْت - دَر حَيَات اَجْتِمَاعِي اَنْسَان دُو گُونَه اَخْتِلَاف پَدِيْدَار شَد ؛ اوَّل : جِهَات اَنْضِبَاط وَ اَنْتِظَام دَر مَجْتِمَعَات تَغْيِيْر كَرْد . دَوِّم : كَارَهَاي مَجْتِمَع اَز اَيْن بَه بَعْد تَقْسِيْم شَد .

دَاَسْتَان بَرْدَه دَارِي دَر تَمَام اَقْطَار مَعْمُوْرَه عَالَم اَز رُوْزِي كِه دَائِر شَد ، بَر نَهْجِ وَاحِد نَبُوْدَه اَسْت . دَر بَعْضِي مَنَاطِق هَمْچُون اَسْتْرَالِيَا وَ اَسِيَاي مَرْكَزِي وَ سِيْبِيْرِيَه وَ اَمْرِيكَاي شَمَالِي وَ اَسْكِيْمُو وَ بَعْضِي اَز مَنَاطِق اَفْرِيْقَا دَر قَسْمْت شَمَال رُوْد نِيْل وَ جَنْوَب رَاْمَبِيْز اَصْلًا بَرْدَه دَارِي مَعْمُول نَبُوْدَه اَسْت .

وَ بَر عَكْس دَر جَزِيْرَه الْعَرَب وَ قَسْمْت اَفْرِيْقَاي وَحْشِي وَ اَرْوِپَا وَ اَمْرِيكَاي جَنْوَبِي رَوَاج دَاشْتَه اَسْت . وَ دَر مِيَان مَلَّت يَهُود نِيْز دَائِر بُوْدَه اَسْت ، وَ مَا دَر تُوْرَات مِي بِيْنِيْم كِه بَرْدگان رَا بَه اِطَاعْت صَاحِبَانْشَان مِيخَوَاند . وَ هَمْچِنِيْن دَر مِيَان مَلَّت نَصَارِي دَائِر بُوْدَه اَسْت ، وَ دَر كِتَاب پُوْلَس بَه فِيلْمَنْ (يَعْنِي نَامَه اِي كِه بَه وَي نُوْشْت) اَمْدَه اَسْت كِه اَفْسِيْمَسُوْس يَك بَرْدَه گَرِيْزِيَا بُوْد كِه پُوْلَس اوْرَا بَه اَقَايش بَا ز گَرْدَانِيْد .

مَدَارَا وَ مَهْرَبَانِي فَرْقَه يَهُود بَا اَسِيْرانْشَان اَز هَمِه بِيْشْتَر بُوْد . وَ شَاهِد بَر اَيْن

مطلب آنست که ما در تاریخ یهود نظیر عمارت‌های بلندی را که در مصر معمول بوده است ، شبیه اهرام و یا عمارت‌های تاریخی آشور نمی‌یابیم . زیرا اینگونه ساختمانها بر دوش بردگان ، و از اعمال شاقّه آنان بوده است . رومیان و یونانیان از همه امّت‌ها به بردگانشان بیشتر سخت می‌گرفتند ، و شدّتهای فراوانی داشتند .

پس از **قسطنطین** در روم شرقی نظریّه اعلام آزادی بردگان شیوع یافت ، تا در قرن سیزدهم میلادی رقیّت و بردگی را الغا نمودند . ولیکن در روم غربی به شکل دیگری باقی ماند ، و آن بدینصورت بود که مزارع را با کشاورزان آن می‌فروختند ، چون زراعت از شغلهای بردگان بود ؛ ولیکن اعمال اجباریّه را از میانشان برداشتند ، و تحمیل کارهای جبری به آنها نمی‌نمودند .

برده‌گیری در معظم از ممالک اروپا دائر بود تا سنه ۱۷۷۲ میلادی . و قدری زودتر از این تاریخ معاهده‌ای بین دو دولت انگلیس و اسپانیا به امضا رسید که : انگلیس در هر سال چهار هزار و هشتصد نفر از بردگان آفریقا را برای آنها تا مدّت سی سال بیاورد ، برای آنکه دولت انگلیس آنها را به اسپانیائیا بفروشد ، در برابر وجه هنگفت و مبالغ خطیری که از اسپانیائیاها اخذ کند .

افکار عمومی مردم انگلیس در سنه ۱۷۶۱ علیه نظام برده‌داری و استعباد هیجان نمود . و زودتر از همه طوائف آنجا ، طائفه لوزان که مذهبی بودند علیه این نظام قیام نمودند ، و پیوسته دنبال این امر را داشتند تا در سنه ۱۷۷۲ مادّه قانونی وضع کردند که : هر کس در زمین بریتانیا داخل شود آزاد است .

در سنه ۱۷۸۸ بعد از بحث دقیق و تفتیش اکید کشف شد که انگلیس در هر سال یکصد هزار برده تنها به آمریکا می‌فروشد ، که همه آنها را از آفریقا به آمریکا میکشاندند . و مقداری را که انگلیس بطور کلی در هر سال از بردگان می‌فروخته و معامله مینموده است ، دوپست هزار نفر بوده است .

این جریان ادامه داشت تا در سنه ۱۸۳۳ برده‌داری را در بریتانیا الغاء کردند، و دولت انگلیس به کمپانیهای برده فروشی مبلغ بیست میلیون لیره، قیمت بردگانی را که از آنها خریده بود (از غلامان و کنیزان) و آزاد کرده بود پرداخت نمود. و در این واقعه هفتصد و هفتاد هزار و سیصد و هشتاد تن برده آزاد شدند.

در آمریکا بعد از مجاهدات شدیدی که اهالی آنجا نمودند، در سنه ۱۸۶۲ بردگی را الغاء کردند.

آمریکای شمالی با آمریکای جنوبی در کیفیت و غرض برده‌داری با هم فرق داشتند. اهالی آمریکای شمالی، غلامان و کنیزان را فقط بجهت تجمل نگه می‌داشتند؛ و اما آمریکای جنوبی معظم مشاغلشان کشت و زرع بود و نیاز مبرم به کارگر داشتند، فلذا غلامان را گرفته و استعمار نموده، از دسترنجشان مزارع خود را آباد میکردند، و بدینجهت از قبول آزادی تام بردگان، خود را در مضیقه می‌یافتند.

و پیوسته، کم‌کم برده‌داری در کشوری بعد از کشوری ملغی می‌شد، تا قرارداد بروسل در سنه ۱۸۹۰ میلادی، حکم الغاء سنت بردگی را نمود و دولت‌ها امضا کردند، و این حکم در کشورها جاری شد و نظام بردگی در دنیا برچیده شد و میلیونها نفوس آزاد شدند. - آنچه را که ذکر کردند، ما ملخصش را در اینجا آوردیم.

و اگر تو با نظر دقیق و رأی ثاقب خود بنگری، خواهی دید که: این مجاهدات طولانی و این مشاجرات عظیم و در پی آمد آن، وضع قوانین الغاء و انفاذ این حکم در دنیا؛ همگی در اطراف نظام برده‌داری از راه برده‌گیری بواسطه غلبه و یا از راه ولایت آباء بر فرزندان و بر زنان بوده است. شاهد این گفتار آنکه: قسمت معظم این بردگان و یا اگر می‌خواهی بگو: تمام این بردگان، از

نواحی آفریقا که برده‌گیری در آنجا معمول بوده است کشانده می‌شده‌اند. و اما نظام برده‌گیری از راه جنگ و اسارت اسیران که در خصوص این مورد ، اسلام آنرا انفاذ و امضا نموده است ، اصلاً هیچگاه مورد بحث نبوده است .

۹- نگاهی به بناءِ حرّیت انسان :

این حرّیت که برای انسان میدانند ، براساس شعور و ادراکات اوست . و چون تمام افراد بشر در شعور و ادراکات شریکند و اعطاء آزادی و حرّیت به همه آنها در جمیع خواسته‌ها و مراداتشان موجب سلب حقوق و تضارب آنها می‌شود ، فلذا بدون شک این حرّیت و آزادی باید محدود شود . بیان این مطلب بدینگونه است که : انسان دارای شعور و فهم و ادراک است ، و غریزه طلب و درخواست مشتهیات در او موجود است . و بدنبال این طلب ، اراده و اختیار عمل میکند و آنچه را که با شعورش فهمیده است و پس از آن با خواستش طالب آن بوده است اینک با اراده‌اش دنبال می‌کند و به مرحله تحقق میرساند و خارجیت میدهد .

تمام افراد انسان در این شعور و طلب و اختیار تساوی دارند ؛ نه فرد قوی ادراکات و اراده‌اش بیشتر ، و نه فرد ضعیف کمتر است . و بهیچوجه نمی‌توان اراده فرد ضعیف را محدود به غیر از آنکه فرد قوی اراده میکند نمود ، و نیز نمیتوان مضمحل و فانی در آن اراده قرار داد . و از جایی که تمام افراد ضعیف و قوی در سازمان انسانیت شریکند و سهم مساوی دارند ، و در خلقت و فطرت یکسانند ، بنابراین اساس ، اصل الغاء حکم بردگی را نهاده و آنرا بر انداخته‌اند . ولیکن چیزی که هست اینست که باید ملاحظه نمود آیا به اصل حرّیت و آزادی مطلق میتوان عمل کرد؟! و آیا بشریت از روزی که پا به جهان نهاده‌است ، روزی را پشت سر گذاشته است که در آنروز آزاد صرف بوده باشد؟! این مطلبی است که بسیار شایان تأمل و دقت است .

از آنجائیکه تاریخ نشان میدهد، از روزی که انسان پا به جهان نهاده است اجتماعی بوده است. یعنی بدون اجتماع و زندگی دسته جمعی زیستن برای وی امکان نداشته است. و در اینصورت پیوسته قواعد و قوانینی بوده است که آزادی وی را محدود مینموده است. چون زندگی اجتماعی بطوریکه منجر به اضمحلال و نابودی نشود، بدون رعایت قوانینی که آزادیش را تحدید می کنند امکان ندارد.

دو نفر نمی توانند در زمان واحد در یک مکان بنشینند، و یک طعام را بخورند، و یک لباس را بپوشند؛ در حالیکه چه بسا اراده و میل هر دو نفر به همان چیز تعلق گرفته باشد. و از همینجاست که قوانین تحدید مالکیت و تحدید ازدواج و غیرهما را وضع کرده اند. و بطور کلی اصل اجرای قانون مجازات مجرمین بدون این معنای از تحدید غلط است.

اجتماعی که برای مجرم، قانون مجازات به قتل و حبس و شکنجه و غیرها را وضع میکند، بدون اختیار حق تحدید آزادی مجرم در عمل نمیتواند جعل کند. و خود مجرم هم با عدم امضاء تحدید آزادی اولیئه خود، به مورد تعیین و تشخیص قانون، از این مجتمع خارج می شود. بنابراین، هم قانون مجازات جرائم و هم خود مجرمین، آزادی مطلق و حریت بلا شرط خود را شکسته و الغاء نموده و محدود به حدود مقررهای نموده اند.

این تقیید و تحدید بقدری واضح و مشهود است که ما در قوای بدنی خود می یابیم که آنها نمیتوانند بر کار خود ادامه دهند مگر با تحدید و تقیید قوای دیگر. قوه باصره عمل خود را به آزادی انجام میدهد تا وقتی که حس لامسه عضلات چشم خسته شود، و یا قوه فکریه خسته شود و قوه باصره را از ایصار و دیدن متوقف کند. قوه ذائقه به جویدن غذای لذیذ و بلعیدنش لذت میرسد تا اینکه عضلات فک از جویدن خسته شود، بنابراین قوه ذائقه محدود

می شود و از مُشْتَهای خود که التذاذ به طعم غذای مداوم باشد دست می شوید .
و بالجمله هیچ عاقلی در تردید نیست که بقاء و ابقای حرّیت مطلقه
گرچه به یک لحظه باشد ، در جامعه متصوّر نیست ، همچنانکه سلب کلی
حرّیت نیز متصوّر نیست . و هر فرد از افراد مجتمع پیوسته در میان دو حدّ (حدّ
حرّیت مطلقه و حدّ سلب حرّیت مطلقه) زیست میکند .

و این امر ضروری و حتمی است . بنابراین نام «حرّیت مطلقه» که از کثرت
تبلیغات غربی هاگوش جهان را پرکرده بطوریکه مردم گمان برده اند که اصولاً این
اسم از لغات آنهاست نه از لغت های دگر ، و معنای آن نیز از مخترعات و
اکتشافات آنهاست ؛ سر و صدای بی محتوایی بیش نیست ، و واژه بدون واقعیت
و اسم بلا مسمائی است . اجتماع فطری برای انسان برقرار نمی شود مگر آنکه
بعضی از حرّیت ها و آزادیهای خود را در عمل رها کند ، و در تمتّعات ، عنان
گسیخته نباشد و میان دو حدّ زندگی نماید .

۱۰ - مقدار تحدید حرّیت چقدر است ؟

مقدار تحدید حرّیت موهوبه فطریه از ناحیه اجتماع مختلف است . و
به حسب اختلاف و کثرت و قلت قوانین دائره معموله معتبره در میان مجتمع ،
مختلف میشود .

زیرا تقیید کننده حرّیت بعد از اصل اجتماع ، قوانینی است که در آنجا
عملی می شود . هر چه قوانین بیشتر شود ، حرمان از آزادی بیشتر می شود ؛ و
هر چه کمتر باشد ، حرمان از حرّیت مطلقه نیز کمتر است .

اما آن اصل کلی که در همه مجتمعات بدون استثناء موجود است و بدون
آن ، انسان اجتماعی نمی تواند برقرار باشد و باید پیوسته آنرا حفظ کند و سهل و
سبک نینگارد ، دو چیز است :

حفظ وجود اجتماع ، زیرا در صورت فقدانش دیگر برای انسان حیاتی

نیست .

و حفظ قوانین و سنت‌های جاری ، که دستخوش تحریف و تبدیل و تنقیص نگردد . و به همین مناسبت است که در تمام مجتمعات بدون استثناء ، قوه دفاعیه و سازمان جنگی موجود است که نفوس مردم و فرزندانشان را از هجوم دشمن و از فنا و هلاک حفظ کند . و نیاز به حاکم و ولی امری دارد که آن قانون و سنت جاری را که در میان مردم محترم است ، در دست تدبیر خود ، از تغییر محفوظ بدارد و در بسط امنیت اجتماعی بکوشد و شخص متعددی و متجاوز و جائر را سیاست کند . آنچه در تاریخ آمده است ، گواه گفتار ماست .

و بنابراین اولین حق مشروع مجتمع در شریعت فطرت و قانون اولیه زندگی اینست که : حریت و آزادی را از دشمن این اجتماع که در اصل اجتماعش دشمنی دارد ، بگیرد و سلب نماید .

و اگر میخواهی با این عبارت بگو : هر اجتماعی حق دارد که درباره دشمنی که حیاتش را در خطر انداخته است و نسل و ذریه و کشت و زرع او را فاسد نموده است ، جان و عمل او را بستاند و حریت وی را در اراده و مرادش با هر چه ممکنست ، از کشتن و نابود ساختن تا مراتب پائین تر از آن سلب کند ؛ و از دشمن قانون و سنت رائج ، آزادی عمل و حریت در دستبرد و تنقیص قانون را باز ستاند ، و با تمام وسائل نابود کردن وی از قتل و نابود ساختن مال و غیرهما ، دست به اقدام زند . در هر مجتمعی چنین مالکیت و اختیاری هست .

و چگونه متصور است حتی برای انسانی که در جامعه زندگی نمی‌کند ، اینکه اذعان و اعتراف به آزادی دشمن خود بنماید ! دشمنی که حیات مجتمعش را محترم نمی‌شمارد ، تا در اینصورت با او بطور برادری و مشارکت و امتزاج در امور رفتار کند ؛ و دشمنی که از هلاک و نابودی مجتمعش فرو نمی‌گذارد ، تا در اینصورت او را یله و رها نموده ، بگذارد دنبال مقاصد خود

برود و در تخریب و هلاکت نفوس این مجتمع آزاد باشد .
 آیا میتوان در میان حکم فطری به لزوم اجتماع ، و در میان واگذاردن و
 رهاکردن این دشمن در آزادی عملش جمع کرد ؟ این جمع میان متناقضین
 است از روی نادانی و کم شعوری و یا از روی جنون و دیوانگی .
 و از آنچه گفته شد معلوم شد که اولاً : بناء بر حرّیت و آزادی کامل انسان ،
 مخالف حقّ مشروع فطری اوست که از اولین حقوق مشروعیه فطریّه او
 محسوب است .

و ثانیاً : حقّ استعباد و برده‌گیری که اسلام معتبر نموده است ، طبق قانون
 فطرت است که دشمنان دین حقّ و محاربین مجتمع اسلام مأخوذ شوند و از
 ایشان حرّیت و آزادی عمل گرفته شود ، و به داخل مجتمع اسلامی
 کشانده شوند ؛ و در زئی و سنّت بردگان زیست کنند تا با تربیت و تعلیم صالحه
 دینیه تربیت شوند و تدریجاً آزاد شوند و به مجتمع سالم آزادگان ملحق گردند .
 و اگر حاکم شرع اسلام صلاح بداند ، همه آنها را میخرد و آزاد میکند (البته
 اگر صلاح مجتمع دینی در آن باشد) و یاراهی دیگر را برای اعتناق و آزادی آنها
 در نظر میگیرد ؛ و بواسطه این عمل هیچگاه احکام الهیه نسخ نمی‌شود .

۱۱- نتیجه حکم به الغاء بردگی به کجا انجامید ؟

دولت‌های مُعظّم ، حکم انجمن بروسل را جاری کردند ، و از آن به بعد
 در فروش بردگان منع شدید به عمل آمد و غلامان و کنیزان آزاد شدند ، و امروزه
 دیگر ایشان را صَفّ کشیده در دگّه‌های برده‌فروشان نمی‌یابیم ، و مانند
 گوسفندان که به هر جا کشیده می‌شوند نمی‌نگریم .
 و به دنباله آن نیز داستان خواجه‌گیری از اخته کردن غلامان منسوخ شد ،
 و امروزه ابدانه از آن دسته و نه از این دسته چیزی یافت نمی‌شود مگر در بعضی
 از قبائل غیر متمدن .

ولیکن آیا این مقدار ، یعنی از بین بردن کلمه برده و بنده را از سر زبانها و غیبت افرادی که بدین کلمه خوانده می‌شدند ، انسان با تأمل و دقیق النظر و ثاقب الفکر را قانع میکند؟!

آیا این انسان نمی‌پرسد که : این مسأله آیا مسأله لفظیه است که در آن منع از بکاربردن عبارت عبد و غلام و کنیز کافی باشد و برای تمامیت آن کافی باشد که ما برده را آزاد نام گذاریم گرچه منافع عمل و نتیجه دسترنجش برای دیگری باشد و خودش نیز تابع و پیرو اراده دیگری باشد ؛ و یا اینکه این مسأله ای است معنوی دارای معنی و حقیقت ، و باید در آن ، حال معنی را بحسب حقیقت و آثار خارجیه اش لحاظ نمود؟!

این جنگ عالمی و جهانی دوّم در برابر چشمان ماست ، هنوز از آن ده سال و اندی بیشتر سپری نشده است .^۱ دولت‌های غالب بر کشورهای مغلوب خود ، تسلیم بلاشرط را تحمیل کردند ، و پس از آن در کشورها ریختند و میلیونها از اموالشان را ربودند و بر میلیونها از نفوس و فرزندانشان با زورگوئی رفتار کردند و میلیونها از اسیرانشان را داخل کشورهای خود بردند و به هرگونه در هر کاری که میخواستند به کار واداشتند ، و تا امروز هم جریان بر همین منوال است .

ما نفهمیدیم آیا در استعباد و برده‌گیری در جهان مصداقی یافت میشود که این عمل آنها مصداق آن نبود ؛ گرچه لفظ و عنوان برده‌گیری را بر آن ننهند؟ و آیا استعباد و برده‌گیری ، غیر از سلب اطلاق حرّیت و آزادی و تملک اراده و عمل ، و انفاذ شخص قویّ غالب و عزیز ، احکام خود را بر سر شخص ضعیف

۱- تاریخ کتابت این عبارات به خامه حضرت استاد قدس الله سرّه ، سنه ۱۳۷۷

هجریّه قمریه بوده است .

مغلوب ذلیل ، به هرگونه که بخواهد و اراده کند ؛ معنائی دارد که این دولت‌های غالب بر سر مغلوبان خود نیاورده باشند؟!

فَيَا لَلَّهِ الْعَجَبُ! چگونه حکم اسلام را در نظیر همین حکم به وجه اصلح و اتم ، استعباد و برده‌گیری می‌گویند ؛ و اما این احکام و به پیرو آن اینگونه اعمالشان را برده‌گیری نمی‌گویند؟! با آنکه اسلام با سهل‌ترین و آسانترین وجه ، اسارت و استعباد را عمل کرده است ؛ و ایشان به مشکل‌ترین و شدیدترین وجه . ما با چشم خود دیدیم با ما که به عنوان محبت و حمایت و حفظ در کشورمان ریختند ، صداقت و محبتشان چگونه بود ؛ تا چه رسد به حال کشورهائی که بر آنها به عنوان دشمن و خصومت غلبه کردند !

و از همینجا ظاهر میشود که حکم به الغاء بردگی که از ناحیه آنان شده است یک بازی سیاسی بیش نیست ، و در حقیقت قبول و اخذ برده‌داری است در صورت و پوشش منع .

اما برده‌گیری از راه جنگ و قتال ، اسلام آنرا تنفیذ کرده است ؛ ایشان هم عملاً تنفیذ نموده‌اند گرچه لفظاً و لساناً نمی‌گویند .

اما برده‌گیری از طریق فروش پدران ، فرزندانشان را که ایشان منع کرده‌اند ، اسلام از پیش منع کرده بود .

اما برده‌گیری از راه غلبه و سیطره حکم ، اسلام آنرا از پیش منع کرده بود ، و ایشان اتفاق بر منع آن نموده‌اند ؛ ولیکن آیا این منع فقط در مرحله گفتار پایان می‌یابد ، و یا در مرحله عمل و معنی هم میرسد؟!

پاسخ این مسأله را باید خودت بیابی ، به مرور کردن و مطالعه تاریخ استعمارهای اروپا در آسیا و در آفریقا و نیز در استعمارهای آمریکا ، و فجایعی را که مرتکب شده‌اند و خون‌هائی را که ریخته‌اند و اعراض و نوامیسی را که هتک کرده و مباح شمرده‌اند و اموالی را که به غارت برده‌اند و تحکّمات و

فشارها و زورگوئی‌هایی را که آورده‌اند، که تعدادش یکی و صدتا و هزارتا نیست. نمیخواهد راه دوری بروی! اینک تأملی کن در اخبار و شدائد و مصیبت‌هایی را که اهل جزائر در مدّت سالیان متمادی از اهل فرانسه کشیده‌اند، از هلاک کردن نفوس بی‌شمار و تخریب شهرها و تشدید بر اهالی آن؛ و در آنچه را که ممالک عربی از انگلستان کشیده‌اند، و آنچه را که سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان از آمریکا کشیده‌اند، و اروپای شرقی از جمهوری اشتراکی روسیه و شوروی کشیده است!

و آن مصیبت‌ها و مشکلات و مشقّت‌هایی که خود ما از دست اینها و از دست آنها کشیده‌ایم، تمام اینها در لفافه نصیحت و مهربانی و لفظ کمک و اعانت؛ و در معنی استعباد و استرقاق و در زیّ عبودیت و بندگی و بردگی درآوردن بود.^۱

۱- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۱۹ تا ص ۱۲۲ گوید:

«و همینطور در هر عصری و شهری یک نفر مصلح پیدا می‌شد که قوم خود را بیدار میکرد، و برای قیام و نهضت اصلاحی ضدّ استعمار مردم را بر می‌انگیخت. چون دولتهای اروپائی احساس کردند که مسلمین از آنها کراهت دارند، ایشان را همچون کودکان انگاشته، و نام استعمار را برداشتند و به جای آن نام «انتداب» را نهادند (مشورت و رسیدگی به امور، به دعوت و خواهش ملت) بگمان آنکه مسأله، مسأله لفظی است؛ ولیکن مسلمین تا این درجه نادان نبوده و گول نخوردند. چون جنگ جهانی اول درگرفت و به پایان رسید، پیشوایان دولتهای اروپائی و آمریکائی در ایام شدّت، ندا به مبادی عدالت و حرّیت و احقّیت ملت‌های مستضعفه به حقوق خود و به حاکمیت خودشان بر خودشان دادند؛ چون جنگ تمام شد و ملت‌ها خواستند به حرّیت خود بازگردند، قیامها و ثوره‌های ضدّ استعماری در مصر و سوریه و عراق و غیرها شروع شد. این ملت‌ها طالب استقلال بودند؛ بعضی پیروز شدند و برخی نشدند.

و پیوسته دل‌های اروپائیا بر کینه و فکر حرب‌های صلیبی کار خود را تا امروز»

و از تمام آنچه را که بیان کردیم بدست آمد که : آنها در مرحله عمل ، آنچه را که اسلام تشریح نموده است (از جواز سلب اطلاق حرّیت ، و نقض آزادی در حین پیدا شدن سبب فطری آن درباره کسیکه میخواهد با جنگ خود ، مجتمع را منهدم کند) استفاده نموده و اخذ کرده و پذیرفته‌اند . و البتّه این حکم صحیح

میکنند . الحقّ موقف اروپائیهای مسیحی مذهب عجیب است ؛ آنها اگر مطّلع شوند که بر یک ملت مسیحی مذهب تعدّی یا اهانت شده است قیام و ثوره میکنند ، و اما اگر بدانند که مسلمین مورد تعدّی و اهانت قرار گرفته‌اند یک موی آنان نمی‌جنبند . برای این مطلب ، این مثال کافی است که : واقعه حادثه میان ارمنه و مسلمین است . چون مسلمانان بر ارمنیها تعدّی کردند و آنها را کشتند و تعذیب نمودند ، قیام و ثوره اروپائیها علیه مسلمین پیدا شد ؛ اما چون ارمنیها ، مسلمانان را کشتند و تعذیب نمودند و تعدّی کردند ، اصلاً اروپائیها تکانی هم نخوردند.»

احمد امین مطلب را ادامه میدهد تا آنکه میگوید : « چرا ماراه دوری را طّی کنیم ؟ در همین ایام اخیر شنیدیم که در جنگ فلسطین میان یهود و مسلمین ، چون مسلمین غالب می‌شدند آتش بس میدادند و چون یهودیان غالب می‌شدند ساکت می‌شدند . مسیحیان با مسلمانان کارهای سخت و زشت می‌کردند و نمیگفتند از روی تعصّب می‌کنند ، اما چون مسلمین یک کار کوچک و حقیری را که اروپائیان ، بزرگ آنرا انجام میدهند بجا بیاورند ، آنان را رمی به تعصّب شدید و مهلک می‌نمایند . و محصّل گفتار اینکه : فکر و اندیشه جنگهای صلیبی در نفوسشان غلیان دارد . اگر از عقول و درایتشان پنهان باشد ، در اندیشه باطن و خیال درونی آنها مختمی و موجود است ؛ بیرون نمیروند مگر با این اندیشه . ابدأ روزی را بخود نمی‌توانند ببینند که مسلمین بر آنان غالب باشند ؛ همچنانکه ابدأ برای آنان قابل اغماض نیست که می‌بینند بدون تبلیغ و تبشیر دینی ، مردم وارد در دین اسلام می‌شوند ، و در این امر مسلمین ناجح و مظفّرند ؛ در حالیکه می‌بینند آنان از داخل کردن مردم در دینشان عاجزند حتّی با تبلیغ و تبشیر .

یکبار جمعیت «رابطه شرقیه» اجتماع نمودند و خواستند یک بعثه طبّیه (گروه پزشکی) به جدّه بفرستند برای کمک مجروحین حجاز در جنگ فیما بین شریف حسین بن

فطری است که بر اساس شریعت فطرت که دارای اصل واقعی است بنا گردیده است، و آن اصلی است لایتغیر که انسان در بقاء خود به دفع و نقض آنچه موجب شکست و از بین رفتن اوست دست زند.

«علی و ابن سعود، بر این امر موافقت کردند. چون این بعثه کمک و یاری شریف حسین را می‌کرد. و چون همان جمعیت خواستند بعثه طَبَّیّه را برای مساعدت اهل صحرا در مراکش بفرستند، موافقت نکردند، چون مسلمین در همان جنگ نیز با فرانسویان مسیحی جنگ می‌نمودند! و مثالهای ما بر این مطلب، قابل شمارش نیست. پس چقدر غفلت است که ما بگوئیم: امروزه جنگ، جنگ سیاسی است نه جنگ دینی؛ زیرا که مظاهر امر همگی برگفتار ما دلالت دارد. مسیحیت و دشمنی آن با اسلام پیوسته در نفوس ایشان موجود و در زیر سرپوش است و هیچ عاملی آنرا از بین نبرده است، غایه الامر در تحت پرده و حجاب است. (و چون آتش جنگ میان اهل صحرا در مراکش برافروخته شد، صلیب احمر یک هیئت پزشکی را برای معالجه مجروحین فرانسوی فرستاد و به تبع آنها برای مجروحان مسلمان، اما چون مسلمین خواستند هیئت پزشکی بفرستند راضی نشدند. ایشان از نِسْطوری‌های عراق حمایت کردند چون مسیحی بودند، و در آن جنگ با آنها بر ضد مسلمانان همدست و داستان شدند و آنها را همراز و جاسوس و محرم سر خود گرفتند. پادشاه اسپانیا در جنگ اهل صحرا گفت: اسپانیا از قدیم زمان در کشتار مسلمانان شهرت به سزائی دارد، و در این نوبت مصمم است که دست از جنگ باز ندارد تا اینکه صلیب را در آنجا بجای هلال نصب کند.)

دلیل بر آنکه آنها کار خود را در زیر پرده میکنند، آنست که در این گفتار پادشاه اسپانیا بر وی عیب گرفتند؛ زیرا می‌خواهند هر دشمنی‌ای را که میکنند بدون گفتار باشد، و پیوسته پنهان عمل کنند بدون ظهور! این گفتارها، لغزشها و مقارناتی است که از آنها سر میزند و دلالت بر اندیشه و افکارشان دارد. پس باید مسلمین پند و عبرت بگیرند و بدانند: آنچه را که شایع میکنند از عدالت و برادری و مساوات، نیست مگر فیما بین خودشان؛ و اما مسلمانان واجب نیست در میانشان عدالت باشد و نه برادری و نه مساوات. حوادث واقعه به ما نشان میدهد که مسلمین گذشت و عفویشان بیشتر و تعصّبشان کمتر است، و اگر هم

و از این گذشته در مرتبه ثانیه ، اصل اجتماعی دیگری است که عقلانی است و مترتب بر آنست ، و آن وجوب حفظ مجتمع انسانی از انهدام می باشد .

اینست آنچه که عملاً گرفته اند و پذیرفته اند ، و اسماً و لفظاً انکار کرده اند . لیکن سخن در اینجاست که ایشان از این قسم استبعاد و برده گیری مشروع تعدی نموده و دست به قسم دیگر غیر مشروع بیالائیده اند که عبارت از غلبه و سلطه باشد .

آنان پیش از جریان الغاء و بعد از آن ، بطور پیوسته و مداوم هزاران و میلیون ها از نفوس را به زیر یوغ اسارت و برده داری خود کشیده اند . آنها را می فروشند و میخرند و میبخشند و امانت می دهند ، منتهی الأمر نه با نام اسارت و بردگی بلکه بنام های استعمار ، و استملاک ، و قیمومت ، و حمایت ، و عنایت ، و اعانت ؛ الی غیر ذلک از الفاظی که مراد و مقصودی از آنها ندارند مگر آنکه پوشش و پرده ای بر روی معنای استبعاد و بندگی و بردگی باشد . و هر وقت یکی از این الفاظ کهنه و یا پاره شد آنرا کنار میگذارند و اسم نوین دگری بجای آن مینهند .

بنابراین بحث و شرحی را که دادیم ، معلوم شد که : از این رأی انجمن بروسل که پیوسته بر اساس آن ، گوش های اهل جهان را کوبیده اند ، و دولت های متمدن پیوسته بر آن مباهات و افتخار دارند و خود را پرچمدار آزادی و حریت

« جائی تعصب بخرج دهند در برابر تعصب آنهاست . این تاریخ صلاح الدین ایوبی است با صلیبیان ؛ کدامیک گذشتشان بیشتر و تعصبشان کمتر بوده است ؟ و این شریف حسین ، میگوید و به قولش عمل میکند ، اما انگلیس در ظاهر میگوید و در پنهان ضدش را میکند . و نظیر اینها به حساب در نیاید.»

بشریت قلمداد می‌نمایند؛ چیزی نماند مگر الغاء بردگی دختران و پسران و خواجهگان که بواسطه فروش پدرانشان صورت میگرفت. و در الغاء این، فائده مهمی به آنها نمیرسید، زیرا اینگونه از استبعاد بخصوص ضرر مهمی برای آنها نداشت، در عین آنکه اصولاً این مسأله به مسائل فردیه شبیه‌تر است تا به مسائل اجتماعی. و نسخ آن یک حجت تبلیغی است در دستشان مانند بقیه حجت‌هایشان که از مقام تلفظ بیرون نمی‌رود و به مقام تحقق راه نمی‌یابد.

آری، در اینجا یک بحث باقی ماند و آن اینست که: اسلام آنچه را که در غنائم حرب بدست می‌آورد، از بردگان و اموال، غیر از اراضی مفتوحه عتوه (زمین‌هایی را که با جنگ و شمشیر از دست کفار بیرون آورده است) اولاً در میان افراد مجتمع قسمت میکند و پس از آن نوبت به حکومت و دولت میرسد، همچنانکه از سیره صدر اسلام مشهود است؛ و ایشان حق استفاده از غنائم جنگی را منحصر به دولت میدانند.

و این مسأله دیگری است غیر از مسأله اصل بردگی. و امید است برای استقصاء بحث از آن إن شاء الله در بحث آیات زکوة و خمس که در پیش داریم، بحث کافی را بنمائیم.^۱

نتیجه از بحث مفصل حضرت استاد قدس الله سره اینست که:

از موارد سه‌گانه برده‌داری، مؤتمر بروسل دوتای از آن را الغاء کرده است

که آنها را از اصل و بنیان، اسلام الغاء کرده بود:

- ۱- برده‌داری از راه ولایت پدران با فروش فرزندان.
 - ۲- برده‌داری از راه غلبه و سیطره بر نفوس مردم بواسطه اعمال قدرت.
- و این قسم اخیر را بروسل لفظاً الغاء کرده است، ولی دولت معظم از اروپا

۱- «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۶، ص ۳۵۸ تا ص ۳۷۵

و آمریکا و شوروی چه قبل از حکم الغاء و چه پس از آن بنحو اشدّ با الفاظ دیگری میلیونها افراد را اسیر و بنده و برده حلقه بگوش خود ساخته‌اند و می‌سازند .

و در مورد سوّم که برده‌گیری از راه سیطره بر دشمن جنگی باشد ، هم اسلام آنرا امضا کرده است هم ایشان ؛ غایة الأمر اسلام صریحاً آنها را برده خوانده ، و با کمال مهر و محبّت برای ارشاد و ترقّی و تعلیم و تربیت صحیح و بالأخره برای آزادی آنها با اسلام و تربیت یافتن در تحت نظر و حکومت اسلام مساعی جمیله خود را بکار بسته است ، ولی ایشان نفاق کرده ، ظاهراً اسم برده بر وی نمی‌گذارند ولی بتمام معنی الکلمه با اشدّ وجه وی را به کار بردگی و امیدارند و با خشونت و عنف و مشقّت در زیر بارهای گران غیر قابل تحمّل نگه میدارند .

حکم اسلام به لزوم برده‌گیری در شرائط جنگی ، قابل نسخ نیست ؛
 فعلاً هم باقی است ، غایة الأمر این حکم باید در مرحله جهاد با کفّار تحقق گیرد .
 و اینک هم چنانچه جهادی در پیش آید و کفّار محارب اسیر گردند ، حکم بردگان را پیدا می‌کنند ، و در تحت نفوذ اسلام تربیت می‌شوند تا به کمال خود نائل آیند .

و این از خدمات مهمّه‌ای است که اسلام به بشریت کرده است . برای هدایت آنها به عالم توحید ، و پذیرفتن دین حقّ ، و شریک شدن در مائده آسمانی ، و سیراب شدن از شراب بهشتی ، حاضر شده است پا به مرحله کارزار و جنگ بگذارد و محرومان از این سفره گسترده را بدان دعوت کند ؛ و در صورت عدم پذیرش ، به ریسمان و زنجیر درآورد . و آیات قرآن را بر آنان تلاوت کند ، و بانگ الله اکبر را به سمعشان برساند ، و در حضور خود از زندگانی سلیم و عیش گوارای صحیح دنیوی و اخلاق و صفات حمیده اخروی بهرمند

گرداند.

جهاد فی سبیل الله از اعظم فرائض اسلام است. جهاد، احیاءِ نفوس است. جهاد پایه اساسی حیات دینی و رکن ایمان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مَنْ فَصَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ أَوْ قُتِلَ فَهُوَ شَهِيدٌ؛ أَوْ وَقَصَهُ فَرَسُهُ أَوْ بَعِيرُهُ، أَوْ لَدَعَتْهُ هَامَّةٌ، أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ [أَوْ] بِأَيِّ حَتْفٍ شَاءَ اللَّهُ؛ فَإِنَّهُ شَهِيدٌ، وَإِنَّ لَهُ الْجَنَّةَ.^۱

«کسی که برای جهاد در راه خدا خارج شود، آنگاه بمیرد و یا کشته شود شهید است. و همچنین اگر اسبش و یا شترش او را به زمین بکوبد تا استخوان گردنش بشکند، و یا اینکه جانور گزنده‌ای او را بگزد، و یا در رختخواب خود بمیرد، و یا به هر گونه از اقسام مردن که خدا خواسته باشد بمیرد؛ در هر حال شهید است و بهشت جزای اوست.»

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَغْزِ وَ لَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالْغَزْوِ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ.^۲

«کسی که بمیرد و جهاد نکرده باشد و تصمیم بر جهاد هم نداشته باشد، بر یکی از شعبه‌های نفاق مرده است.»

۱- «سنن أبي داود» با تعلیقه محمد محیی الدین عبدالحمید، جزء ثالث، کتاب

جهاد، ص ۹

۲- همان مصدر، ص ۱۰؛ و همچنین این روایت را در «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی» ج ۴، ص ۴۸۷، علاوه از «سنن أبي داود» از «صحیح مسلم» کتاب امارت، ص ۱۵۸، و «سنن نسائی» کتاب جهاد، ص ۲، و «سنن دارمی» کتاب جهاد، ص ۲۵ (در ترجمه) و از «مسند أحمد بن حنبل» ج ۲، ص ۳۷۴ نقل کرده است.

در قرآن کریم نیز همچون روایات وارده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، آیات دالّه بر وجوب جهاد بسیار است ؛ از جمله :

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَاوَا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَ إِنْ أَسْتَضَرُّوكُمْ فِي الَّذِينَ فَعَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصُرُوا إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فِسَادٌ كَبِيرٌ .

وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَاوَا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ .^۱

«تحقیقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند و با مالهایشان و جانهایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند (همچون مهاجرین مکّه) و آن کسانی که آنان را مأوی و مکان داده‌اند و نصرت کرده‌اند (همچون انصار مدینه) این جماعت اولیای هم میباشند ، و رابطه و ولایت میتواند در میان بعضی از آنها با بعض دیگر برقرار شود . و کسانی که ایمان آورده باشند و هجرت ننموده باشند ، بهیچوجه نمیتوانند ولایت امر شما را در دست گیرند و ولیّ و سرپرست و پاسدار شما شوند ؛ تا زمانیکه هجرت کنند ، که در اینصورت صاحب ولایت می شوند . امّا آن مؤمنین غیر مهاجرین ، در امور دینی خود علیه دشمنانشان چنانچه از شما یاری خواستند و نصرت طلبیدند ، بر شما واجب است که آنها را علیه دشمن یاری نمائید ؛ مگر آنکه دشمنانشان از کفار ، کسانی باشند که میان شما و آنها

۱- آیات ۷۲ تا ۷۴ ، از سوره ۸ : الأنفال

پیمان و معاهده متارکه جنگ برقرار شده است که در اینصورت نباید دست به کارزار برید و باید پیمان را محترم شمارید. و خداوند به آنچه شما انجام دهید بیناست.

و کسانی که کافرند و ایمان نیاورده‌اند، باید بعضی از آنها ولیّ دیگری باشند و ولایتشان در میان خودشان است، و در میان شما و آنها امر ولایت برقرار نمی‌شود. و اگر شما مؤمنین این کار را نکنید (چه اینکه مؤمن غیر مهاجر را ولیّ خود بگیرید و چه کافر را) در روی زمین فتنه و فساد بزرگی پیدا می‌شود! و کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و کسانی که ایشان را مأوی و مسکن داده‌اند و یاری نموده‌اند، فقط مؤمنین حقیقی و واقعی ایشانند و بس؛ که غفران الهی و رزق و روزی کریمانه و بزرگوارانیه از برای آنهاست.»

در این آیات به خوبی پیداست که هم ایمان واجب است و هم هجرت و هم جهاد فی سبیل الله؛ بنابراین:

أولاً بر تمام مؤمنین دنیا که در بلاد کفر و کشورهای غیر اسلامی زیست میکنند، خواه تبعه آنها باشند و از اهالی آنها باشند و زبان مادریشان زبان آنها و اقوام و ارحامشان ابا عن جد ساکن آنها باشند، و خواه مقیم آنها باشند که از ممالک دیگر رفته و محلّ اقامت موقت و یا دائمی خود را آنجا قرار داده باشند؛ واجب است که به کشور اسلام هجرت کنند، و از زیر پرچم کفر خارج و در تحت پرچم اسلام زیست کنند؛ و اینک به کشور ایران که بحمدالله و المنه این حکومت برپاست و ظاهراً و باطناً از تبعیت و ولایت کافران خارج است روی آورند. و این مطلب بسیار مهم و شایان دقت است.

آری، اگر دولت اسلام بنا بر مصالحی که خودش در نظر میگیرد، افرادی را برای تحصیل و یا تجارت و یا سفارت بدانجا گسیل سازد، در صورتیکه به

امضاء و صحّه و در تحت نظر حاکم شرع و صاحب مقام ولایت باشد اشکال ندارد . و بر فرستاده شدگان از جهت خصوص محیط زیست و مدّت زیست و کیفیت زیست ، لازم است که نظر حاکم را مراعات کنند .

و ثانیاً کسانی که هجرت نکرده‌اند و بدین کشور بازنگشته‌اند و در همانجاها مانده‌اند ، میان مؤمنین این کشور و میان آنها رابطه و لائی برقرار نیست . هیچگاه ایشان نمیتوانند در امور ولایتی مردم شرکت کنند و امر ولایتشان را در دست گیرند ، خواه حاکم مطلق شوند و خواه رئیس دولت و یا سائر مناصب و مشاغل دولتی که در آنها عنوان ولایت و سرپرستی و صاحب اختیاری بوده باشد .

و همچنین مسلمانانی که در کشور اسلام هستند ولی تبعه خارجی کافر میباشند ، بر آنها نیز واجب است خود را از تبعیت بیرون آورند و تابع کشور اسلامی ایران گردند . و تا وقتی که بیرون نیاورده‌اند نمیتوانند ولایت فقیه را عهده‌دار شوند ؛ نمی‌توانند در پست‌های ولایت مانند رئیس جمهور و افراد منتخب مجلس و ریاست وزراء و سائر وزراء و مدیر کل‌ها و بطور کلی هر جا که ریاست و ولایت امور مسلمین است شرکت نمایند .

بر حکومت اسلام واجب است برای بسط اسلام و اقامه نماز و ایتاء زکوة و امر به معروف و نهی از منکر در سراسر دنیا ، بر حسب تمکن خویشتن اعلان جهاد دهد ، و مسلمین را برای ارشاد و هدایت کفار به بیضه اسلام گسیل سازد .

و لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ .

الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَحْمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ .^۱

۱- ذیل آیه ۴۰ و آیه ۴۱ ، از سوره ۲۲ : الحجّ

«و البته سوگند به خدا که خداوند یاری میکند کسی را که او را یاری کند .
تحقیقاً خداوند دارای قوت و قدرت و دارای مقام عزت و استقلال است .
یاران و ناصران خداوند کسانی هستند که ما چون آنها را در روی زمین
تمکّن و استقلال دادیم، نماز را بر پای دارند، و زکوة را بدهند، و امر به معروف
نمایند و نهی از منکر کنند ؛ و برای خداوند است عاقبت و سرانجام امور و
جریانات.»

مراد از تمکین فی الأرض ، حکومت اسلام و استقلال و بیرون رفتن از
زیّ عبودیت کفّار و قدرت بر انجام احکام الهی است .

بنابراین ، این آیه به خوبی میرساند : وظیفه حکومت اسلام تنها این
نیست که مانند سائر حکومت‌ها امنیت داخلی را تحقق بخشد ، و یا مرزها و
حدود مملکت را پاسداری کند ، و یار فاه مادی دولت و ملت را فراهم سازد ، و
یا امور اقتصادی و رسیدگی به سرمایه‌های مردم را در نظر بگیرد ، و یا در امور
پزشکی و بهداشت عامّه تسهیل بعمل آورد ، و یا در تحصیل علوم فنی و صنایع
و علوم تجربی و طبیعی و ادبیات و تاریخ و غیرها مساعی خود را بکار برد ؛
بلکه چون یک حکومت اسلامی است ، اولین وظیفه‌اش آنست که در سراسر
کشور نماز را بپای دارد و زکات را جمع‌آوری کند و به امور معروف و شایسته و
نیکیهائی که خدا و پیغمبرش نیک و معروف میدانند امر کند و ترویج و ترغیب
بنماید و از منکرات و زشتیهائی که خدا و پیغمبرش منکر و ناپسند میدانند
جلوگیر شود .

و در مرتبه ثانی و تمکّن از گسترش معروف و نهی از منکر و اقامه صلوة و
ایتاء زکوة ، اعلان جهاد دهد تا زمین را از لوث شرک و زندقه و کفر ، پاک و طاهر
و به نور اسلام منور گرداند ؛ **حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَرِهُونَ .^۱**

۱- ذیل آیه ۴۸ ، از سوره ۹ : التّوبة

«تا بجائیکه حقّ بجای باطل بیاید ، و امر خداوند بجای اوامر شیطان و نفس اماره ظهور و بروز کند ، در حالیکه کافران و مشرکان و منافقان را ناخوشایند باشد.»

این آیات زنده و زنده کننده و امید دهنده و حیات بخش قرآن کریم است که بدن استعمار کافر را میلرزاند ، که بجهت بهره برداری از دسترنج مسلمین ، و برده گیری دسته جمعی و ده ها میلیونی و صدها میلیونی آنها ، با تمام قوا به مبارزه با قرآن بر میخیزد و به نام آزادی فاتحه همه چیز را می خواند .

مسلمین هیچ چاره ندارند غیر از آنکه به قرآن بازگشت کنند . قرائت آنرا منحصر به ماه رمضان نکنند ، درس و تفسیر قرآن جزو برنامه های لازم ، بلکه از واجب ترین آنها باشد . همچنانکه اهل الجزائر با رجوع به قرآن ، و درس و بحث و عمل به آن از رقیّت و اسارت و بردگی بدتر از حیوانات که در مدّت دوست سال ، دولت جائر و خونخوار فرانسه بر آنها تحمیل کرده بود ، و زن و فرزند و مال و شخصیت و سرمایه و کشت و زرع و معدن و صید و بالأخره تمام هستی آنها را به باد غارت داده بود ؛ با یک پیکار مقاوم چندین ساله و جهاد سنگین میلیونی و تحمّل شدیدترین رنجها و مشقّات و مصائب ، در آستانه عمل به قرآن توانستند خودشان را از چنگال مسموم خونین آنها نجات دهند .

فرانسه ، مسلمین الجزائر را ملک طلق خود میدانست ، و خاک الجزائر را جزء خاک خود بشمار می آورد و خروج از آنرا از محالات می شمرد ، و دؤل همقطار نیز از او حمایت میکردند و به ناله دلسوز و آه جانگداز قربانیان آن کسی گوش نمیداد . قرآن را سوخته ، محراب را خراب کرده ، و ایمان را بر سر مردم الجزائر فرود آورده بود . اما این مردم مبارز و حقّ جو ، با جهاد مداوم طبق آیات قرآن چنان خود را رها نمودند که موجب عبرت و سرمشق دیگران شد .

یک نفر از معاصرین مطلع می نویسد :

« بیداری و نهضت آزادی خواهی و ضد استعماری شمال آفریقا درست از روزی آغاز شد که محمد عبده - پیرو مکتب سید جمال الدین اسدآبادی که شعارش بازگشت همه مسلمانان به قرآن بود - به شمال آفریقا آمد و همه علمای اسلامی را گرد آورد و آنها را دعوت کرد که: بجای غرق شدن در علوم بیهوده و موشکافی های افراطی و ذهنی در جزئیات بلا فائده، به سراغ قرآن روید! ...^۱ ... از آن هنگام، قرآن دومرتبه در جامعه مسلمین مطرح شد. در حوزه های درسی تدریس قرآن، و در میان علماء مذهبی تحقیق و تفسیر قرآن، و در محافل روشنفکران و مبارزان مسائل قرآن، و حتی در مکتب خانه های روستاها تعلیم قرآن بصورت یک برنامه حاد حیاتی و اصلی گسترش یافت؛ و

۱- أحمد أمين مصری در کتاب «يوم الإسلام» ص ۱۲۷ و ۱۲۸ می نویسد: «و از مهمترین اسباب ضعف مسلمین، بخل ایشانست از فداکاری. آنها پیروزی و نصرت را بدون انفاق و گذشت میخواهند، و انفاق هم بر آنان گران است. آنها از پیشرفت و غلبه در برابر دشمن قاهر مأیوسند، و از بذل مال نیز در این راه خستت بخرج میدهند. و چون در بذل مال خسیس اند، در بذل جان خسیس ترند.

در حدیث آمده است: **يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا.** «نزدیک است که امت ها برای از بین بردن شما با هم تبانی و تداعی کنند، همانطور که خورندگان برای از بین بردن طعام بر ظرفشان تبانی و تداعی دارند!» گوینده ای گفت: **وَمِنْ قَلِيلٍ نَحْنُ يَوْمِنِدْ؟** «و این در آنروز به سبب کمی افراد ماست؟» رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: **بَلْ أَنْتُمْ يَوْمِنِدْ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ كَفْئَاءَ السَّيْلِ؛ وَ لَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عُدُوْكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَ لَيَقْدِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ.** «بلکه شما در آنروز بسیار هستید ولیکن مانند کثرت و بسیاری خار و خاشاک که بر روی سیل است؛ و خداوند ترس از شما را از سینه های دشمنانتان برمیدارد و در دلهای شما وهن و سستی می افکند.» آن گوینده گفت: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْوَهْنُ؟** «ای رسول خدا! سستی چیست؟!» فرمود: **حُبُّ الدُّنْيَا وَ كِرَاهِيَةُ الْمَوْتِ.** «محبت دنیا و نگرانی از مرگ.»

ثمره اینکار این شد که...»

و همچنین می نویسد : « ژنرال ارگو و ژنرال سالان ، همه الجزائر و تونس و مراکش و موریتانی را در زیر استعمار ضد انسانی فرانسه ذلیل ساخته بودند ، و ثروت و عزت و فرهنگ آنها را غارت میکردند . و ژنرال سوستیل با پسرش در جنگلهای **طلمسن** به شکار عرب میرفت تا بچه اش تیراندازی و شکار بیاموزد ، و به زنش در پاریس مینوشت : «... همه مان خوبیم ، من خوبم ، سگم خوبست ، عَرَبَم خوبست ...» اما قرآن که از طاقچه تقدیس به مسند تعلیم و تفکر بازگشت ، به آنان آموخت که راه رستگاری در آخرت رستگاری در دنیاست ، و راه بهشت اسلام است ...

این دانستن ها را همه ، قرآن به مردم آموخت و بیدارشان کرد ... و این بود که توده ، از جمود و تعصب روشنفکران ، با بازگشت به اسلام از غرب زدگی نجات یافتند . و اینست که حتی مردی چون **عمر اوزغان** : دبیر سابق حزب کمونیسم و متفکر مشهور مارکسیسم ، در آفریقا آزادانه به اسلام باز آمد و اثر بزرگ خود بنام : **Le Meilleur Combat** (به معنی **برترین مبارزه**) را نوشت ، که از آغاز حدیث مشهور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته است که :

أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ .

«برترین انواع و اقسام جهاد ، گفتار حقی است که در حضور پیشوا و رئیس ستمگری گفته شود.»

و مردی چون **هانری آلگ** : سردبیر روزنامه جمهوری الجزائر (أرگان رسمی حزب کمونیست الجزائر) که فرانسوی نژاد بود و علیرغم دستور حزب به صف مجاهدان اسلام پیوسته بود ، در زندان نوشت که : «در چنین حالی پستانه است که از شکنجه های شگفتی که به من داده اند سخن گویم ...

اینجا هر ساعت مجاهدی را از اطافهای یکی از طبقات به صحن حیاط

زندان پرت می‌کنند ، و من می‌بینم که اینها در حالیکه پیداست شکنجه‌های طولانی و مهیبی را تحمل کرده‌اند ، با دهانی شکسته و خونین کلمات نامفهومی از یک دعای مشهور رازیر لب دارند.^۱

من معنی این کلمات را نمی‌فهمم چه می‌گویند ! اما همین اندازه میدانم که: اکنون از میان همهٔ مکتب‌ها و ایدئولوژیهای جهان ، تنها چیزی که بدان معتقدم همین کلمات نامفهوم است ...»
و این است که ژنرال سوستل فرانسوی که گرگ وحشی استعمار فرانسه در آفریقا بود ، گفت :

«قرآن یک کتاب مذهبی نیست . کتابی است ضدّ مذهبی که بجای دعوت به پارسائی و عبادت و صلح و عفو و اندیشیدن به خدا و مرگ و روح و اسرار متافیزیک و فلسفهٔ حیات و سرنوشت نهانی انسان ، اعراب را به جنگ و پیروزی و انتقام و سرکشی و جهانگیری و غنیمت‌گیری میخواند و ...
هیچ کتابی به اندازهٔ قرآن در میان تودهٔ پست ، تحریک آمیز و شورش‌ناک نیست ، و با کلمات جادویی و موسیقی پر هیجان خود بر روی عقده‌ها و خصومت‌ها اثر نمی‌گذارد و انگیزهٔ غرور و کینه‌جوئی و التهاب سیاسی را برنمی‌انگیزد ...» - تمام شد نقل این گفتار .

کِنْدی : رئیس جمهور سابق آمریکا ، در نطق مفصل خود در مجلس سنا (۲ ژوئیه ۱۹۵۷) ضمن حمله به فرانسه دربارهٔ وضع الجزائر میگوید : « شناسائی هویت ملی معمولاً با جرقه‌ای به ظهور می‌پیوندد که باران اختناق نمیتواند آنرا خاموش سازد ، بخصوص اگر این احتراق در منطقه‌ای صورت گیرد که همه از

۱- پیداست که شهادتین خویش را میگفته‌اند ، اما برای او که فرانسوی است مفهوم

نبوده است .

میراث و تعالیم اسلام برخوردار می‌شوند.»

و نیز کندی در یکی از نطق‌هایش افسوس می‌خورد که سیاست خارجی آمریکا چرا از حکومت‌های پشتیبانی کرده که مورد تنفر ملت‌ها است ! میگوید : « بجای پشتیبانی از ملت‌ها ، رژیم‌ها را تقویت کرده‌ایم ؛ و چه بسا که آینده خود را با سرنوشت دولت‌ها و فرمانروایانی نامحبوب و سقوط‌پذیر بستگی داده‌ایم ...

جسد قطعه قطعه شده نوری سعید نخست وزیر پیشین عراق که در ژوئیه سال ۱۹۵۸ در بغداد به یک تیر چراغ برق آویخته بود ، مظهر بلائی است که بر سر سیاست ما در عراق آمده است.»^۱

باید دانست که : علت ضعف مسلمین و سیطره کفار بر آنها بر اساس دو اصل شد که بالأخره بواسطه ترک عمل به قرآن بود که این دو اصل توانستند مسلمین را بصورت ظاهر از پای درآورند :

اصل اوّل :

حرکت و تسابق اروپائیان در جهانگیری است ، بعد از حرکت کریستف کلمب و کشف قاره آمریکا که بالمآل ، بواسطه قوه بحریه و جنگهای خونین با مسلمانان ، سیطره و نفوذ پیدا نمودند .

توضیح آنکه : کریستف کلمب با گروهی از ناحیه مغرب اسپانیا که راه دریاست برای پیدا کردن راه تازه و نزدیک از اسپانیا که منحصرأ باید از دریاها و اقیانوس‌ها عبور کند ، به فکر حرکت و مسافرت به هندوستان افتادند . اما به

۱- نقل است از ص ۲۱ و ۲۲ از مقدمه کتاب «قانون اساسی در اسلام» تألیف ابوالاعلی مودودی ، ترجمه آقای محمد علی گرامی ، که مترجم از کتاب «استراتژی صلح» آورده‌اند .

هندوستان نرسیده و در نتیجه ساحل شرقی آمریکای جنوبی کشف، و بعداً با کمک دولت اسپانیا آمریکای جنوبی فتح، و از آن پس از راه جنوب آمریکای جنوبی به سواحل غربی آمریکا رسیدند و رو به سمت غرب اقیانوس کبیر آورده در نتیجه به جزائر جنوب شرقی آسیا رسیدند و به نام اندونزی امتیازاتی را کسب و برای فتح هندوستان ادامه دادند.

اسپانیائیا و پرتغالیها بعد از پیدا شدن آمریکا، در ساحل غربی آمریکای مرکزی و جنوبی و جزائر آنتیل و در قسمتی از داخله آن نواحی ساکن شدند و بتدریج بومیان قدیم آمریکائی را عقب زده، منازل و مساکن اوّلیه آنها را مستعمره خود قرار دادند.

پرتغالیها همین کار را در بعضی از جزائر خلیج فارس و سواحل هندوستان و جزائر هند شرقی کردند. و در ساحل جنوبی ایران بر قطعه‌ای که امروزه بدان بندر عباس میگویند تسلط یافته، بندر پرتغال (پورتوکیش) را تأسیس نموده، از این بندر بر تمام سواحل خلیج فارس نفوذ نموده حکمرانی کردند. تا در زمان دولت صفویه، به تحریک انگلیس، شاه عباس کبیر قشونی مجهز تهیه دید و این قطعه را پس گرفت و بنام بندر عباس شهرت یافت؛ که از این راه انگلیسها پس از این فتوحات به طرف قاره شرقی جنوبی استواء متوجه و بر جزائر بین راه و نقاط سوق الجیشی تسلط یافتند، و بر امارات خلیج صاحب امر و نفوذ شدند و بر کویت، قطر، بحرین، دُبی، عمان سلطنت کردند.

پس از پرتغالیها، **هلندیها** نیز پا در میدان مسافرت بحری و تصرف مستعمرات گذاشتند و آفریقای جنوبی و استرالیا و جزائر جاوه و سوماترا را تحت اطاعت خود در آوردند.

بعد از اسپانیائیا و پرتغالیها و هلندیها، در این مرحله نوبت به **انگلیسیها و فرانسویها** رسید. ابتدا فرانسویها قسمت اعظم هندوستان و

آمریکای شمالی را مستعمره خود ساختند ؛ و چون انگلیس‌ها هم به همین قسمت‌ها چشم دوخته بودند ، میان ایشان رقابت شدید بروز کرد و کار رقابت به جنگ کشید و انگلیسها غالب شده دست فرانسوی‌ها را تقریباً بکلی از هندوستان و کانادا کوتاه کردند و خود در آن دو قطعه زرخیز مستقر شدند .

لیکن مستعمرات انگلیسها در قرن هجدهم بعثت شورش یک عده از مهاجرین انگلیسی که در سواحل شرقی آمریکای شمالی اقامت گزیده بودند ، مقداری از وسعت خود را از دست داد ؛ بدین معنی که آن شورشیان استقلال خود را اعلان کردند و از انگلیس مجزا شده ، دولتی آزاد تشکیل دادند که اساس ممالک متّحدهٔ امروزی آمریکای شمالی شد . و در حقیقت آمریکای شمالی قسمتی از اروپاست که بدانجا منتقل شده است ، و بعضی از نواحی دیگر مثل کانادا و استرالیا و زلاند جدید و آفریقای جنوبی نیز همین حال را پیدا نمودند . فرانسوی‌ها کاروانهائی تحت نظر دولت خود ترتیب ، و به فتح ممالک جنوب خطّ استواء در قسمت سواحل از خاک بخش آفریقای جنوبی یورش بردند . نخست به ساحل جنوبی آفریقا رسیدند ، از رأس اَبیض یا دماغهٔ امید و رأس رجا گذشته به سمت شمال و شرق روان گشتند .

پرتغالیها در سفرشان به بخشی از سواحل غرب آفریقا و سپس به سمت شرق آفریقا : موزامبیک و از آن طرف به سواحل غربی هندوستان رسیدند و بر بخش غربی هندوستان مسلط شدند . و در بعضی از آن نقاط ، قلعه‌هائی محکم جهت جمع مال التّجاره و اسکان دادن رعایای پرتغالی در آنها ساختند .

در مسابقهٔ فتوحات دریائی ، فرانسویان بر جزیرهٔ ماداگاسکار مستولی شدند ، و آنجا را محلّ گردآوری اموال و آذوقه ساخته ، تا از این قسمت به سمت فتح هندوستان کوچ کنند .

هم زمان با این مسابقه ، دولت انگلیس و آلمان و هلند نیز به راه افتادند .

نخست از راه جنوب آفریقا بر بخشی تسلط یافتند. به جنوب شرقی آفریقا، و از این ناحیه به سمت وسط قاره و سپس به سمت شمال رو به سمت ممالک موزامبیک و شمال آن یورش بردند. و آلمان بر ساحل مغرب آفریقای جنوبی نامیبیا تسلط یافت.

در این وقت دولت بلژیک خواست از قافله عقب نماند؛ کاروانی با کشتیهائی تشکیل داد و به ساحل غربی آفریقا در خط استوا رسیدند؛ و از اینجا بداخل قاره آفریقا، در طرفین خط استوا متوجه و بخشی را بنام حکوونزوئلا بخود اختصاص دادند.

هلندیان از راه دریا خود را به سواحل هندوستان و جزائر جنوب شرقی آسیا رسانده، و در آنجا حکومت جزیره هلندی را تأسیس کردند. و بالأخره در این کشمکش فرانسویان خود را به بخش هندوچین رسانیدند و آنجا حکومت آنان را تأسیس نمودند.

در این گیرودار، انگلیسها نخست از راه بمبئی بر بخش کوچکی از ساحل هندوستان غربی تسلط یافتند و از آنجا به درون قاره نفوذ نموده خود را از راه وسط هندوستان و از راه دریا به ساحل کلکته رسانده، مقاطعه بزمه و سیام را فتح، و بر فتوحات خویش ادامه دادند تا آنجا که بر حدود خاک چین و مملکت تبت رسیدند.

انگلیسها پس از تسلط بر امارات خلیج فارس، متوجه قاره شرقی جنوبی استوا شده، بر جزیره کالدونی، پوزه جنوبی، شبه جزیره هندوچین و بعضی از جزائر ایندونوزی (اندونزی) و هانیدی و بالأخره جهت فتح استرالیا کوشیدند که نتایج این حرکات، استعمار و کشف قاره پنجم بود که هر بخشی از آن اختصاص به گروهی از کاروانهای فاتح اروپائی دارد. و هم اکنون با اتفاق این گروهها دولت استرالیا تشکیل یافته، و با ابتکار عمل در کشت کاری و پرورش

دام خاصه گوسفند ، و تجارت فرآورده‌های دامپروری دولتی مستقل تشکیل داده‌اند .

اصل دوم :

در زمان ضعف دولت بنی عباس در اندلس (اسپانیا) از حکومت مسلمان محلی به عنوان انجام خدمات نوع بشری خواسته شد تا بیمارستانهایی در چند شهر اسپانیا به هزینه جماعت مسیحی مقیم در محل بنا شود ، و این کار انجام شد .

به ظاهر امر برای علاج و شفای دردمندان ابتداءً برای خود مسیحیان ، سپس به مرور زمان برای همه طبقات بشر از مسیحی تا مسلمان و غیره اختصاص داده شد . اما در باطن شرابخواری ، رقص ، تفاعل امور جنسی و غیرها بود ؛ که به مرور زمان جمعی از جوانان پسر و دختر مسلمان از قیود اسلامی آزاد و به جمع گروه اساقفه مستعمر پیوستند و مرتبط گشتند . در خلال این مدت دولت‌های کوچک اسلامی در مقاطعه‌های اسپانیا و مراکش و شمال آفریقا ظهور کرد .

و جنگهای صلیبی در بلاد مسلمین ، از راه خشکی و دریا در مدت دو قرن و نیم به وقوع پیوست که سرانجام بدست صلاح الدین ایوبی خاتمه یافت ؛ ولی بجای این فتح و ظفر بر مسیحیان خونخوار ، حکومت شیعه اسلامی در مصر و شمال آفریقا منقرض شد و بجای آن حکومت سنی مذهب بعنوان شافعی ، مالکی و اخیراً حنفی نشست . تشدید بر شیعه و قتل عام نود هزار تن شیعه شهر حلب در یک روز ، از کارهای صلاح الدین ایوبی است .

تشویق اروپائیان برای فتح بلاد اسلامی از قضایای مؤثر بود . جنگ و حمله اروپا بر دولت اسلامی اندلس (اسپانیا) و انقراض دولت‌های کوچک اسلامی در آن بخش و بیرون کردن و قتل عام مسلمین از اندلس ، از مسائل

بسیار شگفت انگیز تاریخ و نشانگر حدّ اعلاّی قساوت و همّجیت مسیحیان است.

وقتی مسیحیان بر اسپانیا تسلط یافتند، دربارهٔ مسلمین آنجا دو نظریه ابراز شد:

نظریهٔ اوّل متعلّق به کشیشها بود که میگفتند: جمیع آنها را از مرد و زن و خرد و کلان و حتّی اطفال نورس باید کشت. و نظریهٔ دوّم متعلّق به مردم عادی و عامّی مسیحی بود که میگفتند: باید همه را از اسپانیا اخراج نمود. فیلیپ دوّم که سلطان وقت بود، برای اینکه به هر دو نظریهٔ ارج نهاد و جمع کند، در سال ۱۶۱۰ میلادی شرائطی برای خروج مقرر کرد که در این صورت واجدین شرائط خارج، و غیر واجدین آنها باید کشته شوند؛ و در نتیجه سه ربع از جمعیت مسلمین کشته و تنها یکربع اخراج شدند.

اسپانیای با آن شکوه و عظمت و تمدّن، در اثر فقدان مسلمین و سکونت نصاری، به درجه‌ای سقوط کرد که: کتابخانه‌ها و مساجد ویران، و حتّی اطباء و پزشکان با تجربه در آن یافت نمی‌شد؛ و بقدری شهر کثیف شد که در کوچه‌ها مزبله می‌ریختند و تعوّط میکردند.^۱

۱- گوستاولوبون در «تاریخ تمدّن اسلام» میگوید: «در قرن هجدهم میلادی که علوم مخصوصاً علم طبّ و پزشکی در میان مسلمین پیشرفت قابل توجهی کرده بود، در اسپانیا که حکومت مسلمین را در آنجا سقوط داده بودند و تمام اسپانیا سکنه‌اش از نصاری بودند، مسألهٔ غریبی اتفاق افتاد: چند نفر از مردم حسّاس با شدّت ترس به مدیران مسؤول پیشنهاد کردند که: شهر مادرید پر از قاذورات و کثافات شده است و باید پاک شود و عابرین را از وضع فجیع آن بیرون آورد. هیئت پزشکان همگی با این امر مخالفت کردند و گفتند: آباء و اجداد ما خیلی از ما عاقلتر و از طرز زندگانی خوب با خبر بودند و در همین کثافات زندگی میکردند و ما هم میتوانیم از نیاکان خود پیروی کنیم و با این وضع بسازیم. و از این»

تشویق دولت فرانسه و تسلط ناپلئون بر مصر^۱ و پس از آن بر ایالت‌های لیبیا، تونس، الجزائر و مراکش، و قیام ملل اروپا جهت تأسیس دولتهای مستقل که نتیجه‌اش تأسیس دولتهای پروس شرقی و غربی یا آلمان بزرگ، دولت ایتالیا، و ائتفاق این دولتها برای پس گرفتن مقاطعه‌هایی که دولت عثمانی از ناحیه آسیای صغیر به شبه جزیره ممالک یونان، صربستان، آلبانی، بلغارستان، رومانی هجوم برده و بر آنها تسلط یافته بود - که این خود در تاریخ بنام مسأله شرق ثبت شده است و سرانجام آن به جنگ بین الملل اول منتهی شد - از

گذشته، معلوم نیست بیرون بردن این کثافات چه عاقبتی داشته باشد!»

۱- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۳۰ و ۱۳۱ میگوید: «خواب گران امت های اسلامی در آن وقت بقدری سنگین بود که هیچ چیز نتوانست بیدارشان کند مگر غرض توپها در ترکیه هنگامیکه جیش اروپائی به سراغشان رفت؛ و در مصر هنگامیکه ناپلئون به جنگ با آنان برخاست؛ این کارزار بیدارشان کرد و متوجه‌شان ساخت.

در حمله ناپلئون به مصر بسیاری از دانشمندان فرانسه که هر کدام در رشته‌ای از دوره‌های تخصصی از عادیات و دینیات و اقتصاد و جغرافیا ماهر بودند همراه وی بودند و به چهار گروه منقسم می‌گشتند: قسمت ریاضی، طبیعی، آداب، اقتصاد. دانشمندان ریاضی، قاهره را اندازه‌گیری نموده، نقشه‌هایی برای حفر کانال سوئز کشیدند، و مالیات‌هایی را که کارمندان از اهل بلاد جمع‌آوری می‌نمودند، احصاء و شمارش کردند. دانشمندان طبیعی وضع طبی و امراض موجوده در مصر و هوا و خاک و غذا و طعام و احصاء موالید و وفیات را به عهده داشتند؛ و در مقام تفحص از اخبار به آنکه کدام مرض در کدام شهر و ناحیه موجود است بر آمدند. و علماء شیمی در تصفیه آب رود نیل و تطهیر آن و جدا کردن املاح مستخرجه از گیاهان و نباتات برآمدند. و قسمت آداب به تأسیس کتابخانه برای مردان علمی شهر و هر کس که در ساعات معینه‌ای میخواهد مطالعه کند پرداختند. و از جمله مسائل اقتصادی که بدان اهتمام نمودند، مسأله گذرنامه و لزوم تحصیل جواز سفر بود، و ایضاً اینکه ورثه میت در میراث، از سائر اقرباء احق به توارث می‌باشند.»

جهات قابل ملاحظه در تضعیف مسلمین بود.

به هنگام صلح پس از جنگ بین الملل اول، کشورهای مفتوحه عثمانی را بین دول غالب در جنگ تقسیم کردند. دول غالب را متفق و دول مغلوب را متحد می‌گفتند.^۱

در آسیا، سوریه به استعمار فرانسه در آمد. عراق عرب و شبه جزیره عربستان در نجد و حجاز و یمن و عدن، حصرموت و عمان و امارات جنوب خلیج و بحرین به استعمار انگلیس در آمدند. در آفریقا، استعمار مصر و سودان به انگلستان، ایالت طرابلس غرب و لیبی به ایتالیا تعلق یافت، و ایالت‌های تونس و الجزائر و مراکش در تحت استعمار فرانسه قرار گرفت.

ناگفته نماند که: مبدأ اولیه جنگ بین المللی اول این بود که: چون دولت اتریش تأسیس شد، بر قطعه‌های اطراف شهر وین مستولی شد. هُنْگَری (مجارستان)، صربستان، آلبانی در شمال اروپا، و دولت امپراطوری روس تزاری (مشمول بر شمال شرقی اروپا و شمال آسیا) تشکیل شد. دولت امپراطوری روسیه با رقابت با دولتهای آلمان، انگلیس، فرانسه، به توسعه مملکت خود پرداخت؛ در نتیجه با دولت ایران جنگید و هجده ولایت شهری در قفقاز و ایالت‌های ترکستان را در تحت نفوذ خویش در آورد.

منافسه و رقابت برگسترش نفوذ در ایران میان دولت روس از یک طرف، و میان حکومت انگلیس و عثمانی از طرف دیگر شدت می‌یافت.

در اینحال به تحریک دولتی اجنبی، ولیعهد اتریش را در خاک صربستان

۱- در «لغت نامه دهخدا» گوید: «متفقین در جنگ جهانی اول و دوم به کشورهای انگلستان و فرانسه و آمریکا و دیگر کشورهایی گفته می‌شد که با آلمان و یاران او می‌جنگیدند؛ مقابل متحدین (در جنگ اول) و مقابل محور (در جنگ دوم).»

کشتند . جهت خونخواهی ، دولت اتریش به جنگ با دولت صرب پرداخت .
 دول خارجی ، جمعی به کمک اتریش پرداختند و جمعی به کمک صرب .
 دولت عثمانی ، آلمان به کمک اتریشها در آمدند . انگلیسیها و فرانسویها و روس
 تزاری به کمک صربها اعلان جنگ دادند .

گروه اول بنام **متحدین** ، و گروه دوّم به نام **متفقین** ، در اطراف کره زمین با
 طرف مخالف خود جنگیدند . و به این ترتیب جنگ اوّل در میان دول عالم دنیا
 رخ داد که نتیجه آن انقراض امپراطوری دولت عثمانی شد .

ایتالیا هم به کمک صرب و انگلیس و فرانسه ، در اثناء جنگ خودنمایی
 کرده ، بر خاک لیبی و صومال (سومالی) در شاخ آفریقا و بر برخی از خاک حبشه
 مستولی شد .

در اثنای جنگ بین المللی ، جبهه متفقین نیازمند به کمک هزینه جنگی
 شد ؛ دست گدائی به سوی آمریکای ظالم در انتظار نشسته آورد . مبتکر این عمل
 انگلیسها بودند ، ولی البته با تأیید فرانسویها .

آمریکا کمک مالی نموده ، عوضش را حصول امتیاز در املاک ممالک
 مفتوحه که نصیب دول غالب می شد خواستار شد . با قبول این شرط ، دولت
 آمریکا داخل جنگ شد .^۱

۱- أحمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۴۷ و ۱۴۸ گوید : « و چون جنگ
 جهانی اوّل بپاخواست ، اروپا در خود احساس قلق و اضطراب کرد و احتمال فرار خود را
 میداد ، فلذا از مبادی انسانیت و اخلاق قویمه ، از قبیل حقوق امت های صغیره و لزوم
 خودمختاری آنها در تشکیل حکومت و اعطاء آزادی و نحو ذلك یاری جستند تا بتوانند این
 ملت ها را فعلاً نگهداشته تا از خطر بجهند . و ده ها بار درباره این موضوع تصریحات نمودند .
 عالم اسلام گفتارشان را راست پنداشت و به خود وعده وصول به آرزوهای بعیده را
 میداد . این کلمات در جمیع اقطار عالم اسلام در میان مسلمین متداول شد بلکه همگی ⇨

کشتیهای جنگی این دولتها در اقیانوسها ابتکار عمل‌هایی حیرت‌انگیز از خود نشان میدادند؛ خاصه کشتی عروس دنیای آلمانی، خط کمک رسانی بین دولتهای فرانسه و انگلیس و متحدانشان را در اقیانوس اطلس، هند و آرام قطع کرده بود. جبهه متحدین عثمانی و آلمان در آستانه فتح و ظفر بودند که در این میان، سلاح جدید هواپیما کشف و به کمک متفکین شتافت.

در این احوال، سپاه هندی مستعمره انگلیس به خاک عثمانی یورش آورد. دولت عثمانی از علماء دولت ایران و جمعیت روحانی مقیم عراق برای قیام ضد انگلیس، و همچنین از روحانیون ساکن سوریه و حجاز و مصر

آن‌ها را از حفظ داشتند. چون مؤتمر و کنگره فرسایل تشکیل شد، تمام این وعده‌ها و نویدها به باد هوارفت و تبخیر شده در فضا منتشر شد، و اروپائیان به همان مرام و مسلک اول بازگشتند. در عالم اسلامی در هر نقطه‌ای انفجاری پدید آمد؛ در مصر و طرابلس و در مغرب و هند آتش ثوره و نهضت اشتعال یافت، و متفقاً میخواستند تا اروپائیان به وعده‌هایشان وفا کنند؛ و عالم اسلامی در عهد جدیدی پا نهاد، عهدی که بر میزان ناامیدی آرزو و گول خوردن از وعده‌های اروپائیان ایجاد شده بود. این عهد و موقعیت و وضعیت اروپائیان را بر آن داشت تا موقف خود را در برابر حرکات خفیف مسلمین تغییر دهند؛ بنابراین کلمه استعمار را برداشتند و به جایش انتداب نهادند، و به بعضی از اقطار، استقلال کامل و یا ناقص بخشیدند. و بطور کلی بلاد اسلام قدم جدیدی برداشت که قبل از آن برای اروپائیان معروف نبود.

چون جنگ جهانی دوم آمد، همان موضوع اسفناک تکرار شد؛ بعضی از عقلاء میدیدند که وعده‌های اروپائیان و آمریکائیان وعده‌هایی فریبنده است و چون دوران جنگ سپری شود و زمان صلح آید، آن وعود نیز به باد هوارفته تبخیر خواهد شد. ولیکن بسیاری از ملت‌های اسلامی در مرتبه دوم به عین گول خوردن ملت‌های دفعه پیشین گول خوردند. و آن‌که در دفعه قبل گول خورده بودند، در این مرتبه به مقدار سوزندگی نیش آنها در دفعه قبل، متألم نشدند، اما ناراحتی مدام آن برای مسلمانان مختفی ماند.

کمک خواست .

امر جهاد مقدّس صادر شد . برای دفاع از حریم اسلام و مصونیت اعراض ، امر جهاد صدور یافت . علماء مسلمان ساکن اعیان مقدّسه ، جمعی شخصاً و جمعی فرزندان خویش را با مردم قیام داده ، از نجف اشرف و کربلائی معلّی حرکت ، و از بغداد با دریافت سلاح و مبلغی وجه نقدی برای هزینه خاصّ شخصی به هر نفر به سمت کوت العماره برای مقابله با دشمن انگلیسی در جبهه خرمشهر (مُحَمَّرَه) و منطقه قورنه به سوی عَزیر ، فردوسیّه ، جزائر واقع در هور حَمّاد و خاصّه بخشی که بین دو نهر دجله و فرات قرار دارند رفتند . مدّت قریب یک سال در این منطقه گذرانیده و از قشون انگلیسی ممانعت به عمل می آوردند . سرانجام هجوم انگلیسی ها بر فاو و سپس بر شهر بصره شروع شد .

لشکر اسلام در آستانه پیروزی و غلبه بر دشمن بود که بوسیله عوامل مزدور خائن ، راه رشوه دادن باز و اطلاعات لازم از سوی خائنان به سران انگلیس داده شد . تا آنجا که شیوخ عشائر که از ناحیه سوق الشیوخ با لشکری انبوه تحت امر و نظارت عالم مجاهد شهید اخلاق : آیه الله سید محمد سعید حَبّوبی^۱ و دیگر از علماء از جمله آیه الله حاج سید محسن حکیم به سمت سرزمین شُعَیبِیّه در حرکت بودند ، و از طرف دیگر لشکری تحت قیادت سلیمان عسکریّ از ناحیه دولت عثمانی وقت ، مأمور دفاع مقدّس شده بود ؛ هنوز جنگی کامل واقع نشده بود که با عشائر حاضر در این منطقه صبحگاهان

۱- سید محمد سعید حَبّوبی آیتی عظیم و حجّتی قویم بود . از اعظام شاگردان توحیدی و عرفانی آیه الله الأعظم آخوند ملاً حسینقلی همدانی بود . شرح حال و ترجمه وی را آقا شیخ آغا بزرگ طهرانی در «أعلام الشّیعه» و غیر او در تراجم ذکر نموده اند .

پرچم جنگی خویش را به دور نیزه پیچیدند و میدان را تخلیه کردند ؛ تا آنجا که مرحوم آیه الله سید محمد حبّوبی از شدت غصّه دق کرد و با حال مرض وی را وارد نجف اشرف کرده و روحش به اعلیٰ علیین پرواز نمود . **عَلَيْهِ الرَّحْمَاتُ الْوَفِيرَةُ مِنَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْقَدِيرِ الْمَنَّانِ الرَّءُوفِ بِعِبَادِهِ .**

سلیمان عسکری قائد جیش عثمانی نیز از این خیانت اعراب خودکشی نموده به زندگانی خود خاتمه داد .

باید دانست که : سلاح توپ دولت عثمانی بُردش کم ، و گلوله‌های توپ انگلیسی دوربرد بودند که در میدان جنگ تا پشت سر و مؤخره میدان رسیده و میگذشت . اما گلوله‌های توپ لشکر عثمانی ، نرسیده به مواضع دشمن ، نیمه راه سرد می‌شد و سقوط میکرد . این از عوامل مهمّ دیگر قشون مهاجم بود . در نتیجه در عرض نیم روز میدان لشکر ملّی مجاهدین از منطقه قورنه مجبور به تخلیه محلّ و فرار شدند .

قشون انگلیسی نخست جناح ایمن را در فلاحیه ناحیه نزدیک خرّمشهر که در تحت سرپرستی مرحوم آیه الله آقا سید محمد فرزند مرحوم آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی بود به سقوط انداخت . سپس به سمت شعبیه متوجه ، آنجا را با پخش رشوه و جنگی مختصر به شکست مجبور ساخت ، و به سمت سوق الشیوخ و ناصریه حرکت ، با چند کشتی جنگی نهری کوچک شهر ناصریه را فتح کرد .

پس از خاتمه این دو جبهه ، در عرض نیم روز هجوم از سحرگاه بین الطلوعین شروع و جنگ تا یک ساعت بعد از ظهر ادامه داشت . نقاط سوق الجیشی در هور حمّاد منجمله جزیره عرار ، أبوعران که در آن صد نفر از لشکر عثمانی و حدود صد نفر از مجاهدین ملّی دفاع میکردند ، در عرض نیم روز ساقط شد .

مرحوم آیه الله حاجّ سیّد أحمد خوانساری و آیه الله آقا میرزا علیّ مجاهد قمشهای و خاله زاده اش : آیه الله آقا میرزا محمّد حسین قمشهای و استاد ابوالحسن شوشتری (متخصّص مسؤل و مهندس اداره آب و برق نجف و کوفه که در آخر برای توسعه حرم و صحن و بارگاه حضرت زینب سلام الله علیها به دمشق رفته بود و همین وظیفه را انجام میداد) و دو نفر دیگر در خندقی کوچک در مؤخره خنادق دفاع مینمودند .

این بخش آخرین نقطه دفاع در این جزیره بود . پس از شکست در این جزیره ، لشکر عثمانی رأساً به طرف کوت العماره (الإماره) عقب نشینی کرد . مردم و علماء مجاهدین ، حضرات آیات عظام : حاجّ شیخ فتح الله شریعت اصفهانی نمازی ، و مرحوم سیّد عبدالحسین حجّت ، و سیّد مهدی حیدری کاظمی ، و دیگر علمای همراهشان بوسیله شیوخ محلی با قایقهای دستی ، مشحون و فرار داده شدند و خود را به حئی عَفْک سَمَاوه رسانیده ، به نجف اشرف و کاظمین و کربلاء رسیدند ، در حالیکه انگلیسیها در ناصریه و شهر العماره استقرار یافته بودند .

بقیه جنگ انگلیسیها تا دو سال ادامه داشت ، تا آنکه آنان به سرکردگی ژنرال طاوُزَنَد به سمت کوت العماره حرکت و هنوز کاملاً قرار نیافته ، لشکر عثمانی تازه نفس از بغداد به میدان کوت رسیده ، شش ماه لشکر انگلیسی را در محاصره گذارده ؛ سرانجام از نیافتن آذوقه مجبور به تسلیم شدند در حالیکه تعدادشان دوازده هزار نفر بوده است .

پس از انجام این واقعه بود که مجدداً انگلیسیها لشکری دیگر به سرکردگی ژنرال مود فرستادند . این لشکر نخست شهر کوت را فتح و به بغداد متوجّه ، آنجا را فتح کرده تا شهر سامراء و تکریت در تعقیب لشکر عثمانی ادامه دادند .

سپس از ناحیه مرکزی دولتی عثمانی ، منطقه تکریت و موصل و اطراف این قسمت طویلاً و عرضاً را تخلیه و بدون جنگ عقب نشستند . بعدها چون میدان خالی بود انگلیسی‌ها به دنبال قضیه تا سرحد دیاربکر و حدود فعلی دولت ترکیه پیش رفته ، منطقه نفتی را بدون جنگ متصرف شدند .

از این تاریخ به بعد فصلی تازه در جریان استعماری گشوده شد که به عنوان : **العراق تحت استعمار و سيطرة الإنكليز** معروف شد . و این عنوان پس از چند سال قیام مجدد عشائر عراق در ناحیه سماوه ، رُمیثه ، دیوانیه ، حله ، دیاله ، رمادی و نجف اشرف که شروع شد و دست به سلاح و جنگ بردند ، از بین رفت ؛ و به عراق استقلال داده شد .

توضیح آنکه : مازاد لشکر عثمانی عقب نشسته ، به سمت ایران متوجه تا حدود همدان پیشروی کردند . در پشت قشون عثمانی ، انگلیسیها مازاد لشکر خود را به سمت ایران به حرکت آورده تا حدود گیلان و جنگل مازندران و لاهیجان پیش رفتند .

در این احوال بود که در داخله دولت امپراطوری روس شورش و انقلاب برپا شد . امپراطور روس : **تزار** با حال زاری بدست شورشیان اسیر شده ، خود و خانواده‌اش با وضعی فجیع کشته و نابود گشتند . و حکومت‌های **بلشویکی** و **سوسیالیستی** در اطراف مملکت بسیار وسیع تأسیس شد که مدت زمانی با هم در سر مبدأ و روش حکومت در جنگ و جدال گذرانیدند . عاقبت گروه تابع **لنین** غالب و همه حدود کشور را در نظام واحد بلشویکی تسخیر نمودند .

در این احوال بود که ملت عراق قیام کرده ، انگلیس‌های فاتح را در چند واقعه مهم شکست دادند : رمیثه ، نارنجیه ، رمادی ، دیاله ؛ به همین سبب انگلیسها بالاجبار قاندين لشکر خود را از ایران برای تأمین مجدد فتح عراق ، به بغداد برگردانیدند . و طبق میل و درخواست مردم عراق وعده استقلال دولتی

دادند .

مرجع تقلید شیعیان : آیه الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی (متوفی در سنه ۱۳۳۸ هجریه قمریه) علیه انگلیسها اعلان جهاد داد . فرمانش مطاع ، و از نواحی مختلف عراق از جمله نجف و کربلاء قیام عمومی بر ضد استعمار انگلیس به عمل آمد ، و انگلیسها با قوه حربیه نتوانستند این نهضت را فرو بنشانند ؛ ناچار از روی اکراه به استقلال عراق تن در داده و حکم استقلال را امضاء نمودند.^۱

و در اینجا خبط و اشتباهی که به عمل آمد این بود که در تعیین شاه و رئیس دقت کافی به عمل نیامد ؛ و با آنکه سه ریع جمعیت بلکه چهار خمس آن شیعه است ، قضیه به نفع جماعت سنی و به ضرر شیعه تمام شد . و چون سنیها بیشتر مورد نظر اهل کفر هستند و مراسمشان در پذیرش سهل تر است ، انگلیسها بواسطه همین زمامداران سنی در بیست و پنج سال ، بواسطه حکومت مستشاری زیر ملوکیت ملک فیصل اول و ملک علی و ملک غازی پسر فیصل و ملک فیصل دوم پسر ملک غازی حکومت نمودند .

تا با قیام و انقلاب عبدالکریم قاسم ، حکومت سلطنتی و پادشاهی و ملکی ساقط و بجای آن ، حکومت جمهوری اعلام شد . و در این دو سال که مدت جمهوری عبدالکریم بود در بسیاری از احکام اسلام تزلزل مشهود شد ، از جمله در حقوق مذهبی ارث پدری متوفی . (بین زن و مرد متساوی بود).

۱- در «تاریخ سامراء» تألیف محدث و مورخ عظیم : حاج شیخ ذبیح الله محلاتی ، ج ۲ ، از ص ۹۱ تا ص ۹۸ راجع به انقلاب و نهضت عراق و قیام مجتهد بزرگ : آقا میرزا محمد تقی شیرازی اعلی الله مقامه ، در استقلال عراق از ایادی استعمار انگلیس ؛ مطالب مهم و شایان مطالعه ای آورده است .

چندی نگذشت که در میان یاوران عبدالکریم اختلاف رخ داد. یکی از ایشان بنام **عبدالسلام عارف** بر ضد عبدالکریم قیام کرده، بر بغداد و قلعه مأمون تاختند و وی را که از خود در نبرد دفاع میکرد دستگیر نموده و به طرز فجیعی کشتند.

عبدالسلام که قصد اعلان حکومت **لادینی و لامذهبی** را داشت، به هنگام سفر با هواپیما به بصره و رسیدگی به امور داخلی، در روزی که به امور کارخانجاتی در منطقه هارثه به اتفاق سه هواپیما و یا سه هلیکوپتر پرواز نموده بود، در منطقه‌ای دور از نقطه نظر، هواپیما شعله‌ور گشته در ناحیه‌ای دور از محل سقوط میکند و می‌سوزد. دو هواپیمای دیگر هر چند میگردند اثری نمی‌یابند. سرانجام روز بعد یکی از چوپانان در منطقه سقوط هواپیما، خود را به مرکز پلیس رسانیده، نحوه سقوط هواپیما را اطلاع میدهد.

چون مسئولین به محل واقعه میروند، از هواپیما و مسافران جز جسد زغال شده و سوخته چیز دیگری را نمی‌یابند.

بعد از این واقعه حکومت و ریاست جمهوری به برادرش به نام **عبدالرحمن** میرسد. وی کمتر از یک سال در رأس کار نمی‌ماند که در لشکر دولت انقلابی رخ داده، و حکومتی بنام **بعثی** تأسیس میشود. و عبدالرحمن با خانواده‌اش به دولت ترکیه پناهنده می‌شوند. و هنوز یک سال از این واقعه سپری نشده بود که در میان بعثیان اول انقسامی رخ داده و حکومت بعثی دوم طبق نظریه **میشل عفلق** که مرد نصرانی مذهب است تشکیل یافته به سرکردگی و ریاست **أحمد حسن البکر** مملکت عراق اداره می‌شود.

چندین سال میگذرد که **أحمد حسن البکر** حکومت را به معاون و خویشاوندش **صدام حسین تکریتی** واگذار میکند. از این تاریخ فصل تازه‌ای در تاریخ عراق پیدا میشود. زیرا در این زمان بود که حکومت انقلابی اسلامی ایران

برپاشده ، و گویا بر کنار رفتن أحمد حسن البکر و روی کار آمدن صدّام که مظهر خباثت و سفاکی و شقاوت است برای اعلان و اقدام جنگ تحمیلی بر ضدّ حکومت اسلامی ایران بوده است که در تمام این مدّت تا کنون که قریب هشت سال میگذرد ، غلبه در جنگ نصیب دولت اسلام و مجاهدین مسلمان بوده و همچنان ادامه دارد ، که إن شاء الله تعالی به نفع ملّت اسلامی برپاخاسته ایران علیه کفر و زندقۀ إلحاد جهانی خاتمه خواهد یافت .

تذییل ۱: ناگفته نماند : هیئت علمیّه مجاهدین علیه قوای انگلیس ، پس از شکست در چند منطقه قورنه و عماره به فکر تجدید قوای دیگر افتادند . در این زمان مرحوم حجّة الإسلام آقا سیّد مصطفی کاشانی که در کاظمین مقیم بودند به اتّفاق علمای دیگر از کربلاء : حجّة الإسلام آقا سیّد محمّد علیّ طباطبائی و آخوند ملا محمّد حسین قمشه‌ای و حاجّ شیخ جواد جواهری و آقا شیخ علیّ مانع و آقا حاجّ شیخ إسحق فرزند آیه الله آقا شیخ حبیب الله رشتی و آقا میرزا مهدی کفائی و شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء ، و جمعی دیگر از اعلام و افاضل روحانیون در شهر کاظمین مجتمع شده ، و ملّت را برای قیام مجدد تشویق و تبلیغ نمودند . سرانجام قشونی مجهّز از ناحیه مرکزی استانبول به بغداد رسید و با علماء به جنگ طاووزند مقیم در کوت الإمارة رفته و شهر کوت را پس از شش ماه محاصره فتح نمودند ، و هیئت علماء از کاظمین به کربلاء و نجف اشرف برگشتند .

تذییل ۲: پس از غلبه متّفقین بر متّحدین ، دولت عثمانی را تجزیه ، و بر نوزده کشور کوچک تقسیم کردند و سیاست تفکیک در عقائد و اخلاق و رسوم ، برای مقابله با وحدت اسلامی با شدّت هر چه بیشتری عملی شد . در هر یک از این نقاط ، مردم را به سنن ملی همان منطقه گرایش دادند ، و بنام ملّیت گرائی ، مبارزه با اسلام نمودند .

در کشور ترکیه برنامه فرهنگی سیاست، این فکر را منتشر ساخت، و در کتابهای درسی تزریق می نمودند که: ملت اصلی قدیمی در آسیا قومی بودند بنام حَتّ که همه از خود شجاعتها بیادگار ملت گذاردند. افراد کشور باید آن اصالت نیاکان خود را حفظ کنند، و تابع آن سنن و آداب باشند.^۱

در کشور سوریه چنین ترویج نمودند که: قوم اصلی شام و لبنان، آرامی و فینیقی بودند.

آرامیان برای آداب زندگی خویش، خط و لغت آرامی را در اطراف آشور و جنوب لبنان پخش کردند. فینیقیان مردمانی جنگی در دریا پرورش میدادند،

۱- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۵۰ و ۱۵۱ گوید: «مصطفی کمال در ملت، روح جدیدی دمید و ایشان را بجای عزّت طلبی به دینشان، به عزّت طلبی به قومیشان دعوت کرد. و در ملتش عزّت و افتخار را از آن دانست که از اولاد تورانیان هستند، همچنانکه بعضی از داعیان در مصر، مردم را فرا میخواندند که به اُحْفاد فراعنه بودن خود عزّت بجویند. مصطفی کمال این فکر ضعیفی را که اندکی از اروپائیان بدان معتقدند که: لغت سومریین که منشأ تمدن بابلیان قدیم است، در رشته خود به ترکی متصل است؛ تقویت و تأیید نمود. این فکر قائل است به آنکه اکتشافات واقع شده در آناضول نشان میدهد که: ملت های آسیای صغیر (ترکیه) تمدنشان از تمدن حیثین که آنها نیز از بابلیان گرفته اند می باشد، و سپس ملت های آسیای صغیر که دارای تمدن بوده اند، جنس اروپائیان تمدن خود را از آنان اخذ کرده اند. بنابراین، بر گمان آنها اصل تمدنها به تمدن ترک بر میگردد.

مصطفی کمال لغت ترکی را از بسیاری از کلمات عربی و فارسی جدا کرد، و بجای آنها کلمات تورانی قدیم را نهاد. حتی در اعلام تصرّف نموده، مصطفی کمال را به کلمات دیگر مانند آتاترک تغییر داد. او در سنه ۱۹۲۸ میلادی یک هیئت مؤتلفه موسیقی برای تدریس در معهد موسیقی اسلامبول تشکیل داد، تا عنصر موسیقی اروپائی را در عنصر موسیقی وارد سازند.»

و در تکمیل حروف هجاء سهمی خاص داشتند .

لشکر فینیقی در دریا با دولت رُم غربی جنگید ، سواحل تونس و شمال آفریقا را فتح نمود ، و شهر و بنادر کارتاژ را تسخیر کرد . و در فتوحات ساحلی پیشرفت کرد و سواحل اسپانیا و پرتغال را دور زد و حکمرانی را بخود اختصاص داد تا جائیکه به ساحل جنوبی جزیره بریتانیا رسید و از آن قوم و دیار باج گرفت . و تمام این افتخارات را بخود اختصاص داد که همه متعلق به ملت لبنان است .

در کشور عراق میگفتند : شما از همه اقوام برتر هستید . قوم آشور در شجاعت ، فتح و گسترش کشور چنان صحنه‌ای نشان داد تا آنجا که بر ملت آرامی و قسمتی از ایران بخش کردستان و لرستان حکومت مینمود .

قوم آکاریان پیش از زمان آشوری بر مقاطعات وسط عراق - پیش از همه - اولین دولت را در عراق تأسیس نمود . سپس بُخْتُ نَصْر نفوذ دولت را تا فلسطین پیش برد ؛ شهر قدس را خراب کرد ، مردان را کشت و زنان را به اسارت خود به بابل در عراق آورد . سپس قوم سومار بر دولت آکاد مستولی و تا منطقه خوزستان و بختیاری جلو رفت .

در کشور ایران با آنکه از قطعات قسمت شده عثمانی نبود ، مجد و عظمت دوران جمشید شهنشاه پارس را یادآور می‌شدند که : شما از دیگران هنرمندترید . فتوحات شما از فارس تا به بابل و سوریه و شمال عراق ، و تا غرب رود نیل تا حدود تونس رسید . و در این بلاد حکومت‌هایی تشکیل داده ، از امراء محلی رئیسی بر منطقه خود ایالت تعیین ، دولتی تابع امپراطوری ایران برقرار کرده ، قانون اولی حقوق بشر را ترویج ، امر تجارت و زراعت را به مردم هر ایالت واگذار ، وزیر حکومت مرکزی در شوش قدیمی اداره مینمودند .

همینطور به مردم حجاز و یمن و مصر با سلسله تاریخیهای مفصل ،

عظمت و برتری قومیت آنها را بر تمام افراد و ملل دنیا نشان داده و چنین وانمود می‌کردند که باید برای ترقی و پیشرفت، از این آداب و عادات پیروی کرد.^۲

شرح و تفصیل آن بسیار به درازا میکشد. اجمالاً برای درهم شکستن حکومت اسلام و پاره کردن مرکزیت واحد آن، چه از نقطه نظر مکان و چه از نقطه نظر افهام و اندیشه‌ها، چنانکه دیدیم به حدّ اعلاّی از جدّیت و کوشش، مساعی خود را به خرج دادند.

آنگاه دول استعمارچی بر سر هر یک از این کشورهای قطعه قطعه شده کوچک، یکی از نوکرهای خود را گذاردند. و برای اداره امور، خودشان بوسیله

۱- مدارک نامبرده عبارت است از: «الحربُ العامّة الأولى و الثانية»، «خاطرات مصطفی کمال»، «قیام عبدالقادر بن عبدالکریم الجزائری»، «سعد زغلول پاشا»، «مجلّة المختار»، «النظرات» شیخ محمد عبده، «العروة الوثقی» سیّد جمال الدین اسدآبادی، «تاریخ الدّولة الصّفویّة»، «قیام مصطفی آتاترک»، «تمدن اسلام» گوستا ولوبون، «کلیّات تاریخ تمدن جدید» عباس اقبال آشتیانی «تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن نوزدهم» تألیف محمود محمود؛ و مشاهدات خود در قیام ملت شریف ایران عهد نوین اسلامی مقدّس.

۲- أحمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۹۵ گوید: «و اما مسأله اختلاف در لغت و در جنس و در وطن در عصر حاضر، و تفرّقی که در اثر آنها داعیان فرنگی مثاب به عمل می‌آورند، آفتش از آفت اختلاف و تفرّق در مذاهب شدیدتر است. بعضی از ایشان افتخار به فراغه میکنند و بعضی افتخار به فینیقی‌ها. این افتخارات اگر توأم با حرّیت و تسامح در عمل باشد قابل قبول است، اما گروهی گرفتار تعصّب اند و به جهت تعصّب و طرفداری از فرقه خودشان ضدّ فرقه دیگر دست به کارهای شدید تعصّب آمیز می‌زنند و برای خودشان کارهایی را تجویز میکنند که برای دیگران نمیکند؛ آنگاه این مسأله سبب نزاع و افتراق میگردد.»

مشاورین خارجی که میفرستادند، زیر نظر این نوکرهاکشورها را نگه می‌داشتند.^۱

۱- برادران امیدوار: عیسی و عبدالله که در همین عصر ما سفری به کشورهای دنیا کرده‌اند و بیش از ۸۴ کشور را بررسی کرده و به عنوان جهانگردی خود کتابی را به نام «سفرنامه برادران امیدوار» انتشار داده‌اند، در ص ۴۳۶ که از اوضاع زنگبار تعریف میکنند چنین می‌نویسند:

« هنگامی که انگلیسها بر سرزمین‌های آفریقائی دست یافتند، سیاست ویژه‌ای بکار بردند و چاره‌ای هم جز توسل به این سیاست نداشتند؛ آنها با توجه به حدود مرزی قبائل، این سرزمین‌ها را به قطعه‌های گوناگون تقسیم کردند تا بهتر بتوانند نیروی خویش را متمرکز سازند و سلطه خود را مسلم کنند و اگر أحياناً یکی از آنها را از دست دادند دیگری را نگاهدارند. بدین ترتیب آنها در هر قلمرو یک حکمران گماشتند و در هر حاکم نشین، سازمان ویژه و تازه‌ای ساختند. انگلیسها به هنگام نفوذ در آفریقا برای پیشرفت منظورهای خویش، به این قبائل و بویژه رؤسای آنها قدرت بیشتری بخشیدند.»

و در ص ۴۴۷ که تصویر خود را با سلطان زنگبار و یک نفر انگلیسی گراور کرده‌اند، در زیر آن نوشته‌اند:

«در ملاقاتی که با سلطان زنگبار به عمل آوردیم مشاور انگلیسی او که حقیقه همه کاره جزیره می‌باشد لحظه‌ای ما را با سلطان تنها نگذاشت.»

و در ص ۵۳۵، بعد از بیان اینکه بدون روایت وارد جمهوری مالی شدند ضمناً می‌نویسند که:

«دریغ! که در اینجا برایمان مقدور نیست وضع سیاسی و جغرافیائی این قسمت از آفریقا را برای خوانندگان بیان کنیم؛ همینقدر باید بگوئیم که: این قسمت به وضع مسخره‌آمیزی تقسیم‌بندی شده است و در هر نقطه از آن حکومت مستقلی بوجود آمده است. گاه و بیگاه نیز قبائل کوچکتر سربلند میکنند و برای دریافت حقوق آزادی خویش سنگها به سینه میکوبند. در میان چنین بلوا و آشوبی، ما دو نفر که نظری جز جهانگردی و سیاحت نداشتیم قربانی اوضاع نابسامان آن دیار شده بودیم و در واقع حالت توپ فوتبالی را داشتیم که نزدیک هر دروازه ما را به این سو و آن سو پاس می‌دادند.»

اولين كار آنان اعطاء آزادي، يعني آزادي در عقیده و مذهب و اخلاق، و در حقيقت آزادي در باده‌گساري و رقص و اعمال جنسي و شيوع موسيقي و ازدياد دكانهاي شراب فروشي و استخرهاي شنای زنانه و مردانه و سينماهاي مبتذل و مفسد اخلاق و تشييع فحشاء بواسطه روزنامه‌ها و مجلات و تغيير اساسي برنامه‌هاي فرهنگي مدارس از كودكستانها تا دانشگاهها، همه بر اساس برده‌پروري، و اخذ حميت و غيرت اسلامي، و توسعه و رواج بدون حساب سيگار و ترياك و سائر مواد مخدره حتي نسبت به اطفال و شاگردان مدرسه، و تمسخر علماء و فقهاء و علوم اصيله و اجتناب از عمامه و لباس اسلام؛ همه و همه درست در مقابل تعليمات قرآن بوده است.^۱

۱- مرد بيدار و محقق اسلام، آيت الله حاج شيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء - كه حقا به واسطه خطابه‌ها در مؤتمرات اسلامي، و قلم برنده و شيوا حقي عظيم بر اسلام و مسلمين دارد - در ضمن مطالب مفيده او اشعاري است كه ما از كتاب «جنته الماوي» كه تاليف اوست و معلق محترم آن آية الله حاج سيد محمد علي قاضي طباطبائي بالمناسبه در مقدمه آن، ص ۴۴ از طبع اول ذكر کرده است، در اينجا مي‌آوريم:

فَلَمْ تَكُنْ الْحَيَوَةُ كَمَا أُرِيدُ (۱)	قَضَيْتُ شَيْبَتِي وَ بَدَلْتُ جُهْدِي
وَ كَمْ أَسْعَى وَ غَيْرِي يَسْتَفِيدُ (۲)	إِلَى كَمْ أَسْتَحِثُّ النَّفْسَ عَزْمًا
خَبِرْتُ الْقَوْمَ أَعْجَبَنِي الْقَعُودُ (۳)	نَهَضْتُ فَقِيلَ: أَيُّ فِتْيٍ فَلَمَّا
كَضَارِبَةٍ وَ قَدْ بَرَدَ الْحَدِيدُ (۴)	وَ إِنِّي بَعْدُ مُجْهِدٌ وَ قَوْمِي
عَصِيبًا فِيهِ يَفْتَقِدُ الْوَحِيدُ (۵)	وَ حِيدٌ بَيْنَهُمْ وَ لَعَلَّ يَوْمًا
تَضَيَّقُ بِنَا كَمَا ضَاقَتْ أُلْحُودُ (۶)	لَنَا فِي الشَّرْقِ أَوْطَانٌ وَ لَكِن
وَ نَظْمًا لَا يَسُوعُ لَنَا الْوَرُودُ (۷)	نُقِيمُ بِهَا عَلَيَّ ذُلَّ وَ فِقْرٍ
تَكِيدُ بِهَا الْحُكُومَةُ مَا تَكِيدُ (۸)	أَكْوَازِيبَ السِّيَاسَةِ بَيِّنَاتٌ
فَكَمْ وَ إِلَامٌ تَخْدَعُنَا الْوُعودُ؟ (۹)	وَ عَوْدُ كُلِّهَا كِذْبٌ وَ زُورٌ
فَلَا يَبْقَى الْخِدَاعُ وَ لَا الْمَشِيدُ (۱۰) ⇨	إِذَا مَا الْمُلْكُ شِيدَ عَلَيَّ خِدَاعٍ

در برنامه سیاسی این کشورها که بودجه‌های خاصی از کشور بوسیله دربار شاهان و رؤسای جمهور داشته است ، مبالغ بسیار مهممی به عنوان مسائل جنسی و شیوع منکرات و مبارزه با مسائل قرآنیّه بوده است .

﴿وَمَنْ لَمْ يَتَّخِذْ مُلْكًا صَحِيحًا فَلَا تُغْنِي الْجِيوشُ وَلَا الْبُنُودُ﴾ (۱۱)

(۱) جوانی و فتوت خودم را سپری کردم و طاقتم را در این راه بذل نمودم ، اما زندگی و حیات طبق دلخواه من نشد .

(۲) تا چه زمان من نفس خود را به عزم و اراده وادارم و برانگیزم ، و تا چه مقدار من کوشش کنم ، اما غیر من از آن بهره گیرد ؟

(۳) بپا خاستم و قیام کردم ، گفتند : به به ! عجب جوانمردی است ! پس از آن چون قوم و طائفه خود را از گنه قضیه باخبر ساختم ، نشست و قعود خوشایند من شد .

(۴) و مثل من با قوم من این بود که من با آنها با نهایت سعی و طاقت خودم بر آنها میکوفتم ، اما چه فائده که آهن سرد شده بود ؛ و ضربات پتک من بر آنها اثری برجای نمیگذاشت .

(۵) من در میان قوم خودم تنها بودم و امید است روزی بیاید و جمعی در قوم من از من تنها تفقد کنند و به یاری و معاونتم برخیزند .

(۶) از برای ما در مشرق‌زمین وطن‌هائی است ولیکن بقدری تنگ است و ما را می‌فشرد همانطور که لحد‌های گور تنگ است و جسم مرده را در آن فشار میدهد .

(۷) ما در این وطنها با حالت ذلت و تهیدستی زندگی میکنیم . و وارد شدن در آبشخوار نظم و انتظام در امور ما برای ما امر مباح و جائزی نیست .

(۸) دروغهائیکه سیاست به ما میگوید ، ادله و براهین واضحه است که دست مکار و حيله‌گر سیاست در جمله کيدها و تزويرهايش برای ما مقرر داشته است .

(۹) آنچه حکومتها به ما میگویند و وعده‌ها میدهند ، همه‌اش وعده‌های دروغ و باطل است . پس چقدر اینها ما را گول میزنند ؟ و این وعده‌های دروغ تا چه زمان ادامه دارد ؟!

(۱۰) در جائیکه حکومت و پادشاهی و مردم‌داری بر اساس خدعه و تزوير باشد ، نه خدعه بر جای باقی خواهد ماند و نه آن دستگاه حکومت که با خدعه بپاخاسته است .

آری! این استعمار حقیقتی جز برده‌گیری با صورت زشت و ناپسند، در لباس اعانت و ترقی و رشد و آزادی ندارد. همانطور که گوستاولوبون میگوید: «بالا رفتن کاخهای لندن و پیشرفت آن تمدن در آنجا و در سایر کشورهای استعمارگر، بر روی انهدام و کشتار و قتل و غارت کشورهای مستعمره، و بر باد دادن ثروت و اخلاق و شرف آنها بنا شده است.»

⇨ (۱۱) و کسبیکه راه سیاست استوار و حکومت صحیحی را برای خود اتخاذ ننماید، نه سپاه و لشکر به فریاد او میرسد، و نه حیلها و تزویرها درد وی را درمان میکند. در اینجا درست است که بگوئیم: اشعار فوق از پیشگوییهایست که همچون پیامبران، انسان را به واقع امر و مضرات سستی و تکاهل در برابر استعمار اجنبی آشنا می‌سازد. و در اشعار ذیل صریحاً بر علت و سبب ذلت اسلام و عرب نداد داده است:

كَمْ نَكَبَةٍ تُحْطَمُ الْإِسْلَامَ وَالْعَرَبَ

وَ الْإِنْكِلَبِزُ أَضْلُهُا فَتَشَّ تَجْدَهُمُ السَّبَبِ (۱)

بَلْ كُلَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ وَ يَلَاتِ حَرْبٍ وَ حَرْبٍ

هَمْ أَشْعَلُوا نِيرَانَهَا وَ صَيَّرُوا النَّاسَ حَطَبِ (۲)

وَ اسْتَخْدَمُوا مُلُوكَنَا لِضَرْبِنَا وَ لَا عَجَبِ

فَمُلُوكُهُمْ بِفَرَضِهِمْ كَانُوا وَ الْأَلْأَنْقَلَبِ (۳)

هُمُ نَصَبُوا عَرْشًا لَهُمْ فِي كُلِّ شَعْبٍ فَانْشَعَبِ

وَ اسْوَأَاتَا إِنْ حَدَّثَ النَّارِيخُ عَنْهُمْ وَ كَتَبِ (۴)

(۱) چه بسیار ذلت و بدبختی که اسلام و عرب را شکست و خرد کرد و اصل آن انگلیس بوده؛ جستجوکن، علت و منشأ آنرا در آنها می‌یابی.

(۲) نه تنها اسلام و عرب، بلکه جمیع آنچه را که در روی کره زمین از فتنه‌های خانمانسوز جنگها و شرور غیظ و فسادهای ریشه برانداز را که ملاحظه کنی، ایشان آتشش را فروزان و اخگرش را ملتهب نموده و مردم را همچون هیزم طعمه آن ساختند.

(۳) انگلیسها شاهان و حاکمانی را از ما برای درهم کوفتن ما استخدام نموده و در خدمت خود درآوردند؛ و این جای شگفت نیست. چون قدرت و امارت این شاهان به

آن جهاد صدر اسلام تعطیل شد. و بنی امیه و بنی عباس دو امپراطوری بزرگ بصورت اسلام بودند. و آنان برنامه قرآن را که بر اساس مبارزه با ستم و ظلم، و بسط عدل و داد است به خاک نسیان سپردند و به عیاشی و خودپروری و خوردن و از دسترنج دگران بار آمدن، کاخهای خود را بنا نمودند. و در نتیجه تعطیل درس عملی قرآن، نوبت برده‌گیری بدست این شیاطین افتاد که هم و غمی جز فساد در عالم ندارند. مقصود و غرضی از جنگ جز توسعه خاک و بهره‌برداری از ذخائر و معادن و دسترنج کارِ دستی مردم فقیر و ضعیف و یتیم و بیوه‌زن ندارند.

آن جهاد اسلام، و آن غرض و آن هدف و آن ایثار و عدل و انصاف و برادری و برابری را وقتی مقایسه می‌کنیم با این جهانگیری‌ها و کشف‌ها و دریانوردی‌ها و تسلط بر ملل بواسطه شیطنت و رشوه و بسط مواد مخدره، و از حیثیت اخلاق و فضائل سقوط دادن برای بدست آوردن حطام دنیوی و زندگانی متجمل؛ حقیقه دچار بهت و حیرت می‌گردیم.

آخر آن کجا و این کجا؟ آن صد در صد شرف و فضیلت، و این صد در صد رذالت و دنائت. سیاست اینها بر پایه دروغ و مکر پایه‌گذاری شده، و سیاست قرآن بر پایه صدق و واقعیت.

«تصویب و امضا و مأموریت و اطاعت از آنهاست و گرنه آنرا واژگون می‌نمودند. (۴) انگلیسها برای این شاهان و ملوک تاج و تخت سلطنت پیا داشتند، در هر ملتی جدا جدا؛ فلهاذا ملتها و اسلام منشعب و فرقه فرقه گردید. چه فسیحت بار و موجب ظهور قبائح و زشتیها میگردد اگر تاریخ آنچه را که ایشان انجام داده‌اند حکایت کند و بنویسد! کاشف الغطاء در اینباره اشعار بسیار دارد؛ بعضی از آنرا در کتاب خود بنام «المثل العلیا فی الإسلام لا فی بحمدون» و در کتاب دیگرش بنام «المحاوره بین السفیرین» ذکر کرده است؛ باید بدانجا مراجعه شود.

تصرف بلاد و استخدام مردم آنجا را برای عمل در کارخانجات و کارهای سنگین معدن و در مقابل قوت لایموت هم به آنها ندادن ، و جز قحط و گرسنگی و تلف نفوس های میلیونی ، و نداشتن فرهنگ و ادب و علم را بر چه می توان حمل کرد؟ آری ، آن لقمه ای که بر روی خونی تهیه شود ، آلوده است . آن کاخ و آن دربار و آن حکومت و سلطنت ، و آن دانشگاه و مدرسه ، و آن شهر و فضائیکه از دسترنج این مردم محروم ، با مکر و خدعه تحصیل شده است همه اش متعفن است ؛ بیماری آور است .

گانندی وقتی به لندن رفت ، گفت : من تعجب دارم این جزیره چگونه فرو نرفته است ، و در زیر آب غرق نشده است ! گفتند : چطور ؟
گفت : برای آنکه آنقدر دولت انگلیس در این مدّت بدینجا از هندوستان طلا آورده است که من گمان داشتم از سنگینی طلاها این جزیره فرو رفته است ! این آبادانی شهرهای کشورهای استعماری و آن خرابی شهرهای مستعمره ، اهرام مصر طاغیان و فراعنه مصر را به یاد می آورد که با آن عظمت و شکوه بنا شده است و حقاً برای بعضی دشوار است قبول کنند که ساختمان کره زمین است ؛ در برابر رنج و زحمت سی هزار نفر برده که قطعات سنگهای سنگین را از فاصله یک هزار کیلومتری در مدّت سی سال آورده اند و در بین راه مرده اند ، و اجسادشان را در محلی پست در کنار بارگاه عالی و مرتفع اهرام که قبر آن طاغیانست ، به عنوان خدّم و حشّم دفن کرده اند تا در آن عالم از جنایات آنها دفاع کنند .

آری اینها همه دلیل بر فساد و شقاوت آنهاست ، نه از بی خبری مردم .
دولت بلژیک جنایات و فجایعی که در تاریخ به سر مردم محروم در کنگو ، برای حمل ادوات و مصالح معدن آورده است ، مگر جهان می تواند فراموش کند !؟

« لومومبای مظلوم را به خاطر اینکه شهادت به خرج داده ، و آبروی روش دیکتاتورانه بلژیک را ریخته و در جشن استقلال کنگو سی ام ژوئن ۱۹۶۰ ، برابر پادشاه بلژیک بپاخاسته و گفته :

«پس از سالها بهره‌برداری از ما ملت بینوای کنگو ، فقر و مرض و جهل ، تنها ارمغانیست که بلژیک متمدن مسیحی که خود را بوجود آورنده تمدن و تربیت وحشیان قلمداد میکرد ، به ملت کنگو تفضل میفرماید . در چندین میلیون جمعیت ، تعداد تحصیل کرده‌های ما از دویست نفر تجاوز نمیکند ...»
 بزمین بزند ، و طوری کنند که به قول نویسنده آمریکائی کتاب «فعالیت‌های سازمان جاسوسی سیا» لومومبا در بازگشت از آمریکا وضع کشور خود را به حدی وخیم دید که پنداشت سازمان ملل سرگرم توطئه‌چینی بر ضد اوست .
 مغرضین و استعمارگران ، لومومبا : لومومبای فداکار و حامی ملت را در میان همان ملت خودش کمونیست معرفی نموده ، زندانش کردند . پس از زجرهای بسیار ، ابتدا وحشیان انگشتهایش را خورده ، و سپس به فجیع‌ترین وضع به قتلش رساندند ؛ تا دیگر لومومبا چنین غلطی نکرده و دم از منافع ملت نزند.»^۱

منطق قرآن ، تساوی افراد بشر از هر جنس و نژاد ، باسواد و بی‌سواد ، وحشی و متمدن ، سیاه و سپید است ؛ و فقط افضلیت به تقوی است . اسلام هر کجا جهاد میکرده است با همین آیه :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ .^۲

۱- گفتار مترجم در کتاب «فانون اساسی در اسلام» تألیف ابوالاعلی مودودی ، در

مقدمه ، ص ۱۶

۲- صدر آیه ۱۳ ، از سوره ۴۹ : الحجرات

میرفته است، و به تمام ملل مغلوب این را نشان میداده است. زیرا این آیه، قرآن است؛ و اسلام به هر جا که پا می‌نهد است قرآن را میداده است، و دستور تلاوت آنرا میداده است.

بقدری جهاد اسلام توأم با رفق و محبت و شفقت، و اعطای تمام امتیازات انسانی و بشری به ملل مغلوبه بوده است که موجب تعجب حتی بیگانگانست. آنها اعتراف دارند که هیچ ملت و آئینی همچون اسلام دستوراتش بر اصل محبت نیست. و عملاً مسلمین در جنگهای خود این رأفت و مودت را نشان داده‌اند، و با برده و اسیر خود، عملی می‌نموده‌اند که با خودشان میکرده‌اند.

گوستاولوبون میگوید: «پیشرفت و توسعه اسلام در شرق و غرب عالم بواسطه شمشیر نبود؛ بواسطه اخلاق فاضله اسلام بود که فعلاً هم که مرکزیت سیاسی خود را از دست داده است بر قلوب مسلمین سیطره دارد.»^۱

و نیز میگوید: «اینک ما از مجموع مراتب مذکوره فوق چنین نتیجه میگیریم و میگوئیم: شریعت و آئین اسلام در اقوامی که آنرا قبول نموده، تأثیری

۱- «تمدن اسلام و عرب» طبع دوم، مقدمه مؤلف، ص ۱۳: «ممالکی را که اعراب فتح نموده بودند، اقوام مختلفه فاتحی آن ممالک را از دست آنها خارج ساختند. اما تمدنی را که آنها سنگ بنیاد آنرا گذاشته بودند، هیچ قوم فاتحی نتوانست آنرا از میان برداشته تمدن دیگری بجای آن برقرار نماید. بلکه تمام آن اقوام؛ مذهب، قانون، فنون، صنعت و حرفت، و بسیاری از آن اقوام هم مخصوصاً زبان آنها را اختیار نمودند. و شریعت محمدی که در این ممالک انتشار یافته بود غیر قابل تغییر گردید، و می‌نماید که برای همیشه باقی خواهد ماند. حتی در هندوستان همین مذهب بر مذاهب قدیمه آنجا فائق آمده بجای آنها قرار گرفت، و همین مذهب، مصر فراعنه را که ایران و روم و یونان خیلی کم در آن تأثیر بخشیده بودند، بکلی تبدیل به یک مملکت عربی نمود.» - الخ.

بسزا بخشیده است .

در دنیا خیلی کمتر مذهبی پیدا شده که به قدر اسلام در قلوب پیروانش نفوذ و اقتدار داشته باشد ، بلکه غیر از اسلام شاید مذهبی یافت نشود که تا اینقدر حکومت و اقتدارش دوام کرده باشد ؛ چه قرآن که مرکز اصلی است ، اثرش در تمام افعال و عادات مسلمین از کَلَمی و جزئی ، ظاهر و آشکار می باشد . اکنون از حکومت سیاسی مسلمین فقط در تاریخ اسمی باقیمانده ، لیکن دیانتی که شالودهٔ چنین حکومتی را ریخته هنوز هم بر وسعت خود می افزاید ، چنانکه از مراکش تا چین و از بحر روم تا خطّ استوا و همچنین در آفریقا و آسیا میلیونها نفوس هستند که هنوز سایهٔ پیمبر اسلام از میان قبر بر سر آنها جلوه افکنده و مشغول نور افشانی است.^۱

استعمارگران با مستعمره های خود معامله با حیوانات را میکردند و میکنند . آنها را به آسانی ذبح دسته جمعی میکردند ، میکشند ، آتش میزدند ، بر اساس تفوّق خودشان بر آنها به منطق قدرت که آنرا میزان هر حقّ و هر واقعیّتی می پنداشتند عمل میکردند .

میگویند : چون مازور داریم و تفنگ داریم پس همه چیز داریم . هر کس زورش بیشتر است ، سیادتش بیشتر است .

ما میگوئیم : شما اگر دارای قدرت و فنّ هستید و از منابع طبیعی سائر نقاط میخواهید استفاده کنید ، اولاً باید با کسب اجازهٔ صاحبان آن وارد شوید . و ثانیاً با قرارداد و مقاطعه کاری صحیح و عادلانه عمل نموده و حقّ آنها را بدهید ؛ و مردم آنجا را معمر کنید ، خودتان هم معمر شوید ! اما با تانک و

۱- «تمدّن اسلام و عرب» ؛ باب پنجم - مذهب و اخلاق ، فصل سوّم - اخلاق اسلام ،

توپ زمینی و با آتش فشان دریائی و با بمباران هوائی از روی اجساد صاحبان اقلیمی که برای خودشان در سایهٔ درخت جنگلی با قناعت زندگی نموده عمر خود را میگذرانند، عبور کنید و دسترنجشان را به یغما ببرید و جمعیتشان را برده و اسیر دسته جمعی کنید، آنگاه از منافع و فوائدشان بر تجملات زندگی و خوشگذرانیهای بی حد و حساب کامیاب گردید؛ غلط است.

اما آن سرمستان بادهٔ غرور، و بیهوشان نخوت و تکبر کجا گوششان بدین سخنهاست؟ آنها کتابها مینویسند و با أدلهٔ واهیه میخواهند برتری نژاد خود را بر سائر نژادها و بر این اساس، حقّ غالبیت برای خود و حقّ مغلوبیت طبیعی برای ملل ضعیف اثبات کنند؛ و به جنایات خود صورت فلسفی و علمی دهند، و بر میزان برتری قوت و زور خود، اثبات قابلیت فشار بر هر ضعیف و ناتوان بنمایند.

و چقدر خوب و عالی بیان فرموده‌اند حضرت استاد ما: **علامه آیه الله**

طباطبائی قدس الله سرّه:

«انسانی که در ادوار گذشته با پرتاب کردن یک سنگ یک نفر را میکشت، اکنون با پرتاب کردن یک بمب یک شهر هیروشیما را نابود میکند. انسانی که یک روز یک انسان ناتوان را اسیر گرفته و بردهٔ خود قرار داده و پیشیزی چند از دسترنج او بدست می‌آورد، فعلاً به میلیون‌ها برده و میلیارد‌ها لیره و دلار قناعت نمی‌کند و...»^۱

و نیز فرموده‌اند:

«و پیوسته قوانینی در جامعه‌های انسانی دائر بوده است؛ نهایت اینکه در جامعه‌های غیر مترقی، قوانین در میان زد و خوردها خود بخود به نفع اقویا

۱- «وحی یا شعور مرموز» طبع دوم، ص ۹۲

تعین پیدا کرده و بطور غیر منظم در جامعه جریان پیدا میکرد؛ و در جامعه‌های مترقی از روی رویه و فکر وضع شده و به مردم تحمیل گردیده، و نسبتاً بطور منظم اجرا می‌شود.

و در عین حال تعدیاتی که سابقاً در میان افراد قوی و افراد ضعیف، یا در میان افراد قوی و جامعه‌های ضعیف دائر بود؛ فعلاً در میان جامعه‌های نیرومند و جامعه‌های عقب افتاده در جریان است.^۱

و نیز فرموده‌اند:

« و قتیکه دقیق‌تر می‌شویم عیاناً می‌بینیم: همه رذائل انسانی که در روزگارهای تاریک گذشته در میان یک فرد و فردی دیگر، یا میان یک فرد نیرومند ستمکار و میان جامعه‌ای دائر بود؛ فعلاً در میان جامعه‌های توانا و ناتوان، در میان مرئیان جهان بشریت و بشر، در میان غربی و شرقی، در میان سیاه و سفید، در میان روشنفکران و عقب ماندگان دائر است.

انواع ظلم و ستم و مکر و تزویر و فساد و هزار درد بی درمان دیگر که در گذشته بطور جاهلانه و غیر منظم انجام داده میشد، امروز با کمال دقت و طبق نقشه‌های صد ساله و هزار ساله و با نهایت نظم بطور مؤثری جاری میشود و روز به روز انسانیت را به پرتگاه نیستی و نابودی نزدیکتر می‌سازد.

و با این ترتیب نمیشود روز خوشبختی و کامیابی از برای بشر، آن هم با دست این دایگان از مادر مهربان‌تر امید داشت.^۲ و^۳

۱- «وحی یا شعور مرموز» ص ۹۱

۲- همان مصدر، ص ۱۱۲ و ۱۱۳

۳- أحمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» پس از شرح مشبعی راجع به ضررهای تمدن غربی از جهت اخلاقی، در ص ۲۲۰ و ۲۲۱ گوید: «و تأسف آور است که تمدن تازه، بر علوم و آداب جنایتی عظیم وارد کرده است. و این عاطفه انسانی را از بیخ و بن برکنده»

در مطالب زیر که تماماً از خارجیان نقل شده است، اگر با دقت مطالعه شود مسائل مهمی بدست می‌آید:

«است و به جای آن عاطفه سرکش و بدون مهار وطن پرستی را نهاده است، همچنانکه انسانیت را از محبت نفع مادی سرشار کرده است و اعتنائی به محبت معانی راقیه و سامیه ننموده است، و به اخلاق فاضله و جمال معنوی عطف نظر نکرده است. و بدین جهت جوانانی را بیرون میدهد که در شکل و شمائل انسانند ولی حقیقتشان سنگ است؛ نه دل دارند و نه عاطفه، نه شعور، نه آرزو، نه آنکه درد را می‌فهمند. در این مطلب جوان اروپائی و جوان شرقی تفاوت ندارد، و پسران و دختران یکسانند.» - تا آنکه می‌گوید:

«ما برای علم و ادب قیمتی قائل نیستیم مگر به مقداریکه در خدمت انسانیت است. و بزرگترین عیبی که در تمدن غرب است اینستکه جوانان ما را مانند افراد سرطان گرفته می‌نماید که یک ناحیه از او ورم کرده ضخیم می‌شود و ناحیه دیگر ضخیم نمی‌شود. عقلش ضخیم می‌شود، قلبش لاغر می‌گردد؛ فلهدا توازنش دچار اختلال گردیده است. تمدن جدید دل او را تهی و تشنه، چهره‌اش را بشاش و صیقلی، روحش را تاریک، اندیشه‌اش را نورانی، چشمش را کم نور، یقینش را ضعیف، و نومیدی‌اش را افزون می‌نماید. به هریک از اسباب و وسائل سعادت دست یازیده است مگر سعادت دلش را. از وی عاطفه دین رخت کشیده است، بنابراین زندگی دنیویش تباه و بد شده است. جوانان شرقی بخصوص آنانکه شیفته و عاشق تمدن غرب هستند؛ دستشان را به سوی اجانب دراز کرده‌اند تا از خرده‌های ریخته‌شده سفره‌های آنان به عنوان صدقه چیزی بگیرند؛ در اینصورت روح خود را به ثمن بخس و قیمت ارزانی فروخته‌اند، در حالیکه روح و انسانیت، در عالم وجود نایاب ترین چیز است. از غربیها پرستش ماده و پرستش جاه و شهوات را خریده و به جای آن دل و قلب خود را به آنان عطا نموده‌اند.

البته و البته اینطور است - و حق را باید گفت - که تمدن غربی در عین آنکه نرم و ملایم است، و در عین آنکه دقیق با میزانیه و ترتیب است، و در عین آنکه افکارش بلند و اندیشه‌اش عظیم است؛ در عین حال شدت و قساوت و مصائبش بر شرق از شدت و قساوت توپهای جنگی و آلت‌های قتاله آن بر شرق، بیشتر و گدازنده‌تر و جانکاه‌تر است. «

« یک نگاه به چهار جلد ضخیم کتابهای **گنت گوینو** درباره «نابرابری نژادهای بشری» نشان میدهد که چه جدّ و کوششی بکار میرفته است تا تفاوت نژادها به طرق علمی نشان داده شود ، حتّی در اثبات علمی این مطلب گاهی چنان افراط میکردند که از توسّل به هیچ خرافه و مضحکه‌ای نیز دریغ نمی‌داشتند .

جناب **ساموئل کارزت** رأیت در مقاله‌ای وقتی دستش از همه جا کوتاه شده ، برای اثبات حیوانیت سیاهان به شکل موهای آنان متوسّل شده است : «ساقه هر موی آنان همچون پشم گوسفندان با پوششی فلس مانند پوشیده شده است ، و همچون پشم میتوان آنها را به هم بافت . موی حقیقی هرگز چنین نیست ... سیاهان از نظر حسّ بویائی بسیار نزدیک به حیوانات پستاند ، و میتوانند فقط با بوکردن مار را تمیز دهند ...»^۱

همه مستبدان و خونخواران تاریخ ، در خفا یا آشکار از **آتیلا** و **نرون** تا **بیسمارک** و **هیتلر** همه پیروان و ستایشگران این منطق درخشان علمی بوده‌اند ، و همه به اشاره یا به تصریح این ضرب المثل انگلیسی را تأیید کرده‌اند که : «قدرت یعنی حقّ» و یا بگفته جناب بیسمارک : «حقّ در لوله تانک است» .

آدولف هیتلر ، نژادپرست خونریز مشهور ، این خشونت و خونریزی وحشیانه را در پوشش زیبا و ظریف «احترام به قانون طبیعت» چنین توجیه

⇨ چون این توپها و آلات رزمی به سهولت بشر را از بین می‌برد.» - تا آنکه میگوید :

« من در حجاز بودم ، و دیدم که : بعضی از رانندگان سیّارات و اتومبیل‌ها چنان رانندگی میکنند که گوئی شتر می‌رانند . معلّمین امروزه ما همینطورند ؛ بازهای شکاری را همچون زغن و غلیواج تربیت می‌کنند ، و شیربچه‌های نرینه را همچون تربیت گوسپند.»

۱- مقاله ساموئل کارت رایت ، همراه با مقالات دیگر در کتاب «Slavery Defended»

(تعلیقه)

میکنند :

«اگر ما به قانون طبیعت احترام نگذاریم و اراده خود را به حکم قوی تر بودن به دیگران تحمیل نکنیم ، روزی خواهد رسید که حیوانات وحشی ما را دوباره خواهند درید و آنگاه حشرات نیز حیوانات را خواهند خورد و چیزی بر روی زمین نخواهد ماند مگر میکربها ...»^۱

مادر اینجا تنها برگزیده‌ای از نوشته روبرت ناکس^۲ را که درباره «نژادهای تاریک بشر» نوشته است نقل میکنیم تا مبانی علمی اخلاق زورگویی و نژاد پرستی را هر چه بهتر باز نموده باشیم .

پیش از نقل سخنان ناکس ، سخنی درباره شخص وی نیز بی فائده نیست . وی طبیعی انگلیسی بود ، و بنیانگذار مدرسه تشریح در ادینبورو . دو تن از کسانی که برای او جسد مرده تهیه میکردند ، کم کم از شکافتن گورها ، کارشان به جنایت کشید و کسی را برای تشریح بدنش کشتند . دامنه رسوائی ، دامن ناکس را نیز فرا گرفت و او را مجبور به استعفا کرد .

از این پس وی از علم محدود و خاص خود پافراتر نهاد و به سخنرانیهای درباره «تشریح متعالی»^۳ پرداخت . در این تشریح‌های متعالی ، نژادهای مختلف بشر تطبیق و مقایسه می شدند ، و پستی و برتری آنها نموده می شد . کتاب وی به سال ۱۸۵۰ تحت عنوان «نژادهای بشر» منتشر گردید . و خلاصه زیر از فصلی از کتاب وی تحت عنوان «نژادهای تاریک بشر» اقتباس شده است :

۱- نگاه کنید به نطق‌های جوانی هیتلر ، گردآورده در کتاب :

H.R. Trevor - RaPer , Hitler's Table Talk (London 1953) (تعلیقہ)

۲- R . Knox (تعلیقہ)

۳- Transcendental Anatomy (تعلیقہ)

«از نخستین ادوار نوشته تاریخ، زور همواره موجد حقّ بوده است؛ و یا چنین اش می پنداشته اند. روی همین حقّ است که نژاد اسلاو ایتالیا را در هم میشکند و شریفترین بخش بشریت را از میان برمیدارد.

با همین حقّ یعنی زور و قدرت، ما آمریکای شمالی را گرفتیم و آنرا از دست نژادهای بومی اش که آمریکا طبیعاً بدانان متعلق بود در آوردیم. ما آنان را به همان جنگلهای سابق فرستادیم، و به راحتی آنها را کشتار کردیم. اعقاب ما یعنی افراد ایالات متّحده، با همان حقّ یعنی زور، ما را از آنجا بیرون کردند... در حینی که من این را می نویسم، نژاد سیلت تدارک می بیند تا آفریقای شمالی را قبضه کند، با همان حقّ که ما هندوستان را قبضه کردیم؛ یعنی زور و فشار. تنها حقّ واقعی همان فشار فیزیکی است...

و من کمترین شکّی ندارم که: کارمندان عالی رتبه اداره مستعمرات، به فکر هندوستان دیگری در آفریقای مرکزی بوده اند. ثروت - یعنی محصول کار میلیونها آفریقائی که در واقع برده اند - میتوانست که در صندوقهای اداره مهاجرت سرازیر شود، اما بسیار برای زمین خواران استعمارگر مایه تأسّف بود که آب و هوا دخالت کرد و سرنشینان کشتی آنها را رهسپار عدم گردانید و امید آنها را نقش بر آب نمود.

از این رو از زمانهای دیرین نژادهای تاریک همواره برده داران سپید خود بوده اند.

این چراست؟ آقای گیبون به روش جزمی همیشگی خود، مسأله را حلّ میکند؛ او از پستی بدنی مشهود **نگروها** یاد میکند...

... اما... من چنین می اندیشم که: باید نوعی پستی بدنی و در نتیجه آن پستی روحی، در همه افراد نژادهای تاریک موجود باشد. این ممکنست روی هم رفته مربوط به جرم ماده مغز نباشد... بلکه بیشتر مربوط به کیفیت مغز

است.»^۱

اینست طرز تفکر و منطق دولت‌های استعمارگر که میتوان گفت: حقیقهٔ جنایتی و خطری عظیم برای بشریت هستند.

خدا میداند که در دو قرن اخیر از ناحیهٔ انگلیسها و روسها بر سر ایران چه مصائبی آمده است! هر که مایل است، به «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود بخصوص جلد هشتم آن، و بالأخص به فصل نود و دوّم تا نود و پنجم آن مراجعه نماید.

همهٔ دولتهای استعمارگر و مخصوصاً آمریکا که اینک دهان باز کرده و با اشتهای شدیدی برای بلعیدن مسلمین خود را آماده کرده است، مفسد و فتنه‌جو و شیطانند؛ «الکفر ملّة واحدة»^۲.

ولی انگلیسها بخصوص دشمنی خاصی با اسلام دارند. کلمات و خطابه‌ها و نوشتجات سید جمال‌الدین اسدآبادی به خوبی از این مطلب پرده برمیدارد. در کتاب «سیری در اندیشهٔ سیاسی عرب» آمده است:

«اما سید، انگلستان را نه تنها قدرتی استعماری، بلکه دشمن صلبی مسلمانان میدانست؛ و معتقد بود که هدف انگلستان نابودی اسلام است. چنانکه یکبار نوشت که:

انگلستان از آن رو دشمن مسلمانان است که اینان از دین اسلام پیروی میکنند. انگلستان همیشه به نیرنگهای گوناگون میکوشد تا بخشی از سرزمین‌های اسلامی را بگیرد و به قومی دیگر بدهد. گوئی شکست و

۱- فیلیپ گورتین «امپریالیسم» (لندن ۱۹۷۱) ص ۱۲ تا ص ۱۴

(تعلیقه) P. Courtin Imperialism (London 1971)

مطالب منقوله از کتاب «دانش و ارزش» ص ۱۷ و ص ۳۰ و ص ۳۲ و ۳۳ می‌باشد.

۲- «کفر با تمام مراتب و لوازم و محتویاتش، آئین واحدی است.»

دشمنکامی اهل دین را خوش دارد و سعادت خویش را در زبونی آنان و نابودی دار و ندارشان می جوید.^۱

او دست اندازی های فرانسه را به تونس ، نتیجه مستقیم سیاست گسترش جویانه انگلستان در مدیترانه میدانست.^۲

یک نتیجه بیش ضد انگلیسی سید ، تمایل او به این بود که اسلام را دین پیکار و سخت کوشی بداند ، و از اینرو به روی فریضه جهاد بسیار تأکید کند . به نظر او در برابر حکومتی که مصمم به نابودی اسلام است ، مسلمانان راهی جز توسل به زور ندارند . بدین جهت بر همه آن گروه از رهبران دینی مسلمانان که به تعالیم اسلامی رنگ مسالمت جوئی و سازشگری می دهند سخت می تاخت.^۳

به همین گونه سید تعصب دینی را می ستاید . زیرا آنرا مایه یگانگی و سرافرازی هر قوم در دفاع از حق خویش میداند . و بر کسانی که آنرا مانع پیشرفت اهل دین به سوی تمدن می شمارند حمله میکند . ولی در عین حال میگوید که : تعصب ، صفتی همچون صفات دیگر انسان است ؛ حد اعتدالی دارد ، و افراطی و تفریطی .

اگر در حال اعتدال نگاه داشته شود ، از صفتهای پسندیده ؛ و گرنه نکوهیده است . به هر حال تعصب دینی با تعصب نژادی فرقی ندارد ، الا آنکه از آن پاکتر و مقدس تر و سودمندتر است . ولی چگونه است که تعصب نژادی به نام وطن پرستی ستوده و پسندیده است ؛ اما تعصب دینی عیب دانسته می شود؟!^۴

۱ و ۲ و ۳ - «سیری در اندیشه سیاسی عرب» تألیف سید حمید عنایت ، قسمت اندیشه و اجتماع ۱ ، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ ، از کتاب «عروة الوثقی» ص ۳۳۴ به بعد ؛ نیز صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۷ ، و همچنین ص ۲۴۳ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ص ۲۲۵ تا ص ۲۴۸

۴ - احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۱۰ تا ص ۱۱۳ چنین آورده است : ⇨

روشن است که اروپائیان چون اعتقاد دینی مسلمانان را استوارترین پیوند میان آنان می‌بینند، میکوشند تا بنام مخالفت با تعصب، این پیوند را سست

«در سرود ایتالیائی آمده است:

«ای مادر! بر من درود بفرست، مرحبا بگو؛ و گریه مکن، بلکه بخند و آرزو داشته باش! آیا نمیدانی که ایتالیا مرا فراخوانده است و من عازم رفتن به سوی طرابلس هستم؛ با حالت خوشحالی و مسرت، برای آنکه خون خود را در راه نابودی امت ملعونه بذل کنم، و برای آنکه با دیانت اسلامیّه که دختران باکره را برای سلطان انتخاب میکند جنگ نمایم. اینک من با تمام توان و قدرتم در محو و نابود ساختن قرآن کارزار می‌کنم. کسیکه در راه ایتالیا نمیرد، حقاً از مجد و بزرگی بهره‌ای ندارد. ای مادر! خود را محکم و استوار بگیر! ... بیاد بیاور کارونی را که تمام فرزندانش را در راه وطن داد ... و اگر کسی از تو پرسید که چرا برای فرزندت عزادار نیستی، در پاسخش بگو: «او در راه محاربه با اسلام مرده است». طبل می‌کوبد! ای مادر! منم رفتم ... آیا صدای غوغای جنگ را نمی‌شنوی؟! بگذار من با تو معانقه کنم و بروم.»

در حادثه پنجاب یکی از انقلابیون را به سوی تویی بردند که در آن بیش از مقدار معتاد، باروت بکار رفته بود، و آتش را بر او گشودند و جسمش تکه تکه شده هر قطعه‌اش به گوشه‌ای پرید. ژنرال نیکلسون در نامه‌ایکه برای ادوارد می‌نویسد میگوید: «برای ما فرض است که قانونی وضع کنیم که به ما اجازه دهد تا انقلابیون را زنده زنده آتش بزنیم و یا پوست بدنشان را بیرون کشیم؛ زیرا که آتش انتقام در سینه‌های ما شعله میزند، و تنها با به دارکشیدن خاموش نمی‌شود. از این گذشته عادت امت‌های شرقی آنستکه حکومت‌ها را به حساب نمی‌آورند، و از آنها خوفی ندارند مگر آنکه حکومت‌ها دارای قدرت قاهره باشند.» و مدیر آتسار درباره آن دوره نوشت که: «جمیع افسران انگلیسی در پنجاب برای ترساندن مردم از آنکه مبادا بر انقلاب جرأت کنند، ابتداءً دست به فجایع و فظایع دراز میکردند.» و لامسون به سر هنری کلتن درباره بعضی از زندانیان مسلمان میگوید که: شبی یک نفر از سپاه ما آمد و بعد از اداء سلام نظامی گفت: امیدوارم که سری به زندانیان بزنید! من در همانحال برخاستم و به سوی زندان رفتم. دیدم همه آنها را به زمین بسته‌اند و در حال

کنند ؛ ولی خود از هر گروه و کیش به تعصب دینی گرفتارند . چنانکه مردی از ازانندیش چون گلاستون نخست‌وزیر انگلیس با آنکه رسماً متدین نیست ، از

« جان دادند ، و بر بدنهایشان آثار داغ کردن با مس گذاخته بر روی آتش مشهود است . دل من به آن حالت دلخراش ایشان رقت کرد و برای آنکه آنها را از این عذاب الیم رها سازم هفت تیر خود را بیرون کشیده و آتش را به روی یکی یکی از آنها گشودم .

لغتنامت ماجدن راجع به حادثه‌ای میگوید : «روزی دیدم که دو نفر انگلیسی و سیک با همدیگر به یک نفر عسکر هندی با دشنه میزنند ولیکن آن دشنه‌ها او را نکشت . در این حال هیزم جمع کردند و در آن آتش انداختند ، چون آتش افروخته شد ، آن مرد هندی مسکین را در آن افکندند ، آنگاه با شادی و سرور هر چه بیشتری آمدند و شروع کردند به تماشا نمودن.»
مستر گلاستون که از مشاهیر انگلستان است میگوید : واجب است اعدام قرآن و پاک کردن اروپا را از مسلمانین.» و **لرد سالیسبوری** که از عظامای انگلیس است میگوید : «واجب است آنچه را که هلال احمر از صلیب سرخ گرفته است برگردانده شود ، بدون عکس.»

و فرانسویان در تونس و الجزائر از مسافرت با مسلمان در قطار راه آهن استنکاف می‌نموده‌اند . و **کیجون یونانی** ندا داد که : «باید کعبه را از بُن بردارند ، و قبر معظم رسول خدا را به موزه لورور نقل نمایند.»

و یکبار حادثه‌ای اتفاق افتاد که یک نفر از تجار فرانسوی با چهار نفر از اهالی غرب آفریقا ، معامله تجارته‌ی کرد و مقدار کمی طلبکار شد . چون به نزد ایشان رفت و طلب خود را خواست ، آنان قدری مهلت خواستند تا آن مال را گرد آورده به وی بپردازند . او امتناع کرد و با شدت هر چه بیشتر طلب خود را خواست و شروع کرد به شتم کردن و زشت گفتن و سپس هفت تیر خود را کشید و به روی یک نفر از آنها گشود و او را کشت . چون آن سه تن دیدند که رفیقشان در خون غلط میخورد ، قاتل فرانسوی را گرفتند و هفت تیر را از دستش بیرون کشیدند و خواستند او را ببندند و تسلیم حکومت کنند ، اما نتوانستند چون به واسطه‌ای از دستشان گریخت . و این عمل را به مقرر حکومت گزارش داد و از آن سه نفر شکایت کرد . حکومت دنبال آنان فرستاد ، چون آن سه نفر در محکمه فرانسوی حاضر شدند و قاتل نیز احضار شد و اقرار به قتل خود کرد ، محکمه فرانسوی حکم به اعدام این سه نفر نمود»

مسیحیت با تعصب دفاع میکند؛ مخصوصاً در برابر اسلام. و هر سخنی درباره اسلام گفته، ترجمانی است از روح پطرس راهب؛ یعنی بازنمای روح جنگهای صلیبی.^۲ او^۲

به جهت آنکه مرد قاتل فرانسوی را در اثر کشتار رفیق مقتولشان زده بودند. فردای آن روز آن سه تن را به خارج شهر برده و به درختان بستند و سرباز فرانسوی تیر را بر روی آنان گشود تا همگی جان دادند، و بدون آنکه اجسادشان را دفن کنند آنها را به همان حال باقی گذاشتند.»

۱- «سیری در اندیشه سیاسی عرب» ص ۱۰۲ و ۱۰۳، از «عروة الوثقی» ص ۳۹ تا ص ۴۸

۲- احمد امین مصری در کتاب «یوم الإسلام» در ص ۱۰۹ و ۱۱۰ میگوید: «همانطور که صلیبیون، شرق را با حملات متوالی خود تهدید کردند، همینطور برای بیرون کردن مسلمان از اندلس پس از گرفتار نمودن ایشان را به تفرق و انحلال موفق آمدند. صلیبیون از شام خارج شدند به ترصد آنکه در ظروف و شرائط مناسب با حمله مجدد آنها بگیرند؛ به علت آنکه دشمنی آنها با مسلمان فتور ندارد.

صاحب مجله «العالم الإسلامی» فرانسوی میگوید: تمام عالم مسیحیت - با اختلاف امت‌ها و گروه‌هایشان - از جهت آئین و ریشه و جنسیت، در دشمنی و عداوت سرسخت با جمیع شرقیها و بالأخص با خصوص مسلمان، دشمن مقاوم و برپا ایستاده می‌باشند. تمام دولتهای نصرانی مذهب، دراز بین بردن و نابود ساختن ممالک اسلامی با همدیگر دشمنی متحد و مشترک دارند. تا جایی که توان و قدرت دارند آن ممالک را هلاک نموده از صفحه روزگار براندازند. روح صلیبیت در سینه‌های مسیحیان همچون آتش در میان خاکستر پنهان است. و روح تعصب همچون افعی قتاله زبان کشیده مهاجم، پیوسته تا امروز در دل‌هایشان همانطور که در دست پطرس ناسک سابقاً بوده است شعله میزند.

بنابراین همیشه و بطور مداوم، تعصب در عناصر نصرانیت مستقر و متمکن گردیده، در احشاء و بطون آن غلغل میزند، و در هر رگی از رگهای بدنش جاری و ساری است. مسیحیت پیوسته با اسلام با نظر عداوت و حقد و تعصب دینی زشت و هلاک کننده

و به همین جهت سید جمال الدین قرآن کریم را یگانه کتاب حیات بخش عالم انسانیت می داند، و علت ضعف و زبونی مسلمین را سستی در عمل به قرآن؛ و راه نجات و قدرت و حیات مجددشان را فقط رجوع و عمل به همین

می نگرد. و حقیقت این امر و نتیجه اش در بسیاری از شؤون خطیره و مواضع مهم و بزرگ بطوری قرار گرفته است که قوانین و دستورات دول جهانی نصرانیت چنانست که با امت های اسلام معامله مساوی نمی نمایند و آنها را در جمیع شؤون با نصاری برابر نمیدانند. دولتهای مسیحی در بغض و عداوت و هجومشان بر ممالک اسلامی، و بر ذلیل کردن و وادار ساختن آنها بر ناملائمات و امور ناگوار، بدین عذر خود را متحمل میکنند که کشورهای اسلامی، در انحطاط و پستی به درجه ای سقوط دارند که خود قادر بر انجام شؤونشان نیستند. و از همه اینها بالاتر آنستکه این دولتهای مسیحی پیوسته چشم خود را بازگذاشته و از طرفی به همین ناحیه ای که ذکر شد می دوزند، و از طرف دیگر به هزاران وسیله حتی به جنگ و سلاح و آتش متشبث می شوند تا هر حرکت و نهضتی را که مسلمانان در بلادشان و دیارشان بخواهند در راه اصلاح و نهضت بکار برند، آنرا نابود ساخته بکلی ریشه کن سازند.

تمام ملت های مسیحی متفق الکلمه و متحد هستند در عداوت با اسلام، و روح این عداوت در کوشش و سعی آنها - بصورت جهد و جدّ مختفی و پنهان - پیوسته و بطور مداوم در نابود ساختن و هلاک نمودن عالم اسلام متمثل است. مسیحیت، شاعر و مدارک فهم و شعور و آمال و آرزوها و رغبت ها و اشتیاقهایی که در سینه هر شخص مسلمانی جولان میکند می گیرد، و سپس آنرا بصورت سخریه و استهزاء و عبث و تنقیص و کوتاهی فکر و اندیشه جلوه میدهد و متمثل می نماید. آنچه را که فرنگیان در نزد ما شرقیان تعصب مذموم و ناپسند و حرام میدانند، در بلاد و وطن های خودشان إباء نفس و بزرگواری و کرامت و شرف و عزت ملی و قومی خود میدانند؛ و آنچه را که در میان خودشان و شهرهایشان به عنوان غیرت ملی و طائفگی مبارک و قومیت مقدس و وطنیت معبود و محبوب بشمار می آورند، در شرق آنرا غلو ناپسند و افراط و زیاده روی در حب وطن میدانند و مضرّ و موجب مقت و دشمنی با اجنبی غربی می شمردند.

(منقول از مقاله ای تحت عنوان: الجامعة الإسلامية والجامعة التّركية، که در مجله

قرآن میدانند. در کتاب «شرح حال و آثار سیّد جمال الدین اسدآبادی» گوید:

« سیّد برای بار دوّم به مصر می‌رود و ده سال در مصر درنگ میکند و شاگردانی تربیت مینماید و به تدریس مشغول می‌شود و بحثها میکند و خطبه‌ها میخواند. از جمله خطبه مشهوره اوست که در باب رجوع به قرآن آمده است. البته خطبه بسیار غرّاء و به زبان عربی است ولیکن ما ترجمه آنرا در اینجا ذکر می‌کنیم:

بارها! گفته‌تو است: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**.^۱

[«و آنانکه درباره ما جهاد کنند، ما البته راههای خودمان را به آنها ارائه میدهیم. و البته خداوند با احسان کنندگانست.»]

و کلام تو محض حقّ است! از آنجا که دعوت من و اجابت این نفوس زکیّه خالصاً مخلصاً لوجهک الکریم بود، مرا به موجب گفته حقّ خودت، به سبیل هدایت راهنمایی فرمودی!

آقایان! مدینه فاضله انسانی و صراط المستقیم سعادت بشری قرآن است؛ گرامی دستور مقدّس که نتیجه شرافت کلّ ادیان حقّه عالم، و برهان قاطع خاتمیّت مطلقه دین اسلام الی یوم القیمة، و ضامن سعادت دارین و فوز نشأتین است. آه، آه، چسان از فرط غفلت مهجور شده!

گرامی دستور مقدّس که مختصر شراره از قبسات انوار مزیئه اش، عالم قدیم و دنیای جدید را - به آن حقارت - به این تمدّن رسانید، آها، آها! چسان

«العالم الإسلامی» در مارس سنه ۱۹۱۳ درج شده است و نویسنده مقاله گفته است: آنرا از

مسلمانان مورد وثوق، کبیر المنزله و عظیم الشان اخذ نموده است.»

۱- آیه ۶۹، از سوره ۲۹: العنکبوت

فوائد امروز آن از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل شده است :
 تلاوت بالای قبور شبهای جمعه ، مشغولیت صائمین ، زباله مساجد ،
 کفاره گناه ، بازیچه مکتب ، چشم زخم ، نظر قربانی ، قسم دروغ ، مایه گدائی ،
 زینت قنطاق ، سینه بند عروس ، بازو بند نانوا ، گردن بند بچه‌ها ، حمائل
 مسافرین ، سلاح جن زده‌ها ، زینت چراغانی ، نمایش طاق نصرت ، مقدمه
 انتقال اسباب ، حِرز زورخانه کار ، مال التجاره روسیه و هند ، سرمایه
 کتابفروشها ، سرمایه گدائی زنان بی تقوی و مردان بی سر و پا در معابر .

آه ، **وَاَسْفَا!** یک سوره **والعصر** فقط که سه آیه بیش نیست ، اساس
 نهضت یک دسته اصحاب **صُفَّهُ** گردید که از فیض مقدّس همین مختصر سوره
 مبارکه ، شرک زار بتخانه مکّه را قبل از هجرت ، بستان وحدت و یزدان خانه
 بطحا نمودند .

آه ، **وَالْهَفَاه!** این کتاب مقدّس آسمانی ، این گرامی تصنیف حضرت
 سبحانی ، این مایه کُلّ السّعادات انسانی ، از «دیوان سعدی» و «حافظ» و
 «مثنوی» و «ابن فارض» ، امروزه کمتر محل اعتناء و مورد اهتمام است ؛ [که] در
 هر مواعظ و معانی عرشی و فرشی ، از او استفاده کنند .

بر عکس ، [در] جمعی که یکی از منسوجات شعریّه خوانده می‌شود ،
 نفّس‌ها از ته دل کشیده ، چشمها ، گوشها و دهن‌ها برای او باز مانده ؛ و چه
 اندازه قرآن بر عکس ! که هرگز در هیچ جا با قیل و قال فکر و کار کسی مزاحم
 نخواهد بود .

أَيُّ وَحَقِّكَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ ! أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ : نَسُوا اللَّهَ
 فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ .^۱

۱- صدر آیه ۱۹ ، از سوره ۵۹ : الحشر : وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ .

[[آری، سوگند به حقّ خودت که منزّهی تو ای پروردگار من! تو گفته‌ای و گفته‌ات حقّ است: ایشان خدا را فراموش کردند؛ و خداوند هم بر اثر این فراموشی، خودشان را از یادشان برد.]]^۱ «تورا فراموش کردیم؛ تو هم آئینهٔ قلوب ما را از انعکاس توفیق حقائق ذکر مقدّست محروم نمودی!

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ قَوْلِكَ حَقٌّ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.^۱

[[آری! پاک و منزّهی ای پروردگار من، و گفتارت حقّ است: خداوند نعمت را بر مردمی تغییر نمیدهد، تا زمانیکه آنان حالات خودشان را تغییر دهند.]]^۲ «وجه نفوس خودمان را از اطاعت مقدّست برگرداندیم؛ تو هم سعادت و شرافت ما را به ذلّت و نکبت تبدیل فرمودی!

عَلَيْكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَ بُرْهَانِهِ الْأَقْوَمِ، فَإِنَّهُ نَوْرُهُ الْمَشْرِقُ الَّذِي بِهِ يُخْرَجُ مِنَ ظُلُمَاتِ الْهَوَاجِسِ، وَ يُتَخَلَّصُ مِنْ عَتَمَةِ الْوَسَاوِسِ. وَ هُوَ مُضْبَاحُ النَّجَاةِ؛ مَنْ اهْتَدَىٰ بِهَا نَجَىٰ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. وَ هُوَ صِرَاطُ اللَّهِ الْقَوِيمِ؛ مَنْ سَلَكَهُ هُدَىٰ، وَ مَنْ أَهْمَلَهُ غَوَىٰ.

عَلَيْكُمْ بِالْفَوْزِ مِمَّا انْتَثَرَ مِنْ لِنَالِي مَقَالَاتِ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِقَوْلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيَّ قَائِلِهِ:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا قَلَّ فِيهِمُ الْعَمَلُ؛ وَ كَثُرَ فِيهِمُ الْجَدَلُ. وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ فِيهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَمْرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ. الْمُسْلِمُونَ تَكَافَأُوا دِمَاؤُهُمْ أَدْنَاهُمْ، يَسْعَىٰ بِدِمَتِهِمْ مَنْ وَالَاهُمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَىٰ مَنْ سَوَاهُمْ.^۲

۱- قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۱۳: الرعد

۲- این روایت مشهوره، در مجامیع روائی به این عبارت یافت نشد؛ و در

وَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَزَالُ الْأَمْرُ فِي أُمَّتِي مَا لَمْ يَتَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ
الْفُرْسِ .

وَ أَشْبَاهُ هَذِهِ الْغُرَرِ الزَّاهِرَةِ الَّتِي تَضْمَنُ وَاحِدَةً مِنْهَا سَعَادَةَ الْأُمَّمِ
كُلِّهَا . وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

[«بر شما باد به عظیم‌ترین ذکر خدا ، و قویم‌ترین و استوارترین حجّت و برهان او ! زیرا این قرآن است که نور درخشان و تابناک و موج دهنده و نورافشان کننده‌ایست که بواسطه او از تاریکی‌های خاطرات و افکار پریشان که دل را آزار می‌دهد ، می‌توان خلاصی جست ؛ و از وسوسه‌ها و آراء پست و پائین شیطانی که همچون شب تاریک ضمیر انسان را فراگرفته است ، میتوان رها شد .

و قرآن است که چراغ راه هدایت و نجات است . کسی که بدین چراغ نجات راه جوید ، راه یابد ؛ و کسی که روی گرداند هلاک شود . اوست که صراط استوار و پا بر جای خداست . کسی که در این راه گام نهد ، به منزل میرسد ؛ و کسی که بی‌اعتنا باشد ، گم و گمراه می‌گردد .

بر شما باد که از گهرهای ریزان گفتار آورنده‌اش - که بر وی سلام و درود خدا باشد - بهر مند شوید ؛ آنجا که گفته است - صلوات بر گوینده‌اش باد - :

«چون خداوند برای مردمی اراده بدی داشته باشد ، عملشان کم ؛ و گفتار و جدالشان زیاد میشود.»

و نیز گفته است :

«سه چیز است که در اثر عمل به آن بر روی دل مرد مسلمان ، زنگار

⇐ «بحار الأنوار» ج ۲۷ ، ص ۶۸ ؛ ج ۷۰ ، ص ۲۴۲ ؛ ج ۱۰۰ ، ص ۴۶ و ۴۷ دارد : ... الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ ، يَسْعَى بِدَمِيهِمْ أَدْنَاهُمْ ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ .

کدورت نمیگیرد: کارهایش را از روی قصد و نیت خالص برای خدا بجای آورد، به امراء و حاکمان مسلمین اندرز و پند و نصیحت دهد، و پیوسته با جماعت آنها باشد و کنار نرود.

تمام افراد مسلمان از جهت ارزش خون و قیمت جان برابرند؛ و بنابراین پست‌ترین آنان، هم ارزش با شریف‌ترین آنهاست. کسی که در ولایت آنها خود را پیوسته است باید در ادای تعهد و پیمان آنها مساعی خود را بکار بندد. و تمام مسلمین حکم دست واحدی هستند در مقابل تعدی و تجاوز کسی که از ایشان نیست.»

و نیز گفته است:

«همیشه امر ریاست و حکومت و سیادت، در امت من است تا زمانیکه به اخلاق پارسیان آلوده نشوند.»

و دیگر نظیر این گفته‌های درخشان که از آنحضرت وارد شده است، که هریک از آنها به تنهایی ضامن سعادت و کامیابی تمام امت‌هاست. و درود خدا باد بر شما، و رحمت او و برکات او.» [

این خطبه را سیّد بخواند و از کرسی خطابه پائین آمد در حالیکه یک ثلث از اعضاء انجمن غَشَّ نموده‌اند و بقیه را هم حالی نمانده، سیّد بزرگوار به گریه می‌آید و هیئ می‌گوید: **أَيُّ وَ حَقِّكَ اللَّهُمَّ نَسِينَاكَ فَأَنْسَيْتَنَا**. هیئ می‌گوید و تکرار می‌کند، تا اینکه می‌افتد و غَشَّ میکند.

سه ساعت در انجمن حالت غشوه و شیون حکمفرما بوده، تا آنکه **حسن عَطَابِك** داماد **خَدِیو مصر** [پادشاه مصر] بوسیله عطریات، سیّد و اعضاء انجمن را به هوش می‌آورد.

و سپس سیّد برای عمل به قرآن، انجمنی با موادی تشکیل میدهد که بطور حیرت‌آور مؤثر بوده و مدت نه ماه و چندروز طول میکشد. و سپس امراء

مصر و انگلیسها آنها را بهم میزنند ، و سید را از مصر بیرون میکنند.^۱
 مؤلف شرح حال و آثار سید ، در اینجا به دنبال مطلب فوق گوید :
 « باری در سال ۱۲۹۶ هجریه قمریه سید را با خادمش و شاگردش
 ابوتراب از مصر خارج میکنند .

سید به هند می‌رود . و در سنه ۱۲۹۸ رساله نیچریه را در ردّ دهریین نوشت
 و در بمبئی طبع شد . و در سنه ۱۳۰۰ از هندوستان به لندن رفت ، و بعداً به
 پاریس می‌رود ، و سه سال در آنجا ماند ، و جریده فریده «العروة الوثقی» را به
 محرّری شیخ محمد عبده بر ضدّ پلتیکهای انگلستان و اروپائیان در سال ۱۳۰۱
 تأسیس ، و مجاناً به جمیع نقاط شرق فرستاد .

ولی افسوس که هجده شماره از آن بیشتر منتشر نشد و سپس توقیف شد.^۲

۱- «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی» که به قلم میرزا لطف الله
 اسدآبادی و مقدمه‌ای از حسین کاظم‌زاده (ایران‌شهر) به طبع رسیده است . البته این مقداری
 که ایشان از خطبه سید آورده‌اند و ما در اینجا ذکر نمودیم ، بعضی از خطابه اوست که در
 ص ۲۸ تا ص ۳۰ از این کتاب ، همشیره‌زاده مؤلف از کتاب «گفتار خوش یار قلی» تألیف
 شیخ محمد محلاتی غروی آورده است ؛ بدانجا مراجعه شود .

۲- أحمد أمين مصری در کتاب «یوم الإسلام» ص ۱۳۹ و ۱۴۰ گوید : « مسلمین باید
 بر اساس اسباب حرکت کنند تا پیروز شوند . خداوند به اسم مسلم یا نصرانی یا بت‌پرست
 نظر نمی‌کند ، بلکه فقط به اسباب اعتنا دارد . و در مثل عربی وارد است : و مَنْ سَارَ عَلَی
 الدَّرْبِ وَصَلَ «کسیکه از جاده برود ، به مقصد میرسد» . - تا آنکه میگوید :

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ؛ تَقَدَّمَ مُسْلِمِينَ فِي مَرَحَلَةِ أَوَّلٍ وَ
 تَأَخَّرَ شَرَانِ فِي مَرَحَلَةِ آخِرٍ وَ سَبَسَ نَهْضَتَهُنَّ فِي مَرَحَلَةِ ثَالِثٍ ، مَجْرَدٌ حَوَادِثِي بَدُونِ عِلَلٍ
 طَبِيعِي نَبُودَةٌ . فَفَقَطٌ وَفَقَطٌ مَعْلُولٌ عَلَتْهَا وَ اسْبَابٌ طَبِيعِي بُوَدَةٌ اسْتِ كِهْ صَاحِبَانِ
 عَقْلُهَآ قُوَى اِدْرَاكٍ مِيكْنَنْد ... بَهْ هَمِيْن لِحَاظِ سَبَايَرِي اَز مَصْلِحِيْن ، بَهْ جَامِعَةُ اِتِّحَادِ اسْلَامِي
 مَرْدَمِ رَا فَرَا مِيخَوَانَد ؛ وَ مَقْصُودُ شَرَانِ رَابِطَه‌آي اسْتِ كِهْ مِيَاْنِ مُسْلِمِيْنِ دَرِ اِقْطَارِ مَخْتَلَفَهْ اَز »

و در حدود سنه ۱۳۰۳ از پاریس عازم مشرق زمین شد، و ناصرالدین شاه توسط صنیع الدوله او را به طهران دعوت کرد. سید در سنه ۱۳۰۴ وارد طهران شد. و ناصرالدین شاه پیشنهاد ریاست وزرائی و ریاست دارالشوری را به وی نمود، ولی او قبول نکرد و گفت: من طالب دنیا و ریاست نبوده و نیستم؛ و مقصود من فقط اصلاح امور مسلمین است.

در سنه ۱۳۰۴ از طهران به روسیه می‌رود، و دو سال در شهر پترسبورگ

پارس و ترک و عرب پیوند دهد. و این کلمه یعنی اتحاد مسلمین در قرن گذشته برای اروپائیان کلمه موحشی بود. و آنچه را که مرحوم سعد زغلول گفته است که: «صفر با صفر میشود: صفر» درست نیست، بلکه صحیح آنستکه بگوئیم: «پنج ناقص در پنج ناقص می‌شود: بیست و پنج». هریک از دول به تنهایی نمی‌تواند کاری بکند، ولیکن همگی باهم میتوانند در برابر استعمار اروپا بایستند، و از آنجائیکه اروپائیان به تدریج و آهسته آهسته برای محق و نابودی مسلمین پیش می‌روند؛ سزاوارتر آنستکه مسلمین برای دفع نامالیمات و پدیده‌های غم‌افزای استعمار، به تدریج و آهسته پیش بروند.

اولین کسیکه در عصر جدید بدین مطلب ندا در داد سید جمال الدین افغانی بود. - تا آنکه میگوید:

«اروپا طاقت نیاورد بر جریده «عروة الوثقی» که سید جمال الدین در پاریس آنرا منتشر میکرد؛ و آنرا بعد از صدور شماره هجدهم توقیف نمود.» و در ص ۱۴۴ گوید:

«انگلیس به فرانسه اشاره کرد تا جریده «عروة الوثقی» سید جمال الدین افغانی را توقیف نمایند؛ همانطور که در تمام اروپا از این جامعه اتحاد اسلامی انتقاد کردند و اعلان کردند تا آنرا زشت و قبیح بشمارند. انگلیس و فرانسه دانستند که: این اتحاد به جهت غیرت بر اسلام است، فلذا آنرا ناپسند انگاشتند و آنرا بزرگترین رذیله از رذائل اخلاقی دانستند و مسلمانان را ترسانیدند از چنین اتحاد به امید آنکه مسلمین بترسند و آنرا مکروه بدانند و از آن عدول نمایند؛ با آنکه این غیرت و تعصب فضیلتی است از اکبر فضائل که در مقابل تعصب نصاری بر ضد مسلمین قرار میگیرد.»

می ماند ، و سپس به اطیش می رود . و ناصرالدین شاه در سفر اخیرش به فرنگستان او را در وین ملاقات میکند ، و سپس با مواعید و موثیقی و تعهداتی که میکند که به گفتار او عمل نماید ، دو مرتبه او را به طهران دعوت میکند .

سید به طهران می آید ، ولی ناصرالدین شاه نقض عهد میکند و به پیشنهادهای سید در امور اصلاحیه و قعی نمیگذارد . سید نیز علناً با او مخالفت نموده ، و در حضرت عبدالعظیم ۷ ماه بست می نشیند . تا آنکه عاقبت به حکم ناصرالدین شاه ، میرزا علی اصغرخان صدر اعظم در سنه ۱۳۰۸ او را گرفته و با حالت مرض در زمستان سرد با قاطر به کرمانشاه و خانقین تبعید میکند . و از آنجا حاکم بغداد او را به بصره میفرستد .

سید از بصره یک کاغذ مفصلی راجع به تسلط انگلیس بر ایران ، و خریدن اراضی و استحکامات ایران ، و امتیاز تنباکو و عواقب وخیم آن ، و غفلت و جرم ناصرالدین شاه در این مسأله به مرحوم آیه الله مرجع تقلید وقت : **حاج میرزا محمد حسن شیرازی** به سامراء می نویسد ، و از بصره به صوب لندن می رود.^۱

در کتاب «تاریخ سامراء» و در کتاب «أعلام الشیعة» با ادله فراوانی اثبات میکنند که : سید جمال الدین ایرانی و شیعه بوده ؛ و اینکه بعضی از غربیین و مصریین وی را افغانی میدانند ، غلط محض است .^۲

در «تاریخ سامراء» نامه سید جمال الدین را از بصره به امام مجدد : مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی راجع به قضیه تنباکو ، و احتلال دولت

۱- «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی» برداشتی از ص ۳۷ تا ص ۵۳

۲- «تاریخ سامراء» مورخ شهیر شیخ ذبیح الله محلاتی ، ج ۲ ، ص ۳۵ ؛ و «أعلام

الشیعة» شیخ آقا بزرگ طهرانی ، ج ۱ «نقبأ البشر فی القرن الرابع عشر» ص ۳۱۰ و ۳۱۱

انگلستان اراضی ایران را مفضلاً می نویسد : آنگاه مؤلف این تاریخ گوید :

« شکیب ارسلان در تعلیقۀ خود بر کتاب «حاضر العالم الاسلامی» گوید :

فَكَانَ هَذَا النَّدَاءُ مِنَ السَّيِّدِ الْحُسَيْنِيِّ مِنْ أَعْظَمِ أَسْبَابِ الْفُتُوَى الَّتِي أَفْتَاهَا
ذَلِكَ الْإِمَامُ بِبَطْلَانِ هَذَا الْإِمْتِيَازِ ، وَ اضْطَرَّتِ الْحُكُومَةُ الْفَارِسِيَّةُ خَوْفَ
اِنْتِقَاضِ الْعَامَّةِ إِلَى الْغَايَةِ . - انتهى .

«این ندای بلند از این سید حسینی از بزرگترین علل و اسباب فتوائی بود که آن امام درباره بطلان امتیاز تنباکو صادر کرد ؛ و حکومت ایران از ترس و دهشت مخالفت و تمرّد و درهم شکستن عامه مردم حکومتش را ، مضطرّ و مجبور به الغاء آن گردید.»

ولیکن علامه سید محسن عاملی گوید : « امام مجدّد شیرازی چون مطلع بر اعطاء امتیاز به دولت بریتانیا شده بود ، قبل از وصول نامه سید فتوای خود را راجع به تحریم تنباکو صادر نموده بود.» و تمام متن را آن مرحوم نقل کرده است .^{۲۱}

۱- «أعيان الشَّيْبَةِ» ج ۱۶ ، از ص ۲۷۷ تا ص ۲۸۳

۲- اینجانب در رساله جداگانه و مختصری که نوشته ام ، درباره سید جمال الدین نظر خوشی ندارم ؛ و او را مرد الهی نمیدانم . گرچه مسلماً از نوابغ دهر و از فلاسفه عالیمقام بوده و در خطابه و عربیت ممتاز بوده ، و سعی وافری در تشکیل حکومت واحده و مرکزی برای مسلمین داشته است ؛ ولی از این نمیتوان اثبات معنویت و حتی اسلام او را به معنائیکه متداول و معروف است نمود . و بالأخصّ از جواب خطابه ارنست رنان بر می آید که : معتقد به نبوت انبیاء و اتصال به عالم غیب نبوده است . او گرچه میل به اتحاد مسلمانان داشت ، ولی در سایه ریاست و حکم و محوریت خودش . و به همین جهت کامیاب نشد ، و در حال ذلت و سرافکنندگی در ترکیه نزد سلطان عبدالحمید عثمانی جان سپرد . و از بسیاری از سخنان او مشهود است که : تجلّد و تغییر اسلام را میخواست است ؛ نه فقط تجلّد و تغییر مسلمین را . و آرزو میکرده است کسی پیدا شود و زنجیرهائی را که اسلام بر مسلمین

آری ، درست از زمانیکه مسلمین شمشیر را غلاف نمودند ، یعنی قرآن را در صندوق بستند ، روزگار عزّت و سربلندی خود را مبدّل به دوران ذلّت و سرافکنندگی نمودند . قرآن است که میگوید :

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .

التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّكْعُونَ السَّاجِدُونَ
الْمُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ^۱ .

«بدرستی که خداوند از مؤمنین جانهایشان را و مالهایشان را خریداری کرده است که در مقابل آن به ایشان بهشت عطا نماید : بدینگونه که آنها در راه خدا دست به کشتار و قتال زنند ؛ پس بکشند و کشته شوند . و این وعده حقی است که خداوند بر ذمه خود در تورات و انجیل و قرآن نهاده است . بنابراین کیست که در وفای به عهد خود ، از خداوند بهتر و وفاکننده تر باشد ؟!»

بنابراین ای مؤمنین ! بشارت باد شمارا در این معامله و خرید و فروش که با خدا نموده اید ، و بدین قیمت و ارزش ثمن معامله که بهشت است ، در مقابل دادن جانها و مالها ! و اینست فوز و نصیب عظیم .

آن مؤمنین کسانی هستند که به سوی خدا بازگشت نموده توبه می کنند ،

⇐ بسته است بگسلد و مسلمین رها شوند . و این سخنان ، جز غرور و جهل و نایبانی در واقعیات و حقائق ، محمل دیگری ندارد .

۱- آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ ، از سوره ۹ : التَّوْبَةِ

و عبادت خدا را بجای می‌آورند، و حمد و سپاس وی را میگویند، و در روی زمین به سیاحت و سیر در آیات آفاقیه او می‌پردازند، و رکوع و سجود او را انجام میدهند، و امر به معروف و شایستگی‌ها میکنند، و نهی از زشتیها و منکرات می‌نمایند، و حدود و قوانین خدا را پاسداری می‌کنند؛ و ای پیامبر! مؤمنین را بدین مواهب الهیه بشارت بده!

قرآن است که میگوید:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ. ۱ و ۲

«عزت و استقلال و سربلندی اختصاص به خدا و رسول خدا و مؤمنین دارد؛ ولیکن منافقین نمیدانند.»

چقدر خوب و عالی، نیم تاج خانم رشتی، در وقتیکه روس‌ها در گیلان ریخته و عرض و ناموس و مال و شرف آنها را مورد تجاوز قرار داده بودند خطاب به مردان نموده و سستی و تکاهل آنها را سرزنش، و به جهاد و دفاع دعوت میکند:

۱- ذیل آیه ۸، از سوره ۶۳: المنافقون

۲- قاضی قضاعی در شرح فارسی «شهاب الأخبار» کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، در ص ۴۱ به شماره ۱۰۳ آورده است که: «الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ.»

هست جنت به زیر سایه تیغ شود از تیغ، آب زهره میغ

«بهشت زیر سایه شمشیرهاست.» یعنی بدان کافران را به اسلام خوانند. و بهترین همه شمشیرها ذوالفقار امیر المؤمنین و امام المتقین علی علیه السلام بود که خدای تعالی از بهشت فرستاد. و چون آن حضرت پای بداشت تا همه بگریختند و وی علیه السلام یک ذره روی بنگردانید و به ذوالفقار کافران را می‌کشت، از هوا جبرئیل علیه السلام آواز داد که: لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ. و مصطفی علیه السلام گوید که: بازی حرام است الا سه بازی که حق تعالی حلال کرده است: یکی تیرانداختن، دوام اسب تاختن، سوم با حلال خویش بازی کردن.»

شد پاره پردهٔ عجم از غیرت شما
 اینک بیاورید که زنها رفو کنند
 نوحی ز نو بباید و طوفان وی ز نو
 تا لکّه‌های ننگ شما شستشوکنند
 نسوان رشت ، زلف پریشان گشاده مو
 تشریح عیب‌های شما مو به مو کنند
 اندر طبیعت است که باید شود ذلیل
 هر ملّتی که راحتی و عیش خو کنند
 مرد بزرگ بباید و عزم بزرگتر
 تا حلّ مشکلات به نیروی او کنند
 ایوانِ پی شکسته مرمت نمی‌شود
 صدبار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند
 آزادیت به دستۀ شمشیر بسته‌اند
 مردان همیشه تکیهٔ خود را بدو کنند^۱

باری ، چون سیّد جمال به لندن میرود ، در آنجا در سنهٔ ۱۳۰۹ یک روزنامهٔ عربی و انگلیسی به اسم «ضیاء الخافقین» تأسیس می‌کند . انگلیس‌ها آنرا توقیف می‌کنند .

در این هنگام سفیر ترکیه از طرف سلطان عبدالحمید وی را به ترکیه دعوت می‌کند ، و بین او و سلطان صمیمیت و محبت زائدالوصفی پیدا می‌شود . و سیّد دربارهٔ اتحاد دول اسلامی کوشش فراوان میکند و سلطان اجابت می‌کند . لیکن در عاقبت امر بین او و سلطان کدورت رخ میدهد ؛ و در

۱- «کشف الغرور أو مفاصد السفور» یا «وظیفهٔ زنان» تألیف مورخ شهیر شیخ

ذبیح‌الله محلاتی ، طبع ۱۳۶۸ هجریهٔ قمریه ، ص ۲۵۸

سنه ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۵ در ماه شوال بوسیله عمل جراحی که در حنک او به عمل آمد، یا بوسیله سمی که به او خورانیده‌اند، یا به موت حتف أنف (مرگ طبیعی) از دنیا رحلت نموده است.^۱

«سید در اسلامبول با آنکه سفره طعامش بر روی میزی بلند و به طرز فرنگی چیده می‌شد و مهمانان او همه با کارد و چنگال غذا می‌خوردند، او میزبان، تنها با پنج انگشت صرف غذا میکرد؛ و وقتی به آداب و عادات زمان نمی‌نهاد.»^۲

از آنچه آوردیم به وضوح روشن است که مقصد انگلستان، تفرق و تشتت مسلمین است که به هر صورت و به هر شکل در هر زمان آنرا عمل میکند. و سید جمال‌الدین این واقعیت را به خوبی إدراک نموده بود و برای گریز از آن، جز اتحاد مسلمین و تشکیل جبهه‌های حرب - در صورت ضرورت - برای حفظ کیان اسلام و برگرداندن عزت آنها را به کانون اصلی و محور حقیقی خویش، چاره‌ای نمیدید.

بنابراین، آنچه امروزه در میان اقوام مختلف دائر است از رواج اندیشه قومیت پرستی و ملیت پرستی که به آن ناسیونالیسم گویند، در شکلها و قالب‌های پان ایرانیسم، پان عربیسم، پان ترکیسم، و پان هندوئیسم و غیرها که در کشورهای اسلامی با وسوسه استعمار و تبلیغ ایادی و بلندگوهای آنان ترویج میگردد، و همچنین تشدید و تقویت نزاعهای مذهبی شیعه و سنی، و ایضاً قطعه قطعه نمودن سرزمین اسلامی و کشور پهناور عثمانی بصورت کشورهای کوچک و رقیب با یکدیگر، همه برای مبارزه با آن اندیشه و فکر ریشه‌کن کننده استعمار، یعنی اتحاد اسلام و به روی کار آمدن قرآن است.

۱- «شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی» برداشتی از ص ۵۳ تا آخر کتاب

۲- همان مصدر، ص ۸۲

در «أعیان الشیعة» بعد از بحث مفصل در هویت و شخصیت سید جمال الدین اسدآبادی ، از قول شاگردش شیخ محمد عبده نقل می‌کند که :

« أَمَّا مَقْصَدُهُ السِّيَاسِيُّ الَّذِي قَدَّ وَجَّهَ إِلَيْهِ أَفْكَارَهُ وَ أَخَذَ عَلَى نَفْسِهِ السَّعْيَ إِلَيْهِ مُدَّةَ حَيَاتِهِ وَ كُلُّ مَا أَصَابَهُ مِنَ الْبَلَاءِ أَصَابَهُ فِي سَبِيلِهِ ، فَهُوَ إِنْهَاضُ دَوْلَةٍ إِسْلَامِيَّةٍ مِنْ ضَعْفِهَا وَ تَنْبِيْهُهَا لِلْقِيَامِ عَلَى شُؤْنِهَا ؛ حَتَّى تَلْحَقَ الْأُمَّةُ بِالْأَمَمِ الْعَزِيْزَةِ ، وَ الدَّوْلَةُ بِالْدَّوْلِ الْقَوِيَّةِ .

فَيَعُودُ لِلْإِسْلَامِ شَأْنُهُ ، وَ لِلدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مَجْدُهُ ، وَ يَدْخُلُ فِي هَذَا تَنْكِيسُ دَوْلَةِ بَرِيْطَانِيَا فِي الْأَقْطَارِ الشَّرْقِيَّةِ ، وَ تَقْلِيصُ ظِلْمِهَا عَنْ رُءُوسِ الطَّوَائِفِ الْإِسْلَامِيَّةِ . وَ لَهُ فِي عِدَاوَةِ الْإِنْكِلِيزِ شُؤْنٌ يَطُولُ بَيَانُهَا. »^۱

«و اما هدف و مقصود سیاسی سید که افکارش را بدان متوجه کرده بود و کوشش درباره آنرا در مدت حیاتش بر خود فرض و لازم شمرده بود و هر بلا و مصیبتی که بر او وارد شد ، در این راه و هدف وارد شد ، این بود که میخواست دولت اسلامی را از ضعفش رها کرده بر روی پایش قیام دهد ، و دولت را بفهماند و آگاه کند که : باید بر شؤون خود قیام کند تا در نتیجه امت اسلام به امت‌های عزیز و سرفراز برسد و دولت اسلام به دولت‌های نیرومند و قوی ملحق شود . تا اینکه اسلام به دوران شوکت و شأن از دست داده خود باز گردد ، و دین

۱- «أعیان الشیعة» ج ۱۶ ، ص ۲۶۴ ؛ و تمام مطالبی را که مادر اینجا راجع به روش سیاسی سید جمال الدین از شیخ محمد عبده آوردیم ، همه را میرزا حسین خان دانش اصفهانی مقیم اسلامبول در مکتوب خود (در ص ۸۵ و ۸۶) که ملحق به شرح احوال و آثار سید (نوشته میرزا لطف الله) شده است ، به فارسی آورده و پس از آن گوید :

« اما در اینکه آرزوی شهرت ذاتی و غرور نفس جبلی ، مدخلی بزرگ در این حرکات داشت ، جای هیچ اشتباه نیست . سید همواره خوش میداشت که با بزرگتر از خود بیاویزد ، و با قوی تر از خود بستیزد. » - انتهی .

حنیف، مجد و عظمتش را باز یابد. و برای وصول به این هدف لازم بود که قدرت دولت بریتانیا را در اقطار و اکناف مشرق زمین واژگون کند و سایه شومش را از سر طوائف اسلامیّه بر دارد و جمع نماید. و سیّد در عداوت باراه و روش انگلیسها داستانهائی داشت که شرح آن به طول می انجامد.»

باری، یکی از طرق بلکه میتوان گفت: راه منحصر به فرد انگلستان در سیاست ایران و در سائر کشورها، بواسطه افراد دست پرورده خود بود در داخل کشور، به نام فراماسون؛ که در هر جا به تناسب اوضاع و محیط آنجا با عنوان آزادی همه خرابیها را به بار می آوردند، و درست در خطّ تعلیم و مشی سیاست انگلستان قدم می نهادند.

در «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» گوید:

«آزادی در میان هر ملتّی که بروز کرد، آن ملت را به خون و آتش کشید و هستی آنرا به باد داد، و چنان آشوبی در آن مملکت پدید آورد که خوب و بد را به آتش بیداد خود سوخت. بدبختانه این آتش به خرمن ما نیز سرایت کرد و هستی ما را به باد داد.

یکی از اسباب مؤثر نشر آزادی - برابری و برادری، مجامع سرّی فراماسون است. من در فصل شصتم (۶۵) شمّه‌ای از تاریخ این مجامع سرّی را نوشتم.

از اوائل قرن نوزدهم، پای هر ایرانی متشخص که به اروپا رسید، مخصوصاً به لندن، او را به این محفل سرّی دعوت کردند و امضاء گرفتند. و او را برادر و برابر خواندند و مهر کردند و دهانش دوختند. این آدم دیگر دل‌باخته آزادگان می شد و خود را مطیع و پیرو دستور آنها میدانست.

شاید یک روزی تاریخ صحیح این محفل که در ایران پیدا شده، از قلم یک دانشمند و متبّع ایرانی نشر شود. ولی تا حال این موضوع در پرده استتار

مانده ، و گاهگاهی یک داستانهای از آن نوشته می شود ؛ ولی اصل موضوع دانسته نشده است.^۱

نمایندگان دولت انگلیس که در ایران مأموریت پیدا میکردند ، در همه جا از این برادران داشتند و به سراغ هم میرفتند و یکدیگر را پیدا می کردند ، و با آنها سر و سر داشتند و با هم رایگان بودند .

انگلیسها این محافل را نه تنها در ایران داشتند ، بلکه در تمام ممالک آسیائی و آفریقائی و سائر جاها داشتند . مأمورین رسمی دولت انگلیس دیگر در این ممالک غریبه نبودند ؛ برادران دلباخته آزادی زیاد داشتند . و آنها انگلیسیها را دوست داشتند و آنها را غریبه نمیدانستند . همینکه روبرو میشدند ، یکدیگر را می شناختند و با هم رایگان می شدند ...^۲

باید گفت : بدون تردید یکی از اولین مبلغین محفل فراماسون لندن بودند که در ایران محفل فراماسون را دائر کردند .

وقتی که انسان بطور دقت اعمال و شرح حال رجال درباری فتحعلی شاه ، محمد شاه و ناصرالدین شاه را مطالعه میکند ، می بیند تمام آنها مانند اشخاص فرسوده ، بی حال و بی علاقه ، مهمل و بیکاره هستند . مثل این است که مقدرات آنها دست خودشان نیست . از خود اراده

۱- تا تاریخ نشر این مجلد از مجلّات «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» که جلد هفتم است و در سنه ۱۳۴۵ هجریّه شمسیّه مطابق با سنه ۱۳۸۶ هجریّه قمریه می شود ، کتاب مفصلی طبق نوشته مؤلف ، انتشار نیافته بود ؛ ولی در اوائل سنه ۱۳۴۸ شمسیّه و مطابق با ۱۳۸۹ قمریه کتاب مفصلی در سه جلد قطور به نوشته اسمعیل رائین در تحت عنوان : «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» به توسط مؤسسه انتشارات امیرکبیر منتشر شده است .

۲- A . Diplomatin in the East . By Sir Arhur Hardinge p 77 (تعلیقه)

ندارند. اینها نیستند که صاحب مملکت ایران هستند. ایران صاحب دیگر دارد که غیر از شاه و صدر اعظم است.

وقتی که میدیدند در یک روزی اعتماد الدوله را که یگانه مرد توانای ایران است، در یک روز با تمام اعوان و انصار و اولادش نیست و نابود میکنند، آن وقت بجای او میرزا شفیع را می‌نشانند؛ رجال دربار در فکر فرو می‌روند: این شاه نبود او را برد و دیگری را آورد.

وقتی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام را نمی‌گذارند یک سال صدارت کند و حاجی میرزا آقاسی را چهارده سال در صدارت حفظ میکنند، پیداست که کار، کار شاه نیست.

همچنین میرزا تقی خان امیرکبیر را با آن قدرت و توانائی از بین می‌برند و میرزا آقاخان نوری را در مسند صدارت می‌نشانند، همه می‌فهمند که کار شاه نیست. این دست دیگری است که میرزا تقی خان را میکشد و میرزا آقاخان را بجایش می‌نشانند.

آن تشریفاتی که برای دخول به محفل فراماسون [ترتیب] داده‌اند، هر تازه وارد از مشاهده آن تشریفات مات و مبهوت می‌شود. اختیار از کف او خارج است. خود را در مقابل چیزهائی مشاهده میکند که از خود بی خود می‌شود؛ در این وقت است که از او قول و قرار می‌گیرند و تا آخر عمر به آن محفل خود را بسته می‌بیند و برگشت برای او نیست، و او امر آن بدون چون و چرا باید اجرا شود تا به بهشت موعود که آزادی تام و تمام سکنه جهان در آنست برسند. آنوقت است که آزادی - برادری و برابری تمام روی کره زمین را خواهد گرفت...»^۲

۱- اگر کسی می‌خواهد اطلاعات زیاد بدست آورد، به کتابی که در زیر»

آنگاه پس از شرح مفصّلی راجع به خرابی و تباهی امور فرانسه بدست انگلیس ها قبل از انقلاب ، در اثر افراد فراماسون تربیت شده و دست پرورده خود در داخل فرانسه ، که چنان اوضاع را در هم ریختند تا به نام آزادی و انقلاب ، فرانسه را از پا درآورند و یگانه رقیبشان را در اروپا از حیثیت ساقط کنند و بالأخره همین کار را هم کردند ، چنین می نویسد :

« تاریخ ایران نیز در نیمهٔ اخیر قرن سیزدهم هجری قمری میتوان گفت : درست نظیر تاریخ کشور فرانسه در نیمهٔ اخیر قرن هجدهم است .

در ایران هم بعد از یک سلطنت طولانی قریب پنجاه سال که ناصرالدین شاه مانند لویی پانزدهم سلطنت کرد ؛ دشمن ایران هم ، همان دشمن فرانسه بود . ایام سلطنت ناصرالدین شاه نیز به عیش و شادمانی برای شاه گذشت .

تمام افغانستان ، نیمی از سیستان و نیمی از بلوچستان در ایام همین شاه در نتیجهٔ دسائس دولت انگلیس از ایران مجزی شد . وقتی هم که ناصرالدین شاه درگذشت ، یک ملت عقب ماندهٔ فاقد هر نوع وسائل تمدن و ترقی باقی گذاشت .

در مدت این پنجاه سال دو همسایهٔ مقتدر ایران نگذاشتند قدمی برای ترقی ایران برداشته شود . هر کس آمد به فکر ترقی ایران افتد ، به او فرصت نداده از بین بردند . کسانی بر ایران حکومت کردند که دست نشاندهٔ خودشان بودند . فقط در سالهای اخیر سلطنت ناصرالدین شاه بود که شاه و صدراعظم متوجه شدند سرکار آنها با چه شیادانی است . هر کس را که می شناختند از دربار

⇐ نوشته می شود رجوع کند :

(تعلیقہ) Roman Catholicism and Freemasonry . by Dudley wright London 1922

⇐ ۲- «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» در قرن نوزدهم میلادی» ج ۷ ، ص ۲

و ص ۴

راندند. محافل آنها را بستند. به فتنه جویان دیگر راه ندادند. ولی عمر این مدّت بسیار کوتاه بود؛ در همین ایّام کوتاه بود که ناصرالدین شاه با تیر میرزا رضا کرمانی به تحریک سیّد جمال الدّین درگذشت.

بعد از ناصرالدین شاه سلطنت به کسی رسید که از همه بی‌حال‌تر بود، و در عزم و اراده ضعیف‌تر، نسبت به سلطنت و مملکت بی‌علاقه‌تر، اهل بذل و بخشش، و در خرج کردن بی‌اختیار بود. در سلطنت چنین پادشاهی هیچ نوع اصلاحی در امور مملکت ممکن نیست ...

همان محافل و مجامع، اسباب هرج و مرج و فتنه و فساد را در ایران فراهم کردند. این آشوب را نهضت ملّی خواندند. انقلاب مصنوعی به وجود آوردند که روح ملّت ایران خبر نداشت.

نام این آشوب را باید آشوب فتنه‌انگیزان نامید که محافل سرّی ایران به سود لژ نشینان سواحل رود تائمز برپا کردند، که روسها را ترسانده از نفوذ انگلیسها در ایران بر حذر کنند.

گله‌وار ریختن به سفارت انگلیس، مهاجرت ساختگی به قم که جُرج چرچیل هم در لباس زهد و تقوی به نام آخوند طالقانی در این سفر همراه بود. من این داستان را که چگونه بوده، در فصل جداگانه شرح خواهم داد. این محافل را ناصرالدین شاه بعد از بلوای رژی در ایران بست، و پیروان آنرا بکلی متفرّق کرد. در زمان او دیگر کسی جرأت اظهار این حرفها را نداشت. اگر پیروانی از این محافل بودند، بکلی مخفی بودند. ولی در زمان مظفرالدین شاه مخصوصاً بعد از عزل آتابک به قم این محافل باز رونقی گرفت؛ ولی بسیار سرّی ولی جدّی.

چونکه زمینه برای آشوب به واسطه ضعف دولت و آزادی خواهی امین‌الدوله و سرکار آمدن میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک که خود یکی از

ارکان فراماسون ایران بود ، محفل حضرات از نو دائر گردید ؛ اوضاع و احوال برای تبلیغات آنها فراهم آمد.^۱

« دولت انگلیس هر وقت خود را در خطر روس می‌دید ، به وسائل دیگر از آن جلوگیری میکرد . در جنگ کریمه کمک انگلیس ، فرانسه بود . در ۱۸۷۸ ، کنگره برلن به داد انگلیس رسید . در سال ۱۹۰۴ ، ژاپون بود که خطر روس را از سر انگلیس‌ها رهائی داد ، و دست انگلیس را آزاد گذاشت که به نفوذ روسها در ایران خاتمه دهد ؛ آتابک را ذلیل کند و دولت ایران را دست بگیرد .

بساط سلطنت آل قاجار را برای همیشه برچیند . بساطی در سرتاسر ایران پهن کند که ملت ایران هرگز روز خوش نبیند . بساطی که گسترده شده ، همان بساطی است که متجاوز از چهل و پنج سال است در ایران پهن شده است . ملت ایران کی و چه زمان از این دام رهائی یابد ، خدا عالم است !

ملک ایران باید رنج و عذاب صبر و شکنجه آنرا تحمّل کند ، تا دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند . چه خوش گفته است : **آزادی سم مهلک انگلستان است.**^۲

تاریخ نشر این گفتار طبق ورقه اول عنوان کتاب ، ۱۳۴۵ هجریه شمسیه و تاریخ کتابت آن ۱۳۲۸ است ، که درست از روی کار آمدن رضا خان - که مستقیماً با کودتای نرمان وزیر مختار انگلیس توسط سید ضیاء بود - چهل و پنج سال میگذرد . زیرا کودتای سؤم حوت (سؤم اسفند) ۱۲۹۹ هجریه شمسیه واقع شد (و در تاریخ به کودتای نرمان معروف است) و آن تاریخ بر حسب تاریخ اسلامی که تاریخ قمری است ، در ۱۳۴۱ هجریه قمریه می‌باشد .

۱- «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» محمود محمود ، ج ۷ ، ص ۳۸ تا ص ۴۱

۲- همان مصدر ، ج ۶ ، ص ۴۲۵

ولیکن لله الحمد و له الشکر در تاریخ بهمن ماه ۱۳۵۷ هجریه شمسیه مطابق با ربیع المولود ۱۳۹۹ هجریه قمریه که دوازده سال از تاریخ نشر کتاب گذشت ، با قیام و اقدام ملت مبارز و سخت کوش و مسلمان ایران ، آن بساط استعمار برچیده شد و محمد رضاخان پسر رضاخان از ایران فرار کرد ؛ و آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت . و از تحمل رنجها و مصائب و مشکلات و کشته شدن صدها هزار فرد ایرانی برای به ثمر رسانیدن انقلاب ، توسط رژیم طاغوتی شاه و توسط رژیم صدام علفلی در جنگ تحمیلی نتیجه مطلوب بحول الله و قوته حاصل است . ولی بر عهده مردم مسلمان ایران است که با شکر و سپاس ایزد منان پیوسته سجده شکر بجای آورند ، و دست از انتقاد و هرزه گوئی بردارند . نقاط مثبت حکومت را تقویت کنند ؛ و نقاط منفی آنرا ترمیم ، و در صدد اصلاح برآیند . زیرا که بحمدالله اینک خانه خانه خودشان است . و بر هر فرد غیرتمند از اوجب واجبات است که خانه خود را که محل نگهداری ناموس اوست حفظ کند و از دستبرد اجانب مصون نگهدارد .

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۱ .

«و سوگند به خدا اگر در مقام شکر و سپاس برآئید من نعمتم را بر شما زیاد میکنم ؛ و اگر کفران نعمت کنید بدانید که انتقام و پاداش من عذابی بس سخت و شدید خواهد بود.»

تبعیت از ولایت فقیه لازم ، و حضور در نماز جمعه واجب ، و حفظ و نگهداری حکومت اسلام از اهم فرائض است .

باری ، نویسنده «تاریخ روابط» در مقدمات سلطنت پهلوی گوید :

«در این تاریخ میرزا ابوالقاسم خان قره‌گوزلو ناصر الملک نائب السلطنه

۱- آیه ۷، از سوره ۱۴: ابراهیم : وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ - الآية .

بود ؛ کسی که در انگلستان درس سیاست را آموخته و در همان مکتب که لُرد کُرزن معروف ، درس تزویر و نیرنگ خوانده بود ، این نیز از همان مکتب تصدیق داشت .

کسانیکه در آن ایام و آن روزها با این شخص سر و کار داشتند ، میدانند چه سلیقه مخصوصی داشت ؛ بخصوص از آن کسانی بود که در همان اوقات صحبت از ساختن راه آهن در ایران می نمود ، منتهی جسارت و جرأت دیگران را نداشت که به این نغمه دست بزند.^۱

لرد کُرزن در آن زمان ، وزیر امور خارجه انگلستان بود . و با ایرانی و اسلامی عداوت داشت ؛ نه به جهت آنکه تابع مسیح و مرد مسیحی است ، زیرا اینگونه افراد اصولاً دین و مذهبی ندارند ، بلکه چون مانند گلاستون نخست وزیر اسبق انگلیس ، یگانه تاز معرکه سیاست بود و به خوبی واقف بود که : اسلام است که از نفوذ و عمل آنها در کشورهای مستعمره جلوگیری است . آنها با سابقه سیصد ساله استعماری خود ، دریافته بودند که راه نفوذ و نگهداری از مستعمراتشان آسان است ، ولی با کشورهای اسلامی اینکار دچار برخورد با سد و مانع می شود ؛ و چه در ابتدای نفوذ و جنگ و چه در دوران نگهداری ، آیات قرآن که برنامه عمل مسلمین است راه عمل را بر آنها می بندد . فلذا همانطور که گرگ دشمن چوپان است زیرا مانع دریدن و بردن و کشتن و خوردن گوسپندان است ؛ ایشان نیز دشمن قرآن بودند ، خواه خودشان مسیحی و صهیونیزم مسلک باشند و یا یهودی و صهیونیزم و یا اصولاً عقیده و مسلکی نداشته باشند .

در دوران کُرزن بقدری فشار بر ملت و دولت اسلام سخت بود که

۱- «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» ج ۸ ، ص ۲۳۴

رجال سیاسی و مؤمن و متعهد را خسته و فرسوده نموده بود ، و قدرت عمل آنها را برده بود و سوهانشان را کند و شمشیرشان را در غلاف کرده بود .^۱

در زمان نخست وزیری میرزا حسن خان مشیرالدوله که از رجال پاک و متعهد و خوش فکر ایران محسوب است ، و چون در تحت اوامر آنها نبود و دستوراتشان را اجرا نمی کرد ، به آسانی از سفارت انگلیس برای او یادداشت هائی می آوردند و او ناچار به استعفا شده ، و کابینه دیگری روی کار می آمد و اوامرشان را عمل میکرد ؛^۲ یک روز مشیرالدوله به وزیر مختار انگلیس

۱- اگر کسی می خواهد درست از جریانات و اوضاع داخلی کشور ایران و مقدار تسلط انگلستان در امور این سرزمین و ایجاد آشوب ها اطلاع کافی داشته باشد ، به سه مجلد کتاب حسین مکی در اوضاع ایران در آن دوره که جلد اول آن به عنوان «کودتای ۱۲۹۹» و جلد دوم آن به عنوان «مقدمات تغییر سلطنت» و جلد سوم آن به عنوان «انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی» و همه این سه جلد «تاریخ بیست ساله ایران» را عنوان دارند ؛ و همچنین به «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه» تألیف حسین مکی و ایضاً به کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی - انقراض قاجاریه» تألیف ملک الشعراء بهار مراجعه کند .

این حقیر در چهل و چهار سال قبل که در حوزه علمیه قم درس می خواندم ، این کتب را از حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید احمد شبیری زنجانی رضوان الله علیه توسط آقازاده عزیزشان که از اعزّ احبّه و سروران حقیر هستند : حضرت آیه الله حاج سید موسی زنجانی ادام الله ایّام برکاته و جعله ذخراً لنا و للمسلمین به عنوان امانت گرفتم و بطور کامل مطالعه نموده مسترد داشتم .

۲- هر جا در تاریخ چشممان به مشیرالدوله می خورد ، به امانت و درستی و رأی صائب می خورد . او صاحب کتاب «ایران باستان» است که در سه مجلد و مفصل است ، و صاحب کتاب «ایران باستانی» که در یک جلد و نسبت به آن مختصرتر است . او و برادرش آقا میرزا حسین خان مؤتمن الملک پیرنیا که نیز به صداقت و امانت و خوشفکری و تدین

در ایران نوشت :

« این حقیقت را ناچارم به شما تذکر دهم که : اگر قدرت عظیم بحریه انگلیس را از پشت سر شما بردارند ، و قوه ضعیف کشور ایران را هم از من بگیرند ، و آن وقت شخصیت مشیرالدوله و مارلینگ را در دو کفه ترازو بگذارند؛ معلوم نیست که سنگینی کفه ترازو به طرف شما متمایل شود . بنابراین شخص مشیرالدوله به شخص مارلینگ اجازه نمی دهد که شما چنین رفتار خشن و پرشدت را داشته باشید! »^۱

وزیر مختار بودن مارلینگ و درمان کودتاجی و برچیدن اساس سلطنت قاجار و روی کار آوردن خاندان پهلوی و اجراء مقاصد شوم انگلیس به توسط رضاخان ، همه در زمان لرد کرزن بوده است .

در کتاب «زندگانی سیاسی سلطان أحمد شاه» تألیف حسین مکی آورده است که : « لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس گفته است : در حقیقت و واقع امر ، ایران بایستی همیشه مقدرات و سرنوشت خویش را با کمک و مساعدت ما تعیین نماید. »^۲

و ایضاً در ضمن نطق لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس آورده که او گفته است که :

« ولی اگر از طرف دیگر ، پارلمان ایران از تصویب قرارداد [قرارداد اوت

مشهور است ، در دوره های بسیاری ، از رجال سیاسی و پاکدامن ایران محسوب می شدند و در مقام وزارت و یا وکالت بوده اند .

۱- مجله «خواندنیها» شماره ۱۰ ، سال ۳۹ ، شنبه ۲۷ آبان ماه ۱۳۵۷ شمسی

۲- «زندگانی سیاسی سلطان أحمد شاه» تألیف حسین مکی ، طبع دوم ، در دوجای

کتاب : اول در ص ۱۱ ، و دوم در ص ۱۲۵ ضمن نطق لرد کرزن

[۱۹۱۹] امتناع ورزد، دولت ایران بایستی راه خویش را در پیش گیرد.^۱
 أقول: این نطق کرزن در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰، برابر با ۲۵ آبان ۱۲۹۹ ایراد شد. و چون از طرف أحمد شاه که شاه ایران بود، قرارداد امضا نشد لذا بوسیله یادداشت سفارت انگلیس، کابینه مشیرالدوله استعفا داد و کابینه سپهدار تنکابنی پیش آمد. و بعد از سه ماه از نطق گذشته، یعنی در سوم حوت ۱۲۹۹، کودتای نرمان انگلیسی وزیر مختار انگلیس در طهران به نام کودتای سید ضیاءالدین و رضاخان قزاق که میرپنج بود واقع شد.
 و نیز گوید: «دکتر مصدق در مجلس علیه وثوق الدوله راجع به قرارداد میگوید:

«و امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوی است. زیرا یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی شود مگر اینکه حیات او قطع شده؛ و برای جلب این قبیل از مسلمین است که دول مسیحی در پایتخت های خود مسجد بنا می نمایند.

ولی یک متجدد سطحی و بی فکر را می توانند به یک تعارفی تسلیم نمایند.»^۲

و نیز گوید: «پس از نهم آبان ۱۳۰۴ که در کابینه مستوفی الممالک، مجلس، قاجاریه را از سلطنت خلع کرد، صاحب منصبان مهم در طهران با هم قرار گذاشتند که به مجرد اجازه شاه، حکومت را واژگون کنند و برادر شاه (سلطان محمود میرزا) هم به طهران آمده بود و مقدمات کار بتمام معنی تمام بود، و اگر طهران در این امر پیشقدم میشد بدون شک سائر ولایات هم تبعیت

۱- همان مصدر، ص ۱۲۳ و ۱۲۴

۲- همان مصدر، ص ۱۶۳ و ۱۶۴

میکردند.

احمد شاه که در خارج بود باز مخالفت نمود و اجازه نداد ، بطوری که بسیاری از هواخواهان او عصبانی شدند . ولی مر اسله‌ای از این پادشاه در دست آمد که جریان امور را توضیح می‌دهد و برای مخالفین راه اعتراضی نمیگذارد ؛ و چنین می‌نویسد :

مملکت ایران ، چون مریضی است که ضعف ناخوشی طولانی او را از پا در آورده است . این مریض ، نیازمندی به استراحت و آسایش داشت . و حتی دوستان من که هیچوقت آنها از یاد من نمیروند ؛ آنها ایرانی پاک و آزادی طلب واقعی بودند ، به من پیشنهاد کردند با قوه قهریه به مملکت مراجعت نمایم و وسائل آنان را هم ظاهراً حاضر نموده بودند .

من پس از مطالعه کامل ، صلاح مملکت را در مراجعت خود ندانستم ؛ زیرا این مراجعت باید به زد و خورد انجام میگرفت و دودستگی پیش آمد مینمود و دامنه پیدا میکرد . زیرا امور داخلی ایران به تنهایی حل اشکال را نمیکرد . و من هم مایل به هیچ قسم رفع مشکل سیاسی نبودم . بنابراین ، خونریزی بیفائده و رفتن یک نفر و آمدن نفرات دیگری را ایجاب مینمود . با اظهار امتنان از این دوستان ، به آنها نصیحت دادم : فداکاری نموده ، برای خاطر مملکت از هر پیش آمدی که منتهی به اغتشاش داخلی بشود خودداری کنند .

البته کسی نمیتواند نسبت ترس به من دهد ؛ زیرا این زد و خورد و قیام مسلح در غیاب من انجام میگرفت.»^۱

چون آتاترک رئیس دولت جدید ترکیه ، آنوشیروان سپهبدی را که سفیر

۱- «زندگانی سیاسی سلطان أحمد شاه» ص ۲۱۳ و ۲۱۴

ایران در آن کشور بود احضار کرد و با او برای احمد شاه پیغام داد و دعوت کرد که به ایران برگردد و از گُردهای ترکیه و ایران قوای کافی در اختیار او بگذارد که از مغرب ایران به مقرّ سلطنت خود مراجعت کند ، أحمد شاه در جواب میگوید :

« از طرف تشکر کنید ! سپهبدی اظهار میکند : اینکه جواب نشد !

علیحضرت ! دعوت را قبول میکنید یا خیر ؟!

شاه میگوید : این در قاموس سلسله ما نبوده که اجداد من با کمک یک کشور خارجی تاج و تخت خود را بدست آورده و یا حفظ کرده باشند و این ننگ را برای من به ارث گذارده باشند . فقط از طرف تشکر کنید و بگوئید : قبول نکرد . و به سپهبدی میگوید : من اگر میخواستم با وسائل غیر مشروع به ایران مراجعت کنم ، تسلیم انگلیس ها می شدم و به آنها در مقابل تقاضاهایشان سر فرود می آوردم.»^۱

« محمد علی شاه مخلوع چندین بار برای فرزندش کاغذ نوشت و از او خواسته بود که در امور مملکت دخالت کند . و حتی در سفر اول سلطان احمدشاه به اروپا همینکه شاه ایران به اسلامبول میرسد ، محمد علی میرزا در اولین ملاقات با فرزند خود مذاکره ، و بالأخره خواهش میکند که : در دو مورد بخصوص ، نصائح و تقاضای پدر خود را قبول کرده به انجام آن اقدام نماید . و آن دو مورد عبارت از این بوده که اولاً : نسبت به همسایه جنوبی رویه ملایمی پیش گرفته ، در انجام پاره‌ای از تقاضاهای آنها اقدام نماید . ثانیاً : در امور جاریه کشور مداخله نموده و در تمام موارد و قضایا نظریه خویش را عملی سازد .

ولی سلطان احمد شاه زیر بار نرفته ، در پاسخ اظهار داشته بود که : قانون اساسی به من چنین اختیاری نداده ، و من جز صورت تشریفات چیز دیگری

۱- همان مصدر ، ص ۲۱۵

نمی‌توانم باشم .

بالآخره محمد علی میرزا خود را ناگزیر می‌بیند که این را با مرحوم احتشام السلطنه سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی در میان نهد ، و او را واسطه قرار دهد که از جانب خود با فرزند خویش سلطان أحمد شاه در دو مورد سفارش کرده ، وارد مذاکره شود و به هر نحوی که ممکنست انجام آنرا خواستار گردد . سلطان أحمد شاه نیز به احتشام السلطنه در حضور پدر خود محمد علی میرزا پاسخ می‌دهد :

قانون اساسی به منزله کتبرات نامه‌ایست بین دو نفر ؛ و این کتبرات نامه را من تنظیم نکرده‌ام و شما آنرا امضاء کرده ، که اجرا نمائید !
من فعلاً در مقابل امر انجام شده‌ای واقع شده‌ام ؛ نمیتوانم از این کتبرات و موادی که در آن ذکر شده ، کوچکترین تخطی را بنمایم . بدین معنی که قانون اساسی مملکت کتبرات نامه‌ایست بین ملت و شاه .

من وقتی به سلطنت رسیدم در مقابل امر انجام شده‌ای واقع شده‌ام ، نمیتوانم آنرا قبول نکرده ، زیر آن بزنم . اگر این قانون در زمان من تصویب شده بود ، من آنرا با این کیفیت امضا نمی‌کردم ، و حقوقی برای خود قائل میشدم . حالا هم اگر در قانون اساسی تجدید نظر شد و به من ملت ایران اختیاراتی داد ، البته مداخله خواهم کرد . و الاً بهیچوجه حاضر نیستم که بر خلاف قانون اساسی کوچکترین اقدام و کمترین تخطی را بنمایم .

و اما در مورد طرز رفتار و سلوک من با انگلیسها و سائر همسایگان ، هر چه را مصالح مملکت اقتضاء نماید عمل خواهم کرد ، و لو اینکه به برکناری من از سلطنت یا به انقراض سلسله قاجاریه تمام شود.^۱

۱- «زندگانی سیاسی سلطان أحمد شاه» ص ۲۱۶ و ۲۱۷

«و این مسأله به خوبی میرساند که سلطان أحمد شاه نسبت به قانون اساسی مملکت، فوق العاده با نظر توقیر و احترام می‌نگریسته و هرگز حاضر نبوده است که کوچکترین اقدامی بر علیه آن کرده باشد.»^۱

در اواخر عهد سلطنت او بالأخص در سفرهایی که به خارج بنا بر الزام و اجبار رفته، جرائد و روزنامه‌ها به تحریک ماسون‌های انگلیسی، علیه او تهمت‌ها زدند و نارواها گفتند. و آن سلطان پاکدامن مظلوم از ساحت این افتراءها مصون بوده است.

در تاریخ زندگانی سیاسی او نیز آورده است:

«عارف قزوینی کینه دیرینه با قاجاریه داشته است. و لذا با تبلیغات زهراگین علیه سلطنت أحمد شاه و ایجاد نمایشنامه‌ها و کنسرت‌ها با اشعار دروغین که خود می‌سروده است و بر نفع سردار سپه تبلیغ میکرده است، نقش مهمی را ایفا کرده است.

عارف قزوینی مبتلا به افیون بوده، و در اِزاء این کمک‌ها که به رضاخان کرد بنا شد تا آخر عمر هر ماهی حقوق یک سروان به او بدهند، و او همدان را انتخاب نموده بدان صوب رفت. و تا آخر عمر چنان از کرده خود پشیمان بود که حدّ نداشت، و بالأخره با فلاکت و بدبختی در آنجا جان داد.

عارف، اشعاری بر علیه أحمد شاه گفته است که ما چند بیت از آنرا ذکر

می‌کنیم:

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد

زدیم تیشه بر این ریشه هر چه باداباد

.....

۱- همان مصدر، ص ۲۱۸

پس از مصیبت قاجار عید جمهوری
 یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
 خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
 چراغ سلطنت شاه بر دریچه باد
 تونیز فاتحه سلطنت بخوان عارف
 خداهش با همه بدفطرتی پیامرزا
 و همچنین غزل زیر از اشعار کذب و معروف اوست :
 سوی بلبل ، دم گل باد صبا خواهد برد
 خیر مقدم گل تا همه جا خواهد برد
 مژده ده مژده جمهوری ما تا همه جای
 هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد
 سر بازار جنون ، عشق شه ایران را
 در اروپا چه خوش انگشت نما خواهد برد
 کس نپرسید که آن گنج جواهر کز هند
 نادر آورد ، شهشه به چه جا خواهد برد ؟
 تا که آخوند و قجر زنده در ایرانند این
 ننگ را کشور دارا به کجا خواهد برد ؟
 زاهد ار خرقه سالوس به میخانه برَد
 آبروی همه میکدهها خواهد برد
 شیخ طرار به تردستی یک چشم زدن
 اثر از مصحف و تسبیح و دعا خواهد برد
 تاج کیخسرو و تخت جم اگر آبرویی
 داشت آن آبرو این شاه گدا خواهد برد

باد سردار سپه زنده در ایران عارف

کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد»^۱

و حقیر گوید: از اشعاری که در «دیوان ایرج میرزا» مذکور است و روابط او را با عارف قزوینی میرساند که با یکدیگر در نهایت صمیمیت بوده‌اند، می‌توان به درجهٔ فساد اخلاق عارف در حدّ اعلاّی از فساد پی برد.

و همچنین آمده است که: «چون انگلیس‌ها پیشنهاد کردند راه‌آهن را از جنوب تا بندر جز (گز) بکشند، او مشروحاً معایب این راه را تذکّر داد و گفت: مصلحت راه‌آهن ایران، شرقی به غربی است، و به تجارت هند به ایران و سواحل مدیترانه، و ترانزیت ایران کمک میکند؛ ولی راه‌آهن جنوب به شمال فقط جنبهٔ نظامی و سوق‌الجیشی دارد و بر مصلحت ملت ایران نیست. و من نمیتوانم پول ملت را گرفته و یا از خارج وام بگیرم، صرف راه‌آهنی که فقط جنبهٔ نظامی برای انگلیس‌ها دارد بکنم.

وزیری که واسطه و حامل پیغام بود به سلطان أحمد شاه عرض میکند که: با این صراحت هم نمی‌شود به وزیر مختار انگلیس جواب یأس و منفی داد! خوب است یک قدری ملایمتر جواب داده شود.

سلطان أحمد شاه قدری تأمل کرده، سپس در جواب می‌گوید: آقا! آنها، هم من و هم تو را بهتر از خودمان می‌شناسند؛ اگر غیر از این جواب داده شود خواهند فهمید که به آنها جواب دروغ داده‌ایم. بهتر اینست که به همین صراحت گفته شود که من با این نقشه هیچگونه موافقت ندارم.»^۲

و ایضاً در تحت عنوان اینکه: «چرا سلطان أحمد شاه با ترور کردن رضاخان مخالف بود؟» چنین آورده است:

۱ و ۲- «زندگانی سیاسی سلطان أحمد شاه» ص ۲۲۲ تا ص ۲۲۶، و ص ۲۸۴

« بیش از دو سه ماه به انقراض سلسله قاجاریه و جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ نمانده بود . سلطان أحمد شاه در سویس بسر می برد . یکی دو نفر از نزدیکان و منسوبان وی که قصد عزیمت به ایران را داشتند به منظور خداحافظی نزد سلطان أحمد شاه رفته ، اظهار داشتند که میخواهیم به ایران مراجعت نمائیم ؛ اجازه می فرمائید !؟

در ضمن این ملاقات گلایه از طرفین شروع شد . شاه از آنها گله کرد : چرا کمتر نزد من می آئید !؟ آنها به قسمی دیگر گله کردند .

شاه در حالیکه اشک از گوشه چشمانش جاری بود اظهار داشت : حقّ دارید پیش خودتان اینطور فکر کنید که سلسله قاجاریه را من منقرض خواهم کرد ، و من باعث بدبختی دودمان قاجاریه شده ام .

ولی این فکر و نیت را تا موقعی میتوانید داشته باشید که موقعیتی نظیر موقعیت من نداشته باشید ! ولی اگر به جای من بودید ، تصدیق میکردید که هرچه من کرده ام به صلاح ملت و مملکت و خانواده قاجاریه کرده ام .

یکی از آنها جواباً در لفافه اظهار داشت که : شما خودتان وسائل انقراض را فراهم میکنید ! اگر اجازه داده بودید ، کلک رضاخان را کنده بودند ؛ دیگر امروز دچار اینهمه مشکلات نبودیم !

شاه حرف او را قطع کرده ، اظهار داشت : اگر به فرض رضاخان را کشته بودیم ، رضاخان دیگری برای ما می تراشیدند ! اگر رضاخان کشته شده بود ، فوراً رضاخان دیگری با هزار درجه شدت برای ما می تراشیدند ؛ و در اطراف کشته شدن رضاخان هم برای ما چیزها میگفتند و همه جور نسبتی به ما میدادند .

پس صلاح ما نبود که راضی شویم رضاخان را ترور یا معدوم کنند . یکی دیگر از آنها اظهار داشت : کار مشکلی نیست . ما روابط شما را با

انگلیسها التیام میدهیم، در اینصورت مراجعت شما به ایران اشکالی نخواهد داشت!

شاه بدون تأمل در جواب گفت: اگر شما بدانید که تقاضای آنها چیست هرگز چنین پیشنهادی را نمیکردید! من اگر تسلیم آنها بشوم در هر صورت نقشه‌ای که طرح شده عملی می‌شود، با این شرط که کلیه تقاضاهای آنها عملی میشود منتهی با دست من. و در اینصورت من مفتضح و بدنام خواهم شد، و رضاخان جنّت مکان.

بگذارید خود رضاخان نقشه آنها را عملی نماید؛ در اینصورت بالأخره او رسوا و مفتضح خواهد بود، و من جنّت مکان. قضاوت این امر هم با تاریخ است که گذشته را دیده و آینده را خواهد دید، آن وقت هر دورا با هم سنجیده، قضاوت خواهد کرد. فعلاً از من جز تسلیم مقدرات گشتن کار دیگری ساخته نیست.

و اگر خانواده قاجاریه هم منقرض میشوند بشوند، ولی من موجبات بدبختی کسی را فراهم نیآورده‌ام. و حاضر نیستم بهیچوجه تسلیم اراده دیگران بشوم، و تا دنیا باقی است و نامی از تاریخ برده می‌شود، به بدنامی نام خود را ثبت نمایم؛ حالا هر که هرچه تصور میکند بکند.

اگر نسبت جبن و ترس به من میدهند بدهند؛ نسبت خیانت به من نمیدهند. باز این خود یک خوشبختی است برای من و برای خاندان من! «گویاروی همین سوابق بوده که پوانکاره رئیس جمهور اسبق فرانسه که با أحمد شاه خیلی دوست بوده و اغلب با یکدیگر ملاقات هائی گرم غیر رسمی و دوستانه می‌نموده‌اند، به أحمد شاه اظهار کرده است که: من تعجب میکنم که

۱- «زندگانی سیاسی سلطان أحمدشاه» ص ۲۸۶ و ۲۸۷

با تمام هوش و فراستی که در شما سراغ دارم و با این متانت و درایتی که دارید ، چگونه عاجز از ادارهٔ تشکیلات خود هستی؟! و شاید ملت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه خواه قانونی را نداشته باشد؟! و تو با این کیفیت برای سلطنت مملکتی مثل سویس خوب و شایسته می‌باشی ، تا ملت آن بتواند از وجود تو استفاده نماید!»^۱

« دو سه ماه که از جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰۴ (جلسهٔ انقراض قاجاریه در مجلس) گذشته بود ، در شهر نیس (در جنوب فرانسه) که اغلب لردهای انگلیسی و سائر متمولین دنیا هم برای تفریح به آن شهر می‌روند ، در یک دعوت رسمی که از طرف أحمد شاه به عمل آمده بود ، شاه مخلوع ایران به منظور دفاع از تاج و تخت خود یک سخنرانی مشروح و مفصّلی ایراد نموده ، برداشت نطق خود را از تاریخ سیاسی ایران شروع و در حدود یک ساعت با بلاغت روی تاریخ ایران بحث کرده و سپس مطالب مهمّی راجع به تغییر سلطنت در ایران ایراد نموده که ما به عللی چند فعلاً از زمینه و مفهوم این سخنرانی تاریخی صرف نظر میکنیم.»^۲

« اغلب در مواقع باریک و سخت با رئیس الوزراهای وقت تباری کرده ، به استعفای آنان قضایای سیاسی صورت دیگری پیدا میکرد . و در نتیجهٔ آن ، حیات سیاسی کشور دچار لطمه و سخته نمی‌گشت .

و همین وطن‌دوستی و اتخاذ رویهٔ سیاسی آن مرحوم بود که پس از عزل مشاّرُ اَلیه در اغلب جرائد خارجی از مشاّرُ اَلیه تعریف و تمجید شد ، حتّی یکی از جرائد در مقالهٔ خود ، این عبارت را نوشته بود :

۱- «زندگانی سیاسی سلطان أحمدشاه» ص ۲۱۸

۲- همان مصدر ، ص ۲۰۰

«ملت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه و قانونی و وطن پرستی را

نداشت».

در آن زمان دو قوای مخالف کشور را اشغال کرده بود، و در اثر نفوذ خود و عدم قدرت حکومت مرکزی ایران، دائماً اسنادی از مشارٌ الیه میخواستند تحصیل نمایند.

أحمد شاه خود را مصنوعاً و سواسی نشان داده، به این بیماری مدتها تمارض نمود، و بقدری نقش خود را خوب بازی میکرد! و حتی اغلب برای اینکه امر را کاملاً مشتبّه نماید، به عنوان اینکه اشخاصی که گرد او هستند ممکنست آلوده به میکرب باشند، سماور و قند و چای میخواست و خودش شخصاً چای درست میکرد که به دست دیگری تهیه نشود؛ مبادا آلوده گردد. و انعکاس این موضوع و این تمارض برای این بود که: مطلقاً قلم در دست نگیرد. و به همین بهانه اصولاً قلم در دست نمیگرفت، و چیزی را امضاء نمیکرد.

اگر احیاناً بعضی از نمایندگان خارجی با شاه ملاقات میکردند و تقاضائی داشتند، أحمد شاه اصولاً از کسی چیزی نمیگرفت؛ اظهار میکرد: کاغذ را بگذارید روی میز! به هیئت وزراء میفرستم و دستور میدهم که جواب آنرا هرچه زودتر به شما بدهند.^۱

«چون برای غلبه بر خصم، مخالفین به او میگفتند: تشکیل حزب بده! او در جواب میگفت: من وقتی پادشاه مشروطه هستم، رئیس حزب ملت، و عموم افراد کشور عضو آن خواهند بود. اما اگر عدّه قلیلی از این حزب را جدا نموده، متمائز کردم و گفتم که استثناء این حزب من خواهد بود و اختصاص به

۱- همان مصدر، ص ۲۰۱

من خواهد داشت ، لازم می آید که نسبت به سائرین با نظر تحقیر نگریسته ، آنها را جزو حزب خود ندانم .

آن وقت عکس العمل اینکار این خواهد شد که مردم هم در مقابل این حزب ، حزب دیگری را ایجاد نمایند که مرا مقاومت با آن حزب محال و غیر ممکن خواهد بود.^۱

برای بی حیائی و پرروئی ، و در عین حال قدرت نفوذ و تأثیر شیطنت و مکر انگلستان در آن دوره ، به داستان زیر توجه نمائید که تا چه اندازه بطور وضوح ، مطلب را میرساند :

« تصمیم انگلیسها به خلع قاجاریه »

... سران قاجاریه که متوجه شدند انگلیسها بواسطه مخالفت با احمد شاه در صدد تغییر رژیم و برکناری او هستند ، جلسه ای تشکیل داده ، صلاح در این دانستند که با انگلیس مستقیماً وارد مذاکره شده و فرد دیگری از خاندان قاجار را روی کار بیاورند .

در این جلسه قرار شد **نصرت السلطنه و عضد السلطان** عموهای سلطان احمد شاه به اروپا مسافرت نموده و آقاخان محلاتی را که انگلیسها به او نظر خوبی داشته به همراه خود برداشته ، به لندن بروند و مستقیماً با **لرد کرزن** وزیر خارجه انگلیس مذاکره نمایند .

این هیئت وقتی وارد لندن شدند ، سه نفری تقاضای ملاقات نمودند . وزیر خارجه انگلیس وقت ملاقات داد . در این ملاقات منظور خود را با صراحت بیان نمودند .

وزیر خارجه انگلیس در جواب آنها گفته بود که پرونده این مسأله در

۱- «زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه» ص ۲۰۳ و ۲۰۴

دست مدیر کل امور شرق است و او فعلاً به مرخصی به اسکاتلند رفته است . نامه‌ای به او مینویسم . با او مذاکره کنید ، شما را در جریان خواهد گذاشت ! سه نفری به اسکاتلند رفته ، زنگ خانه ییلاق مدیر کل را به صدا درآوردند . مدیر کل در حالیکه از حمام بیرون آمده و حوله حمام روی شانه‌اش بود، در را باز کرد و علت را سؤال نمود .

نامه وزیر خارجه را به او دادند . تعارف کرد که وارد شوند . در اطاق ناهارخوری نشستند .

آقاخان محلاتی علت ملاقات را بیان نمود و خواهش کرد : اکنون که خیال برکناری سلطان أحمد شاه را دارید ، بهتر است هر فرد دیگری که مورد قبول شماست به سلطنت انتخاب شود .

مدیر کل مزبور پس از آنکه سؤال کرد که : آیا مطلب دیگری هم دارید ؟! جواب منفی شنید . کاغذوزیر خارجه که روی میز جلوی او بود با دست سر داد روی میز و گفت :

«ما دیگر با این خانواده که در طول صد و پنجاه سال ما را با روسها همیشه در یک متری جنگ قرار داده بود نمیتوانیم کار بکنیم» .

آن سه نفر نگاهی به هم نموده ، یکی از آنها گفت : **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** .^۱

آنگاه مدیر کل امور شرق ، نصرت السلطنه و عضد السلطان را مخاطب قرار داده ، اظهار داشت نسبت به شما مزاحمتی نخواهد شد ، و امنیت شما تضمین است .

این دو نفر از راه روسیه عازم ایران شدند . هنگامی که از رشت به طرف

۱- ذیل آیه ۱۵۶ ، از سوره ۲ : البقرة

طهران حرکت می‌کردند ، عده‌ای ناشناس با سر و کله بسته ، در امامزاده هاشم اتومبیل آنها را متوقف نمود . هر چه داشتند همه را گرفته و لخت نمودند .
 نصرت السلطنه خود را به کنسولگری انگلیس در رشت رسانید ، و وضع خود را بیان نمود . ۲۴ ساعت بعد کلیه اسبابها و اثاثیه آنها که ربه بوده بودند بدون کم و کسر تحویل آنها دادند.^۱

مرحوم مدرّس رضوان الله علیه ، با تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی مخالف بود و نطقهای منطقی و مستدلّ در مجلس نمود . و قبل از این جلسه مجلس که در روز نهم آبان ۱۳۰۴ بود ، از طرف خود ، آقای رحیم‌زاده صفوی را به پاریس نزد احمد شاه فرستاد که به هر قسم باشد او را به ایران عودت دهد . در احمد شاه هم پیام مدرّس مؤثر واقع شد و بر خلاف پاسخهای منفی که به دیگران میداد ، از دعوت مدرّس استقبال کرد . ولی به جهاتی چند از جمله سهل انگاری و به دفع الوقت گذراندن **مفتاح السلطنه** سفیر کبیر ایران در تهیه کشتی برای مسافرت به ایران که هر بار با مزاح و شوخی میگذراند و میگفت : اعلیحضرت همایونی اروپای به این زیبایی را گذاشته ، کجا می‌خواهند بروند ؟ - و این به اشاره انگلیسها بود - و دیگر بواسطه گذشتن وقت ، و سوء ظنّ به پیام ، و سوء ظنّ به ولیعهد ، کم کم در حرکت تعجیل ننمود تا موقع سپری شد . و مجلس غیرقانونی بواسطه نداشتن رئیس که مستوفی الممالک استعفا کرده بود ، و از چندی قبل به همین جهت نیز رئیس سابقش مؤتمن الملک استعفا نموده بود ؛ با قید دو فوریت ، بدون مشورت و اطلاع قبلی قاجاریه را خلع ، و رضاخان را به حکومت موقت منصوب نمود .^۲

۱- «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه» ص ۲۴۲ و ۲۴۳

۲- «تاریخ بیست ساله ایران» جلد سوم : انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله»

به جهات عدیده‌ای در مجلس نهم آبان که قاجاریه را از سلطنت خلع کردند، که آن جهات دلالت بر عدم قانونیت آن مجلس داشت و این امر ممکن بود بعداً اشکال برای سردار سپه پیش آورد و حکومت او را حکومت قهری و جبری نشان دهد؛ از طرف پهلوی، ذکاءالملک فروغی^۱ مأمور به اروپا گردید که در پاریس با **احمد شاه** ملاقات نماید و مشاراًً لیه را هر طور که ممکن است تطمیع نموده و حاضر سازد که استعفانامهٔ خود را نوشته و تسلیم نماید؛ و در مقابل پولی هم بگیرد.

« پس از آنکه فروغی با سلطان احمد شاه ملاقات کرد و تقاضای خود را به عرض رسانید، جواب منفی شنید. فروغی در خاتمهٔ تقاضای خود اضافه نمود که من مأمورم و اجازه دارم که تا **یک میلیون لیره** استعفانامهٔ آن جناب را خریداری نمایم.

احمد شاه متغیر شده اظهار داشت که: من حاضر نیستم حتی به هزار برابر این مبلغ بفروشم. و تو به ارباب خود از قول من بگو که این خیال باطلی است که کرده‌ای! زیرا من پیش وجدان خود و در مقابل نسلهای آیندهٔ ایران سرفرازم که حتی حاضر شدم از سلطنت برکنار شوم، ولی خیانت نکردم و جز وظیفه‌ای که به من محول شده بود کار دیگری انجام ندادم و تاریخ قضاوت خواهد کرد که من بر خلاف ارادهٔ ملت ایران از سلطنت برکنار شده‌ام.

بنابراین اگر استعفا نمایم، مثل اینست که من رضایت داده‌ام و سلطنت را

⇨ پهلوی، حسین مکی، ملخصی از ص ۳۰۳ تا ص ۳۷۰

۱- محمد علی فروغی ذکاءالملک، از کسانیست که در دورهٔ پهلوی خدمات مهمی به وی نمود، و چندین سال پست نخست وزیری را شاغل بود. اسمعیل راین در کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» ج ۲، ص ۵۳ و ۵۴، او را از فرقهٔ ماسونری و دارای مرتبهٔ استاد اعظم شمرده است، و عکس وی را با لباس مخصوص گراور نموده است.

حَقّ خود ندانسته‌ام .

لذا اگر تمام دنیا را به من بدهید ، استعفا نخواهم داد.»^۱

« أحمد شاه در تاریخ ۲۷ شعبان المعظم ۱۳۱۴ هجری قمری متولد شد . مادرش ملکه جهان ، دختر نائب السلطنه کامران میرزا ، به عفت و عصمت و تقدّس و پاکی نیت و خیرخواهی معروف و موصوف بود . و در سال ۱۳۲۷ قمری یعنی در سنّ ۱۲ سالگی پس از خلع محمد علی شاه به سلطنت رسید . و در تاریخ هفدهم ربیع الاول ۱۳۳۴ قمری تاجگذاری نمود . و در تاریخ ۳ ربیع الآخر ۱۳۴۴ قمری برابر با نهم آبان ماه ۱۳۰۴ خورشیدی به عللی چند که شمه‌ای از آن بیان شد ، با یک دنیا افتخار از سلطنت ایران بر خلاف میل و اراده حقیقی ملت ایران برکنار شد .

و بالأخره در سال ۱۳۰۷ خورشیدی [۱۳۴۷ قمری] پس از یک سلسله کسالت و بیماری طولانی ، برای همیشه چشم از جهان پوشیده و به سرای جاودانی شتافت .

بر حسب وصیت او جنازه آن مرحوم از کشور فرانسه بوسیله هواپیما به عتبات عالیات حمل و در کربلا به خاک سپرده شد . هنگام ورود جنازه در بغداد کلیه سفارتخانه‌های مقیم بغداد ، غیر از سفارتخانه دولت ایران که بیرق آن تمام افراشته بود ، بیرق‌های خود را به احترام ورود جنازه ، نیمه افراشته نموده ، احترامات رسمی معمول گردید . و از طرف دولت عراق نیز احترامات نظامی بوسیله گارد احترام به عمل آمد.»^۲

« أحمد شاه در پاریس زندگانی دردناک خود را خاتمه داد و در آنجا جان سپرد . چند نفر از دوستان وفادارش پس از تشریفات مذهبی به آئین محمدی ،

۱ و ۲- «زندگانی سیاسی سلطان أحمد شاه» ص ۲۴۵ و ۲۴۶ ، و ص ۲۰ و ص ۲۲

طبق وصیت او جنازه اش را به عراق آوردند و در آن خاک مقدس به خاک سپردند.^۱

قبر او در پشت سر حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در مقبره خانوادگی قاجاریه می باشد. رحمةُ اللهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً، جَعَلَهُ اللهُ مِنَ الْوَاصِلِينَ الْفَائِزِينَ مَعَ إِمَامِهِ الشَّهِيدِ، اللَّائِذُ بِفِنَاءِ بَيْتِهِ الْكَرِيمِ.

باری! شاهد ما از سرگذشت این سلطان مظلوم، بیان سیطره و غلبه دولت انگلستان بود بر کشور اسلام که بنام آزادی و حریت، همه شئون حیاتی و انسانی ما را لگد مال نموده، و این مدعیان پر ادعا سیصد سال است که به انواع خدعه ها و نیرنگ ها حتی به نام الغاءِ بردگی و اعطاءِ مساوات و برادری و برابری، از نهایت درجه تجاوز و تعدی و اسارت و قتل و شکنجه و زندان فروگذار نبوده اند، و برای غارت اموال ما از هیچ جنایت و خیانتی مضایقه نداشته اند.^۲ اما قرآن کریم و دستورهای حیات بخش آن همینطور زنده، و با

۱- همان مصدر، ص ۲۸۹

۲- از طرز رفتار و سلوک احمدشاه خوب روشن میشود که مقصد و مقصود لواداران اصلی مشروطه، ایجاد محیط مساوات و عدل و رفع استبداد نبوده است؛ و گر نه با وجود چنین پادشاه عادل و بایستی به کمال مطلوب رسیده و ایران بر فراز قلعه عظمت و داد و علم و ترقی عروج کند. مشروطه از ناحیه انگلستان به ایران آمد و این باد شوم و سموم از آنجا وزید تا ایران را در زیر پرده موهوم آزادی ببلعد و لقمه چاشت خود قرار دهد. اما این ندادر زیر لافافه جلوگیری از ظلم و جنایت شاهان مستبد و اعوانشان، و در زیر لوای دفع و رفع استبداد دینی یعنی علمای درباری و طرفدار حکومت دولتیان ظهور کرد. و چون با وضع و موقعیت استبداد شدید و خودسری و خودکامی و عیاشی شاهان و شاهزادگان مواجه بود، مورد پسند عامه مردم ضعیف و رنج دیده و علمای متدین و دلسوز قرار گرفت و آنان را علیه دستگاه ظلم و استبداد و ایجاد معدلتخانه تحریک نمود، غافل از آنکه این نام آزادی، عروسک بازی و خیمه شب بازی است برای خواب کردن مردم خوش باور و پاکدل»

مرور دهور و کرور ، گرد نمیتواند بر ساحت اقدسش بنشیند .
اگر دشمنان ما به قرآن ایمان نیاورند ، و تعلیماتش را به جان و دل
نپذیرند ، هستند کسانی که با شنیدن یک نغمه جانبخش این کتاب آسمانی
بیهوش و مدهوش می شوند ، و برای إعلاء کلمه قرآن حاضرند تا سرحد
فداکاری و فناء و ایثار ، جان و مال و ناموس و زن و فرزند را بدهند و از همه چیز

⇐ مسلمان ایران .

اگر کسی کتاب «تنبيه الملة و تنزيه الأمة» عالم جلیل آیه الله نائینی (قدّه) را با دقت
بخواند ، در می یابد که این رادمرد بزرگ چگونه با دلسوزی و نصیحت و استدلال قوی و
متین ، اساس حکومت مشروطیت را پایه ریزی میکند و یگانه راه علاج و خلاص ملت
مظلوم ایران را در برقراری مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی که جنایات شاهان
خودکامه را مهار میزند میداند . در حالیکه اصل استدلال صحیح است ولی نمیدانست که
مطلب آزادی خواهان کلمه حقیقی **يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ** بود . آنان میخواستند از روی این پل بر اجساد
شهادی ایران عبور کنند و امثال شیخ فضل الله نوری را به دار آویزند و امثال أحمد شاه
مظلوم و غیور و متدین و آزادی خواه را در سیاهچال مرگ و نابودی بفرستند و رضاخان
متعدی و متجاوز را بروی کار آورند . بعضی از مستبدین هم نیز چون این نیرنگ را
دریافته بودند حاضر به تسلیم نمی شدند و بسیاری از آنها نیز برای حفظ اصل و اساس
سلطنت گرچه جائر باشد از مرام و رویه خود دست نمی کشیدند .

ولی هر دو دسته اشتباه می نمودند ؛ هم استبداد غلط بود و هم مشروطه که در واقع در
صورت درست پیاده شدن هم - طبق خواب نائینی - مانند شستن دستهای کینز سیاه بود که
آلوده به نجاست باشد . حقیق و واقع ، دولت اسلام و انقلاب مردم بر اساس حکومت قرآن و
تشکیل حکومت اسلام بر اساس صحیح و معنی واقعی ولایت فقیه بود که در آن زمان کسی
دم نزد ؛ زیرا بزرگان و علمای صالح و اعلام ما با همان روش نسبی و پسندیدن ظلم نسبی
خو گرفته بودند ، و به ظاهر سلاطین بواسطه تدین صوریشان قناعت ورزیده بودند ؛ و این
غلط بود . لله الحمد و له المنة اینک پس از گذشتن قریب یک قرن از آثار شوم و جنایت
خانمان برانداز آن نام آزادی ، ملت اسلام پا در جاژه واقعیت برداشته است .

بگذرند .

و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ قُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا * قُلْ ءَأَمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُونَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا * وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا .^۱

«و ما به حقّ، قرآن را فرود آوردیم، و آن به حقّ فرود آمده است. و ما ترا

نفرستادیم مگر برای آنکه بشارت دهنده و ترساننده بوده باشی !

و این کتاب آسمانی، قرآن و قابل خواندن است، که آنرا بطور جداگانه و با فاصله قرار دادیم تا آنرا با مهلت برای مردم بخوانی؛ و ما آنرا بتدریج فرود آوردیم .

بگو ای پیغمبر ! ایمان بیاورید به آن یا ایمان نیاورید، کسانیکه قبل از آن به آنها علم داده شده است زمانیکه قرآن بر آنها خوانده شود، به سجده خداوندشان بر روی ذقن‌ها و چانه‌هایشان بر خاک می‌افتند و می‌گویند: پروردگار ما پاک و منزّه است. و حقّاً وعده پروردگار ما متحقّق و شدنی است. و بروی چانه‌هایشان بر خاک می‌افتند گریه می‌کنند، و بر خشوع و شکستگی آنها می‌افزاید.»

این آیات عجیب است؛ بالأخصّ آیه اوّل که پس از آنکه می‌گوید: ما قرآن را به حقّ نازل کردیم و آن به حقّ نازل شد، می‌فرماید: ما ترا نفرستادیم مگر برای بشارت و بیم. با آنکه حقّ عبارت آن بود که بگوید: ما قرآن را نفرستادیم مگر برای بشارت و بیم؛ زیرا سخن در قرآن است نه در رسول.

۱- آیات ۱۰۵ تا ۱۰۹، از سوره ۱۷: الإسراء

بنابراین ، این آیه میرساند که رسول الله حقیقت قرآن است ؛ و حَقَّانِیَّتِ قرآن در نزول ، حَقَّانِیَّتِ رسول خدا در بشارت و بیم است .
براین اصل امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین در جنگ صفین که معاویه با خدعه عمرو عاص قرآن ها را بر سر نیزه کرد فرمود : به این قرآن توجه نکنید ؛ آنرا با نیزه و تیر بیندازید ! منم قرآن ناطق : **أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ** .

ولی مردم عوام ، سطحی بین هستند . به متون و حقائق فکرشان نمیرسد . در ظاهر و صورت هر چه ببینند ، همان را ملاک حَقَّانِیَّتِ می شمردند . به فرمایش آن حضرت گوش فرا ندادند ، و دورش را گرفتند و گفتند : فوراً تسلیم حکم حکمین بشو و قرآن را حکم کن ، وگرنه اینک ترازیر ده هزار قبضه شمشیر قطعه قطعه میکنیم . فرمود : یک ساعت به من مهلت دهید که الآن مالک اشتر است که فتح کند و خود را به خیمه معاویه برساند . گفتند : ابداً مهلتی نیست .
خفاش انکار خورشید میکند . خورشید هست ، مشرق و مغرب عالم را نور بخشیده است ؛ انکار او حجاب اوست ، ضعف بصر اوست ، نایبائی اوست . باید چشم را معالجه کرد ؛ نه خورشید را منکر شد .
مامقانی گوید : « چقدر خوب خلیل عروزی نحوی این مطلب را بیان کرده است ؛ چون از او پرسیدند : ما تقول فی علی بن ابی طالب علیه السلام ؟!
«تو درباره علی بن ابی طالب چه میگوئی؟!»

در پاسخ بدین عبارت گویا شد :

ما أقول فی حق امری کتمت مناقبه أولیاءه خوفاً ، و أعداؤه حسداً ؛ ثم ظهر من بین الکتمین ما ملأ الخافقین !

«من چه بگویم درباره مردیکه دوستانش مناقبش را پنهان داشتند از ترس دشمنان ، و دشمنانش پنهان داشتند از حسد و عداوت ؛ و معذک در مابین این

دو گونه پنهانی ، مناقب او مشرق تا مغرب عالم را پر کرده است!»
و مُتَنَبِّئِ شاعر مشهور ، چون به وی اعتراض نمودند که تو راجع به مدح
أمیرالمؤمنین علیه السّلام با وجود کثرت اشعاری که سروده‌ای شعری
نگفته‌ای؟! در جواب گفت :

وَ تَرَكْتُ مَدْحِي لِوَصِيِّ تَعَمُّدًا

إِذْ كَانَ نُورًا مُسْتَطِيلًا شَامِلًا (۱)

وَ إِذَا اسْتَطَالَ الشَّيْءُ قَامَ بِنَفْسِهِ

وَ صِفَاتُ ضَوْءِ الشَّمْسِ تَذْهَبُ بَاطِلًا (۲) ۱

۱- «من از روی عمد و قصد ، مدح وصی رسول خدا را ترک نمودم. زیرا که او
نوری است طویل و کشیده و سر بر افلاک برآورده ، بطوریکه همه موجودات را
شامل گردیده است.»

۲- «و مدح من ، نوری است از جانب من که با آن ، نقاط تاریک و مبهم
چیزی را روشن می‌کنم. اما در آنجائیکه چیزی طولانی و گسترده و شامل باشد
و همه جا را گرفته باشد ، در اینصورت او به خودش قیام دارد و به ذات خود
درخشان است ؛ و نور خورشید هم نمی‌تواند او را نشان دهد و بنابراین هدر
می‌شود و از بین می‌رود.» زیرا مدح و تعریف همچون چراغی برای رفع ابهام در
ظلمت است ؛ و آن موجودیکه ذاتش نور محض گسترده و واسع و شامل است ،
حتی پرتو خورشید هم نمی‌تواند او را روشن کند و رفع ابهام نماید. او در ذاتش
ابهام ندارد و از خورشید روشن تر است.»

وجود او حقیقت نور است ، و حقیقت قرآن است. او بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ است .

او مُخْبِيٌّ وَ مُبْهِتٌ است .

۱- «تنقیح المقال» طبع رحلی ، ترجمه علی بن ابی طالب ، ج ۲ ، ص ۲۶۴

روزی که شود إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ

و آنکه که شود إِذَا التُّجُومُ أَنْكَدَرَتْ

من دامن تو بگیرم اندر سُئِلْتُ

گویم : صِنَمَا ! بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتَ؟

* * *

عشق تو مرا أَلَسْتُ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

هجر تو مرا إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٍ

بر کنج لب نوشته يُحْيِي وَ يُمِيتُ

مَنْ مَاتَ مِنَ الْعِشْقِ فَقَدْ مَاتَ شَهِيدٍ

شمشیر ابن ملجم مرادی بر قرآن فرود آمد و آنرا شکافت . قطعات بدن حسین علیه السلام اوراق جدا جدا شده قرآن است . چه خوب شاعر این واقعیت را در پیکر وی که از فرط نور تجلیات جلال حضرت حق مصحفانه ورق ورق شده و بر روی زمین افتاده است ، شرح میدهد :

چو رسید زینب مبتلا بر قتلگاه پیر از بلا

رَأَتْ الْحُسَيْنَ مُقَطَّعًا وَ عَلَى التُّرَابِ مُرَمَّلًا

ز تجلیات جمال حق شده مصحفانه ورق ورق

ز وفا نوشته به هر ورق که : أَنَا الشَّهِيدُ بِكَرْبَلَا

ز نجوم زخم تنش فزون ، ز حساب و شماره شده برون

زده خیمه گرد وجود آن ، سپه مصیبت و ابتلا

چو بدید کشته برادرش ، ز وفا گرفت چو در برش

سخنی شنید ز حنجرش فأجابہ کہ بَلَى بَلَى

که مگر نه ای تو برادرم ؟ ز نژاد حضرت مادرم ؟

به فدای پیکر تو سرم ، لِمَ فِی التُّرَابِ مُجَدَّلًا ؟

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى الْحُسَيْنِ ، وَ أُمَّهِ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ
عَلَى التَّسْعَةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ ، وَ الْحَقْنَا بِهِمْ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، وَ أَهْلِكَ وَ
الْعَنَ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ؛ ءَامِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

بحث ششم:

سیرت آن در آیات نفی و تفسیریه:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي نَقَّشَ فِيهِ
جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ
إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ
يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءٰلِهِ الطَّيِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
 وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ یَوْمِ الدِّیْنِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

قَالَ اللّٰهُ الْحَكِیْمُ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ :

اللّٰهُ نَزَلَ اَحْسَنَ الْحَدِیْثِ كِتَابًا مُّتَشَبِهًا مَّثَانِیَ تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُوْدُ
 الَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِیْنُ جُلُوْدَهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ اِلٰی ذِكْرِ اللّٰهِ ذَلِكِ هُدٰی
 اللّٰهُ یَهْدِیْ بِهٖ مَنْ یَشَآءُ وَ مَنْ یُضَلِّ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ .

(بیست و سومین آیه ، از سوره زمر : سی و نهمین سوره از قرآن کریم)

«خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است . کتابی است که تمام آیاتش با هم شباهت دارد . و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار است . بواسطه آن ، پوست اندام کسانی که از پروردگارشان در ترس و خشیت هستند جمع می شود و به تکان و لرزه می افتد ؛ و سپس پوستهایشان و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام میگیرد و نرم و ملایم می شود . اینست طریق هدایت خداوند ؛ به هر کس که اراده کند ، وی را هدایت نماید ؛ و کسی را که خداوند گمراه کند ، دیگر از برای او راهنمایی نیست.»

حضرت استادنا الأكرم علامه آية الله طباطبائی قدس الله سره العزيز در تفسیر این آیه فرموده اند : «مراد از أحسن الحدیث ، قرآن است . و معنای

حدیث، گفتار است؛ همچنانکه آمده است:

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ^۱. «همانند گفتار قرآن، گفتاری بیاورند!» و نیز آمده است: فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ^۲. «به کدام سخن غیر از سخن قرآن ایمان می‌آورند؟»

و بدین سبب بهترین گفتار است، که اشمال دارد بر عین واقعیت و محض حقیقت که لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ^۳؛ و كَلَامُهُ الْمَجِيدُ^۴.

«باطل نه می‌تواند از روبرو و مقابل قرآن به آن راه یابد، و نه از پشت سر و عقب آن.» و «آن کلام با مجد و عظمت خداوند است.» و معنای كِتَابًا مُتَشَبِهًا آنستکه بعضی از اجزای آن با بعضی دگر شباهت دارد. و این غیر از تشابهی است که در متشابه برابر محکم آمده است. زیرا آن برای بعضی از آیات قرآن است، و این برای تمام آیات.

و مثانی جمع مثنیة، به معنای عطف توجّه و روی آوردن است. چون آیات قرآن بعضی بر بعضی دگر ناظر است و مبین معنای آن است، و بعضی تفسیر بعضی دگر را می‌نماید؛ بدون آنکه یکدیگر را دفع کنند و مناقضه‌ای پیش بیاورند و اختلافی پدید آید. همانطور که میفرماید:

۱- صدر آیه ۳۴، از سوره ۵۲: الطور

۲- آیه ۵۰، از سوره ۷۷: المرسلات

۳- قسمتی است از آیه ۴۱ و ۴۲، از سوره ۴۱: فَصَلت: إِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

۴- اقتباس از دو آیه قرآن است:

اول: آیه ۱، از سوره ۵۰: ق: قَ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ.

دوم: آیه ۲۱ و ۲۲، از سوره ۸۵: البروج: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^۱.

«آیا در این قرآن تدبّر و تأمل نمیکنند؟ و اگر هر آینه این قرآن از نزد غیر خدا آمده بود، تحقیقاً در آیات آن اختلاف بسیاری را در می یافتند.»
و معنای تَفَشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ آنستکه: پوستهای بدنشان بواسطه استماع این امر هائل و ترساننده، و یاروئیت آن، چنان منقبض و جمع می شود که ناشی از بصیرت موقوف نفوسشان در قبال عظمت پروردگارشان است. زیرا چون به ساحت قدس و کبریائیت او توجه نمایند، دلهایشان در اضطراب و دهشت افتد، و پوستهای بدنشان شروع به انقباض و جمع شدن میکند.^۲»

و همچنین از آیات کریمه این کتاب مبین است:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ^۳.

«و هر آینه ما تحقیقاً به تو هفت آیه از آیات ناظر به هم را داده ایم، و ما به تو قرآن عظیم را داده ایم!»

حضرت استاد قدس الله نفسه در این آیه فرموده اند: «مراد از سبع المثانی سوره حمد است، همانطور که در بسیاری از روایات وارده از رسول خدا و ائمه اهل البيت عليهم السلام تفسیر شده است. بنابراین، به گفتار بعضی که گفته اند: مراد سبع طوال (هفت سوره بزرگ اول قرآن) است، و به گفتار بعضی دیگر که گفته اند: مراد حوامیم سبع (هفت سوره که با حامیم: حم شروع می شود) است، و نیز به گفتار بعضی که گفته اند: مراد هفت صحیفه از صُحُفِی

۱- آیه ۸۲، از سوره ۴: النَّسَاء

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۷، ص ۲۶۹ تا ص ۲۷۱

۳- آیه ۸۷، از سوره ۱۵: الْحَجْر

است که بر پیغمبران نازل شده است؛ نباید گوش فراداشت. زیرا بر این سخنان هیچ شاهد و دلیلی از لفظ کتاب و سنت نمیتوان یافت.

و اما در عبارت **مثنائی** اختلاف بسیاری نموده‌اند که آیا **من** برای **تبعیض** است و یا برای **تبیین**؛ و نیز در کیفیت اشتقاق لفظ **مثنائی** و وجه تسمیه‌اش به **مثنائی**.

و آنچه را که سزاوار است در اینجا گفته شود - و الله أعلم - آنستکه: **من** برای افاده معنای **تبعیض** است. زیرا خداوند تمام آیات کتابش را **مثنائی** خوانده است: **كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** (زمر - ۲۳) و آیات وارده در سوره حمد از جمله آیات قرآن است؛ و بنابراین بعضی از **مثنائی** است نه همه **مثنائی**.

و ظاهر آنست که **مثنائی** جمع **مثنیة** اسم مفعول از **ثنی** به معنای پیچیدن و عطف و برگرداندن باشد. خداوند میفرماید: **يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ** (هود - ۵) «ایشان سینه‌های خود را بر میگردانند و به جانب دگر متوجه می‌شوند.»

و به آیات قرآن از آنجهت **مثنائی** گفته می‌شود که: بعضی مفسر معنای بعضی دگر است، کأنه می‌پیچد و عطف نظر به معنای آن دارد. و مشعر بدین معنی است قوله: **كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَّثَانِي** «کتابی است که آیاتش همه شبیه به هم است، و ناظر به یکدیگر است.» زیرا در این عبارت جمع کرده است میان اینکه کتاب متشابه است و بعضی از آیاتش به بعضی دگر شبیه است، و میان اینکه آیاتش **مثنائی** است و نظر خود را برداشته و منعطف بر آیات دگر کرده است.

در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که: **إِنَّ الْقُرْآنَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا**. «قرآن بعضی از آیاتش گواهی بر صدق بعضی از آیات دیگر میدهد.»

و از امیرالمؤمنین علیه السلام در صفت قرآن وارد است که: **يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ**، و **يَشْهَدُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ**. «بعضی از آیات قرآن گویا و روشن‌گر بعضی از آیات دیگر است، و برخی شاهد صدق برای راستی و درستی برخی دیگر است.»

و یا مثنائی جمع **مثنائی** به معنای تکریر و اعاده است، و این کنایه از بیان بعضی آیات به بعضی دیگر است.

و در تعبیر به لفظ **سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ**، برای رسانیدن تعظیم امر سوره فاتحه الكتاب و تعظیم امر قرآن، بقدری نکات دقیق بکار رفته است که برای متفکران و متأملان پنهان نیست:

أولاً: هفت آیه سوره فاتحه را با عبارت **سَبْعًا** که نکره غیر موصوفه است آورده، و این در نهایت درجه دلالت بر عظمت مقدار و جلالت شأن این سوره میکند. و ثانیاً: قرآن را با وصف **عظیم** توصیف نموده است. و معلوم است که خداوندی که خود دارای عظمت و ساحت کبریائی است اگر چیزی را عظیم بشمارد تا چه حدّ دارای عظمت است! و سوره فاتحه را نیز در برابر قرآن عظیم نهاده است، و این خود دلیل دیگری بر عظمت این سوره است که خود نیز بعضی از قرآن است.^۱

و این آیه مبارکه **سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي** به روشنی میرساند که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، یک آیه مستقلّ از سوره حمد است. چون مجموع آیات این سوره با ضمیمه این آیه، هفت آیه می‌شود.

سیوطی که از عامّه است در کتاب «إتقان» روایات بسیاری را از طریق عامّه نقل میکند بر اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۲، ص ۲۰۱ و ۲۰۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در تمام سوره‌های قرآن و در سوره حمد، جزء قرآن است.

فقیه عالیقدر حاج آقا رضا همدانی در «مصباح الفقیه» از یونس بن عبدالرحمن از محمد بن مسلم روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه: **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ** پرسیدم، فرمود: مراد فاتحه کتاب است که در نمازها خوانده می‌شود، و گفتار در آن ناظر به قرآن است. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَنَّ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ، مِنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ الْآيَةُ الَّتِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا: وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ عَلَيَّ أَدْبَرْتَهُمْ نُفُورًا. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، دَعَايَ أَهْلِ الْجَنَّةِ حِينَ شَكَرُوا اللَّهَ حُسْنَ الشُّوَابِ. مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ، قَالَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَالَهَا مُسْلِمٌ قَطُّ إِلَّا صَدَّقَهُ اللَّهُ وَ أَهْلَ سَمَوَاتِهِ. إِيَّاكَ نَعْبُدُ، إِخْلَاصَ الْعِبَادِ. وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، أَفْضَلَ مَا طَلَبَ بِهِ الْعِبَادُ حَوَائِجَهُمْ. أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، صِرَاطَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُمْ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ، الْيَهُودِ. وَ لَا الضَّالِّينَ، النَّصَارَى.

«خداوند تعالی بر من، با فرستادن سوره فاتحه کتاب که گنجی است از گنجهای بهشت منت گذاشت. از این سوره فاتحه است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**. آن آیه‌ای که خداوند تعالی راجع به آن می‌گوید:

ای پیغمبر: چون تو پروردگارت را به یگانگی و وحدانیت در قرآن یاد کنی، آنها پشت کرده و اظهار نفرت و ضجرت می‌نمایند.

و آیه **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** که گفتار اهل بهشت است؛ چون بواسطه نیکوئی پاداش، شکر و سپاس خداوند منان را بجای می‌آورند.

و آیه مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ است که جبرئیل علیه السلام گفت: این جمله را هیچگاه مسلمانی نمیگوید مگر آنکه خدا و ساکنان آسمانهایش وی را تصدیق کنند .

و آیه اِيَّاكَ نَعْبُدُ اخلاص بندگان است . و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بهترین چیزی است که بندگان خدا نیازمندیهای خود را بدان می طلبند .

و آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ راه پیامبران است ؛ و ایشان کسانی هستند که خداوند بدانها نعمت ارزانی داشته است .

و غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ مراد طائفه یهود ، و لَا الضَّالِّينَ مراد نصاری میباشند .

و در صحیحه محمد بن مسلم وارد است که : من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از سَبْعِ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ که آیا مراد فاتحه است ؟ گفت : آری ! گفتم : بسم الله الرحمن الرحيم از سبع المثنی است ؟ گفت : آری ؛ آن افضل آیات سبع المثنی است .

و از جمله روایاتی که دلالت دارد بر آنکه بسم الله الرحمن الرحيم نیز جزء سائر سوره های قرآن است ، صحیحه معویه بن عمار است که از «تهذیب» روایت شده است ، گفت : من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که : چون نماز بخوانم بسم الله الرحمن الرحيم را نیز قرائت کنم ؟! گفت : آری . گفتم چون سوره فاتحه را بخوانم ، بخوانم بسم الله الرحمن الرحيم را با سوره ؟ گفت : آری !

و از کتاب «کافی» کلینی ، همین مضمون با مختصر تفاوتی در عبارت وارد است .

و از عیاشی در تفسیرش از خالد بن مختار روایت است که گفت : شنیدم

از جعفر بن محمد علیه السلام که میگفت: مَا لَهُمْ؟ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ! عَمَدُوا إِلَيَّ
أَعْظَمَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَرَعَمُوا أَنَّهَا بَدْعَةٌ إِذَا أَظْهَرُوا، وَ هِيَ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ!؟

«چه بر سرشان آمده است؟! خداوند آنها را بکشد! از روی تعمد و اراده، عظیم‌ترین آیه را از کتاب خدا ترک کرده‌اند و چنین پنداشته‌اند که: اگر آنها ظاهر کنند و برزبان آورند بدعت است؛ و آن آیه بسم الله الرحمن الرحيم است.»

و أيضًا از صفوان جمال از ابی حمزه روایت است که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که گفت: حَرَفُوا أَكْرَمَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«گرامی‌ترین و ارزشمندترین آیه را از کتاب خدا تحریف کرده‌اند؛ و آن بسم الله الرحمن الرحيم است.»

باری، این عالم بزرگ ادعای اجماع بر جزئیت بسم الله الرحمن الرحيم نموده است و گفته است: بلا خلاف بیننا علی الظاهر، بلکه اجماع بر این مطلب است که بسمله جزء هریک از سوره‌های قرآن است غیر از سوره براءت، بلکه علامه در «تذکره» و غیر آن ادعای اجماع فرموده، و در کتاب «منتهی» نسبت جزئیت را به فقهای اهل بیت داده است.^۱

از آنچه ما در این بحث آوردیم معلوم شد که: مثانی به تمام سوره‌ها و آیات قرآن اطلاق میشود، و اختصاص به بعضی از سوره‌ها که مرحوم فیض کاشانی احتمال داده است که مراد هفت سوره بعد از هفت سوره بزرگ اول باشد ندارد. زیرا ثنی یثنی که از آن مشنیّه و مثانی اشتقاق یافته‌اند، به معنای عطف توجه و

۱- «مصباح الفقیه» کتاب صلوة، ص ۲۷۶، محصل و خلاصه بحث.

برگرداندن چیزی بر چیزی است، مثل خم کردن و کج نمودن؛ نه مطلق عقب و دنبال در آمدن که بر این اساس فیض کاشانی فقط بجهت دنبال در آمدن هفت سوره پس از هفت سوره بزرگ، آنها را مثنایی پنداشته است.^۱

و از اینرو نیز لفظ **مثنایی** را که در بعضی از روایات، تفسیر به بعضی از این سور نموده‌اند و یا به سوره فاتحه اختصاص داده‌اند بجهت آنکه دوبار در هر نماز تکرار می‌شود، قابل قبول نیست. زیرا این مفاد روایات اولاً بجهت تعارضشان با مدلول کتاب که مثنایی را همه قرآن می‌داند مطرود است، و ثانیاً معنای حاقّ مثنایی، برگرداندن چیزی است بر چیزی، و این ناظر به تمام آیات است که بعضی بیان و تفسیر بعضی دگر را میکند. و معنای تکرار و یا مطلق دنبال در آمدن، خلاف حاقّ معنای لغوی آنست.

قرآن دارای یکصد و چهارده سوره است. از **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ** تا آخر قرآن را که مجموعاً ۳۷ سوره است، **سُورَ قِصَار** نامند، یعنی سوره‌های کوتاه. می‌ماند ۷۷ سوره که اولین آنها سوره فاتحه الكتاب است و به دنبال آن هفت سوره بزرگ

۱- در تعلیقه ص ۶۰۱، از ج ۲ «اصول کافی» طبع حروفی، از «وافی» نقل کرده است که: «سور طُول بر وزن صُرَد، هفت سوره اول قرآن پس از سوره حمد است؛ بنابر اینکه انفال و توبه را سوره واحده بگیریم (بجهت آنکه هر دو درباره غزوات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است، و به همین جهت آن دو را قرینتین می‌گویند و میان آن دو نیز بسم الله الرحمن الرحیم نیامده است). یا آنکه سوره هفتم را سوره یونس بگیریم. و مثنایی هفت سوره پس از این هفت سوره است. و آنها را مثنایی نامند، چون مثنی و مثنایی - مانند معنی و معانی - به معنای دنبال و پشت سر در آمدن است. و گاهی اوقات مثنایی بر جمیع سوره‌های قرآن چه طوال آن و چه قصار آن اطلاق میشود. و اما مثنین، از سوره بنی اسرائیل است تا هفت سوره؛ و آنها را مثنین گویند بجهت آنکه آیات هر یک از آنها در حدود صد آیه است. اینطور در بعضی از تفاسیر وارد شده است.» - تمام شد گفتار صاحب «وافی».

میباشند که عبارتند از: **سوره بقره**، **آل عمران**، **نساء**، **مائده**، **انعام**، **اعراف**، **انفال** و **توبه** بنا بر آنکه این دو سوره را یک سوره بدانیم. و در حقیقت چون این دو سوره، دو سوره محسوبند؛ بنابراین مجموع این هشت سوره با **سوره فاتحه** ۹ می‌شود که چون از ۷۷ سوره کسر کنیم باقی می‌ماند ۶۸ سوره که بدانها **مفصلات** گویند.

هفت سوره بزرگ **اول قرآن را سور طوال** گویند که باید پس از **اعراف**، **سوره یونس** را به شمار آورد. ولیکن **عثمان** در وقت جمع‌آوری قرآن، **سوره انفال** و **توبه** را بر **سوره یونس** مقدم داشت، زیرا وی **سوره توبه** را که **بسم الله الرحمن الرحيم** ندارد، **سوره مستقل** نمیدانست و آنرا از **متممات** **سوره انفال** میدانست.

بنابراین، این دو سوره که در نزد او یک سوره بودند، از **سوره‌های طوال** محسوب می‌شده است.

ولی چون به **عثمان** اعتراض کردند که: **رسول الله** **سوره یونس** را بعد از **سوره اعراف** قرار داده‌اند و او را جزء **سوره‌های طوال** شمرده‌اند، جوابی نداشت که بگوید، و گفت: من از این قرارداد رسول خدا اطلاعی نداشتم. از میان **سوره‌های مفصلات** به هفت سوره که آیات آنها در حدود یکصد آیه است **سور مئین** هم می‌گویند، یعنی «صدآیه‌ای‌ها»، و آنها عبارتند از: **سوره اسراء**، **کهف**، **مریم**، **طه**، **انبیاء**، **حج** و **مؤمنون**.

و بنا بر آنچه ذکر شد، روایتی را که **کلینی** در «کافی»^۱ آورده است، و **شیخ محمد حسن** در کتاب «**جواهر**» در **باب استِحبابِ قِرَاءَةِ السُّورَةِ بَعْدَ الْحَمْدِ فِي**

۱- «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۰۱؛ این روایت را **کلینی** از **علی بن ابراهیم** از **صالح بن سندئ** از **جعفر بن بشیر** از **سعد اسکاف** روایت میکند؛ و در **تتمه** آن وارد است که: **وَ التَّوْرَةُ لِمُوسَى، وَ الْإِنْجِيلُ لِعِيسَى، وَ الزَّبُورُ لِداوُدَ.**

التَّوَالِ بدان استشهاد کرده است ، مفاد فقرات آن بنا بر آنچه ذکر شد باید تفسیر و تعدیل شود :

کلینی با سند خود به سعد إسکاف روایت کرده است که : **أَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :**

أُعْطِيَتْ السُّورَةُ الطَّوَالُ مَكَانَ التَّوْرَةِ ، وَ الْمِثْنَيْنِ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ ، وَ الْمِثْنَيْنِ مَكَانَ الزَّبُورِ ، وَ فَضِّلْتُ بِالْمُفْضَلِ ثَمَانٍ وَ سِتِّينَ سُورَةً ؛ وَ هُوَ مُهَيِّمٌ عَلَى سَائِرِ الْكُتُبِ .^۱

«سعد إسکاف گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است : بجای کتاب تورا که به حضرت موسی داده شده است ، به من سوره‌های طولانی داده شده است . و بجای کتاب انجیل که به حضرت عیسی داده شده است ، به من سوره‌های یکصد آیه‌ای داده شده است . و سوره‌های مثنای بجای کتاب زبور حضرت داود داده شده است . و علاوه بر اینها سوره‌های مفضلات به من داده شده است بجهت برتری و افضلیتی که فرستنده وحی برای من قائل شده است ؛ و سوره‌های مفضل ، شصت و هشت سوره میباشند . و قرآن مجید که مجموعه این سوره‌های بسیار است ، بر سائر کتابهای انبیای پیشین هیمنه و سیطره و احاطه و غلبه دارد.»

علاوه بر اشکالی که در این روایت از جهت مضمون است و مثنای را قسیم و عدیل سور طوال و مفضل و مئین شمرده است ، از جهت سند نیز مرفوعه است و روایت را با حذف واسطه به رسول الله نسبت داده است .
باری ، مطلع سخن ما در این آیه مبارکه بود که قرآن بهترین گفتار است ، و آیاتش شبیه به هم و ناظر بر یکدیگر است ، و از قرائت یا استماع آن پوست بر

۱- «جواهر» ج ۹ ، ص ۴۰۱

اندام خداترسان جمع می‌شود، و سپس دلها و بدنها به ذکر خدا آرامش می‌پذیرد.

و این سیری است که قرآن، جهان آدمیت را در مدارج و معارج روحی و نفسی داده است، و با ارواح و نفوس مؤمنان نقش ارجمندی را ایفا می‌نماید. و این هدایت خداوندی است در مقابل معرضین از قرآن که در وادی ظلمات غوطه‌ورند و دست به گریبان هواها و پندارها و تخیلات، تا عمرشان به سر آید. و در حقیقت، چون مَحَکِی است که هادی و گمراه را در دو صَفِّ متمایز قرار می‌دهد؛ صَفِّ مؤمنان: سیر در کمال نفسانی، و صَفِّ کافران: جمود در بیغوله‌های هوای شیطانی. قرآن بینه‌ای است قویم.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ^۱.

«تا هر کس که هلاک می‌شود و در گمراهی و ضلالت معدوم می‌گردد، از روی حجت و برهان باشد؛ و هر کس زنده میشود و به حیات جاودانی و کمال انسانی میرسد نیز از روی حجت و برهان باشد.»

برای مؤمنین موجب زندگی جاوید، با سجده و بکاء و تسبیح و تقدیس و بیداری شب و نیاز و دعا و ورغبت و رهبت به سوی خدا، و طیران روح به عالم توحید، و لرزه بر بدن و انکماش پوست، و اضطراب دل از خوف هجران محبوب ازلی؛ و آرامش و سکینه و اطمینان از عشق وصال و باردادن معشوق سرمدی.

در این آیات تأمل کنید که چگونه قرآن کریم، تربیت شدگان این مکتب را تمجید و تحمید میکند! و با چه آثار و خصیصه‌هایی آنانرا تحسین و توصیف می‌نماید! و بالأخره با چه مزایا و صفات نفسی و ملکات روحی

۱- قسمتی از آیه ۴۲، از سوره ۸: الأنفال

فارغ التحصیلان این مدرسه را نشان میدهد، که حقاً جای اعجاب است:

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا .
وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ
غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا .
وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَان بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا .
وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ
اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا
فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَان اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا .
وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا .
وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا .
وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا .
وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ
وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا .
أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقُونَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا *
خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا .
قُلْ مَا يَعْجَبُوكُمْ بِرَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ
لِرَامًا ١ .

«بندگان خداوند رحمن، آنانند که در روی زمین با سبکی و آرامش و فروتنی راه روند. (۱) و چون مردمان نادان و جاهل با ایشان خطاب و عتاب

کنند، با سلامتی نفس درگذرند و پاسخ به سلام دهند. (۲)
و آنانند که شب را تا به صبح با سجده و قیام برای خدا به نماز مشغول
باشند. (۳)

و آنانند که پیوسته با تضرع و ابتهال گویند: بارپروردگارا! عذاب دوزخ را
از ما بگردان؛ زیرا که عذاب آن، شدید و شرّی همیشگی است. و جهنّم بد
محلّی برای تمکّن و استقرار و اقامت است. (۴)
و آنانند که چون انفاق کنند، افراط نکرده از حدّ تجاوز نمایند، و تفریط
ننموده بخل و امساک نورزند؛ و رویّه اعتدال و میانه‌روی میان این دو حالت را
قوام و محور عمل خود قرار دهند. (۵)

و آنانند که با الله، معبود دگری را در عالم وجود مؤثر نمیدانند. (۶) و
نفسی را که خدا محترم شمرده و کشتش را ناروا داشته است، به قتل
نمیرسانند، مگر نفسی را که خداوند کشتن آنرا به حقّ و روا شمرده باشد. (۷) و
زنا نمیکند؛ (۸) و کسیکه این عمل را انجام دهد، به کیفرش خواهد رسید.
عذاب او در روز قیامت مضاعف و دو چندان گردد و با ذلّت و سرافکنده‌گی در
جهنّم بطور جاودان و خلود در خواهد افتاد، مگر آن کس که توبه کند و ایمان
آورد و عمل صالح بجا آورد که درباره اینگونه افراد، خداوند سیئات و زشتیهای
آنها را به حسنات و خوبیها مبدّل می‌کند؛ و رویّه و دأب خداوند غفران و
رحمت است.

و کسی که توبه نماید و کار نیک انجام دهد، البتّه توبه او مورد قبول بارگاه
خداوندی واقع می‌شود.

و آنانند که به ناحق، شهادت و گواهی ندهند. و در محضر و مجلس
باطل و گفتار غلط و آلوده حضور نیابند. (۹) و چون از نزد مردم بیپوده و
بی‌هدف و هرزه مرور کنند، بزرگوارانه و آقا منشانه بگذرند. (۱۰)

و آنانند که چون متذکر آیات پروردگارشان شوند و آیات را بر آنها بخوانند و ارائه دهند، گرانه و کورانه بر روی آنها نیفتند؛ بلکه با دیده بصیرت و گوش واعی، دیده و شنیده و قیام نموده ادای حق آنها را بنمایند. (۱۱)

و آنانند که میگویند: ای پروردگار ما! از زنان ما (۱۲) و از فرزندان و ذراری ما (۱۳) افرادی را به ما عنایت کن که موجب تری و تازگی چشمان ما باشند و نور چشم دهند. و ما را پیشوا و امام مردمان متقی و پرهیزگار فرما. (۱۴)

چنان بندگانند که در اثر صبر و شکیبائی و استقامت در راه خدا که چنین صفات و آثاری را در خود بروز و ظهور داده‌اند، غرفه عالیّه بهشت به عنوان مزد و پاداش، جزای عملشان قرار خواهد گرفت، و از جانب پروردگار پیوسته بدانها تلقی سلام و تحیّت خواهد شد؛ که در آن غرفه‌های عالیّه بهشتی به طور دوام و خلود زیست نموده و مکان مکین و محلّ استقرار امین و نیکوئی برایشان خواهد بود.

ای پیغمبر ما! به این مردم بگو: اگر دعا و التجا و درخواست شما از خدا نبود، خداوند به شما چه اعتنا و توجهی داشت؟! اما شما تحقیقاً تکذیب کردید و آیات حق را انکار نمودید و بنابراین، این کیفر حتمی و عذاب، پیوسته و متصل و ملازم با کردارتان میباشد!

منطق قرآن در تربیت فردی است که **عبدالله** یعنی بنده خداوند است و نسبت عبودیت خود را از همه بریده و به خدا پیوسته است، و بالنتیجه کارنامه موفقیت که رضوان حضرت احدیت و آرامش در حرم امن و امان اوست را دریافت نموده و غرفه عالیّه الهیه محلّ سکنی و استقرار اوست؛ چنین فردی است که در این چهارده آیه شریفه، چهارده خصلت و خصوصیت را از لوازم حتمیه آن می‌شمرد.

یعنی قرآن مجید میگوید: مردمی که بخواهند از معبودیت نفس اماره و

اوهام خلاص شوند و به مقام عزّ انسانیت رسیده ، انسان گردند ، و خداوند واحد قدیر و علیم را معبود خود کنند تا نسبت عبودیت از اینجا نشأت گیرد؛ باید بدین چهارده خصلت که در ترجمه آیات با نشان دادن شماره عدد بدانها اشاره کردیم متّصف باشند .

چون قرآن بر مردم بی غرض خوانده شود ، بدون اختیار اشکهایشان روان می شود . زیرا این کلام سخن محبوب است و آنان را به یاد حبیب می آورد ، و از وطن اصلی و محلّ دائمی اشاره و نشان دارد ؛ و بدون درنگ ایمان می آورند .

وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَأَمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ .^۱

«و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسّیسن و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند ، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است ، می بینی بواسطه آنچه را که از حقّ شناخته اند چشمهایشان از اشک ریزان می شود و میگویند : بارپروردگارا ! ما ایمان آوردیم ؛ بنابراین تو نام ما را در زمره معترفان و مقرّان و گواهان بر حقانیت رسول خدا و بر حقانیت قرآن ثبت کن!»

آیات الهیه که گفتار شوق به سوی خداوند قدیم ازلی است ، بسینید با دلهای گرسنه و جانهای تشنه چه میکند ! کأنه آدمی را از زمین برمیکند و در فضای قدس و فسحت نور تجرّد و وطن اصلی در حضور ربّ و دود می نشاند .

خواب و خوراک را می برد ، راحت را می زداید ؛ مؤمن در شبهای تار زمستان سرد غسل میکند یا وضو میگیرد و مشغول تلاوت قرآن می شود ، به

۱- آیه ۸۳ ، از سوره ۵ : المائدة

سجده می افتد، بر میخیزد. با قرائت هر آیه ای گوئی در باغی مخصوص داخل می شود، و از میوه شیرین و گوارا و معطر درخت آن باغ می خورد. از این درخت عبور میکند، درخت دیگر به شکل دیگر. از آنها میگذرد به درخت دیگر؛ میوه ای شیرین و گوارا، آرام بخش دل و راحت رسان نفس پرتشویش و پرغوغای آدمی.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.
تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ.^۱

«فقط کسانی به آیات ما ایمان می آورند که چون بدانها متذکر شوند، برای سجده خداوند بروی زمین افتند، و با حمد و سپاس پروردگارشان تسبیح و تقدیس نموده، او را از ستایش برتر دارند. و ایشانند که استکبار و بلندپروازی و خود بینی ندارند.

در شبهای تاریک پهلوهایشان از رختخوابها کناره میگیرد، و پروردگارشان را از روی عظمت و دهشت و از روی امید و رغبت می خوانند. و از آنچه را که ما به آنها روزی داده ایم، در راه ما انفاق میکنند.»

اینها حالات و ملکات خوب است که ایجاب نشاط و سرور، و رعب و خشیت را دارد که نتیجه شفا و نور و رحمت بودن قرآن است برای مؤمنین که در مراحل سیر و سلوک نفسانی خود بدان دست می یابند؛ ولی بر عکس برای متمرّدین و مستکبرین موجب شقاء و ظهور کثافات نفسانیّه و بروز خمیره ها و ملکات ضالّه و صفات شیطانیه میگردد. آری، همین قرآنی که چون بر مؤمن

۱- آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۳۲: السّجده

قرائت شود روحش به ملکوت اعلی پرواز میکند و نفسش در اثر وزش نسائم لطف و جذبات محبوب در اهتزاز می آید ، اگر بر شخص کافر و منکر خوانده شود چنان برافروخته می شود که گوئی می خواهند کوههای جهان را بر سرش بریزند . و با پتکهای گران بر فرقهش بکوبند و در زیر منگنه او را خرد و نابود نمایند . در این آیات زیر چنانچه خوب دقت شود ، حالات منکران و معاندان قرآن مشهود میگردد :

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ
وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ * وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي
وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ
أَفَأَبْتَكُمْ بِشَرِّ مَن ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بَشَرٍ الْمَصِيرُ^۱

«و این مردم مشرک خدا را رها کرده ، چیزی را غیر از او می پرستند که آن چیز برای ثبوت و واقعیت این پرستش ، حجت و دلیل غالبی را نمیتواند ارائه دهد ؛ و این مشرکان نیز از روی علم و بصیرت پرستش نمیکنند . و البته برای گروه ستمگر یار و ناصری نخواهد بود . و چون بر این مشرکان آیات واضح و ادله بیّنه و روشن ما خوانده شود ، تو ای پیامبر ! در سیمای کفار آثار انکار و ردّ و اعتراض را می یابی ، به حدّی که نزدیک است بر مؤمنانی که این آیات را بر آنها میخوانند حمله ور شوند و با قهر و غضب بر آنها غلبه نمایند . بگو ای پیامبر ! آیا من شما را آگاه بنمایم به چیزی که از این بدتر و شرّ آفرین تر است ؟! آن آتش دوزخ است که خداوند به مردمی که کفر ورزیده اند وعده داده است . و البته آن دوزخ گدازان ، بازگشتگاه بدی خواهد بود.»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَ

۱- آیه ۷۱ و ۷۲ ، از سوره ۲۲ : الحجّ

مَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱.

«و آنانکه آیات ما را تکذیب کردند، گرانند و لالانند، که در ظلمات و تاریکیهای نفس اماره بسر می‌برند. کسی را که خداوند اراده کند، وی را گمراه میکند؛ و کسی را که او اراده کند، در راه راست قرار میدهد.»

و يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَىٰ لَهُمْ.

طَاعَةٌ وَ قَوْلٍ مَّعْرُوفٍ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صدَّقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ .
فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ .
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ .
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا .^{۲و۳}

«و کسانی که ایمان آورده‌اند میگویند: چرا سوره‌ایکه در آن حکم جهاد با کفار باشد نازل نشده است؟! و چون سوره‌ای محکم و صریح نازل شود و در آن ذکر جنگ و کشتار و امر به بسیج و حرکت باشد، تو ای پیغمبر ما! می‌بینی آنان را که در دل‌هایشان مرض نفاق است، بر روی تو با چهره دگرگون و منقلب که از ترس مرگ بیهوش شده‌اند می‌نگرند. آری! مرگ و نابودی برای آنها سزاوارتر است. راه سعادت و سیر نفسانی در مدارج انسانیت، منحصر در اطاعت از خدا و رسول خدا، و منحصر در گفتار نیک و سخن معروف و شایسته است. پس

۱- آیه ۳۹، از سوره ۶: الأنعام

۲- آیات ۲۰ تا ۲۴، از سوره ۴۷: محمد

۳- قاضی قضاعی در شرح فارسی «شهاب الأخبار» در کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله در ص ۳۳۲ به شماره ۵۶۹ آورده است: مَا ءَامَنَ بِالْقُرْءَانِ مَنْ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ . «ایمان نیاورده است به قرآن، آن بنده که حلال دارد آنچه در قرآن حرامست.»

درباره این مؤمنین اگر تصمیم و اراده بر امری و جنگی قرار گرفت، در صورتیکه با خدا از در صدق وارد شده و راه راست را بپیمایند، البته برای ایشان این امر، مطلوب و نیکو و مختار و انتخاب شده است.

آیا شما این امید را دارید که اگر در روی زمین به حکومت و ولایتی برسید، ایجاد فتنه و فساد نمائید و قطع رحم نموده، با ارحام و اقرباء و خویشاوندان خود بریدگی و جدائی نموده، پیوند خود را بگسلید؟! این گروه از مردم آنانند که خداوند بر ایشان لعنت فرستاده و ندای دورباش از رحمت خود را زده؛ و بنابراین گوشه‌هایشان را کر و چشمه‌هایشان را کور کرده است (بطوریکه ابداً از شنیدن و دیدن آیات الهی عبرت نمیگیرند و درس تذکار و تنبّه و بیداری نمی‌آموزند).

آیا این گروه از مردم مؤمن در قرآن تدبّر و تأمل نمی‌نمایند، یا آنکه بر روی دلهایشان قفل‌های عدم ادراک و حجاب‌های تاریک زده شده و نمیگذارد آن نور باطن و ادراک وجدانی بروز کند و اثرش در خارج مشهود گردد؟! در این آیه، نفاق و شک و تردید مردم مریض‌القلب و سیاه‌دل را ذکر میکند که با نزول آیات قرآن و امر به جهاد، گویا حالت مرگ و غبار یأس و سردی و فسردگی و ترس از کشته شدن چنان بر چهره آنها نشسته است که چشمه‌هایشان در کاسه سر فرورفته و آخرین نفسهای زندگی را در حال اغماء و بیهوشی میکشند.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
قُلِ اسْتَهِزْءُوا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ^۱

«منافقین از آن می‌ترسند که درباره آنها سوره‌ای نازل شود و از مکنون

۱- آیه ۶۴، از سوره ۹: التّوبة

ضمیر و نیت خاطر آنها و از عقیده و عزم و فسادى که دارند، پرده بردارد و آنان را آگاه کند. بگو - ای پیغمبر - به منافقین: شما اینک استهزاء و مسخره خود را بنمائید، که تحقیقاً خداوند همین کار را خواهد کرد و از این امریکه از آن در هر اسید خبر خواهد داد؛ و از نیت و تصمیم‌های فاسد شما علیه رسول ما و مسلمین، شما و همه را در آیات قرآنیّه مطلع خواهد نمود.»

منافقین بانزول آیات قرآن و اخبار از مغیبات، در این دهشت افتادند که: در قرآن آیاتی نیز نازل شود و اسرار آنان را به باد دهد، و از اندیشه‌ها و نیت آنان و نقشه‌های مرموز و حییل و مکرهای آنها و از مطالب پنهان و نهفته در شب‌نشینی‌هایشان خبر دهد؛ فلهدا از قرآن‌گریزانند، از ترس آنکه مبدا آنانرا لودهد.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ .
وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِىٓ اذُنَيْهِ
وَقَرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ۱ .

«و بعضی از مردم فاسد و منحرف، کسانی هستند که گفتار باطل و داستانهای بی‌اساس و شهوت‌انگیز را (که غرور ملى را تقویت کند) تهیه میکنند و می‌پرورند تا بدانها مردم را مشغول نموده، بدون علم و آگاهی از راه خدا برکنار دارند (و از آموختن مسائل عرفان و توحید و معارف حقه حقیقیه بازدارند). و آیات قرآن را به تمسخر و بطلان و بی‌ارزشی اتخاذ کرده و قلمداد نمایند. آنچنان مردمان به عذاب ذلت بار و نکبت زائی دچار می‌شوند.

و چون بر آنان آیات ما خوانده شود، از روی استکبار و خودپسندی

۱- آیه ۶ و ۷، از سوره ۳۱: لقمان

پشت کرده گوئی اصلاً نشنیده‌اند؛ گوئی پرده صماخ دو گوششان پاره است و نمی‌شنوند. بنابراین، آنها را از عذاب دردناک بر حذر دار!»

بطور کلی حال منافقین و کافرین و مشرکین، حال شخص‌گری است که پرده صماخش پاره شده، ابداً این ندای حیات بخش و جانفزای الهی به گوشش نمی‌رسد، فلذا سماع و یا قرائت قرآن ابداً در گوش جان وی نمی‌نشیند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْلَمُونَ * فَلْيُنذِرْ قَوْمَكَ يَوْمَ تَأْتِي سَأَلَ الْمُسْلِمِينَ كَيْفَ كَانُوا
يَعْمَلُونَ ۱.

«و آنانکه کفر ورزیده‌اند گفتند: به این قرآن گوش فرا مدهید، و در آن سخنان بیهوده و غلط در آمیزید؛ به امید آنکه بر محمد و مسلمین پیروز شوید! ما البته و البته کافران را از عذاب شدید خود می‌چشانیم، و پاداش آنان را به بدترین نحوه از نوع کرداری را که انجام داده‌اند خواهیم داد.»

معلوم است که عدم پذیرش و قبول قرآن، عدم پذیرش مفاد و مراد قرآن است؛ نه عدم قبول ظاهر آن. زیرا عدم قبول محتوی و مضمون، دلخواه متمردین و منافقین است نه عدم قبول ظاهر.

برای کفار و مشرکین و منافقین که دأب و عادتشان بر کذب و نفاق است، اگر مسأله پذیرش واقعیت قرآن نبود، مسأله پذیرش ظاهر آن امر مهمی نبود؛ آنها به آسانی می‌توانستند قرآن را بپذیرند و از قبول محتوای آن سرباز زنند. انکار و ایراد و اعراض آنها بجهت عمل به حقائق و التزام به دستورات و تعهد و میثاق و بیعت با مقصود و هدف قرآن بود.

بنا بر همین اساس است که می‌بینیم همان افرادی که در لباس شرک با قرآن

۱- آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۴۱: فصلت

معارضه میکردند، پس از آوردن اسلام ظاهری و عدم قبول واقعی، فقط تغییر لباس و چهره داده، به لباس دین متظاهر و علیه قرآن کماکانوا قیام کرده‌اند. حقاً روح شیطنت و مقاصد فکری و اندیشه‌های آنان واحد بوده، برای انجام هدفهای دنیّه خود، خویشان را بحسب مقتضیات در پوشش دین متظاهر نموده‌اند. فقط دو پوشش است بر اصل دو مصلحت:

در هنگامیکه کفر و شرک قدرت داشت و ریاست و حکومت را در آن زمینه استوار میدیدند، علناً به عنوان حمایت از بتها عَلمِ هُبَل و لَات و عَزَى را بر دوش میکشیدند و فریاد اَعْلُ هُبَل^۱ آنها صحنه احد را پر کرده بود. و زمانیکه دیگر نتوانستند در آن زمینه پافشاری کنند و با فتح مکه در سنه هشتم از هجرت، قدرت و عظمت اسلام همه جا را فراگرفت، به لباس اسلام در آمده، همان نیزه و شمشیر را برداشته و با حقیقت قرآن که در مقام مقدّس ولایت متجلی است و حامی کانون و مبین اسرار و روشنگر تأویل و مفاد و معنای قرآن است به جنگ در افتادند.

اینها بصورت ظاهر خود را تابع قرآن دانسته، ولی مردم را از معنی قرآن منع کردند، و آیات متشابهات که غیر از اولوالعلم را برای ادراک معانی آن راهی نیست، به نظر خود تفسیر و تعبیر نمودند، و خود را اولوالامر دانسته و با کتاب خدا کردند آنچه کردند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ

۱- در غزوه احد، دو بت لَات و عَزَى را که از عظیمترین بت‌های مشرکین در مکه بودند با خود حمل نموده و به مدینه آوردند. و در میدان جنگ شعار میدادند: اَعْلُ هُبَل! اَعْلُ هُبَل! «بلند پایه و عالی‌مقام باش ای هبل!» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز متقابلاً به مسلمین امر کردند تا شعار دهند: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَل! «الله عالی‌مقام‌تر است، و الله جلیل‌تر و ارزشمندتر است!»

وَ أُخْرٍ مُتَشَبِهَتْ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ
الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^۱.

«اوست خداوندی که قرآن را بر تو فرو فرستاد ؛ بعضی از آیاتش محکم
میباشند که نیاز به تأویل ندارند ، و آنها در حکم اصل و اساس سائر آیات
قرآند، و بعضی دیگر از آیاتش متشابه میباشند که نیاز به تأویل و رجوع به آیه
محکم را دارند . پس آنانکه در دلشان انحراف و گرایش به باطل است ، از
متشابهات آن پیروی نموده و با تأویل آنها به نظر خود ، راه شبهه و فتنه در پیش
کشیده و مقصود و مراد از آنها را طبق آمال و افکار و آراء خود تأویل میکنند . در
صورتیکه معنای حقیقی و مرجع اصلی آنها را که تأویل آنهاست جز خدا کسی
نداند . و اما آن دسته‌ایکه در علم رسوخ دارند و در درایت و دانش قدمی
استوار ، میگویند : ما به آیات متشابه ایمان آورده‌ایم . تمام آیات ، چه محکم و
چه متشابه از نزد پروردگار ماست . و تنها خردمندان و اندیشمندان از این
حقیقت آگاهند.»

حضرت علامه استاد قدس الله سره گفته‌اند : «أُمُّ الْكِتَابِ اصل و مرجع
قرآن است . و محکمت آیاتی هستند که معنایشان ظاهر ، و بدون ارجاع آنها به
آیات دیگر ، خودشان معنی و مقصود را میرسانند . و متشابهات آیاتی هستند که
به مجرد استماع ، معنایشان فهمیده نمی‌شود ؛ و مردّد می‌شود میان معنایی و
معنای دگری ، تا اینکه آنها را به محکمت ارجاع دهند و از آنها در مراد و مقصود
از اینها بهره گیرند . بنابراین ، محکمت بذاتها محکم هستند و متشابهات
بواسطه ارجاعشان به محکمت محکم می‌شوند ؛ و بالأخره بدین ترتیب جمیع

۱- آیه ۷، از سوره ۳: آل عمران

آیات کتاب محکم می‌باشند و در آن، آیه‌ای که مرجعش به محکم نباشد نداریم.

مثلاً خداوند می‌فرماید: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**^۱. «خداوند بر روی کرسی و تخت قرار گرفت و متمکن شد.» این آیه در ابتدای امر، فهمش برای مستمع اشتباه می‌شود. زیرا ممکنست معنای عرش از قبیل همین کرسی‌ها و تخت‌ها باشد، ولی چون آنرا به آیه: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**^۲. «مثل و مانند خداوند هیچ چیزی نیست.» ارجاع دهیم، معلوم می‌شود که: تخت و کرسی خداوند متناسب با وجود ازلی و ابدی و لایتناهی اوست؛ و خواهی نخواهی منطبق بر عالم اراده و مشیت، و یا بر کاخ وجود و جمیع عالم هستی خواهد شد.^۳

«و اما در **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ**» (تأویل قرآن را غیر از خدا کسی نمیداند.) ظاهر عبارت آنستکه ضمیر در **تَأْوِيلَهُ** را به **مَا تَشَبَهَ** ارجاع دهیم، همانطور که در عبارت **وَأَبْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ** مطلب از همین قرار است. و این مستلزم آن نیست که تأویل منحصر در آیات متشابه باشد، چنانکه بحث آن گذشت. و همچنین امکان دارد ضمیر را ارجاع به کتاب دهیم، مانند ضمیر در عبارت **مَا تَشَبَهَ مِنْهُ**.

و از ظاهر حصر در عبارت **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ** استفاده میشود که علم به تأویل انحصار در خدا دارد. و اما عبارت **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** «و رسوخ کنندگان در علم»، ظاهر آنستکه «واو» برای استیناف باشد نه برای

۱- آیه ۵، از سوره ۲۰: طه

۲- قسمتی از آیه ۱۱، از سوره ۴۲: الشوری

۳- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۱۸ و ۱۹

عطف، گرچه اگر او را عاطفه بگیریم و بر سر فی الْعِلْمِ وقف کنیم و بگوئیم: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ «تأویل قرآن را غیر از خدا و راسخین در علم کسی نمیداند.» نه از جهت اعراب و ترکیب ادبیت، و نه از جهت مفاد و محتوی و معنی اشکالی لازم نمی‌آید.

اما ظهور کلام اینستکه او عاطفه نباشد، و برای استیناف و ابتدای گفتار بکار گرفته شده است. و لنگه و عدل طرف تردید است که صدر آیه (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ) بر آن دلالت دارد.

علیهذا مفهوم از عبارت این میشود که: مردم در اخذ به کتاب خدا به دو گروه منقسم می‌گردند:

یک دسته کسانی هستند که از مَا تَشَبَهَ (متشابهات) پیروی می‌نمایند، و یک دسته کسانی هستند که می‌گویند: چون چیزی از قرآن متشابه شود، ما به آن ایمان می‌آوریم زیرا همه از جانب خداست (ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا). و در اینصورت فقط اختلافشان از ناحیه زَيْغُ الْقَلْبِ (انحراف اندیشه) و رُسُوخُ الْعِلْمِ (دانش راسخ و اصیل و صحیح) است.

علاوه بر این اگر او را عاطفه بگیریم، یک اشکال مهم را مستلزم است؛ و آن اینکه از دأب قرآن خارج شده‌ایم. توضیح آنکه:

اگر او عاطفه باشد، راسخین در علم، با خداوند در علم به تأویل مشترک می‌شوند؛ و مسلماً رسول الله نیز از راسخین در علم است و افضل آنهاست. و چگونه تصوّر میشود که قرآن بر قلب او نازل شود و مراد و معنی آنرا نداند!

و در اینصورت از دأب قرآن بیرون رفته‌ایم. چون دأب قرآن آنستکه: وقتی یاد از امت میکند و یا جماعتی را نام میرد که در بین آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، اولاً به جهت تشریف و تعظیم و تکریم

رسول خدا ، وی را جداگانه نام میبرد و پس از آن ، ذکر از آن امت و جماعت میکند .

مثل آیه : **ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ**^۱. (رسول خدا و جمیع مؤمنین به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آوردند.)
و مثل آیه : **ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ**^۲. (و سپس خدا سکینه و آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنین فرود آورد.)

و مثل قوله : **لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ**^۳. (ولیکن پیغمبر ما و آن کسانی که با او ایمان آورده‌اند.)

و مثل قوله : **هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا**^۴. (این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده‌اند.)

و مثل قوله : **يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ**^۵. (روزی که خداوند این پیغمبر را با کسانی که با او ایمان آورده‌اند ، ذلیل و خوار و سرافکنده نمی‌کند.)

و غیر از این آیات ، آیات دیگری که بر همین نهج در قرآن کریم وارد شده است .

بنابراین اگر مراد از **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** آن باشد که ایشان عالم به تأویلند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلماً از آنهاست ، حق گفتار این بود که گفته شود : **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالرَّاسِخُونَ**

۱- صدر آیه ۲۸۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- صدر آیه ۲۶ ، از سوره ۹ : التوبة

۳- صدر آیه ۸۸ ، از سوره ۹ : التوبة

۴- قسمتی از آیه ۶۸ ، از سوره ۳ : آل عمران

۵- قسمتی از آیه ۸ ، از سوره ۶۶ : التحریم

فِي الْعِلْمِ. «تأویل متشابهاً را غیر از خدا و رسولش و راسخین در علم، کسی دیگر نمیداند.»

و اگر چه ممکنست گفته شود: صدر آیه که فرموده است: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ دلالت میکند بر آنکه پیامبر عالم به کتاب است؛ و نیازی به تذکر آن دوباره نبود.

و از جمیع آنچه گفته شد بدست آمد که در این آیه کریمه، علم انحصار به خدایتعالی دارد. و این با استثناءهایی که درباره علم تأویل، به این آیه میخورد و افرادی را مسلماً عالم به تأویل قرار میدهد منافات ندارد؛ همچنانکه آیات دالّه بر انحصار علم غیب در خداوند تعالی با استثنائی که بر وی خورده است منافات ندارد:

عِلْمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ.^۱

«خداوند عالم به غیب است، و از غیبش کسی را آگاه نمی‌کند مگر آن

پیامبر پسندیده و انتخاب شده خود را.»

و نیز منافات ندارد که مستثنی از جمله و مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ خود راسخین در علم بوده باشند. برای آنکه منافات ندارد که این آیه شأنی از شؤون راسخین در علم را بیان کرده باشد، که عبارت از درنگ در وقت شبهه و ایمان و تسلیم باشد، در مقابل آنانکه در دل‌هایشان زیغ و انحراف است؛ و آنکه آیات دیگری دلالت کند بر آنکه راسخین در علم و یا بعضی از ایشان عالم به حقیقت قرآن و عالم به تأویل آیاتش - بنا بر آنچه خواهد آمد - بوده باشند.^۲

باری، مراد و منظور ما از استشهاد به این آیه مبارکه این بود که: مخالفت

۱- آیه ۲۶ و صدر آیه ۲۷، از سوره ۷۲: الْجَنِّ

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳، ص ۲۶ و ۲۷

با حقیقت قرآن، انحصار به مشرکین و کافرین ندارد. این آیه دربارهٔ مسلمین نازل شده است و آنان را به دو گروه تقسیم نموده است. یک گروه مؤمن و متعهد و تسلیم در برابر حق، و یک گروه متمرّد و فتنه‌جو که پیوسته دنبال کجرویها می‌روند و در زاویه‌ها می‌خزند، و از راه مستقیم و صراط قویم همیشه دوری میکنند. اینها در سیر نفسانی خود منحرفند. اینها در هر زمان و هر مکان وجود دارند و پیوسته در پی گل‌آلود نمودن آب و گرفتن ماهی می‌باشند. نان را به نرخ روز می‌خورند، و در هر توبره‌ای پوزه میزنند، و در هر آخوری سر میکنند، و چون انگل از خون و جان غیر میخورند، و حیات خود را بر روی کشتهٔ مظلومان و خون محرومان ادامه میدهند.

در تفسیر «صافی» بعد از تفسیر معنای محکم و متشابه فرموده است: «در کتاب «کافی» و «عیاشی» از امام علیه السّلام در تأویل قرآن وارد است که فرمود: **إِنَّ الْمُحْكَمَاتِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ الْمُتَشَابِهَاتِ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ**.^۱

«محکمات کتاب، وجود اقدس امیرالمؤمنین و ائمهٔ علیهم السّلام هستند؛ و متشابهات، وجود فلان و فلان است.»
و این روایت دلالت دارد بر آنکه: امام علیه السّلام وجود خارجی و تکوینی قرآن است؛ و دو خلیفهٔ ناحق و غاصب امر ولایت، وجود خارجی و تحقق‌ی شیطنت و انحراف و میل به سوی باطل.

«و نیز در «کافی» و «عیاشی» از حضرت صادق علیه السّلام است که: **نَعْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَ نَعْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ**.^۲
«ما راسخین در علم می‌باشیم، و ما تأویل آنرا میدانیم.»»

۱ و ۲- تفسیر «صافی» طبع گراوری اسلامیّه، ج ۱، ص ۲۴۷

«و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که گفت :

فَرَسُورُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ
فِي الْعِلْمِ ، قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ
وَالتَّأْوِيلِ ؛ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ . وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ
بَعْدِهِ يَعَلِّمُونَهُ كُلَّهُ .^۱

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع راسخین در علم ،
مرتبه اش عالیتر و فضیلتش بیشتر است . و تمام آنچه را که خداوند بر وی
نازل نموده از تأویل و تنزیل قرآن ، همه را به او آموخته بود ؛ و هیچ چیزی را که
خدا به وی نازل نموده و تأویلش را نیاموخته باشد ، در بین نبود . و اوصیای او
پس از او نیز تمام مراتب تأویلات قرآن را میدانند.»

«در «کافی» از حضرت باقر علیه السلام وارد است که فرمود :

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ، مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ .^۲

«راسخین در علم کسانی میباشند که در علمشان اختلاف و دگرگونی

نیست.»

«و در کتاب «احتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی

وارد است که آنحضرت گفت :

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ ، بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَرَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ وَ عِلْمِهِ بِمَا يُحْدِثُهُ
الْمُبَدِّلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كَلَامِهِ ، قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ :
فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَ الْجَاهِلُ ، وَ قِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ
صَفَا ذَهْنَهُ وَ لَطَفَ حِسَّهُ وَ صَحَّ تَمَيُّزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ ، وَ

۱ و ۲ - تفسیر «صافی» طبع گراوری اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۷؛ و علاوه شماره ۱ نیز از

تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۱، ص ۴۱۰ آورده شده است .

قَسِمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْبِيَآؤُهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ .
وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِثَلَا يَدْعَى أَهْلَ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَى مِيرَاثِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلْهُ لَهُمْ ، وَ
لِيُقَوِّدَهُمُ الْإِضْطِرَارُ إِلَى الْإِيْتِمَارِ بِمَنْ وَ لَّاهُ أَمْرَهُمْ ؛ فَاسْتَكْبَرُوا عَنْ طَاعَتِهِ
تَعَزُّزًا وَ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اغْتِرَارًا بِكَثْرَةِ مَنْ ظَاهَرَهُمْ وَ عَاوَنَهُمْ وَ
عَانَدَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ وَ رَسُولُهُ .^۱

«سپس خداوند جلّ ذکرة ، بواسطه گسترش رحمت عامه اش و رأفت و محبّت به خلایقش و علمی که داشته است بر آنچه تغییر دهندگان و تبدیل کنندگان ، در کلام وی احداث میکنند ؛ گفتار خود را در قرآن مجیدش به سه دسته تقسیم کرده است :

یک قسم از آنرا تمام طبقات از عالم و جاهل میدانند . و یک قسم از آنرا نمی فهمد مگر کسی که ذهنش پاک و احساسش لطیف و إدراک و عقل او صحیح بوده باشد ، از آن گروهی که خداوند دل و سینه شان را برای پذیرش اسلام گسترده و منشرح نموده باشد . و یک قسم از آنرا در نمی یابند مگر خدا و پیغمبرانش و آنانکه در علم رسوخ دارند .

و این تقسیم گفتارش را در قرآنش بر این سه گونه ، به دو جهت نمود :
اوّل آنکه : اهل باطل و دروغ که بر میراث رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلّم استیلا یافته و آنرا به غصب از روی خدعه و مکر ربوده اند ، نتوانند از علوم قرآن چیزی را ادّعا کنند که برای آنها قرار داده نشده است .

دوّم آنکه : ضعف و نقصان علم در آنها ، ایشان را ناچار کند تا فرمان آن کسی را که خداوند بواسطه کثرت و شدّت علمش ، صاحب ولایت و امر آنها

۱- تفسیر «صافی» محدّث عظیم مآلاً محسن فیض کاشانی ، ج ۱ ، ص ۲۴۷

قرار داده است بپذیرند .

اما ایشان چنین نکردند ، گردن ننهادند و پذیرای امر صاحب علم نشدند؛ از فرمانش سرپیچیدند ، و از پیروی او بلندمنشی نموده ، از روی استکبار و منیت بر خدا و رسولش افترا بستند ، و بواسطهٔ زیادی سیاهی لشکر و کثرت یاوران و معاونان دنیاپرست و معاندان با خدا و رسول خدا ، از تبعیت و پیرویش استنکاف نمودند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت :

أَنَا قَاتِلُهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ ؛ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ تَقَاتِلُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ .^۱

«ای علی! من با این مردم برای پذیرش و قبول ظاهر قرآن و حقایق نزول آن جنگ کردم ؛ و تو ای علی! برای حقایق معنی و مفاد آن جنگ خواهی کرد!»

بنابراین ، جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام به دنباله ، و در امتداد غزوات رسول اکرم بوده است . مشرکین قبل از اسلام با بدن پیغمبر و پیکره قرآن در ستیز بودند ؛ و اصحاب جمل و صفین و نهروان با حقیقت پیغمبر و واقعیت قرآن که نفس مقدس ولایت و ولی والای علم قرآن ، و عارف بر تنزیل و تأویل ، و صدرنشین از اسخان در علم بوده است در ستیز بودند . بنابراین ، این نبردها در امتداد آن غزوات است ؛ و ابداً تفاوتی ندارد .

۱- علامه مجلسی ، روایاتی را به این مضمون در «بحار الأنوار» از طبع کمپانی ، ج ۸ ، ص ۴۵۵ و ۴۵۶ ذکر نموده است ، و همچنین در ص ۴۵۷ دربارهٔ این مطلب ، قضایائی را ذکر میکند . و در «ینابیع المودة» شیخ سلیمان قندوزی حنفی ، از طبع اسلامبول ص ۲۳۳ از صاحب کتاب «الفرودس» روایت کرده است از وهب بن صفی بصری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند : أَمَا أَقَاتِلُ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ ؛ وَ عَلِيُّ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ .

در کتب شیعه روایات بسیاری وارد است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کراراً و مراراً خبر داده‌اند که: امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف خدا مأمور به جهاد با سه طائفه است:

ناکثین (نقض کنندگان بیعت) که عائشه و طلحه و زبیر و اعوان آنها: محمد بن طلحه، و خواهرزاده عائشه: عبدالله بن زبیر و دیگر، مروان حکم و عثمانیون و غیرهم میباشند، در جنگ جمل.

قاسطین (ظلم کنندگان و متجاوزان) که مقصود معاویه بن ابی سفیان و اعوان او میباشند از عمرو بن عاص و غیره، در جنگ صفین.

مارقین (خارج شدگان از دین) که همچون تیری که از کمان خارج شود، از دین خدا بیرون رفتند؛ و منظور از آنها اصحاب نهروان و خوارج میباشند. لیکن مادر اینجا از ثقه و ثبت: ابن ابی الحدید معتزلی شافعی که از عامه است مطالبی نقل میکنیم:

او میگوید: «اما گروه **ناکثه**، قائدین لشکریان جنگ جمل هستند. و اما گروه **قاسطه**، قائدین جنگ صفین هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را قاسطین نامید. و اما گروه **مارقه** قائدین جنگ نهروانند.

و اینکه ما گفتیم: رسول خدا آنها را قاسطین نامید، اشاره‌ای بود به کلام آن حضرت علیه السلام: **سَتُّقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ.**

«ای علی! بزودی تو البته با سه طائفه: پیمان شکنان، و ستمکاران، و از دین خارج شدگان جنگ میکنی!»

و این خبر از دلایل نبوت رسول خدا صلوات الله علیه است. زیرا بطور صراحت خبر از غیب داده است که در آن ابداً احتمال دستبردگی و تدلیس، مانند اخبار مجمله داده نمیشود.

و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مارقین (بیرون شدگان از

دین) گواهی میکند کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را اولاً در باب خوارج که گفت: **يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ**. «از دین خدا بیرون می‌روند همانطور که پیکان از کمان بیرون می‌پرد.»

و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: ناکثین (پیمان شکنان) گواهی میکند پیمان شکستن آنها را در ابتدای امر بعد از بیعت، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت بیعت ایشان (طلحه و زبیر) که خواستند با وی بیعت نمایند، این آیه را تلاوت کرد:

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۱

«و کسی که نقض عهد و پیمان شکنی کند، علیه نفس خود نقض عهد نموده است.»

و اما اصحاب و قائدین جنگ صفین در عقیده ما جماعت معتزله، مخلد در آتش خواهند بود بجهت فسقشان؛ و بنابراین درباره آنها این آیه مبارکه صادق است **وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا**.^۲ «و اما ستمگران و متجاوزان، هیزم جهنم می‌باشند.»^۳

و اما درباره اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در این جنگها با این مردم به عنوان تأویل قرآن جنگ می‌نموده است، روایاتی است که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ابراهیم بن دیزیل همدانی در کتاب «صفین» از یحیی بن سلیمان، مسنداً از ابوسعید خدری رحمه الله روایت کرده است که: «او گفت:

۱- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: الفتح: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا**.

۲- آیه ۱۵، از سوره ۷۲: الجن

۳- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید» از طبع دار إحياء الكتب العربية، با تحقیق

محمد أبو الفضل إبراهيم، ج ۱، ص ۲۰۱

كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَنْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ .
فَأَلْفَاهَا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصْلِحُهَا . ثُمَّ قَالَ : إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُفَاتِلُ عَلِيَّ
تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ !؟ قَالَ : لَا !

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ !؟ قَالَ : لَا ! وَلَكِنَّهُ ذَاكُمْ
خَاصُّ النَّعْلِ ؛ وَ يَدُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصْلِحُهَا .

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : فَأَتَيْتُ عَلِيًّا فَبَشَّرْتُهُ بِذَلِكَ ، فَلَمْ يَحْفَلْ بِهِ ؛ كَأَنَّهُ شَيْءٌ
قَدْ كَانَ عَلِمَهُ مِنْ قَبْلُ .^۲

«ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میرفتیم که بند نعل او
پاره شد . آنرا به نزد علی انداخت تا اصلاحش کند . و سپس گفت : تحقیقاً در
میان شما مردی است که برای برقراری تأویل قرآن می‌جنگد ، همانطور که من
برای تنزیل قرآن جنگیده‌ام !

ابوبکر گفت : منم ای رسول خدا !؟ گفت : نه !

عمر بن خطاب گفت : منم ای رسول خدا !؟ گفت : نه !

ولیکن آن مردی است که مشغول پینه زدن کفش است ؛ و نعل حضرت
در دست علی بود و به اصلاح آن مشغول بود .

أَبُو سَعِيدٍ مِیْگَویَد : مَن بَه نَزْدِ عَلِيٍّ أَمَدَمَ وَ أَوْرَا بَدِينِ مَوْهَبَتِ بَشَارَتِ
دَادِمِ . أَمَّا أُو اعْتِنَائِي بَه حَرْفِ مَن نَمُوْدُ ؛ گَویَا اِیْنِ مَطْلَبِ ، اَمْرِي بُوْدُ کَه خَبْرَشِ رَا
عَلِيٍّ اَز پِیْشِ مِیْدَانَسْتِ .»

و همچنین ابن ابی الحدید روایت میکند از ابن دیزیل در این کتاب ،

۱- حَفَلُهُ وَ حَفَلَ بَه : اَعْتَنَى اِلَيْهِ .

۲- ما این حدیث ابن ابی الحدید را از «بحار» مجلسی ، ج ۸ ، ص ۴۵۷ نقل نمودیم .

از یحیی بن سلیمان ، از ابن فضیل ، از ابراهیم بن هجرى ، از ابوصادق که گفت :

« أبو أيوب انصاريّ بر ما در ولایت عراق وارد شد ، و قبیله اُزد برای وی جزری^۱ را به رسم قربانی هدیه آوردند . و آن هدیه را با من فرستادند که به نزد وی ببرم . من بر أبو أيوب وارد شدم و سلام کردم ، و به او گفتم : يَا أَبَا أَيُّوبَ! قَدْ كَرَّمَكَ اللَّهُ بِصُحْبَةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنُزُولِهِ عَلَيْكَ ؛ فَمَا لِي أَرَاكَ تَسْتَقْبِلُ النَّاسَ بِسَيْفِكَ تُقَاتِلُهُمْ هُوَ لَاءِ مَرَّةٍ وَهُوَ لَاءِ مَرَّةٍ ؟!»

«ای أبو أيوب ! خداوند ترا به همنشینی رسول خدا ، و به وارد شدن آنحضرت بر خانه تو مکرم و معزز و گرامی داشته است ؛ با وجود این سوابق درخشان و این خصوصیات ، چرا می بینم در برابر مردم روی می آوری و با آنها با شمشیر مواجه شده ، گاهی با این جماعت و گاهی با آن جماعت می ستیزی و جنگ می نمائی؟!»

قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهَدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ مَعَ النَّاكِثِينَ ، فَقَدْ قَاتَلْنَاهُمْ . وَ عَهَدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ مَعَ الْقَاسِطِينَ ، فَهَذَا وَجْهَنَا إِلَيْهِمْ (يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابَهُ) . وَ عَهَدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ مَعَ الْمَارِقِينَ ، وَ لَمْ أَرَهُمْ بَعْدُ .^۲

«أبو أيوب در پاسخ گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما عهد و میثاق گرفته است که با ناکثین (ناقضین پیمان) جنگ کنیم ؛ و ما با آنها جنگ کردیم .

۱- الْجَزْرُ : مَا أُعِدَّ لِلذَّبْحِ كَالشَّاةِ وَ النَّاقَةِ . «جَزَرُ حَيَوَانِيٍّ اسْتِثْنَاءً مِنْ ذَبْحِ أَمَادِهِ شَدِيدٌ اسْتِثْنَاءً مِنْ مَانِدِ الْغُوسِفِ وَ شَتْرٍ.»

۲- «بحار الأنوار» کمپانی ، ج ۸ ، ص ۴۵۷

و از ما عهد و پیمان گرفته است که با قاسطین (ستمگران و متعدیان) جنگ کنیم؛ و اینک علی است که ما را به سوی آنان میفرستد (یعنی به سوی معاویه و یاراناش). و از ما عهد و پیمان گرفته است که با مارقین (بیرون شدگان از دین) جنگ کنیم؛ و من هنوز آنها را ندیده‌ام.»

ابن ابی الحدید میگوید: «بسیاری از محدثین از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفتند:

إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكَ جِهَادَ الْمُفْتُونِينَ كَمَا كَتَبَ عَلَيَّ جِهَادَ الْمُشْرِكِينَ .

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي كَتَبَ عَلَيَّ فِيهَا الْجِهَادَ!؟

قَالَ: قَوْمٌ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِلسُّنَّةِ!

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَعَلَامَ أَقَاتِلُهُمْ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ كَمَا أَشْهَدُ!؟
قَالَ: عَلَيَّ الْأَحْدَاثِ فِي الدِّينِ، وَ مُخَالَفَةَ الْأَمْرِ!

«خداوند بر تو واجب نموده است جهاد با مبتلا شدگان به فتنه و فساد را

همانطور که بر من واجب کرده است جهاد با مشرکان را!

من گفتم: ای رسول خدا! این فتنه و فساد که خداوند جهاد را در آن بر

من واجب کرده است چیست؟

رسول خدا گفت: گروهی هستند که شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت

من میدهند، اما با سنت من مخالفند.

من گفتم: ای رسول خدا! در حالیکه آنان شهادت بر توحید و رسالت

میدهند همانند شهادت من، در اینصورت من بر کدام جهتی که جهاد را ایجاب

کند با آنها جنگ کنم؟!

رسول خدا گفت: در بدعت‌هایی که در دین می‌گذارند، و بر مخالفت

امری که می‌کنند!»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ كُنْتَ وَعَدْتَنِي الشَّهَادَةَ فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ
يُعْجِلَهَا لِي بَيْنَ يَدَيْكَ .

قَالَ: فَمَنْ يُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ؟ أَمَا إِنِّي وَعَدْتُكَ
بِالشَّهَادَةِ وَتُسْتَشْهَدُ! يُضْرَبُ عَلَى هَذِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ. فَكَيْفَ صَبْرُكَ
إِذْنًا؟!

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ ذَا بِمَوْطِنٍ صَبْرٍ؛ هَذَا مَوْطِنُ شُكْرِ!
قَالَ: أَجَلٌ! أَصَبْتَ؛ فَأَعِدْ لِلْخُصُومَةِ فَإِنَّكَ مُخَاصِمٌ .

«من گفتم: ای رسول خدا! تو به من وعده شهادت داده بودی، اینک از

خدا بخواه تا شهادت را بزودی در برابرت و در رکابت نصیب من کند!

رسول خدا گفت: با این فرض، چه کسی با ناکثین و قاسطین و مارقین

کارزار میکند؟! آری، من به تو وعده شهادت داده‌ام و شهید خواهی شد. این

فرق سرت با ضربه شمشیر خواهد شکافت، و این محاسن تست که از خون آن

خضاب می‌شود! در این موقعیت، صبر و استقامت چقدر است؟!

من گفتم: ای رسول خدا! اینجا جای صبر نیست؛ اینجا جای شکر

است!

رسول خدا گفت: آری! راست گفתי. پس بنابراین خود را آماده برای

دفاع از دشمنان خود نما؛ زیرا که تو مورد خصومت و کینه و دشمنی و عداوت

واقع می‌شوی!»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَوْ بَيَّنَّتْ لِي قَلِيلًا!
فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتِي سَتُنْتَنُ مِنْ بَعْدِي؛ فَتَنَاولُ الْقُرْءَانَ وَتَعْمَلُ بِالرَّأْيِ، وَ

تَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ ، وَ السُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ ، وَ الرَّبَا بِالْبَيْعِ ، وَ تُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ تَغْلِبُ كَلِمَةَ الضَّلَالِ .

فَكُنْ حَلَسَ بَيْتِكَ حَتَّى تُقَلِّدَهَا ، فَإِذَا قَلَّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَيْكَ الصُّدُورُ ، وَ قَلَبْتَ لَكَ الْأُمُورَ . تُقَاتِلُ حِينِنْدٍ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلَى تَنْزِيلِهِ . فَلَيْسَتْ حَالَهُمُ الثَّانِيَةَ بِدُونَ حَالِهِمُ الْأُولَى .

«من گفتم: ای رسول خدا! ممکنست مقدار کمی از این جریانات را برای

من شرح دهی؟!»

رسول خدا گفت: امت من پس از من به فتنه و فساد مبتلا می‌شوند؛ در قرآن تصرّف می‌کنند و به آراء خود عمل می‌نمایند. و خوردن خمر و شراب را بنام نبیذ (آب انگور) حلال می‌شمارند. و مال حرام را بنام هدیه و تحفه می‌خورند. و ربا را بنام بیع و خرید و فروش مجاز میدانند. و معانی و مفاد آیات قرآن را از جای خود تغییر میدهند؛ و در اینصورت و با این کیفیت، کلمه باطل بر کلمه حق غلبه میکند.

در تمام این دوران ملازم خانه‌ات باش و مانند فراشی که بر آن می‌نشینی عزلت اختیار کن، تا آنکه زمام ریاست و امارت و حکومت را بر گردن تو نهند. و به مجرد اینکه ریاست و ولایت را پذیرفتی، و قلادهٔ امر را برگردنت نهادی، دل‌هایی از حقد و حسد و کینه علیه تو به جوش آید، و سینه‌هایی از امواج بخل از اضطراب و هیجان موج زند، تا امر را بر تو واژگون کنند.

در این هنگام است که تو برای تحقّق مفاد و معنی قرآن و برقراری تأویل و مرجع آن، جنگ خواهی کرد؛ به همان گونه‌ایکه من برای پذیرش نزول قرآن و اقرار و اعتراف به حقایق ظاهر آن جنگ کرده‌ام.

در این موقعیت و با این وضعیت، دوران دوّمی که بر آنها میگذرد، کمتر و پائین‌تر از دوران اوّل آنها نیست؛ و عیناً در مرحلهٔ واپسین که تو کارزار

می‌نمائی، حال این مردم مانند حال آنها در مرحله اولین شرک و بت‌پرستی است که من کارزار می‌کردم، و دست کم از آن چیزی ندارد.»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنزِلُ هَؤُلَاءِ الْمَفْتُونِينَ مِنْ بَعْدِكَ؟! أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ?!

فَقَالَ: بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ يَعْمَهُونَ فِيهَا إِلَى أَنْ يُدْرِكَهُمُ الْعَدْلُ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيْدُرِكُهُمُ الْعَدْلُ مِنَّا أَمْ مِنْ غَيْرِنَا?!

فَقَالَ: بَلْ مِنَّا؛ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ، وَبِنَا أَلَفَ اللَّهُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشَّرْكِ وَبِنَا يُؤَلِّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَةِ.

فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ.^۱

«من گفتم: ای رسول خدا! من از کدام جهت با آنان مواجه شوم؟ و بر کدام مقام و منزله آنها را در آورم؟ و با آنها چگونه رفتار نمایم؟ آیا ایشان را مسلمان مفتون و مفسد بدانم، و بر این اساس رفتار کنم؟ یا کافر مرتد و از دین برگشته بدانم، و بر اساس قوانین و مقررات با اهل رِدَّة و مرتدین رفتار کنم؟!»

رسول خدا گفت: در مقام و منزله فتنه و فساد آنان را قرار بده، و با ایشان همچون مسلمان مفتون و مبتلا به فساد و تباهی عمل کن! ایشان در این گمراهی و ضلالت و فتنه و بلا میمانند تا وقتی که عدل الهی به آنها برسد و آنانرا دریابد.

من گفتم: ای رسول خدا! آیا آن عدلی که آنانرا در می‌یابد و از این فتنه و فساد بیرون می‌آورد، از ما خواهد بود یا از غیر ما؟!»

رسول خدا گفت: از ما خواهد بود؛ خداوند بواسطه ما اسلام و رحمت و عدل و ولایت را گشوده است، و بواسطه ما نیز خاتمه میدهد. و بواسطه ما خداوند در میان دلها پس از شرک، ایجاد الفت و صفا و یگانگی نمود؛ و

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴۵۷

بواسطه ما نیز در میان دلها پس از فتنه و فساد، ایجاد الفت و مودت میکند.
 من گفتم: حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد بر این فضل و شرفی
 که به ما عنایت کرده است.»^۱

انحراف از تأویل قرآن به قدر انحراف از اصل قرآن، انسان را از حقیقت دور میکند. فائده قرآن برای فهمیدن و عمل به مضمون آنست؛ اگر کسی بگوید: قرآن را پذیرفته‌ام و تأویل آنرا نمی‌پذیرم، و روی فهم و ادراک خود و سلیقه خود به آن عمل میکنم، یعنی متشابهات را به محکمت ارجاع نمیدهم؛ مانند کسی است که بگوید: اصل قرآن را نپذیرفته‌ام.

مصیبت و گرفتاری امیرالمؤمنین علیه السلام از این دسته بود. معاویه شیاد دنیاپرست خود را طالب خون عثمان قلمداد کرده، و به آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى**^۱ و به آیه: **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ**^۲ تمسک میکند. و امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم به قتل عثمان کرده، و علمای شام که ریزه‌خواران سفره آلوده اویند، مردم نادان و ساده لوح را فریفته و تحریک به قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و برقراری امارت و حکومت وی به آیه شریفه: **وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا**^۳ مینمایند. این آیات از قرآن است، ولیکن مفاد و معنایش حقانیت معاویه نیست. اولاً عثمان وصی و فرزند دارد، آنها باید طالب خون او باشند، به معاویه چه مربوط؟ ثانیاً امیرالمؤمنین علیه السلام کشنده عثمان نبوده‌اند، بلکه از قتل او جلوگیری

۱- صدر آیه ۱۷۸، از سوره ۲: البقرة: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حق قصاص برای کشتگانان برای شما ثبت شد.»

۲- صدر آیه ۱۷۹، از سوره ۲: البقرة: «و از برای شما در زندگی بواسطه حکم قصاص، حیات و تأمین ادامه زنده بودن است.»

۳- قسمتی از آیه ۳۳، از سوره ۱۷: الإسراء

کرده‌اند ، تمسک به آیه در این مورد چه معنی دارد ؟
 ثالثاً اینک که تمام طبقات با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت به خلافت کرده‌اند و او حاکم مَطاع مسلمین است ، وظیفه دارد در صورت فرض مظلومیّت عثمان و تقاضای ورثه او قصاص از قاتلان را ، محکمه‌ای تشکیل دهد و فصل خصومت کند ؛ به معاویه که یکی از افراد رعیت است ربطی ندارد !
 اما از همه این خصوصیات ، معاویه و دستیاران او چشم پوشیده ، آیه قرآن را در غیر مورد و موضوع خود قرار داده ، وسیله جنجال و غوغا نموده تا از فتنه و فساد استفاده سوء کنند و چند صباحی بر اریکه حکومت جور سوار شوند . اینها همه انحراف و زیغ است که **فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**^۱ درباره ایشان صادق است .

سید رضی جامع «نهج البلاغه» میگوید : چون به آنحضرت رسید که بنی امیه او را در مشارکت خون عثمان منّهم داشته‌اند ، خطبه‌ای بدینگونه ایراد کرد :

أَوَلَمْ يَنْهَ أُمِّيَّةٌ عِلْمَهَا بِي عَنْ قَرْفِي؟ أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تَهْمَتِي؟ وَلَمَّا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي!
أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ، وَخَصِيمُ الْمُرْتَابِينَ. وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ. وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ.^۲

«آیا علم و اطلاع بنی امیه از من ، ایشان را باز نمیدارد از اینگونه عیب‌گویی درباره من ؟ (یعنی آیا بنی امیه را علم و اطلاع به حال من و سابقه من در دین و اجتناب از ریختن خون بناحق ، باز نمیدارد از عیب‌جوئی و

۱- قسمتی از آیه ۷ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲- «نهج البلاغه» خطبه ۷۳ ؛ و از طبع مصر با تعلیقه محمد عبده : ج ۱ ، ص ۱۲۵

عیبگویی درباره من نسبت به خون عثمان؟ خصوصاً که آنها میدانند من برای او خیر خواه و ناصح بودم و بهترین کسی بودم که فساد و ضرر و هلاک را از او دفع مینمودم.

آیا آگاهی و دانش جاهلان به سابقه من در استواری دین، ایشان را منع نمیکند از تهمت بر من؟

آری! آنچه از پند و موعظه برای آنها در کتاب خدا آمده است، از گفتار من بلیغ تر و رساتر است. (که میگوید: غیبت در حکم خوردن گوشت مرده برادر است.)^۱

من با برهان ساطع و دلیل قویم بر کسانی که از دین خارج می شوند مبارزه و محاجه میکنم. و با افراد مرتاب و شکاک که دارای یقین نیستند و دین را بازیچه و لعب خود قرار می دهند دشمنم!

اعمال متشابهه را که دارای دو وجه هستند و دو گونه تفسیر دارند، باید به کتاب خدا عرضه داشت؛ و از کتاب خدا رفع شبهه کرد، و معنای صحیح و حقیقی آنرا جست. (آنچه موافق است با کتاب خدا حق و مشروع است؛ و آنچه مخالف است باطل و ممنوع است. بنابراین هر کس که ملتزم به احکام کتاب الله باشد، حق عیب گوئی ندارد و نمیتواند در حق من طعن زند و بدون شاهد و برهان تهمت را حواله دهد.)

و مجازات بندگان خداوند بواسطه نیت های آنهاست، که هر که نیتش

۱- ذیل آیه ۱۲، از سوره ۴۹: الحجرات:

وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ. «و نبایستی بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را بنمایند. آیا یک نفر از شما دوست دارد که گوشت بدن برادر مرده اش را بخورد؟! البته شما این را ناپسند دارید؛ بنابراین از خداوند بپرهیزید که او توبه را قبول میکند، و نسبت به بندگانش مهربان است.»

پاک و خالص باشد، از گناه و پاداش آن بری است؛ و هر کس در دلش سوءنیت باشد، به عذاب خداوندی گرفتار است.»

و از جمله گفتار آنحضرت راجع به تأویل قرآن در عملکرد معاویه، نامه‌ای است که به او نوشتند، و در این نامه ریاست خواهی وی را با تأویل قرآن بازگو کرده‌اند. این نامه را نیز سید رضی آورده است:

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا ، وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا . وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا ، وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أَمْرُنَا ؛ وَ إِنَّمَا وَضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا .

وَ قَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي ! فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ . فَعَدَوْتَ عَلَيَّ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ ، فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لَا لِسَانِي ، وَ عَصَبْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي .

وَ أَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ ، وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ . فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ ، وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ ، وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ ؛ فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ .

وَ اخْذِرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ . فَإِنِّي أَوْلَى لَكَ بِاللَّهِ أَلَيَّةً غَيْرَ فَاجِرَةٍ : لئنُ جَمَعْتَنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ ، لَا أَزَالُ بِبَاحْتِكَ ؛ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ .^۱

«بعد از حمد و سپاس حضرت ربوبیت، بدانکه: خداوند سبحانه دنیا را مقدمه آخرت قرار داده است، و اهلش را در آن به امتحان و آزمایش درآورده تا آن که کردارش از همه نیکوتر است شناخته شود. و ما برای تمتع و هوسرانی در

۱- «نهج البلاغه» رساله ۵۵؛ و از «نهج البلاغه» طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده:

دنیا آفریده نشده‌ایم، و برای کوشش و تلاش در این امور دنیّه و پست مأمورنگشته‌ایم. بلکه در دنیا نهاده شدیم تا اینکه مورد آزمایش و امتحان قرار گیریم.

و تحقیقاً خداوند مرا بواسطه تو، و ترا بواسطه من، در محک آزمایش و بوته امتحان درآورده است. و یکی از ما را حجّت بر دیگری قرار داده است. پس تو با تأویل قرآن، برای طلب ریاست و امارت دنیا پریدی و جستن کردی! و از من چیزی طلب نمودی (خون عثمان) که نه دست من و نه زبان من در آن جنایت نبود. و تو و یارانت از اهل شام خون عثمان را به من بستید، و مرا متعهد و صاحب ذمه او شمردید!

و عالم شما (أبوهریره) جاهلان شما را تحریک نموده و تحریص بر قیام کرد؛ و قائم شما (عمر بن عاص) قاعدان شما را نهضت داده، علیه من برپاداشت! اینک در جان خودت از خداوند بپرهیز! و او را حاکم و ولی خود بشمار، و زمام امر خود را به دست شیطان مسپار؛ و با او در استرسال بر حکومت بر تو، مبارزه کن! و وجه و وجهه دل خود را به آخرت متوجه گردان؛ از دنیا بپُر و به آخرت روی آور که این راه من و راه تست! و بترس از آنکه مبادا خداوند در میان این راه، امر کوبنده و شکننده‌ای را فوراً پیش آورد که ریشه را برکند، و اصل و فرعی، و درخت و شاخی باقی نگذارد!

و من قسم یاد میکنم برای تو، قسم به خداوند؛ قسمی که درست و راستین باشد و هیچگاه آنرا نشکنم: که اگر تقدیرات خداوندی و قضاء الهی میان من و تو را جمع نمود، من دست از تو بر ندارم و پیوسته در ناحیه تو به قلع و قمع تو بپردازم؛ تا اینکه خداوند میان ما حکم کند، و او از میان حاکمان، حاکمی است که مورد اختیار است.»

چقدر امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌های خود، در زمان خلافت

خود و قبل از آن، از مهجور بودن کتاب خدا می نالد، و از عدم بهره برداری از این گنج شایگان تأسف می خورد:

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعَشَرَ يَعِيشُونَ جُهَالًا ، وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا . لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ؛ وَ لَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَ لَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ . وَ لَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ ؛ وَ لَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ .^۱

«و من شکوه خود را به سوی خدا می برم از جماعتی که با جهالت زیست می کنند، و با ضلالت جان می دهند. و هیچ متاعی نزد آنان بازاریش کسادتر از کتاب خدا نیست در صورتیکه باید و شاید تلاوت شود، و آیاتش در مواضع خود قرار گیرد و معنای خود را بدهد. و هیچ متاعی نیز در نزد ایشان پررواج تر، و بهایش افزون تر و بازاریش گرم تر از کتاب خدا نیست در صورتیکه تحریف شود، و معنی و مفاد آیاتش تغییر کند و در مواضع صحیح خود ننشیند. و در نزد این جماعت، از کار معروف و پسندیده، چیزی بدتر و زشت تر نیست. و از کار زشت و ناپسندیده چیزی خوب تر و شایسته تر نیست.»

و چقدر از جهت اختلاف فقهاء در فتوی می نالد و شکوه دارد، با آنکه مرجع جمیع فتاوی که کتاب خداست واحد است. و این محملی ندارد جز آنکه مواضع تأویل را نمیدانند، و آیات را با هم تطبیق نمیکنند؛ و برای رفع ابهام از آیات قرآن، از خود قرآن مدد نمی گیرند.

وَ إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ ، وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ ، وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ ؛ أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ ، أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ ؟ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۷؛ و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده، ج ۱، ص ۵۴

يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًّا فَقَصَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
عَنْ تَبْلِيغِهِ وَآدَائِهِ؟

وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلُّ

شَيْءٍ» .

و ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدَّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ، فَقَالَ
سُبْحَانَهُ: «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» .

وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ ؛ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ . لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ ، وَ
لَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ . وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ .^۱

«و خدای ایشان یکی است ، و پیمبرشان یکی است ، و کتابشان یکی است ؛ آیا خداوند تعالی آنها را امر به اختلاف کرده است و بدین جهت از او اطاعت نموده اند ، یا اینکه از اختلاف نهی کرده و ایشان عصیان نموده اند ؟ یا اینکه خداوند دین ناقصی را فرستاده است و در تکمیل آن از ایشان استمداد جسته است ؟ یا اینکه آنان شریکانی با خدا در تشریح شریعت و تقنین قوانین هستند و بنابراین ، حق ایشانست که بگویند ؛ و بر عهده خداست که بپذیرد و بپسندد ؟ یا اینکه خداوند دین تمامی را نازل نموده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبلیغش و آدائش کوتاهی نموده است ؟

خداوند سبحانه میگوید : «ما در کتاب خود از بیان هیچ چیز کوتاهی نکرده ایم» . و در قرآن ، روشنی و وضوح هر چیزی است . و خداوند گفته است که قرآن ، بعضی از آیاتش بعض دگر را تصدیق میکند ، و اختلافی در آن نیست ؛ آنجا که میگوید : «و اگر قرآن از نزد غیر از خدا نازل شده بود ، هر آینه در آن موارد اختلاف بسیاری را می یافتند» .

ظاهر قرآن زیبا و شگفت انگیز است؛ و باطن آن حاوی معانی تو در تو و عمیق است. شگفتیهای آن هیچگاه از بین نمیروند، و غرائب و عجایبش پایان نمیپذیرد. و تاریکیهای درون و مسائل مبهمه نفسیه و اخلاقیه و عقیدتی بدون قرآن حل نمی شود.»

یکجا در تعریف و تعظیم و تکریم قرآن میگوید:

وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؛ نَاطِقٌ لَا يَعْيا لِسَانُهُ، وَ بَيَّتْ لَا تُهْدَمُ
أَرْكَانُهُ، وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ... تا آنکه میگوید:

كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَ تَنْطِقُونَ بِهِ، وَ تَسْمَعُونَ بِهِ. وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ
بِبَعْضٍ، وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ. لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ؛ وَ لَا يُخَالِفُ
بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ.

قَدْ اصْطَلَحْتُمْ عَلَى الْغُلِّ فِيمَا بَيْنَكُمْ، وَ نَبَتْ الْمَرَعَى عَلَى دِمْنِكُمْ. وَ
تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْأَمَالِ؛ وَ تَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الْأَمْوَالِ. لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمْ
الْخَيْثُ، وَ تَاهَ بِكُمْ الْغُرُورُ؛ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ.^۱

«و کتاب خدا در میان شماست؛ گوینده ای است که هیچگاه زبانش از گفتار خسته نمی شود، خانه ای است که هیچوقت پایه هایش فرو نمی نشیند، و عزیزی است که ابداً یارانش پا به فرار نمیگذارند ...»

کتاب الله، کتابیست که بواسطه آن شما می بینید، و شما سخن می گوئید، و شما می شنوید. و بعضی از آیاتش گویا و روشنگر بعضی آیات دگر است، و برخی شاهد بر صحت برخی دیگر. در معرفتی خداوند اختلافی ندارد. و کسی را که با وی سر و کار دارد، به راهی مخالف راه خدا حرکت

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۳۱؛ و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده ج ۱،

نمیدهد .

شما همگی اتفاق کرده‌اید در حقد و کینه در میان خودتان ، و بر روئیدن گیاه آلوده و پلید در کنار مرغزار کثیف و لجن‌زار عَفِن و گلخن افکار و آمال خودتان . و در یکرنگی در راه محبت آرزوهای دنیوی ، با هم از در صلح و صفا در آمده‌اید ؛ و در کسب اموال و ربودن آنها از یکدیگر به دشمنی و خصومت گرائیده‌اید .

شیطان خبیث شما را مدهوش نموده ؛ از نور فطرت و تابش انوار شریعت ، به ظلمات ضلالت سوق داد . و این خودپسندی و غرور پیوسته شما را در وادی گمراهی نابود و تباہ کرد . و یگانه مورد اعتماد و اعانت من ، چه بر نفسم و چه بر نفوس شما ، خداست که فقط باید در مَزَلَاتِ اقدام بدو پناه برد .»
 امیرالمؤمنین علیه السلام در بسیاری از خطبه‌های خود کراراً یاد از قرآن میکند ، و عظمت و کرامت آنرا شرح میدهد ، و از اصالت و اتقان آن پرده برمی‌دارد ، و از سستی و کوتاهی مردم از رجوع به این تحفه الهیه و مائده سماویه و دریغ ایشان از استمساک جدی به آن اسف می‌خورد . و از وضعیّت زمان خود و اوضاعی که پس از وی پیش آمد میکند و حکام جور و ستم به نام قرآن با حقیقت آن بازی میکنند ، آه میکشد و ناله میکند .

خطبه زیر را با دقت مطالعه کنید ؛ تا چگونه از عظمت قرآن و پیغمبر اکرم بحث فرموده ، و یگانه راه علاج را منحصر در پیروی از رسول خدا و عمل به قرآن کرده است ، و تا چه اندازه از عدم عمل به قرآن نگران است !

فَبَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ طَاعَتِهِ ؛ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ . لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ ، وَ لِيَقْرُوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ ، وَ لِيُثْبِتُوهُ إِذْ أَنْكَرُوهُ .

فَتَجَلَّىٰ سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا آرَاهُمْ مِنْ
قُدْرَتِهِ ، وَ خَوْفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ ؛ وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ ، وَ احْتَصَدَ
مَنْ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ .

وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَىٰ مِنْ الْحَقِّ ،
وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ ، وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكِذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ . وَ لَيْسَ عِنْدَ
أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَىٰ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ، وَ لَا أَنْفَقَ مِنْهُ
إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ؛ وَ لَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ ، وَ لَا
أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ .

فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ ، وَ تَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ .

فَالْكِتَابُ يَوْمِنِذٍ وَ أَهْلُهُ مُنْفِيَانِ طَرِيدَانِ ، وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي
طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ .

فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ ، وَ مَعَهُمْ وَ
لَيْسَا مَعَهُمْ . لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَىٰ وَ إِنِ اجْتَمَعَا . فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى
الْفُرْقَةِ ، وَ افْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ ؛ كَانَتْهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ .
فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ إِلَّا اسْمُهُ ، وَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرَهُ . وَ مِنْ قَبْلِ مَا
مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ ، وَ سَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً ، وَ جَعَلُوا فِي
الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ .

وَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ أَمَالِهِمْ وَ تَعْيِبِ أَعْيَالِهِمْ ، حَتَّى
نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْدِرَةُ ، وَ تُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ ، وَ تَحُلُّ مَعَهُ
الْقَارِعَةُ وَ النَّقْمَةُ .

أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّهُ مَنْ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ ، وَ مَنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدَىٰ
لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ . فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ ، وَ عَدُوَّهُ خَائِفٌ . وَ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ
عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ ؛ فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتَهُ ، أَنْ

يَتَوَاضَعُوا لَهُ؛ وَ سَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ، أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ.
فَلَا تَنْفَرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الْأَجْرَبِ، وَ الْبَارِي مِنَ
ذِي السُّقْمِ!

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَ لَنْ
تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى
تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ.

فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ.
هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَ
ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ. لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ، وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ. فَهُوَ بَيْنَهُمْ
شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ.^۱

«پس خداوند سبحانه و تعالی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی و درستی بر انگیخت، تا بندگان را از پرستش بتها بسوی پرستش خود، و از فرمانبرداری شیطان بسوی فرمانبرداری خود درآورد؛ با قرآنی که آنرا واضح و آشکارا نموده و متقن و محکم قرار داده است. برای آنکه بندگان وی پروردگارش را بشناسند در وقتی که به او جاهل بودند، و به او اقرار و اعتراف کنند در وقتی که منکر او بودند، و او را اثبات کنند در زمانی که وی را

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۵؛ و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده: ج ۱، ص ۲۶۵ تا ص ۲۶۷؛ و از شرح ملا فتح الله کاشانی (تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين) از ص ۲۵۰ تا ص ۲۵۳؛ ولی چون ترتیب خطب آن با سائر شروح تفاوت دارد، این خطبه را به شماره ۱۷۵ ذکر کرده است.

در «ینابیع المودة» طبع اسلامبول، باب ۷۷، ص ۴۴۶ گوید: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای در «نهج البلاغه» میفرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ. - تا قوله علیه السلام: فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ.

انکار میکرده‌اند .

پس خداوند سبحانه برای ایشان خود را آشکار و هویدا ساخت در کتابش ، بدون آنکه او را ببینند ، به سبب آنچه از قدرت و توانائی خود به آنها نشان داد . و از غضب و قهرش آنها را ترسانید ؛ که چگونه افراد گذشته و امت‌های سالفه را با عقوبات نازله محو و نابود کرد ، و درو کرد آنان را که درو کرد ، و از ریشه و بُن منقطع ساخت به خشمهای ربّانیّه و انتقام‌های سبحانیّه خود .

و به زودی بر شما خواهد آمد زمانی که در آن ، چیزی پنهان‌تر از حقّ و آشکارتر از باطل نباشد ؛ و آن زمان پس از ارتحال و مرگ من است . و بازار چیزی رائج‌تر از دروغ بستن بر خدا و رسول او نباشد . و در نزد مردم آن دوران ، متاعی کسادتر و بی‌بهاتر از کتاب خدا نیست در صورتیکه بخواهند آنرا آنطور که باید و شاید تلاوت کنند و به منصّه عمل برسانند ؛ و همچنین متاعی باارج‌تر و بارواج‌تر از کتاب خدا نیست در صورتیکه بخواهند آنرا تحریف کنند ، و بر معانی و مفاد غیر خود بواسطه اغراض دنیاپرستان بنشانند . در آن زمان چیزی نازیباتر از کار پسندیده ، و زیباتر از کار ناپسندیده نیست .

در آن روز است که محققاً حاملان قرآن بواسطه اشتغال به امور دنیویّه ، این کتاب الهی را به دور افکنند ، و از تلاوت و تأمل و تدبّر و عمل به آن سرباززند . و حافظان آن بواسطه توجه به امور شیطانیّه ، آنرا در بوته نسیان و فراموشی بسپارند .

قرآن و اهل قرآن در آنزمان منفور و دور از انظار و مهجورند . و هر دو ، رفیق طریق و مصاحب مشترکی هستند در راه واحدی که ابداً کسی آنها را مأوی ندهد و در پناه خود در نیورد .

بنابراین ، کتاب خدا و اهلش در آن زمان در میان مردم هستند ، ولیکن در

آن میان نیستند؛ و با ایشان هستند با بدنهای ظاهر و کالبد طبیعی، و با ایشان نیستند با دل‌های ملکوتی و قلوب نورانی. چرا که ضلالت و گمراهی، با هدایت و راه یابی موافق در نمی‌آید اگر چه با هم جمع شوند. پس این قوم در آنزمان بر دوری و جدائی از شریعت سید مختار و از عمل به قرآن، با همدیگر اجتماع کنند؛ و از جماعت حق و گروه راستین جدا شوند و دوری گزینند. توگوئی ایشان پیشوایان و امامان کتاب خدا هستند که آنها تحت تأثیر نظر و رأی خود میگردانند، نه آنکه کتاب خدا امام و پیشوای آنها باشد و به آنها فرمان دهد و آنان از وی پیروی و تبعیت نمایند.

و علیهذا در نزد آنان از قرآن هیچ نمانده است مگر نامی، و از قرآن نمی‌شناسند مگر خطی و کتابتی. و اینان همان کسانی میباشند که صالحان را به انواع عقوبت عذاب میکردند، و بدنهای آنها را می‌بریدند و اجسادشان را پس از مرگ مثله می‌نمودند. و رویه صدق و گفتار راست و درستی را که صالحان داشتند، افتراء و دروغ بر خدا می‌شمردند. و کارهای نیک و پسندیده صالحان را زشت و مکروه داشته، عقوبت بد و ناگوار برای آن مقرر میکردند.

و فقط هلاکت و نابودی و شقاوت افرادی که پیش از شما آمده‌اند، بواسطه آرزوهای دراز و غیبت و فراموشی اجل‌های ایشان بوده است؛ تا بجائی میرسید که آن مرگی که با ورود آن دیگر عذرخواهی قبول نمی‌شود و توبه و انابه بکار نمی‌آید، و با حلول آن مصیبت شدید کوبنده و گدازنده و نعمت و پاداش مکروه و ناپسند حتمی می‌باشد؛ بر آنان وارد شده و آن وعده الهی صورت تحقق به خود می‌گیرد.

ای مردم! کسیکه از خداوند نصیحت و پند و موعظه بطلبد، و با عمل به آیات قرآن دنبال شفای دردهای خود باشد، موفق و کامیاب است. و کسیکه گفتار خدا را که قرآن است دلیل راه هدایت خود قرار دهد، به بهترین طریقه‌ایکه

استوارتر و متقن تر است راه خواهد یافت. آری، کسیکه همسایه خدا باشد در امان است؛ و کسیکه دشمن او باشد ترسان. و سزاوار نیست برای آن کس که عظمت خدا را شناخته باشد، خود را عظیم بشمارد.

زیرا که لازمهٔ رفعت و بلندی مقام آنانکه عظمت و جلالت و بزرگی خدا را شناخته‌اند آنستکه: در برابر او خود را کوچک به شمار آرند، و تواضع و فروتنی کنند، و سر بر خاک مذلت بر سجده نهند. و وارستگی و سلامتی کسانی که به قدرت او پی برده‌اند در آنستکه تسلیم او شوند، و از در انقیاد و اطاعت وارد شوند.

و بنابراین ای مردم! شما از حقّ مگریزید مانند گریختن شخص سالم از آن که به مرض جَرَب و گال و زخم مُسری بدن دچار است! و فرار مکنید از حقّ مانند فرار آدم صحیح از بیمار مبتلا به امراض (مثل وِبا و طاعون و جُذام و غیرها).

و بدانید ای جماعت مردم! شماراه رشد و تکامل را نخواهید یافت مگر آنکه بشناسید کسانی را که از این راه سرباز زدند و ترک کمال نمودند. و به عهد و پیمان کتاب خدا نمی‌توانید دست یابید مگر آنکه بشناسید کسانی را که آنرا شکستند و نقض میثاق نمودند. و به کتاب خدا نمی‌توانید چنگ زنید و محکم آنرا بگیرید مگر آنکه بشناسید کسانی که آنرا به دور افکندند و از درجهٔ اعتبار ساقط نمودند.

(زیرا که معرفت به ترک عمل به قرآن، و عدم تعهد به موثقیق آن، و عدم تمسک به آن، و معرفت افرادی که چنین بودند و چنان هستند؛ مستلزم معرفت عمل به قرآن و تعهد به پیمان آن، و تمسک به اوامر و نواهی آن است، و مستلزم معرفت به افرادی است که دارای این خصوصیات هستند، مثل وجود اقدس امیرالمؤمنین علیه السلام.)

و علیهذا شما باید قرآن را از اهلش بگیرید ، و معانی و مفاد و تنزیل و تأویلش را از اهلش التماس نمائید و طلب کنید ! زیرا ایشان حیات علم هستند و زندگی عرفان ؛ و مرگ جهلند و انعدام نادانی و فقدان بصیرت .

آنان کسانی هستند که حکم استوار و قضاء راستین و متقن آنها در امور ، به شما خبر میدهد از مقدار علمشان . و سکوت و آرامشان کشف میکند از منطقی و سخن دانیشان . (زیرا سکوتشان مانند نطقشان بر اساس حکمت و مصلحت است .) و ظاهرشان حکایت مینماید از باطنشان . (زیرا که ظاهرشان در هیئت خاشعان و خاضعان است ؛ و باطنشان مصفاى به صفای الهی ، و پاکیزه به قدس و طهارت ملکوتی و جبروتی و لاهوتی است ؛ و گفته اند : **الظَّاهِرُ عِنْوَانُ الْبَاطِنِ** «ظاهر ، آیه و حاکی و عنوانی است از ذوالآیه و مَحَكِّي و مُعَنَوْن» .)

آنان در دین مخالفتی ندارند ، و اختلافی نیز در آن ندارند ؛ بناءً علیهذا دین در میان آنها شاهد و گواهی است راست و درست ، و خموشی است گویا (در وقتیکه در امور خود بدان مراجعه دارند دارای نطق و بیان است ، و در هنگام عدم مراجعه ساکت و صامت .) «

چون امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ صِفِّین^۱ مراجعت کرد ، خطبه‌ای در عظمت کتاب خدا و لزوم تمسک به آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایراد نمود . در این خطبه بعد از حمد و سپاس بر پروردگار بی قیاس و شهادت بر توحید محض میگوید :

۱- شیخ محمد عبده در تعلیقه «نهج البلاغه» در خطبه ۲ ، راجع به تفسیر این کلمه گوید : « صِفِّین بر وزن سَجِّین ، در نزد جغرافیون محلّه ایست از بلاد جزیره (ما بین فرات و دجله) و مورّخین عرب آنرا از بلاد سوریه میدانند . و امروز از ولایت حلب شهباء که از مناطق سوریا است محسوب می شود .» و در «أقرب الموارد» گوید : « الشَّهْبَاء : لقب شهر حلب است بجهت سپیدی سنگهای آن .»

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ؛ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ ، وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ ، وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ، وَ النُّورِ السَّاطِعِ ، وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ ، وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ ؛ إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ ، وَ احْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ ، وَ تَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ ، وَ تَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ .

وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَذَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ ، وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ ، وَ اخْتَلَفَ النَّجْرُ ، وَ تَشَّتْ الْأَمْرُ ، وَ ضَاقَ الْمَخْرَجُ ، وَ عَمِيَ الْمَصْدَرُ .

فَأَلْهَدِي خَامِلٌ ، وَ الْعَمَى شَامِلٌ . عُصِيَ الرَّحْمَنُ ، وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ ، وَ خُذِلَ الْإِيمَانُ ؛ فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ ، وَ تَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ ، وَ دَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَ عَفَتْ شُرُكُهُ .

أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ ، وَ وَرَدُوا مَنَاهِلَهُ . بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ ، وَ قَامَ لَوَاؤُهُ ؛ فِي فِتْنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا ، وَ وَطَنَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا ، وَ قَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا .

فَهُمْ فِيهَا تَائِبُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ مَفْتُونُونَ ، فِي خَيْرِ دَارٍ وَ شَرِّ جِيرَانٍ . نَوْمُهُمْ سُهْوٌ ، وَ كُحْلُهُمْ دُمُوعٌ . بَارِضٍ عَالِمِهَا مُلْجَمٌ ، وَ جَاهِلِهَا مُكْرَمٌ .

(وَ مِنْهَا يَعْنِي ءَالَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ) :

مَوْضِعُ سِرِّهِ ، وَ لَجَأُ أَمْرِهِ ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ ، وَ مَوْئِلُ حِكْمِهِ ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ ، وَ جِبَالُ دِينِهِ . بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ ، وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ -الخطبة ١-

١- «نهج البلاغة» خطبة دوم ؛ و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده ج ١ ،

«و شهادت می‌دهم بر آنکه محمد بنده اوست و فرستاده پیام آور او، که او را با دین ظاهر و معروف، و با نشانه منقول که شریعت اوست، و با کتاب نوشته شده که قرآن اوست، و با نور بلند و عالی، و با روشنی درخشان، و با امر آشکارا و هویدا به سوی مردم ارسال داشت؛ بجهت آنکه شبهات رازائل کند، و با بینات و ادله واضحه استدلال و استشهاد نماید، و به آیات و علائم خوف و غضب خداوندی که نتیجه سوء عاقبت مردمان متمرّد است بترساند، و با انحاء عقوبت‌های حضرت سبحان مردم را در دهشت افکند.

ارسال این پیامبر عزیز با این کتاب مبین، هنگامی بود که: مردم در فتنه‌ها و بلاها و ابتلائاتی فرو رفته بودند که ریسمان دین و شریعت گسیخته بود، و ستونها و پایه‌های یقین متزلزل گردیده بود، و در اصول و مرجع رویدادها و روی‌آوری‌های مردم اختلاف و دگرگونی پیدا شده بود، و امر ولایت و سرپرستی دچار تشّت و تفرّق گردیده بود، و در تنگنای خروج کسی را توان خلاصی نبود. و در ابهام و ایهام محلّ صدور فکر و اندیشه، کوری و نابینائی و جهالت نشسته بود.

و با این کیفیت و وضعیّت، هدایت و راه آن و چراغ و مشعلش ساکن و ساکت و خاموش بود؛ و ضلالت و گمراهی و نابینائی دل و فقدان بصیرت قلب عمومیت داشته، همه کس را در همه جا گرفته بود. خداوند رحمن و اوامر حیات بخشش متروک و مطرود، و مخالفت می‌شد. و شیطان رجیم لعین و وسوسه‌های مرگبارش مورد استقبال و یاری و همراهی قرار می‌گرفت. و ایمان و یقین و دین و شریعت مخدول شده، یکی از پس دیگری ستونهایش فرومی‌ریخت، و علائم و آثارش فراموش شده، به بوتّه ناشناسائی سپرده می‌شد، و راههایش کهنه و خراب می‌شد، و طرق و سبلش دستخوش اندراس و فرسودگی می‌گشت.

در آن زمان بود که یکسره از شیطان اطاعت می نمودند ، و در راهها و طرق قراردادی وی قدم برداشته و برای وصول به منویات و نیات فاسده او گام میزدند ، و در آبشخوارهای آلوده و عَفِن وی وارد میگشتند .

آری ، بواسطه همین مردم با این خوی و اخلاق بود که پرچمهای فتح و پیروزی شیطان در حرکت بود و از جائی به جائی روان میشد ، و در اثر همین مردم بود که لوای او پیوسته برافراشته بود و هیچگاه فرو نمی خسید ؛ در میان فتنهها و آشوبها و هزاهزی که آنها را در زیر گامهای خود له کرده بود ، و با سُمهای خود همه را لگدکوب نموده ، و اینک آن فتنه و آشوب مظفرانه بر نوک سمّ جلوی خود ایستاده ، و خلق مرده مالیده و در زیر سمّ خرد شده و در هلاکت افتاده را می نگرست .

این مردم در آن فتنهها و ابتلائات ، متحیر و سرگشته و حیرت زده و سرگردان ، و در کمال نادانی و جهالت و عدم بصیرت ، بلا دیده و آسیب زده و فتنه دیده ؛ در بهترین خانهها که مکّه مکرمه باشد ، و با بدترین همسایگان که کفار قریش بودند بسر میبردند ، در حالیکه خواب و راحتشان بیداری ، و سرمه دیدگانشان اشکهایشان بود ؛ در آن سرزمین که عالمش لجام زده ، مهجور ، غریب ، ساکت و حامل ؛ و جاهلش عزیز ، مُکَرَّم و دارای جلالت و تکریم بود .

«و از جمله این خطبه است در حالیکه مقصود حضرت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشد» :

آل محمد محلّ اسرار خداوند ، و ملجأ و پناه امر او ، و ظرف و صندوق علم او ، و مرجع و محلّ بازگشت حکمت های او ، و کهفها و غارهای حفظ و حراست کتابهای او (از قرآن و سائر کتب آسمانی) و کوههای استوار و برافراشته دین او هستند ؛ که بواسطه آنها خداوند دین خود را از کجی راست میکند ، و

انحنای پشت آنرا که در اثر انحراف متعدیان و متجاوزان پدید آمده است بواسطه ایشان راست و مستقیم و استوار میدارد، و لرزش و ارتعاش بندبند دین خود را که در اثر وسوسه شیاطین انسی و جنّی و شبهات بد دلان پدید آمده است بواسطه ایشان از بین می‌برد و مبدل به استحکام و اتقان می‌نماید.»

از آنچه بیان شد روشن شد که: قرآن کریم برای رشد و تکمیل نفوس است، و در صورتی این وظیفه را ایفا میکند که آیاتش را بر معنی و محمل دیگری حمل نکنند، و همان مراد را از آن برداشت کنند، وگرنه نتیجه به عکس می‌دهد که: **وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**^۱.

«قرآن بر ستمگران چیزی نمی‌افزاید مگر زیان و خسران.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون قرآن میخواند، کأنه با قرآن عشق بازی میکرد. چنان این آیات در روح او می‌نشست، و چنان به وجد و سرور و یا به حزن و اندوه فرو می‌رفت که گوئی یکایک از این معانی صورت فعلیه خارجیّه پیدا کرده و در برابر دیدگانش تجسم یافته است. یاد قرآن، ذکر قرآن، قرائت قرآن، استماع قرآن، از هر لذتی برای وی روح‌افزاتر و مسرت‌آمیزتر بود.^۲

۱- آیه ۸۲، از سوره ۱۷: الإسراء:

و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. «و ما از قرآن نازل میکنیم چیزهایی را که برای مؤمنین شفا و رحمت است؛ و بر ستمگران چیزی را اضافه نمیکند مگر زیان و خسارت.»

۲- آیه الله سیّد عبدالحسین شرف الدین در کتاب «أبوهريرة» طبع سوّم نجف، ص ۹۳ آورده است که: «و سُئِلَتْ عَائِشَةُ عَنْ خُلُقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ: هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟! قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: خُلُقَهُ الْقُرْآنُ.» «و از عائشه، از اخلاق پیغمبر اکرم پرسیدند،»

حضرت علامه استاد قدس الله سره در باب سُنَن آنحضرت بیان نموده‌اند که :

« ۱۸۰- واز آداب آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در قرائت قرآن و دعا چنانکه در «مجالس» شیخ طوسی رحمة الله علیه با إسنادش از أبوالدُنْیا از أمير المؤمنین علیه السَّلَام روایت شده است ، اینست که :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] لَا يُحْجِزُهُ عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ إِلَّا الْجَنَابَةُ .

«هیچ امری مانع از قرائت قرآن برای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نمی‌شد مگر جنابت.»

۱۸۱- و در «مجمع البیان» از ام سلمه روایت است که :

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] يُقَطِّعُ قِرَاءَتَهُ آيَةً آيَةً .

«عادت رسول خدا این بود که قرآن را که تلاوت می‌نمود ، در انتهای هر آیه وقف می‌کرد ؛ و آیه را به آیه بعد متصل نمی‌نمود.»^۱

«گفت: آیا قرآن خوانده‌ای؟! گفت: آری. گفت: اخلاق او قرآن است.» در اینجا سید شرف‌الدین گوید :

« قُلْتُ : يَا لَهَا كَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى بِلَاغَتِهَا وَ مَعْرِفَتِهَا بِكُنْهٍ أَخْلَاقِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَ لَا غَرَوْ؛ فَفَدَّرَأْتُهُ وَ الْقُرْآنُ نُصِبَ عَيْنِيهِ ، يَهْتَدِي بِهِدْيِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ ، مُتَعَبِّدًا بِأُؤَامِرِهِ وَ زُؤَاوَجِهِ ، مُتَأَدِّبًا بِمُؤَادِبِهِ ، مَطْبُوعًا عَلَى حِكْمَتِهِ ، يَتَّبِعُ أَثَرَهُ ، وَ يَقْتَنِي سُؤْرَهُ.»

۱- ابن کثیر دِمَشْقِي در کتاب «البدایة و النّهایة» ج ۷ ، ص ۱۶۲ در ضمن ترجمه احوال عبدالله بن مسعود آورده است که : « رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روزی به او گفتند : اِقْرَأْ عَلَيَّ . «برای من قرآن بخوان.» من گفتم : اَقْرَأْ عَلَيَّ ، وَ عَلَيَّكَ أَنْزَلَ؟! «آیا من قرآن را بر تو بخوانم در حالیکه قرآن بر تو نازل شده است؟!» حضرت فرمود : اِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي ! «من دوست دارم قرآن را از غیر خودم بشنوم!» ابن مسعود شروع کرد به خواندن قرآن از اول سوره نساء تا این آیه : فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَاكَ عَلَى هَؤُلَاءِ

۱۸۲ - و در «تفسیر ابوالفتح» است که: **كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] لَا يَرْقُدُ حَتَّى يَقْرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ ؛ وَيَقُولُ: فِي هَذِهِ السُّورَةِ آيَةٌ هِيَ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ . قَالُوا: وَمَا الْمُسَبِّحَاتُ ؟**

قَالَ : سُورَةُ الْحَدِيدِ وَ الْحَشْرِ وَ الصَّفِّ وَ الْجُمُعَةِ وَ التَّغَابُنِ .

«عادت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بود که به خواب نمی رفت تا اینکه مُسَبِّحَات را می خواند ، و میگفت : در این سوره ها آیه ای است که از هزار آیه افضل است . گفتند : مسَبِّحَات کدام است ؟

«شهِيداً». «در چه حال هستی ای پیغمبر در وقتی که مادر روز قیامت از هر امتی یک گواه و شاهد بر اعمالشان بیاوریم ؛ و تو را شاهد و گواه بر اعمال آن گواهان قرار دهیم؟!» در اینجا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه کردند و فرمودند : **حَسْبُكَ !** «دیگر کافی است!»

غزالی در «إحياء العلوم» ج ۲ ، ص ۲۶۱ این خبر را نقل میکند و به دنبال آن میگوید : « و در روایتی است که حضرت این آیه را خواندند ، و یا در نزد آنحضرت خوانده شد : **إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا * وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا** «حَقًّا وَ تَحْقِيقًا در نزد ما عُلُّها و قیدهایی شدید است ، و آتش های فروزان در جَوْ که بسیار شعله ور و گدازنده است ، و غذایی است که گلوگیر شود و راه نفس را ببندد ، و عذابی است دردناک.» آنحضرت بیهوش شدند . در روایتی است که چون آنحضرت این آیه را خواندند : **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ** «اگر آنها را عذاب کنی آنان بندگان تو هستند.» گریه کردند . و عادت حضرت چنین بود که چون به آیه ای می رسیدند که در آن رحمت بود ، دعا میکردند و مستبشر می شدند . و استبشار ، خوشحالی و مسرّت و حالت وجدی است که خداوند تعالی در قرآن بر صاحبان آن ثنا گفته است ، و فرموده است : **وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ .** «و زمانی که بشنوند آنچه را که به سوی این پیامبر نازل شده است ، می بینی که چشمهایشان در اثر معرفتی که از حق پیدا نموده اند ، از اشک جاری است.» و روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **كَانَ يُصَلِّي وَ لَصَدْرِهِ أَزِيْرٌ كَأَزِيْرِ الْمَرْجَلِ .** «چون نماز میخواند ، سینه اش مانند صدای غلیبان دیگ صدا میکرد.»

رسول خدا گفت: سوره حدید، و حشر، و صف، و جمعه، و تغابن.
 من میگویم: در تفسیر «مجمع البیان» این معنی را از عَرَبِاضِ بْنِ سَارِيَةَ
 روایت نموده است.^۱

۱۸۳- و در کتاب «دُرَرُ اللَّائِي» ابن اَبی جمهور احسائی از جابر روایت
 نموده است که: قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ] لَا يَنَامُ حَتَّى
 يَقْرَأَ تَبَارَكَ وَالْمَ التَّنْزِيلَ.^۲

«گفت: عادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ این بود که
 نمی خوابید تا اینکه سوره تبارک، و سوره آلم سجده را تلاوت میکرد.»

۱۸۴- و در «مجمع البیان» وارد است: از علی بن اَبی طالب علیه السَّلَام
 مروی است که: قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ] يُحِبُّ
 هَذِهِ السُّورَةَ: سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. وَ أَوَّلُ مَنْ قَالَ «سُبْحَانَ رَبِّيَ
 الْأَعْلَى» مِيكَائِيلُ.

«گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حالش این بود که این
 سوره را دوست میداشت: سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. و اولین کسی که سبحان

۱- کلینی در «اصول کافی» باب فضل القرآن، ج ۲، ص ۶۲۰ با سند متصل خود از
 جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السَّلَام میگفت: مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ
 كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ، لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ؛ وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جَوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَ سَلَّمَ. «کسی که قبل از خوابیدنش تمام سوره های مسَبِّحات را بخواند، نمی میرد مگر
 آنکه قائم آل محمد را ادراک میکند؛ و اگر بمیرد، در جوار محمد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَ سَلَّمَ خواهد بود.»

أقول: مراد از مسَبِّحات، پنج سوره است که ابتدای آن با سَبِّحِ و یا يُسَبِّحِ شروع
 می شود.

۲- سوره تبارک سوره ۶۷، و سوره آلم تنزیل سوره ۳۲ از قرآن است.

رَبِّي الْأَعْلَى رَا كَفْت ، ميكا ئيل بود.»

من ميگويم : اول اين حديث را در «بحار الأنوار» از تفسير «الدر المنثور» روايت کرده است . و در اينجا احاديث ديگري نيز وارد است که گفتار آنحضرت را در وقت تلاوت قرآن ، و يا در هنگام قرائت سوره‌اي و يا آيه‌اي مخصوص بيان مي‌کند ، هر کس ميخواهد بداند بايد به محل خود مراجعه نمايد .

و از حضرت رسول اکرم صلی الله عليه و آله و سلم خطبه‌ها و بيان‌هائي وارد است که در آنها مردم را در تمسک به قرآن و تدبیر در آن ترغيب و تحريص ميکند ، و در هدايت جوئي در سايه آن و استضاءه و استناره به نور آن تشويق و تحريص مي‌نمايد .

و خود آنحضرت در آنچه را که دعوت ميکرد به سوي کمال و عمل به آن ، از همه مردم سزاوارتر بود که بدانها عمل کند و پاي بند باشد ؛ و از جميع مردم سرعتش و سبقتش به سوي هر خيري بيشتري بود . و در روايت مشهوره آمده است که گفت :

شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ .^۱

۱- حضرت با اين گفتار خود اشاره ميکنند به گفتار خداوند متعال در اين سوره که : فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ . «پس استقامت و پافشاري کن همانطور که بدان مأمور شدی.» اين آيه در دو جاي قرآن وارد است : اول در سوره هود ، صدر آيه ۱۱۲ : فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا . دوم در سوره شوري ، صدر آيه ۱۵ : فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ . و از اينرو در بعضي روايات آمده است : شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ وَ أَخَوَاتِهَا .

شيخ أبو الفتوح رازی در تفسير خود ، از طبع مظفری ، ج ۳ ، ص ۱۰۱ گوید : « عبدالله ابن عباس گفت : هيچ آيت به رسول عليه السلام نيامد از اين آيت سخت تر ، و بر آن گفت اصحابان را آنکه که او را گفتند : يا رَسُولَ اللَّهِ ! أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ ! «پيري به تو شتافت!» گفت : شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ . «سوره هود مرا پير کرد.» و فِي رِوَايَةٍ وَ أَخَوَاتِهَا . - انتهى .

«سوره هود مرا پیر کرد، و موی سر و رخسارم را سپید گردانید.»
 و از ابن مسعود روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من امر نمود تا مقداری از قرآن برای او بخوانم. من شروع کردم به قرائت سوره یونس، تا اینکه به این آیه رسیدم:

وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلِيَهُمْ الْحَقِّ - الْآيَةُ ۱.

⇨ و در تفسیر «مجمع البيان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۱۹۹ بدین عبارت آورده است: وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا نَزَّلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آيَةً كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَلَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ. وَلِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ - حِينَ قَالُوا لَهُ: أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ -: شَيْبَتَنِي هُوَذَا وَ الْوَاقِعَةُ .

و در تفسیر «صافی» طبع گراوری، ج ۲، ص ۸۱۵ بدین عبارت ذکر کرده است: وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: مَا نَزَّلَتْ آيَةً كَانَتْ أَشَقَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ: وَ لِهَذَا قَالَ: شَيْبَتَنِي هُوَذَا وَ الْوَاقِعَةُ وَ أَخَوَاتُهُمَا. وَ حَاجَّ شَيْخَ عَلِيٍّ يَزِيدِي فِي ذِيْلِ صَفْحَةٍ فِي تَعْلِيْقِهِ أَيُّهَا كَيْفَ دَارِنْدَ چنين گفته‌اند: «و از بعضی نقل شده است که: من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم و گفتم: از شما روایت کرده‌اند که گفته‌اید: شَيْبَتَنِي هُوَذَا! حضرت فرمود: آری! گفتم: چه چیز در این سوره شما را پیر کرد؟ آیا قصص انبیاء و هلاکت امت بود؟ حضرت گفت: وَلَكِنْ قَوْلُهُ: فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ!»

(مخفی نماند: حاج شیخ علی یزدی که مصحح و بانی طبع اول تفسیر «صافی» طبع سنگی سنه ۱۳۳۴ است - و این طبع، از روی آن به طبع رسیده است - در آخر آن طبع ذکر کرده است که در مواردی، تعلیقاتی را از خود اضافه نموده است؛ و چون آن موارد بدرستی مشخص نگردیده است، به نظر میرسد مواردی که با عدد «۱۱۰» متمایز گردیده است، از ایشان باشد که این مورد نیز از همان جمله است.)

و در «خصال» صدوق، ج ۱، ص ۱۹۹، باب الأربعة، با سند متصل خود از ابوبکر روایت میکند که میگوید: به رسول الله گفتم: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟! قَالَ شَيْبَتَنِي سُورَةُ هُودٍ، وَ الْوَاقِعَةُ، وَ الْمُرْسَلَاتِ، وَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ.

۱- قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۱۰: یونس: هُنَالِكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَ

«و به سوی الله که مولای حق ایشانست ، بازگشت داده شدند.»

چون نظر به آنحضرت کردم ، دیدم اشک در دو چشم مبارکش حلقه زده است.^۱

و بر این اساس است که کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است :

حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرَفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَ الْمُجْتَهِدُونَ قَوَادُ أَهْلِ الْجَنَّةِ ،
وَ الرُّسُلُ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ .^۲

«حاملین قرآن (آنانکه آنرا حفظ میکنند و تفسیر و تأویلش را میدانند ، و از شأن نزول و موارد و مصادیق انطباقیه آن مطلعند ، یعنی خود بدان عالماند و عاملند) عرفای اهل بهشتند ، و مجتهدین (آنانکه در ارشاد مردم و ترویج حق ، نهایت کوشش را می نمایند) جلوداران و پیشداران اهل بهشتند ، و پیامبران سید و سالار اهل بهشتند.»

و نیز کلینی از علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان ابن داود منقری ، از حفص روایت کرده است که گفت : از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم به مردی میگفت : آیا دوست داری در دنیا باقی بمانی ؟! گفت : آری ! حضرت فرمود : چرا ؟! گفت : به جهت خواندن سوره قل هو الله احد .

حضرت در پاسخ وی هیچ نگفتند ؛ پس از یکساعت به حفص گفتند :

﴿رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰىهُمْ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ . و این روایت منقول به معنی است .

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۶ ، ص ۳۵۶ و ۳۵۷

۲- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۰۶

يَا حَفْصُ! مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَلَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ، عَلَّمَ
فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ؛ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ
الْقُرْآنِ؛ يُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَارْقُ! فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى.

«ای حفص! هر کس از موالیان ما و از شیعیان ما بمیرد و قرآن را نتواند
بخواند، در میان قبرش به او یاد میدهند، تا بدینوسیله خداوند درجه و منزله او
را بالا برد؛ چون درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است؛ به مؤمن
گفته می‌شود: بخوان و بالا برو! مؤمن میخواند و سپس بالا میرود.»

حفص میگوید: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَا أَرْجَأَ النَّاسِ مِنْهُ. وَكَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا. فَإِذَا قَرَأَ
فَكَانَتْهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا.^۱

«من در میان مردم هیچکس را ندیدم که خوفش از خدا بر نفسش، و نیز
امیدش به خدا از موسی بن جعفر علیهما السلام شدیدتر و بیشتر باشد. قرآن را
که تلاوت مینمود، با حال حزن و اندوه میخواند. و چنان غرق توجه ذات
اقدس ذوالجلال بود که گویی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد.»

و نیز کلینی با سند متصل خود از زهری روایت کرده است که گفت:
حضرت علی بن الحسین علیهما السلام گفتند:

لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ؛ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ
الْقُرْآنُ مَعِيَ.

وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَرَأَ «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» يُكْرَرُهَا حَتَّى كَادَ أَنْ
يَمُوتَ.^۲

«اگر تمام مردم جهان از مشرق تا به مغرب بمیرند و من تک و تنها بمانم

۱ و ۲ - «اصول کافی» ج ۲، به ترتیب: ص ۶۰۶ و ص ۶۰۲

ابداً وحشتی نمیکنم؛ با وجود آنکه قرآن با من است.

و چون آنحضرت آیه **مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ** را میخواند، آنقدر تکرار مینمود تا اینکه نزدیک بود جان دهد.»

و ایضاً کلینی با سند متصل خود از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام آورده است که: چون نوفلی در محضرش سخن از صوت به میان آورد، فرمودند:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ فَرُبَّمَا مَرَّ بِهِ الْمَارُّ فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ. وَإِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ.

قُلْتُ: وَ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟! فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُحْمَلُ النَّاسُ مِنْ خَلْفِهِ مَا يُطِيقُونَ.^۱

«حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در وقتی که مشغول خواندن قرآن می شدند، از زیبایی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می گذشت مدهوش می شد. اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکوئی صوت خود را ظاهر نماید، از شدت دلربائی و دلبری، مردم طاقت شنیدن ندارند.

گفتم: مگر رسول خدا با مردم نماز نمیگذاشت، و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی کرد؟!»

حضرت گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقدر طاقت و قدرت مردم پشت سر خود، بر آنها تحمیل میکرد.»

و ایضاً کلینی با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السّلام

۱- همان مصدر، ص ۶۱۵

روایت کرده است که: قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ؛ وَكَانَ السَّقَاءُونَ يَمْرُونَ فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ. وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا.^۱

«حضرت سجّاد علیه السلام از بهترین خوش صداها در قرائت قرآن بوده‌اند؛ و عادت سقّاهای مدینه این بود که چون با مشکهای پرآب و سنگین خود عبور میکردند، در خانه آنحضرت توقّف میکردند و قرائتش را می‌شنیدند. و حضرت باقر علیه السلام از جهت صدا بهترین خوش صداها بودند.»

قرآن حضرت امام زین العابدین علیه السلام، و شرح حالات او، و بیهوشی و حال تحیّر و فنائی که در وقت تلاوت قرآن به وی دست میداد عجیب است. او با چه نظری، و با چه دیده‌ای تلاوت آنرا می‌نموده است؟ و با کدام جهت از جهات آن مواجه بوده است؟ اگر کسی بخواهد کاملاً اطلاع کامل پیدا کند، دعای آنحضرت را در هنگام ختم قرآن که در صحیفه آنحضرت است بخواند و تدبّر و تأمل نماید، تا ابعاد وسیع و جهات کثیره‌ای که از هر جانب در حال خواندن قرآن نظر اقدس او را بدان جلب مینموده است دریابد.^۲ ما اینک

۱- «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۱۶

۲- شیخ مفید در «اختصاص» ص ۱۴۱، از حضرت صادق علیه السلام دعائی را نقل میکند که پس از قرائت قرآن میخوانده‌اند: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ مَا قَضَيْتَ لِي مِنْ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيَّكَ الصَّادِقِ، فَالْحَمْدُ رَبَّنَا. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ أَحَلَّ خَلَالَهٗ وَحَرَّمَ حَرَامَهُ وَءَامَنَ بِمُحْكَمِهِ وَتَشَابَهِهِ، وَاجْعَلْهُ لِي أُتْسًا فِي قَبْرِي وَ أُتْسًا فِي حَشْرِي وَ أُتْسًا فِي نَشْرِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تُرَقِّبُهُ بِكُلِّ آيَةٍ قَرَأْتُهَا لِي دَرَجَةً فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ؛ ءَامِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ - تا آخر دعا که تقریباً یک برابر و نیم این مقداری است که نقل شد، و دارای مضمون و مفاد عالی است. و این مقداری را که ما در اینجا نقل نمودیم، علامه

در اینجا به ذکر چند فقره از این دعای کریم و مبارک اکتفا می‌نمائیم ، و مطالعه‌کنندگان را به اصل این صحیفه قدسیّه حواله می‌دهیم ، تا از دعای ختم قرآن ، و سائر ادعیّه رشیقّه آن فی‌اناءِ لیلهم ، و اطرافِ نهارهم به‌رمند شوند :

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا ، وَ جَعَلْتَهُ مُهِمِّنًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ ، وَ فَضَلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ ، وَ فُرْقَانًا فَرَقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ ، وَ قُرْءَانًا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ ، وَ كِتَابًا فَضَلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا ، وَ وَحْيًا أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ تَنْزِيلًا ، وَ جَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلْمِ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ ، وَ شِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ ، وَ مِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ ، وَ نُورَ هُدًى لَا يَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ ، وَ عِلْمَ نَجَاةٍ لَا يَضِلُّ مَنْ أَمَّ قَصْدَ سُنَّتِهِ ، وَ لَا تَنَالُ أَيْدِي الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُرْوَةِ عِصْمَتِهِ .

«بار پروردگار من ! تو به من توفیق دادی که تلاوت کتابت را که آنرا نوری رخشان نازل فرمودی به پایان برم . آن کتابی که آنرا بر تمام کتبی که فرو فرستادی گواه و شاهد و غالب قرار دادی ، و بر هر گفتاری که برای بندگان گفتی ، برتری و فضیلت بخشیدی ! او را فرقان (فارق بین حق و باطل) قرار دادی ، تا بدان در میان حلالیت و حرّامت جدائی افکنی .

و آنرا قرآن (قابل قرائت و خواندن) نمودی که در آن از آبشخوارهای احکام و معادن قوانین و دستورات خودت پرده برداشتی . و کتابی (نوشته و مکتوب) کردی که آنرا برای بندگان بطور مفصل ، مشروح نمودی . و وحیی (الهام از عالم غیب) نمودی که آنرا بر پیغمبرت محمد صلواتک علیه و آله

« محدث فیض کاشانی در «المحجّة البيضاء» ج ۲ ، ص ۲۲۸ ذکر نموده است .

بتدریج فرو فرستادی . و نوری قرار دادی که به سبب آن ، ما از تاریکیهای ضلالت و جهالت در اثر پیروی و تبعیت بتوانیم هدایت شویم . و شفای درد کسی نمودی که از روی اندیشه و تأمل بدان گوش فرا دهد و با تصدیق آنرا بشنود . و آنرا ترازوی قسط و دادی کردی که زبانه و شاهین آن از حقّ به باطل نمیگراید و به افراط و تفریط و چپ و راست میل نمیکند . و نور و چراغ هدایتی کردی که فروغش و دلالتش از نظر بینندگان خاموش نمی شود . و پرچم نجات و رستگاری ای نمودی که هر کس قصد پیروی از آن نهج و منهج کند گم و گمراه نمیگردد . و کسی که چنگ در دستاویز حفظ و مصونیت و عصمت آن بزند و خود را بدان آویزان کند ، دستهای هلاکت از گوشه و کنار و از پائین به قامت رسا و والای او نمیرسد ، و توان آنرا ندارد تا او را دریابد و در مهلکه غوطه ورش نماید.»

اللَّهُمَّ فَإِذَا أَفَدْتَنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ ، وَ سَهَّلْتَ جَوَاسِيَ أَلْسِنَتِنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ ؛ فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَرْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ ، وَ يَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ ، وَ يَفْرَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ وَ مُوضَحَاتِ بَيِّنَاتِهِ .

«بار پروردگارا ! هم اکنون که توفیق تلاوتش را به ما عنایت کردی ، و خشونت زبان ما را به نیکویی و لطف عباراتش سهل و آسان نمودی ؛ اینک از تو تقاضا داریم تا ما را از زمره آن گروهی قرار دهی که آنرا آنطور که باید و شاید رعایت کرده و مُتقاد امر تو شدند ، و از روی اعتقاد و یقین جازم ، آیات محکم تو را پذیرفتند و گردن نهادند ، و به اقرار و اعتراف به رجوع متشابهات به اصول روشن و بیّنات آشکارا پناه برده ، در این امر تخطی و تجاوز نمودند.» - تا آنکه عرضه میدارد :

اللَّهُمَّ وَ كَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ ، وَ أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ ؛ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَالِ مُحَمَّدٍ ، وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَ سِيلَةً

لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ، وَ سُلَّمًا نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ، وَ سَبَبًا نُجْزَى بِهِ النَّجَاةَ فِي عَرَصَةِ الْقِيَمَةِ، وَ ذَرِيعَةً نَقْدُمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَةِ.

«بار پروردگارا! همانطور که بواسطه قرآن، محمد را پرچم هدایت داشتی، و وی را برافراشتی تا بسوی تو خلقان را دلالت کند، و خاندان و اهل بیت او را در راه و روش نیکو و پسندیده و مورد رضا و امضای خودت وارد ساختی؛ پس بر محمد و آل محمد درود بفرست، و قرآن را برای ما وسیله و دستاویزی کن تا با آن به عالیتین منازل مجد و آقائی و بزرگواری و کرامت نائل آئیم، و نردبانی قرار ده تا با طیّ پله‌ها و معارج آن بتوانیم بسوی عالم سلامت و امن مطلق بالا رویم، و وسیله و سببی گردان تا به پاداش عمل به آن، در عرصات قیامت و موقف عدل، حائز نجات و رستگاری شویم، و ذریعه و علّتی بنما تا بواسطه آن در نعمت‌های دار الخلد و نعیم ابدی و جاویدانت داخل گردیم.» - تا آنکه عرضه میدارد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَدِّمْ بِالْقُرْآنِ صَلَاحَ ظَاهِرِنَا، وَ أَحْبُبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِحَّةِ ضَمَائِرِنَا، وَ اغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَ عِلَاقَتِ أَوْزَارِنَا، وَ اجْمَعْ بِهِ مُنْتَشَرَ أُمُورِنَا، وَ أَرِوْ بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعَرَضِ عَلَيْكَ ظَمًّا هَوَا جَرِنَا، وَ اكْسُنَا بِهِ حُلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفُرْعِ الْأَكْبَرِ فِي نُشُورِنَا.^۱

۱- دعای چهل و دوّم از «صحیفه کامله سجّادیّه»؛ بدانکه این صحیفه را کامله گویند بجهت آنکه در مقابل صحیفه دیگری است که آن نزد زیدیه است و تقریباً نصف مقدار این صحیفه می‌باشد. و اما سند این صحیفه در نهایت اتقان است، زیرا یکی از هفت نفر علمای اعلام و أجلّه کرام آنرا از بهاء الشرف روایت کرده‌اند. توضیح آنکه در سنواتی که حقیر در نجف اشرف تحصیل میکردم روزی با استاد حقیر در فنّ رجال و حدیث: حضرت علامه آقای حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی قدّس الله سرّه سخن از «صحیفه سجّادیّه» به میان آمد،

«بار پروردگارا! بر محمد و آل او درود فرست! و ظاهر ما را به قرآن آراسته فرما، و خطرات شیطانی و وساوس نفسانی را به برکت قرآن از لوح دل‌های ما دور کن، و چرک‌های دل‌ها و آلودگی‌های علائق بار‌های سنگینی که از

و ایشان صحیفه خطی خود را آورده و مطلبی را که در پشت صفحه اول آن با انشاء خود نوشته بودند به من دادند تا من از روی آن برای خود بنویسم. و من نیز در یک صفحه جدا نوشته و به قبل از صفحه اول صحیفه خطی خودم ملحق نمودم. و اجمال آن اینست که: صحیفه را از بهاء الشرف که نامش در ابتدای آن آمده است، جماعتی روایت کرده‌اند که از جمله آنها هستند کسانی که شیخ نجم الدین جعفر بن نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نماحلی در اجازه‌اش که در اجازه صاحب «معالم» مسطور است - و تاریخ بعضی از اجازه‌هایش سنه ۶۳۷ است چنانکه در کتاب اجازات «بحار» ص ۱۰۸ آمده است - ذکر کرده است. و آن جماعت عبارتند از: جعفر بن علی المشهدی، أبوالبقاء هبة الله بن نما، الشیخ المقری جعفر بن ابی الفضل بن شعرة، الشریف ابی القاسم بن الزکی العلوی، الشریف أبو الفتح بن الجعفریة، الشیخ سالم بن قبارویه، الشیخ عربی بن مسافر؛ و تمام این جماعت از اجلاء و مشاهیر هستند - انتهى ملخصاً.

باری، این صحیفه را علاوه بر کامله، از آن تعبیر به **أخت القرآن**، و **انجیل اهل بیت**، و **زبور آل محمد** نموده‌اند. و پس از این صحیفه، شیخ حرّ عاملی متوفی در سنه ۱۱۰۴، غیر از آنچه را که در این صحیفه آمده است از دعا‌های حضرت سجاد علیه السلام جمع‌آوری نموده است، و آن «صحیفه سجادیه ثانیه» می‌باشد. و فاضل متبحر میرزا عبدالله افندی صاحب «ریاض العلماء» که شاگرد مجلسی است، مستدرکات از صحیفتین را جمع‌آوری نموده، و این «صحیفه سجادیه ثالثه» شد. و الشیخ العلامه حاج میرزا حسین نوری متوفی در سنه ۱۳۲۰، غیر از آنچه را که از دعا‌های آنحضرت در صحیفه‌های سابقه وارد است جمع‌آوری نموده، و این «صحیفه سجادیه رابعه» قرار گرفت. و پس از او علامه سید محسن امین عاملی صاحب «اعیان الشیعة» مستدرکات همه را جمع‌آوری کرده و آنرا «صحیفه سجادیه خامسه» نام نهاد. و نیز شیخ محمد صالح مازندرانی حائری که تولدش سنه ۱۲۹۷ است «صحیفه سجادیه سادسه» را نوشت که در فهرست تصانیفش وارد است.

آرزوها و خطرات و اندیشه‌های باطل بر ما نشسته است با قرآن شستشو کن ، و تفرّق در امور و تشّت و دگرگونی و پریشانی کارهای ما را با قرآن سامان ده ، و سوز عطش و تشنگی قلوب ما را در روز آتشین قیامت و موقف عَرَض در پیشگاه مقدّست با آب سرد و گوارای قرآن فرو نشان ، و در روز بزرگترین ترس و دهشت که روز نشور ماست ، با جامه‌های امان و خلعت‌های سلامت و امنیّت بواسطه قرآن ما را بپوشان و به لباس قرآن مُخَلَع فرما!»

باید دانست : دو صحیفه علویّه نیز تألیف شده است : اوّلی بنام «الصّحیفه العلوّیه وَالتّحفة المرّتصویّه» که آنرا شیخ عبدالله بن صالح بن جمعه بحرانی متوفی در سنه ۱۱۳۵ که برادرزاده شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی صاحب تفسیر «نور الثقلین» است تألیف نموده است . دوّمی بنام «الصّحیفه العلوّیه الثانیة» که محدث کبیر حاج میرزا حسین نوری گرد آورده است . و «الصّحیفه الحسینیة» دعا‌های حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام است که سیّد میرزا محمد حسین شهرستانی متوفی در سنه ۱۳۱۵ تألیف نموده است .

و اما دعا‌هایی که از حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه وارد شده است یکی بنام : «الصّحیفه الهادیة وَ التّحفة المهدیة» می‌باشد که مؤلف آن شیخ ابراهیم بن محسن کاشانی است . دوّم : «الصّحیفه القائمیه أو المهدویة» للعلامة الکبیر الشّهد المظلوم المصلوب حاج شیخ فضل الله نوری که خواهرزاده محدث نوری است . و سوّم «الصّحیفه المهدویة فی أدعیة المهدی» این فقط از انشاءات آنحضرت است نه آنچه را از آبائشان نقل کرده‌اند ، و آن از : العلامة المحدث الکبیر میرزا محمد بن رجبعلی طهرانی متوفی در سنه ۱۳۷۱ میباشد . و این مرد بزرگ که از اتقیاء و اعظام روزگار بوده و از دادن فتوی امتناع نموده ، و بدینجهت مصائبی را در دوران حیات خویش متحمّل شده است ؛ صاحب تصانیف عدیده که اهمّ از آنها کتاب کبیر «مستدرک البحار» علامه مجلسی است ، و دائی پدر حقیر است ، که از اعظام شاگردان و ریب علامه حاج میرزا محمد حسن شیرازی صاحب فتوی در تحریم تنباکو است . تمام مدّت عمرش را در سامراء به تحصیل و تدریس و تعلیم و تدوین کتب و اّحیاء فقه جعفری و سنّت اهل بیت سپری نموده ، و در نود سالگی در همانجا رحلت یافت و جسدش را در رواق مطهر به خاک سپردند .

باری ، این آیات قرآن است که بر جان حضرت سجّاد نشسته ، و ذکر و فکر و توجّه وی را از عالم دنیا و غرور یکسره به عالم توحید و عرفان و بقاء سوق داده است . آری ، قرآن است که امامان و اولیای خدارا پاک و پاکیزه ، و در اثر مجاهده و صیقل نفس به اعلی مدارج تصوّر میرساند . نه آنکه خداوند بدون مجاهده و بدون اراده ، وجود آنها را فرشته گون آفریده باشد ؛ و آنها در دنیا ، محض تماشا و تعلیم آمده باشند .

این سخن ، خلاف عقل است ، خلاف ضرورت است ، خلاف شواهد قطعیه از کتاب و سنّت است . این گفتار ، تنبل پروردن است ؛ که میگویند : ما را با ائمه چکار ؟ آنها ملکوتی بودند ، میل به شهوات نداشتند ، از غنا و موسیقار خوششان نمی آمد ، جمال زیبای مهرویان این عالم در نزد آنان دیو بود ! میگویند : اصولاً حساب آنها از بشر جداست ؛ بشر هر چه هم زحمت بکشد و رنج برد ، به مقام عرفان خدا نخواهد رسید ؛ مقام والای معرفت اختصاص به آنان دارد .

ابداً چنین نیست ؛ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ^۱

«بگو ای پیغمبر ! من بشری هستم مثل شما ، که به من وحی میشود که فقط خدای شما خدای یگانه است.»

عبادت‌های رسول خدا و ائمه طاهرین ، جهادهای آنان ، صبر و تحمّل ، درد و رنج ، خواب و بیداری ، سلامت و مرض ، گرسنگی و سیری آنان در تمام امور به خوبی نشان میدهد که : ایشان بشرند ، و از همین آب و گل اند ؛ غایه الامر با تبعیت و پیروی از فرمان خدا ، و مبارزه با شیطان و نفس امّاره ، و تحمّل

۱- صدر آیه آخر ، از سوره ۱۸ : الکهف

هزاران سختیها و ناگواریها برای خدا و برای رضای حضرت اقدس احدیت او بدین مقام رسیده‌اند. این راه برای همه باز است، و راه عرفان بسته نیست. هرکس می‌تواند به مقام توحید نائل گردد و عبد و ولیّ خدا شود، و در حرم امن و امان او وارد شود.

البته منصب امامت منصبی است خاصّ که انحصار به امامان دارد، و این ربطی به کمال و توحید سائر افراد ندارد؛ همه مردم جهان در سایه تربیت و ولایت و امامت امامان می‌توانند این راه را طی کنند، و به اعلی درجه کمال انسانیت نائل آیند.

موعظ الهی در کتاب اقدسش، نفس هیولانی و مستعدّ انسان را حرکت می‌دهد، و با سیر در راه تربیت و تعلیم، تمام استعدادها را فعلیت می‌دهد. دردهای کامنه و متراکمه در نفوس را علاج میکند، و بر روی زخمها و جراحات غیرقابل علاج مرهم می‌نهد و شفا می‌بخشد. رحمت ظاهر و رحمت باطن را می‌گسترده و عمومیت می‌دهد.

مؤمن باید به چنین کتابی دست زند، و به فضل و رحمت خدا که آموزش قرآن است شاد و مسرور گردد.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ^۱

«بگو ای پیامبر! شما مردم باید فقط به فضل خدا و رحمتش شاد گردید؛

او از آنچه را که مردم گرد می‌آورند بهتر است.»

مسلمین در اثر تعلیم قرآن به جایی رسیدند که واقعاً عقل از وصفش

۱- آیه ۵۸، از سوره ۱۰: یونس؛ و قبل از این آیه فرموده است: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ**. «ای مردم! حقاً از جانب پروردگارتان، قرآن مجید که موعظه و شفای دردهای سینه، و هدایت و رحمت برای مؤمنان است آمده است.»

عاجز است. آن مردم بی حمیت، خونخوار و بی عاطفه و انصاف که دخترانشان را زنده به گور میکردند، به پیروی از قرآن مجید چنان میان دلهایشان مودت و الفت برقرار شد که تصوّرش مشکل است.

از حُدایفه روایت است از هشام که: در جنگ بدر ظرفی از آب برداشتم که به یکی از برادران دینی خود که در گوشه میدان بروی زمین افتاده، خون از بدنش ریخته و در آستانه رحلت بود برسانم. چون به او نزدیک شدم گفتم: این آب را به آن مردیکه در فلانجا افتاده است برسان، که او از من تشنه تر است. چون به او رسانیدم گفتم: فلان برادر من در آن سوی میدان بروی خاک افتاده و از من تشنه تر است، آب را به وی برسان!

چون آب را به او رسانیدم، دیدم جان داده است. چون به بالین دوّمی شتافتم، دیدم جان داده است. با عجله و شتاب خود را به سر اوّلی رسانیدم تا آب را به او دهم، دیدم او هم جان داده است!

کاسه آب بر دستش بود و سه شهید راه حق در عین تشنگی و جراحت جان سپردند و ایثار کردند. اینها همه در آستانه توحید و عرفان الهی و تعلیم قرآنی بود که: **فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ**. این آیه با ضمیر و دل و جانشان خمیر شده، و معجون خاصّ و مرگّب واحدی پدید آورده است.

این حدیث را قیاس کنید با سربازان فرانسوی که با **ناپلئون** در روسیه برای شکست آن قوم می جنگیدند.

در تاریخ ناپلئون آمده است که: چون سربازان وی به سرمای سخت و شکننده روسیه در فصل زمستان مواجه شدند، برای آنکه دستشان را گرم کنند شکم مجروحین را که روی زمین افتاده بودند می شکافتند و دو دست خود را در شکم هایشان فرو می بردند.

اینست جنگ کافر و هدف وی، و آنست جنگ مسلمان پیرو قرآن و

هدف وی .

در کتاب «سفینه البحار» قضیهٔ فضیل بن عیاض^۱ را نقل میکند که یک آیه قرآن چنان در وجود او نشست و در جان او جای گرفت که برنامهٔ سالیان دراز دزدی و قتل و غارت او را بر باد داد، توبه نموده در صف اولیای خدا و مقربان درگاه او وارد شد. دارای حالات و مقامات و کرامات شد که موجب عبرت اهل

۱- عیاض با کسره عین است. ترجمه و شرح حال فضیل را شیخ عطار در «تذکره الأولیاء» از ص ۷۸ تا ص ۸۷ ذکر نموده است. از جمله گوید:

«هرون الرشید با وزیرش فضل برمکی برای ملاقاتش رفتند و او این آیه را میخواند: **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ**. (آیه ۲۱، از سوره ۴۵: الجاثیه) «آیا آنانکه به بدیها و زشتیها خود را مبتلا میکنند، چنین می‌پندارند که ما آنها را مثل کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام میدهند قرار میدهیم که در حیاتشان و مرگشان یکسان باشند؟ بد قضاوت می‌کنند.» هرون گفت: اگر پند می‌طلبم این کفایت است. پس در بزدند. فضیل گفت: کیست؟ گفت: امیر المؤمنین است. گفت: به نزدیک من چکار دارد، و من با او چکار دارم؟ گفت: چه طاعت داشتن اولوا الامر واجب است. گفت: مرا تشویق مدهید! گفت: به دستوری درآیم یا به حکم؟ گفت: دستوری نیست؛ اگر به اکراه می‌درآئید شما دانید. هرون در رفت. چون نزدیک فضیل رسید، فضیل چراغ را پف کرد تا روی او نباید دید. هرون دست پیش برد، فضیل را دست بدو باز آمد؛ گفت: **مَا أَلَيْنَ هَذَا الْكَفَّ لَوْ نَجَا مِنَ النَّارِ!** «چه نرم دستی است اگر از آتش خلاص یابد!» این بگفت و برخاست و در نماز ایستاد. هرون نیک متغیر شد و گریه بدو افتاد. گفت: آخر سخنی بگو. - تا آنکه گوید:

«هرون بسی بگریست چنانکه هوش از او زایل خواست شد. فضل وزیر گفت: بس! که امیر المؤمنین را بکشتی! گفت: خاموش باش ای هامان! که تو و قوم تو او را هلاک میکنید و آنگاه مرا میگوئی که او را بکشتی؟ کشتن اینست! هرون را بدین سخن گریستن زیادت شد. آنگاه رو به فضل کرد و گفت: و ترا هامان از آن میگوید که مرا بجای فرعون نهاد.»

زمانه گشت . کشف حجابهای ظلمانیّه و سپس نورانیّه ، او را در زمرة عارفان عالی‌مقام در آورد .

میگوید : « فضیل بن عیاض دزد و قاطع طریق در بین اَبیورْد و سَرَخُس بود . قافله‌ها از جنایت او آسوده نبودند ، بیم و وحشتی هر چه بیشتر از وی داشتند . او در غارت قافله از هیچ چیز خودداری نمی نمود .

اتِّفَاقاً عاشق دختری شد . نیمه شب از دیوار منزل دختر بالا میرفت که آن دختر را برگیرد ، در بام منزل شنید این آیه را که کسی تلاوت میکرد :

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ .^۱

« آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های آنان که ایمان آورده‌اند ، به ذکر خدا خاشع شود ؛ و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟ »

فضیل گفت : يَا رَبِّ! قَدْ ءَانَ .

« ای پروردگار من ! به تحقیق که وقتش رسیده است . » نزدیک شده است که دل‌های مؤمنین از ذکر خدا خاشع گردد . دیگر سراغ دختر نرفت ، از همانجا برگشت و در خرابه‌ای منزل کرد . در آن خرابه مسافرینی بودند که بعضی به بعض دیگر می‌گفتند : امشب برویم ، و بعضی می‌گفتند : صبر کنیم تا صبح شود ؛ چون فضیل در راه است و ما را غارت میکند . فضیل که سخن آنها را شنید ، توبه‌اش را به آنان گفت ، و گفت : بروید در امان خدا که هیچ گزندی برای شما نیست ؛ من فضیلم .^۲

فضیل از اینجا یکسره به محضر حضرت صادق علیه السّلام رسید ، و از

۱- صدر آیه ۱۶ ، از سوره ۵۷ : الحديد

۲- « سفینه البحار » محدّث قمی ، ج ۲ ، ص ۳۶۹

اصحاب خاص و اصحاب سرّ آنحضرت شد ؛ بطوریکه از او حدیث میکند و تمام بزرگان از وی به وثاقت و عدالت نام می‌برند و روایات او را معتبر می‌شمارند .

محدّث نوری در «مستدرک الوسائل» در شرح کتاب «مصباح الشریعة» میگوید :

«و بالجمله من بعید نمیدانم که : کتاب «مصباح الشریعة» همان نسخه‌ای باشد که فضیل روایت کرده است ، زیرا این کتاب بر مذاق و مسلک اوست . و آنچه را که من معتقدم آنستکه : کتاب «مصباح» را از مُلتَقَطَات کلام حضرت صادق علیه السّلام در مجالس موعظه و نصیحتش جمع آوری نموده است . و اگر فرض بشود که در آن کتاب چیزی باشد که مضمونش با بعضی از آنچه در غیر آن کتاب است مخالف باشد و تأویل و توجیهی بر آن نتوان کرد ، آن مطلب بر حسب مذهب و عقیده خود اوست ، نه از ناحیه کذب و افتراء ؛ زیرا این معنی منافات با وثاقت او دارد.»^۱ - انتهى .

باری ، فضیل از خدمت حضرت صادق علیه السّلام به مکه رفت ، و در سنه ۱۸۷ هجری در روز عاشورا در آنجا وفات کرد . گویند : « فضیل پسری داشت بنام علیّ ، و او از پدرش در زهد و عبادت افضل بود ؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت نمود . در سبب موت وی گفته‌اند : روزی در مسجد الحرام نزدیک ماء زمزم ایستاده بود ، و شنید شخصی را که این آیه را تلاوت می‌نمود :

و تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُمْ مِّن قَطْرَانِ

۱- در خاتمه «مستدرک» ج ۳ ، ص ۳۲۸ در اطراف «مصباح الشریعة» بحث میکند و میگوید : سید ابن طاوس ، و کفعمی ، و شهید ثانی بطور قطع آنرا از حضرت صادق میدانند ؛ گر چه بعضی از علماء در سندش تشکیک کرده‌اند . و بالأخره در ص ۳۳۳ نظریه خود را با جملات فوق بیان میکند .

و تَغَشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ.^۱

«و در روز قیامت، ای پیامبر! مجرمان را می‌نگری که در غلّ‌ها و زنجیرها بسته شده‌اند، لباسهایشان از قَطْران^۲ است، و آتش جهنّم چهره‌هایشان را پوشیده است.»

ناگهان ناله‌ای زد و بر زمین افتاد و جان تسلیم کرد.^۳

نظیر تأثیر آیه قرآن در فضیل، تأثیر کلام امام به حق، ولیّ والای عالم امکان است در بِشْرِ حافی.

بشر حافی در ابتدای امر شرابخوار بوده، و با صحبت غوانی و استماع اغانی به عیش و طرب مشغول بود، تا چنانکه علامه حلی در کتاب «مِنْهَاجِ الْکَرَامَةِ» ذکر میکند: «وقتی حضرت امام کاظم موسی بن جعفر علیهما السّلام از خانه او در بغداد عبور میکردند، و صدای غنا و مَلاه‌ی ورقص و نی که از خانه بیرون می‌آمد به گوش حضرت رسید، در اینحال کنیزی که در دست او خاکروبه بود و می‌خواست در منزل بریزد، از منزل خارج شد و خاکروبه را ریخت. حضرت به او گفتند: يَا جَارِيَةُ! صَاحِبُ هَذَا الدَّارِ حُرٌّ أَمْ عَبْدٌ؟! فَقَالَتْ: بَلْ حُرٌّ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ؛ لَوْ كَانَ عَبْدًا خَافَ مِنْ مَوْلَاهُ.»

«ای خانم! مالک این خانه آزاد است یا بنده؟! گفت: آزاد است.»

حضرت کاظم علیه السّلام گفت: راست گفتی؛ اگر بنده بود، از آقای خود می‌ترسید و چنین کاری نمی‌کرد.»

آن کنیز چون با خود آب برگرفت و به خانه بازگشت و بر صاحب خانه

۱- آیه ۴۹ و ۵۰، از سوره ۱۴: ابراهیم

۲- در «أقرب الموارد» وارد است که قَطْران با فتحه و کسره قاف و قَطْران بافتحه قاف و کسره طاء: مادّة سیال روغنی است که از درخت أبْهَل و أَرْز می‌گیرند.

۳- «سفینة البحار» ج ۲، ص ۳۶۹

وارد شد، آقای وی که بر سر سفره شراب بود گفت: چرا دیر برگشتی؟!

گفت: مردی با من چنین و چنان گفت.

بشر در اینحال فوراً با پای برهنه (حافیاً) از منزل بیرون شد تا حضرت مولانا کاظم علیه السلام را دیدار کرد، و عذرخواهی نمود و گریست، و از کردارش و عملش شرمنده شد، و بر دست آنحضرت توبه نمود.^۱

۱- «منهاج الكرامة» طبع سنگی، ص ۱۹؛ و در «روضات الجنات» طبع سنگی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳ مفصلاً احوال بشر را ذکر نموده است، و برای توبه او طریقی دیگر را نیز بیان نموده است. و به نقل صاحب «کشکول» از او آورده است که: *مَنْ ضَبَطَ بَطْنَهُ، ضَبَطَ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ كُلَّهَا.* «کسی که شکم خود را نگهدارد، تمام اعمال صالحه را نگهداشته است.» و به نقل ابن خلکان مورخ مشهور: *عَقُوبَةُ الْعَالَمِ فِي الدُّنْيَا أَنْ يُعْمَى بِبَصْرِ قَلْبِهِ.* «عقوبت عالم در دنیا آنستکه چشم بصیرت قلبش کور شود.» و به نقل او ایضاً: *مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا فَلَيْتَهُيَا لِلدُّلِّ.* «کسی که دنیا را طلب کند باید خود را برای ذلت مهیا سازد.» و از طرائف کلمات او اینست: *حَسْبُكَ أَنْ قَوْمًا مَاتُوا تَحْيَا الْقُلُوبُ بِذِكْرِهِمْ؛ وَأَنْ قَوْمًا أَحْيَاءَ تَقْسُو الْقُلُوبُ بِرُؤْيِهِمْ.* «برای تو همین بس است که بدانی: جماعتی از مردگانند که دلها بذکرشان زنده می شود؛ و جماعتی از زندگانند که دلها با دیدارشان سخت می شود و می میرد.» *اجْعَلِ الْآخِرَةَ رَأْسَ مَالِكَ، فَمَا أُنَاكَ مِنَ الدُّنْيَا فَهُوَ رِيحٌ.* «و آخرت را سرمایه و رأس المال خود قرار بده، و آنچه را که از دنیا برسد آنرا ریح و سودش بدان.»

از نواده های بشر حافی شیخ ابونصر عبدالکریم بن محمد هرونی دیباجی معروف به سبط بشر حافی است. و همانطور که در «ریاض العلماء» آمده است از علماء امامیه بوده است. بشر در بغداد در روز عاشورا، سنه ۲۲۶ در ۷۶ سالگی رحلت کرد. در «تذکره الأولیاء» شیخ عطار از ص ۱۰۵ تا ص ۱۱۲ احوال بشر را ذکر نموده است، از جمله گوید: «از شدت غلبه مشاهده حق تعالی هرگز کفش در پای نکرد؛ حافی از آن گفتند. با او گفتند: چرا کفش در پای نکنی؟ گفت: آن روز که آشتی کردند پای برهنه بودم، باز شرم دارم که کفش در پای کنم. محال است که هرگز آب از جوئی که سلطانان کنده بودند نخوردی. یکی از بزرگان گفت: به نزد بشر بودم، سرمائی بود سخت، او را دیدم برهنه می لرزید. »

و نظیر تأثیر قرآن در فضیل و گفتار حضرت کاظم علیه السّلام در بشر ، موعظه بلیغه و رشیقۀ مولی الموالی حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام است در اوصاف شیعیان ، و یا مؤمنان ، و یا متّقیان که همّام از آن موعظه بروی زمین افتاد و جان سپرد .

در «نهج البلاغة» وارد است که : روایت است : یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام که به وی همّام می گفتند و مرد عابدی بود گفت : ای امیرالمؤمنین ، اوصاف متّقین را برای من طوری بیان کن که گوئی من دارم ایشان را در برابر خود می بینم . حضرت در پاسخ او درنگ کردند ، و پس از آن گفتند :
يَا هَمَّامُ ! اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ !

«ای همّام ، تقوای خدا را پیشه ساز و نیکوئی کن ! زیرا خداوند با مردمان متّقی ، و با مردم نیکوکار است!»
 همّام بدین مقدار قناعت نکرد ، تا بجائیکه آنحضرت را سوگند داد که از صفات متّقیان برای وی بیان کند .

در این موقعیت حضرت حمد و سپاس و ثنای خداوند را بجای آورده ، و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله درود فرستادند .

آنگاه شروع کردند به خطبه ، ابتداءً در خلقت انسان ، و بی نیازی خداوند از طاعت آنها و ایمنی او از معصیت آنها ، و سپس در شرح و تفصیل صفات و

گفتم : یا ابانصر ! در چنین وقت جامه زیادت کنند ، تو بیرون کرده ای ؟! بگفت : درویشان را یاد کردم و مال نداشتم که با ایشان مواسات کنم ، خواستم که به تن موافقت کنم.» (احوال بشر حافی را نیز محدث قمی در کتاب «الکنی و الألقاب» ج ۲ ، ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۲ ، و در کتاب «هدیة الأحاب» ص ۱۲۳ ، و مدرّس در «ریحانة الأدب» ج ۲ ، ص ۱۶ تا ص ۱۸ ذکر نموده اند.)

اخلاق و احوال مردم با تقوی؛ تا میرسند به اینکه می‌گویند:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا .
يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ .
فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ ، رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا ، وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ
إِلَيْهَا شَوْقًا ، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ . وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ
أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ
ءَأَذَانِهِمْ .

«اما چون شب شود برپاخاسته، گامهای خود را منظم و مرتب پهلوی هم بطور صف، رو به قبله ایستاده و مشغول تلاوت اجزاء قرآن می‌شوند؛ با حال ترتیل و تأمل و تأنی و رسیدگی به حفظ و قوف و اداء حروف، و از آن، رسیدن به معنی و محتوی و مفهوم و مراد؛ نه با حال شتاب و عجله که تند تند بخوانند؛ نه از ظاهر، نه از باطن آن کامیاب نشوند.

با خواندن قرآن، جانهای خود را به تفکر و حزن و اندوه در می‌آورند. و با قرآن دواهای دردهای مختلفی و پنهان خود را در اثر هیجان قلبی و برانگیختگی نفسی و روحی بدست می‌آورند. و با بکاء، و ندامت، و حسرت، و شوق، و ذوق، و وله، و عشق، و تیمان؛ غبارها و آلودگیهای روان و اندیشه را کنار زده، از مطالعه حاق نفس به معالجه آن می‌پردازند.

چون به آیه‌ای برسند که در آن تشویق و ترغیب و رحمت و بشارت و رضوان و بهشت باشد، از روی میل و خواست حتمی بدان اعتماد کنند، و نفوسشان برای وصول بدین مقامات سر برآورد و نظاره کند؛ گویا اینها همه در برابر مرأی و منظر دیدگان آنهاست.

و چون به آیه‌ای برسند که در آن تخویف و تهدید و بیم و نعمت و وعید و عذاب و دوزخ باشد، با ته گوشهای دلشان بدان گوش فرا دهند؛ و چنین

می‌دانند که : صدای زفیر و شهیق جهنم (که صدای بدوی و صدای نهائی آنست، همچون نعیق حمار در بدو و انتهای نعره‌اش) در بیخ و بن گوشه‌ایشان است.»

فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ ، مُقْتَرِشُونَ لِحَبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ
 أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ .
 وَ أَمَّا النَّهَارُ فَحَلَمَاءٌ عُلَمَاءٌ ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءٌ . قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى
 الْقِدَاحَ . يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضَى ؛ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ ، وَ
 يَقُولُ : قَدْ خُولُوا ؛ وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ .

«و بنابراین ، ایشان از کمرهای خود که میان آنهاست ، به رکوع خم می‌گردند ، و پس از آن جبهه‌ها و کف دست‌ها و گنده زانو‌ها و سرانگشتان قدمهای خود را روی زمین پهن می‌کنند به حال سجده ، در نمازهای خود . و از خداوند تعالی می‌خواهند و مسألت دارند تا آنان را از طوق بندگی و رقیبت شیطان و نفس اماره رها کرده ، گردنهای ایشان را از غل و زنجیر هوا و هوس گشوده ، در عالم عبودیت حضرت احدیت که حریت محض است در آورد .
 اما چون شب سپری شود و روز در رسد ، مردمی هستند حلیم و شکیبا ، عالم و دانا ، نیکوکار و پرهیزگار . که خوف و خشیت حضرت احدیت از آنکه ایشان را به مقام عرفان محض نرسانیده و در ذات خود مندگ و فانی ننموده است ، و شوق و اشتیاق وصال محبوب ازلی و سرمدی ، و عشق سوزان و گدازان هجران ذات ابدی و لایزالی آنها را همانند تیری که برای کمان می‌تراشند و صاف و کوچک و سبک می‌کنند ، کوچک و سبک نموده و تراشیده است .
 کسی که به آنها نظر کند می‌پندارد آنها مریض‌اند ؛ ولیکن آنها مریض نیستند و کسالتی ندارند .

و میگوید : ایشان دیوانه شده‌اند و در عقلها و ادراکاتشان نقصانی پیدا

شده است؛ آری! امری بزرگ موجب دیوانگی آنها شده است.»
 امیرالمؤمنین علیه السّلام این خطبه را مفصلاً ادامه میدهند؛ تا اینکه
 همّام یک صیحه می‌زند و بیهوش بروی زمین می‌افتد. چون نظر میکنند
 می‌بینند جان داده است.^۱

۱- «نهج البلاغه» خطبهٔ شمارهٔ ۱۹۱؛ و از طبع مصر با تعلیقهٔ شیخ محمّد عبده:
 ص ۳۹۵ تا ص ۴۰۰؛ ابن ابی الحدید در شرح خود، در ج ۱۰ از طبع دارالکتب العربی، در
 ص ۱۳۴ گفته است: «همّامی که در این خطبه ذکر شده است همّام بن شریح بن یزید بن مرّة
 ابن عمرو بن جابر است، و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام و موالیان وی بوده است.» و
 ملاً فتح الله نیز در شرح خود ص ۳۲۳ گوید: «او را همّام بن شریح گفتندی.»
 اما محمّد بن طلحه شافعی در کتاب ارزشمند خود: «مطالب السُّؤل» ص ۵۴ و ۵۵،
 این خطبه را در حضور همّام بن عباد بن خثیم که برادرزادهٔ ربیع بن خثیم است دانسته، و
 صعقه و موت این همّام را ذکر می‌کند: «نوف بکالی میگوید: حاجتی به امیرالمؤمنین
 علیه السّلام پیدا کردم. با خود، جندب بن زهیر و ربیع بن خثیم، و همّام بن عباد بن خثیم
 را همراه بردم. و همّام از اصحاب برانس بود و از متعبّدین مشهور. چون به علی رسیدیم،
 در حالیکه به قصد نماز از منزل خارج شده بود با او ملاقات کردیم. او براه افتاد و ما هم
 همراهش بودیم تا رسیدیم به جمعی که از مردم پست و رذل بوده، در سخنان فکاهی و لهو
 و شوخی فرو رفته بودند. چون حضرت را دیدند به شتاب به سوی او رفته و سلام کردند.
 حضرت جواب سلام را داد و فرمود: کیستید؟ گفتند: مردمی هستیم از شیعیان تو ای
 امیرالمؤمنین! حضرت به آنها خیر و خوبی گفت، و پس از آن گفت: پس چرا من در شما
 علامت شیعه و اثر محبّ را نمی‌بینم؟ آن قوم حیا نموده جواب ندادند. جندب بن زهیر و
 ربیع بن خثیم رو به حضرت نموده عرضه داشتند: ای امیرالمؤمنین! علامت شیعیان شما
 کدام است؟ حضرت جواب نداد. همّام که مرد عابد و مجتهدی بود گفت: ترا
 سوگند می‌دهم به آن خدائی که شمارا که اهل البیت می‌باشید، گرمی داشت و اختصاص به
 خود داد، و چیزهای خاصی از خزائن خود به شما عنایت کرد؛ که از صفات شیعیان خود
 برای ما بیان کنی! حضرت فرمود: شیعَتُنَا هُمُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ، الْعَامِلُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ، آنگاه»

نظیر همین عشق و هیجان درونی همّام که او را به یک لحظه حرکت داده، به موطن اصلی رسانید، عشق و هیجانی است که در بشر حافی آنف الذکر بوده است.

﴿ خطبه مفصلی میخواند، و در پایان میگوید: **أُولَئِكَ شِيعَتُنَا وَأَحِبُّنَا وَمِنَّا وَمَعَنَا؛ ءَاهَا وَ شَوْقًا إِلَيْهِمْ!** همّام صبحه‌ای زد و بیهوش بروی زمین افتاد، چون بدنش را تکان دادند، دیدند که جان از بدنش مفارقت کرده است. حضرت او را غسل داده و بر او نماز گذاشتند، و ما هم با حضرت بودیم. » - انتهی گفتار «مطالب السؤل» .

در «روضات الجنّات» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۸۳ و ۲۸۴ که در احوال ربیع بن خثیم شرحی دارد، از «مطالب السؤل» عین آنچه را که آوردیم نقل کرده است. و آنگاه گفته است: «این روایت از طرق شیعه در ابواب «اصول کافی» با سند متصل از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است.» و نیز گفته است که: «مولانا العارف محمد تقی المجلسی الاصفهانی در شرح این خطبه جزوه‌ای نوشته است که توصیف از عهده تعریفش خارج است؛ غیر از شروحو که دیگران که شارح «اصول کافی» هستند نوشته‌اند.»

أقول: این حقیر چنین می‌پندارد که: این اعلام و بزرگان، این خطبه را غیر از خطبه همّام در «نهج البلاغه» پنداشته، فلهدا اشاره‌ای به آن ننموده‌اند. از جهت آنکه شاید خطبه «نهج» در صفت متّین است و این خطبه در صفت شیعیان و مؤمنین، و از جهت آنکه عبارات «نهج» از جهت طرز اسلوب - نه از جهت مفاد و مراد - بقدری با این خطبه «مطالب السؤل» و «کافی» متفاوت است، و اضافاتی در اینها نیز ملاحظه می‌شود که یکی دانستن آنها را بعید شمرده‌اند. ولی از مجموع قرائن و شواهد بدست می‌آید که: یک خطبه بیش نبوده است؛ در بعضی با عبارات بلیغه خود حضرت و در بعضی نقل به معنی گردیده است؛ و همّام هم یکی بیشتر نبوده است؛ با این خصوصیات و مشخصاتی که ذکر شد، و همان همّام بن عباد بن خثیم است نه همّام بن شریح بن یزید. و این وقعه بیهوشی و مرگ در جذبات بارقه الهیه راجع به وی بوده است. **رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رِضَاؤُهُ وَأَفْضَلُ تَحْيَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ، وَ نَسَأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُلْحِقَنَا بِهِمْ وَ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْلِصِينَ الصَّادِقِينَ؛ بِمَحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّاهِرِينَ.**

صاحب «روضات الجنّات» علامه سیّد محمّد باقر خونساری در کتاب خود میگوید :

«من به خطّ شیخنا شهید ثانی دیدم که از کتاب «المدهش» اَبی الفَرَج بن جَوَزی نقل کرده است که :

چون بشر حافی مبتلا به مرضی شد که با آن از دنیا رفت ، جمعی از برادرانش به دور او گرد آمدند و گفتند : ما تصمیم گرفته‌ایم آب تورا (ادرار در شیشه) نزد طیب ببریم .

بشر گفت : **أَنَا بَعِينِ الطَّيِّبِ** . «من در برابر و نظر و مشاهده طیب اصلی هستم.» **يَفْعَلُ بِي مَا يُرِيدُ** . «آنچه را که بخواهد درباره من انجام میدهد.» گفتند : فلان طیب نصرانی ، طیب حاذق و معروفی است ؛ چاره‌ای نیست از بردن ادرار .

بشر گفت : **دَعُونِي ، فَإِنَّ الطَّيِّبَ أَمْرَضَنِي** . «مرا واگذارید ، چون طیب مرا مریض کرده است.»

گفتند : هیچ چاره نیست ، و حتماً باید قاروره بول را به طیب نشان دهیم . بشر به خواهرش گفت : فردا چون صبح شود ، قاروره ادرار را به آنها بده ! صبحگاه برادران آمدند و ادرار بشر را از خواهر گرفتند و به نزد طیب بردند ، همان طیب نصرانی .

طیب چون نظرش بر آن شیشه بول افتاد ، گفت : تکانش دهید ! تکانش دادند . سپس گفت : بگذارید ! گذاردند . پس از آن گفت : تکانش دهید ! تکانش دادند . باز گفت : بگذارید ! گذاردند . و برای بار سوّم نیز گفت : تکانش دهید ! تکانش دادند . و پس از آن گفت : بگذارید ! گذاردند .

یکی از آنها به طیب گفت : ما اینطور سابقه ترا نشنیده بودیم ، و خبر نداشتیم !

طیب گفت: از سابقه من مگر شما چه شنیده‌اید؟! گفتند: ما سابقه تو را به جودت نظر و سرعت ادراک و معالجه صحیح میدانستیم، و اکنون می‌بینیم در نظر و تشخیص تردّد داری؛ و این دلالت بر قلّت معرفت تو میکند!

طیب گفت: **والله** من حال وی را از اوّل نظر فهمیدم، ولیکن از شدّت تعجّب چند بار نظرهای مجدد نمودم. و بالجمله اگر این ادراک، بول مرد نصرانی مذهب است، بدون شک ادراک مرد راهب و تارک دنیائی است که خوف و خشیت خدا جگرش را پاره کرده و شکافته است؛ و اگر ادراک مرد مسلمان است، بدون تردید ادراک بشر حافی است. و من دوائی برای آن نمودم، با او مدارا کنید زیرا مرگش حتمی است. و اینک میّت است. گفتند: قسم به خداوند که همان بشر حافی است.

چون طیب نصرانی این سخن را شنید، مقراضی طلبیده و زنار را (کراوات که علامت نصرانیت و صلیب است) برید، و گفت: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ .**

برادران گفتند: ما با سرعت به سوی بشر برگشتیم تا او را به اسلام طیب مسیحی بشارت دهیم. چون نظر بشر به ما افتاد گفت: طیب مسلمان شد؟! گفتیم: آری! تو از کجا خبر داشتی؟!

بشر گفت: چون شما از منزل بیرون رفتید، حال چرت و پینکی مرا گرفت؛ ناگهان گوینده‌ای گفت: ای بشر! به برکت آب ادراک تو، طیب نصرانی اسلام آورد. بشر پس از این، یکساعت بیشتر زنده نماند و به سوی پروردگار ارتحال نمود.^۱

۱- «روضات الجنّات» ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳

و از ابن خلکان آورده است که: «بعضی به بشر در حال احتضار گفتند: كَأَنَّكَ يَا أَبَا نَضْرٍ تُحِبُّ الْحَيَاةَ؟! «گویا تو ای اَبانصر، زندگی را دوست داری؟!» بشر گفت: الْقُدُومُ عَلَى اللَّهِ شَدِيدٌ! «وارد شدن بر خدا شدید است!»»

صاحب «روضات» میگوید: «من میگویم: این کلام نظیر آن گفتاری است که از سیدنا ابی محمد الحسن المجتبی علیه السلام در وقت رحلت بروز کرد. چون آنحضرت گریه میکرد، و به او گفتند: وَ مِثْلَكَ يَبْكِي؛ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الْقَرَابَةِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَالْخُرُوجِ مِنْ مَالِكَ مَرَّتَيْنِ، وَ حَجَّ بَيْتِ اللَّهِ عِشْرِينَ مَرَّةً مَا شِئْنَا؟! «آیا مثل تو گریه میکند؛ با این قرابتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داری، و این اعمال صالحه را که انجام داده‌ای، و دوبار تمام اموال و دارائی خود را در میان فقرا و مستمندان تقسیم نمودی و برای خودت هیچ نگذاشتی، و بیست بار با پای پیاده حج بیت الله الحرام را بجای آورده‌ای؟!» حضرت فرمود: إِنَّمَا أَبْكِي لِخِصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ.

و فی روایة: أَقْدَمُ عَلَى سَيِّدٍ لَمْ أَرَهُ.^۱

«من برای دو جهت گریه میکنم: برای ترس از تجلیات جلالیه الهیه که ناگهان از مقام عزّقدس ساحت کبریائی میزند و چون برق، ریشه و اصل وجود را می‌سوزاند و به باد فنا میدهد؛ و برای فراق دوستان و محبان.» و در روایتی است که: «من وارد میشوم بر آقا و سید و سالاری که تا بحال او را ندیده‌ام.» و شیخ فرید الدین عطار درباره بشر گوید:

«چون وقت مرگش در آمد، در اضطرابی عظیم بود، و در حالی عجیب.

۱- همان مصدر، ص ۱۳۳

گفتند: مگر زندگانی را دوست میداری؟! گفت: نی، ولیکن به حضرت پادشاه پادشاهان شدن صعب است.^۱

عجیب است این قرآنی که باید امثال فضیل‌ها و بشرها و هم‌ام‌ها تربیت کند، چرا مردم از آن غفلت دارند؟ قرآن اختصاص به آنان نداشته است. دعوت قرآن عام است. ندای **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** این کتاب ملکوتی، شرق و غرب عالم را فراگرفته است، و همه را بر سر این مائده آسمانی دعوت میکند، و تمام بشر را به مقام انسانیت سوق میدهد.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.^۲

«آیا این مردم در قرآن تدبّر و تأمل نمی‌نمایند؛ یا آنکه بر روی دل‌های، قفل‌های آن دل‌ها زده شده و راه تفکر را بسته است؟!»

یعنی هر کس که مهر شقاوت و تیرگی و عناد، دل او را ختم ننموده باشد، حتماً باید از کتاب خدا بهره‌برداری نموده، و در آیاتش تدبّر نماید. کسی میتواند راه خدا را طی کند که از برنامه حرکت مطلع باشد؛ قرآن کتاب سیر و سلوک است. راهنما به اعلی درجه استعداد و قابلیت انسان است. اگر کسی با قرآن آشنائی نداشته باشد و راه سیر و معدّات و یا موانع و صوارف و آفاتش را نداند، کجا می‌تواند سیر کند؟

بنابراین اصل، نزول قرآن برای هدایت و عمل بوده، و این معنی متوقّف بر تفکر و تدبّر است.

خداوند در چهار جای یک سوره از قرآن میگوید:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ.^۳

۱- «تذکرة الأولیاء» ص ۱۱۱

۲- آیه ۲۴، از سوره ۴۷: محمد

۳- آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰، از سوره ۵۴: القمر

«و هر آینه تحقیقاً ما قرآن را برای تذکّر و یادآوری از خدا آسان نمودیم؛ پس آیا یادآورنده و موعظه پذیری هست یا نه؟»

قرآن به لسان فصیح و بدون گیر و اغلاق وارد شده است، تا همه کس بفهمند و بهره‌برداری کنند. گرچه قرآن دارای معانی عمیق است و آن اختصاص به افراد روشندل دارد، ولی مفاهیم و معانی ظاهری آیات همگانی بوده و موجب عبرت و سرور و خوف و خشیت و تقوی و اخلاص و معرفت عموم است؛ و هر کس به اندازه سعه و استعداد و ظرفیتش میتواند از آن بهره گیرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا.^۱

«و هر آینه تحقیقاً ما در این قرآن، از انواع سخنان بلیغ، و مطالب عبرت‌انگیز، و مثل‌های هشدار دهنده، و تواریخ موعظه‌آمیز، و احکام و قوانین راستین آوردیم و از همه آنها ذکری به میان نهادیم، تا اینکه مردمان پند گیرند، و به یاد اصالت و حقیقت و خدا شده، از اباطیل و خرافات اعراض کنند؛ اما حیف که جز نفرت و انزجار برای این مردم سیه‌روز چیزی نیفزود.»

بر همین اساس است که در قرآن کریم، امر به تلاوت آن به کیفیت ترتیل شده است:

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا.^۲

«ای ردا به خود پیچیده! برخیز تمام شب را مگر مقدار اندکی از آن. نصف شب را برخیز، یا مقداری از نصف کم کن، یا مقداری بر نصف اضافه کن! و قرآن را بطور ترتیل قرائت کن! ما به زودی بر تو گفتار گرانی را القاء خواهیم

۱- آیه ۴۱، از سوره ۱۷: الإسراء

۲- آیات ۱ تا ۴، از سوره ۷۳: المزمل

نمود!» متوجه باش که این بار سنگین بر تو خواهد افتاد!

کلینی با اسناد خود روایت میکند از عبدالله بن سلیمان که میگوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای قول خداوند عزّ و جلّ پرسیدم که گفته است: **وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا**. «و قرآن را به کیفیت ترتیل بخوان!» مراد از ترتیل کدام است؟!

قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ : بَيْنَهُ تَبَيَانًا ، وَ لَا تَهْدَهُ ۱ هَذَا الشُّعْرُ ؛ وَ لَا تَنْثُرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ . وَ لَكِنْ أَفْزِعُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ ؛ وَ لَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ ۲ آخِرَ السُّورَةِ ۱

«حضرت فرمود: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: یعنی آن را خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت می خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند دانه های شن ریزه و رمل آنرا منتشر و متفرق مکن که جمعش مشکل باشد و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن دل های سخت و قلوب قاسیه خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به وحشت اندازید! و وقتی قرآن می خوانید، قصد و نیت شما آن نباشد که به آخر سوره برسید!» زیرا این گونه خواندن، توجه را از روی خود آیات بر میدارد و متوجه به اتمام سوره میکند. شما باید آیات را طوری بخوانید که روی هر آیه نظر اصلی خود را دوخته، و بهره کامل خود را بردارید، و سپس به آیه دیگر روید. و در صورتیکه مقصد شما تمام کردن سوره باشد، این معنی حاصل نخواهد شد.

شیخ طبرسی، از ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السلام در این آیه

۱- هَذَا يَهْدِي هَذَا: با سرعت گذشتن.

۲- «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۱۴

بدینگونه تفسیر آورده است :

قَالَ : هُوَ أَنْ تَتَمَكَّتْ فِيهِ ، وَ تُحَسِّنَ بِهِ صَوْتَكَ .

«حضرت صادق فرمود : معنی ترتیل آنستکه : در قرائت درنگ کنی ، و

صدایت را در قرائت قرآن نیکو بگردانی!»

و از آنحضرت نیز روایت است که : إِذَا مَرَرْتَ بِبَيِّةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ ،

فَاسْأَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ ! وَإِذَا مَرَرْتَ بِبَيِّةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ ، فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ !^۱

«چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر بهشت بود ، از خداوند بهشت را

مسألت کن ! و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر آتش بود ، به خداوند از آتش

پناه بر!»

در «دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام» در ضمن

وصیتش به حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید :^۲

أُبْنِيَّ إِنَّ الذُّكْرَ فِيهِ مَوَاعِظٌ

فَمَنْ الَّذِي بِعِظَاتِهِ يَتَأَدَّبُ ؟ (۱)

اقْرَأْ كِتَابَ اللَّهِ جُهِدَكَ وَ اتْلُهُ

فِي مَنْ يَقُومُ بِهِ هُنَاكَ وَ يَنْصَبُ (۲)

بِـتَفَكُّرٍ وَ تَخْشَعٍ وَ تَقَرُّبٍ

إِنَّ الْمُقَرَّبَ عِنْدَهُ الْمُتَقَرَّبُ (۳)

۱- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۵، ص ۳۷۸

۲- این ابیات در «دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام» طبع سنگی، ص ۶ و ۷ است . و

چون ابتدای این اشعار با این بیت :

أَحْسِينُ إِنِّي وَاعِظٌ وَ مُؤَدِّبٌ فَافْهَمْ فَإِنَّ الْعَاقِلَ الْمُتَأَدِّبُ

شروع شده است ، لهذا آنرا از وصیت‌های آنحضرت به فرزندش امام حسین علیه السلام

شمرديم .

- وَ اعْبُدْ إِلَهَكَ ذَا الْمَعَارِجِ مُخْلِصًا
وَ انصتْ إِلَى الْأَمْثَالِ فِيمَا تَضْرَبُ (۴)
وَ إِذَا مَرَرْتَ بِنَائِيَةٍ مَخْشِيَةٍ
تَصِفُ الْعَذَابَ فَقِفْ وَ دَمْعُكَ تَسْكُبُ: (۵)
يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِعَدْلِهِ
لَا تَجْعَلْنِي فِي الَّذِينَ تُعَذِّبُ (۶)
إِنِّي أَبُوءُ بِعَثْرَتِي وَ خَطِيئَتِي
هَرَبًا وَ هَلْ إِلَّا إِلَيْكَ الْمَهْرَبُ؟ (۷)
وَ إِذَا مَرَرْتَ بِنَائِيَةٍ فِي ذِكْرِهَا
وُصِفَ الْوَسِيلَةَ وَ النَّعِيمَ الْمُعْجَبُ (۸)
فَاسْأَلْ إِلَهَكَ بِالْإِنَابَةِ مُخْلِصًا
دَارَ الْخُلُودِ سُؤَالَ مَنْ يَتَقَرَّبُ (۹)
وَ اجْهَدْ لَعَلَّكَ أَنْ تَحِلَّ بِأَرْضِهَا
وَ تَنَالَ رَوْحَ مَسَاكِينٍ لَا تَخْرُبُ (۱۰)
وَ تَنَالَ عَيْشًا لَا انْقِطَاعَ لَوَقْتِهِ
وَ تَنَالَ مُلْكًا كَرَامَةً لَا يُسْلَبُ (۱۱)

۱- ای نور دیده من! در قرآن حکیم، مواعظ و اندرزهایی هست؛ پس

کیست که به مواعظش ادب گردد؟!۱

۲- تا مقداری که تو داری کتاب الله را بخوان، و تلاوت کن آنرا در زمره

آنانکه از قرآن پاسداری نموده، و به جد و جهد مراعات آنرا می نمایند.

۳- قرائت از روی تفکر و خشوع و تقرب باشد! زیرا شخص مقرب در

نزد خدا کسی است که خود را بدو نزدیک کند.

۴- و خدای بلند پایه و رفیع القدر خود را از روی اخلاص پرستش کن، و

گوش فرادار به مثل‌های قرآن درباره چیزهایی که زده می‌شود .

۵- و چون به آیه ترساننده و انذار آورنده‌ای رسیدی که عذاب خدا را توصیف میکند ، در آنجا درنگ کن ، در حالیکه اشکهایت ریزان باشد ؛ و بگو :
۶- ای خدائی که به سبب عدالتش عذاب میکند آنرا که بخواهد ؛ مرا از زمره معذبین قرار مده !

۷- من در اثر لغزش و گناهی که نموده‌ام بسوی تو بازگشت کرده‌ام ؛ مگر بسوی غیر تو هم فرارگاهی هست !؟

۸- و چون به آیه‌ای برسی که در آن از وسیله و نعمت‌های شگفت‌آور خدا سخن به میان آمده است ،

۹- با انابه و اخلاص از خدایت تمناکن به تو دار خلود و جنت رضوان را عنایت کند ؛ تمنای شخص متقرب بسوی خدا .

۱۰- و سعی و جدیت کن شاید خداوند تو را در زمین دار الخلد وارد کند ، و از روح و نسیم مساکنی که هیچگاه زوال نمی‌پذیرد و خراب نمی‌شود بهر مند گردی !

۱۱- و به عیش ابدی و لذات سرمدی نائل شوی ، و به پادشاهی و عزت کرامت و بزرگواری‌ای که زوال ناپذیر است دست بیابی !

و روی همین ملاک و مناط است که در موقع قرائت قرآن واجب است آنرا استماع نمود ، و اینکه سکوت به عمل آید تا آیات قرآن بر دل مستمع بنشیند . چون اگر استماع نباشد ، آیات فهمیده نمی‌شود ؛ و بدون فهم اثری ندارد .

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ .^۱

۱- آیه ۲۰۴ ، از سوره ۷: الأعراف

«و زمانیکه قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آنکه مورد رحمت خداوندی واقع شوید!»^۱

۱- حضرت استاد ما علامه آیه الله طباطبائی نسبت به قرآن و حفظ آن و احترام آن عنایت خاصی داشتند، و کراً میفرمودند: «ما شیعیان حقّ قرآن را آنطور که باید و شاید عمل نمی‌نمائیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من از خود دو متاع گرانقدر و نفیس باقی میگذارم: کتاب خدا و عترت من؛ و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. عامّه عترت را کنار گذاشتند، و ما کتاب الله را؛ و چون این دو قابل تفکیک از هم نیستند، بالتّیجه دست هر دوی ما، هم از کتاب و هم از عترت کوتاه شد. فلّهذا اسلام ما فقط اسلامی است صوری و خالی از محتوی.»

نظیر این عبارت - البته نه به این جامعیت - از مرحوم آیه الله حاجّ شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل شده است: مرحوم آیه الله حاجّ سید احمد زنجانی در کتاب «الکلام یجرّ الکلام» ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، از ایشان حکایت میکند که فرموده است: «پیغمبر صلی الله علیه و آله دو چیز سنگین در میان ما گذاشت: کتاب الله و عترت طاهره، ولی ما با سنی‌ها دست به دست هم داده، و هر دوی آنها را از بین بردیم؛ ما کتاب الله را از بین بردیم، آنان نیز عترت طاهره را.»

و ایضاً میگوید: «مرحوم حاجّ شیخ، زیاد اصرار داشت احترام ظاهری قرآن کاملاً حفظ شود. همان طوری که اهل تسنّن هنگام قرائت قرآن، برای رعایت احترام، چای و قلیان نمیدهند، میفرمود: در مجالس ترحیم شیعه نیز اگر این شیوه جاری شود بسیار خوب و به موقع است. ولی در مجالس شیعه چون عادت بر خلاف جاری بود، ترک آن در نهایت دشواری بود؛ این بود که فرمایش آن مرحوم عملی نمیشد.»

آقول: جلوی ضرر را از هر جا بگیری منفعت است. جلوگیری از این کار نکوهیده برای آن مرجع عالیمقدار آسان بود، و امروز نیز آسان است. ما در مسجد قائم طهران در مدّت مدیدی که آنجا بودیم، دادن قهوه و چای و سیگار بکلی ممنوع بود. این پیشنهاد را نمودیم و مردم هم پذیرفتند و روی آن هم ایستادگی نمودیم. و ایضاً استعمال دخانیات را بطور مدام منع نمودیم، و در روی تابلوهای نصب شده در دیوارهای مسجد ممنوعیت آنرا»

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ابن مسعود فرمودند :
**اقْرَأْ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَقْرَأُ وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟! فَقَالَ: إِنِّي أَحِبُّ أَنْ
 أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي. فَكَانَ يَقْرَأُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ.**

**وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ اسْتَمَعَ إِلَيَّ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
 عَزَّوَجَلَّ، كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱**

«قرآن بخوان! ابن مسعود گفت: یا رسول الله! قرآن بر تو نازل
 شده است؛ من بخوانم؟!»

رسول خدا گفت: من دوست دارم از غیر خودم بشنوم. ابن مسعود قرآن
 می خواند و اشک از دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری بود.
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسیکه به یک آیه از
 کتاب خدا گوش فرا دارد، برای او نوری در روز قیامت است.»

و در روایت است که: مردی از رسول خدا قرآن می آموخت، چون به این
 گفتار خدا رسید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.^۲
 «پس هر کس که به قدر سنگینی یک ذره، کار خیری انجام دهد، آنرا
 می بیند؛ و هر کس که به قدر سنگینی یک ذره، کار بدی انجام دهد آنرا
 می بیند.»

گفت: این آیه برای من کافی است! و دیگر قرآن تعلیم نگرفت، و از همانجا

← برای تازه واردین اعلام کردیم .

۱- «المحجّة البيضاء فی إحياء الإحياء» ج ۲، ص ۲۳۲، از طریق عامّه

۲- آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۹: الزلزلة

مراجعت کرد .

رسول خدا فرمود : **انصَرَفَ الرَّجُلُ وَ هُوَ فَقیهٌ**^۱ . «این مرد بازگشت در حالیکه مردی فقیه بود.»

و در اخبار ، غافلین از قرآن و لاهین به قرآن را بسیار نهی نموده‌اند .
در «کافی» با اسنادش ، از عبدالله بن سنان حدیث میکند از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گفت :

**اقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَنِّ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا ! وَ إِيَّاكُمْ وَ لِحُونَ أَهْلِ
الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْكِبَائِرِ ؛ فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ
تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ ، لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ ؛ قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَ
قُلُوبٌ مِنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ**^۲ .

«قرآن را با آهنگهای عرب و اصوات عرب بخوانید . و مبادا که با آهنگهای اهل فسق و مبتلایان به معاصی کبیره بخوانید ! پس از من تحقیقاً کسانی خواهند آمد که قرآن را مانند آوازه خوانان و غنایندگان ، و مانند آواز خوانیهای عزاخوانی و مجالس مصیبت ، و مانند آوازه خوانیهای رهبانان ، با ترجیع می‌خوانند .

قرائت این افراد قبول نمی‌شود ، و از ترقُّوه‌هایشان به بالا نمی‌رود . (یعنی در سینه می‌ماند و به سر و مرکز اندیشه نمی‌رسد ، و به گوش و چشم و مغز و دماغ نمی‌رسد.) دل‌های اینگونه افراد واژگون است ، و دل‌های آنانکه این کیفیت را نیکو می‌شمارند.»

در مقابل این افراد ، کسانی هستند که قرآن را با تأمل و دقت می‌خوانند ،

۱- «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۴۱۴

۲- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۱۴

و آرام و با تفکر؛ بطوریکه دل‌های آنها می‌تپد، و آثار حزن و عشق در چهره‌شان مشاهده می‌شود، و قرآن به جان‌شان می‌نشیند.

فَاللَّهُمَّ إِلَهَ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلَمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۱.

«بنابراین، خدای شما خدای واحدی است، و شما باید در برابر او تسلیم باشید. و ای پیغمبر ما! بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفته شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دل‌هایشان به هراس افتد، و شکیبایان در مشکلات و مصائب و واردات، و بیادارندگان نماز را، و آنانکه چون به آنها روزی برسانیم، از آن در راه ما انفاق می‌نمایند.»

و در «کافی» با اسناد متصل خود روایت میکند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

قَرَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةً: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً، وَ اسْتَدَّرَ بِهِ الْمُلُوكَ، وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ. وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ صَبَّحَ حُدُودَهُ، وَ أَقَامَهُ إِقَامَةَ الْقِدْحِ^۲. فَلَا كَثَرَ اللَّهُ هَوْلًا مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ. وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ؛ فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ، وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ، وَ قَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ، وَ تَجَافَى عَنْ فِرَاشِهِ. فَبِأَوْلِيكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ السَّيِّئُ، وَ بِأَوْلِيكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ بِأَوْلِيكَ يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ.

۱- ذیل آیه ۳۴ و آیه ۳۵، از سوره ۲۲: الحج

۲- در «مرآت العقول» ج ۱۲، ص ۵۱۶ گوید: «إقامة القدح» كَأَنَّهُ تَأْكِيدٌ لِلْفِقْرَةِ الْأُولَى

أَعْنَى حِفْظَ الْحُرُوفِ.»

فَوَاللَّهِ لَهَوُلاءِ فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ .^۲

«قاریان و خوانندگان قرآن سه دسته‌اند : مردی که قرآن را میخواند و آنرا سرمایه کسب دنیوی داشته ، و بواسطه آن از ملوک و حکام پیوسته جیره می خورد . و با خواندن آن و درس آن ، لقمه نانی تهیه کرده ، عیش و بساط خود را گسترده است . و به دارا بودن آن بر مردم بلندمنشی و بلندپروازی دارد . و مردی است که حروف و کلمات و اعراب و معنایش را هم میداند ، ولیکن حدود و قوانین و مضامین آنرا ضایع کرده است ؛ و همچون تیرهائی که به قدر و شکل و وزن هم می تراشند و پهلوی هم می چینند تا برای موقع تیراندازی بکار آید ، اینها هم حروف و آیات و تجوید و وقوف و مخارج و سائر جهات ظاهری را کاملاً مرتّب و منظم می نمایند . خداوند امثال اینگونه افراد را در میان حاملین و پاسداران قرآن زیاد نکند .»

و مردی است که قرآن را میخواند و دواى حاصل از آنرا ، چون مرهمی بر روی درد دلش می گذارد . شبهای تار با قرآن سر و کار دارد و با تفکر در آن

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۲۷

۲- شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» و فیض کاشانی در «وافی» ج ۳ ، جزء ۱۵ ، ص ۶۵ ، در باب مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به فرزندش : محمد بن حنفیه ، به نقل از «من لایحضره الفقیه» روایت کرده‌اند که فرمود :

وَعَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ [بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ - نَسْخِهِ] وَالْعَمَلِ بِهِ ، وَ لُزُومِ فَرَائِضِهِ وَ شَرَائِعِهِ ، وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ ، وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ ، وَ التَّهَجُّدِ بِهِ ، وَ تَبَلَاوَتِهِ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ ! فَإِنَّهُ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ . فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَنْظُرَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدَهُ وَ لَوْ خَمْسِينَ آيَةً . وَ اعْلَمْ أَنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ يُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ : اقْرَأْ وَ ارْقُ ! فَلَا يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ أَرْفَعُ دَرَجَةً مِنْهُ .

بیداری می‌کشد، و روزهای گرم را با آن بسر می‌برد، و در هنگام سجده‌ها و نمازهایش قرآن را تلاوت میکند، و بدینجهت پهلو از رختخواب برکنار میدارد. بواسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزیز جبار، بلا را از میان مردم بر میدارد. و بواسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزوجل نوبت حکومت و ولایت را از دست دشمنان می‌گیرد و به مؤمنان می‌دهد. و بواسطه این افراد می‌باشد که خداوند عزوجل باران رحمت خود را از آسمان فرود می‌آورد. سوگند به خدا که این دسته در میان قاریان قرآن، نایاب‌تر از اکسیر^۱ هستند.»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **مَا أَمِنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ**.^۲

«کسی که محرّماتی را که در قرآن وارد است حلال بداند، ایمان به قرآن نیآورده است.»

درباره قرائت قرآن با صدای بلند و یا آهسته در منازل، روایات بسیاری وارد است:

۱- مراد از کبریت احمر، اکسیر است و آن، چیزی است که چون به مس بزنند طلا می‌شود، و آن غیر از کیمیا است؛ کیمیا ترکیباتی است با شرایط خاصه که نتیجه آن طلا خواهد شد.

۲- «المحجّة البیضاء» ج ۲، ص ۲۱۹، به روایت عامی؛ و قاضی قضاعی در «شهاب الأخبار» شرح فارسی کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، ص ۳۳۲ و به شماره ۵۶۹

در «شهاب الأخبار» ص ۳۲۶، به شماره ۵۴۶ آمده است: «أَقْرَأَ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرُؤُهُ». «قرآن می‌خوان چندانکه ترا از معصیتها باز دارد؛ و چون قرآن خوانی و از معصیتها باز نیستی همچنان باشد که ناخوانده باشی.»

در «کافی» با اسناد متصل خود روایت میکند از لَیث بن اَبی سلیم مرفوعاً که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ؛ وَلَا تَتَّخِذُوا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ
وَالنَّصَارَى: صَلُّوا فِي الْكِنَائِسِ وَالْبَيْعِ وَعَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ. فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ
فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ، كَثُرَ خَيْرُهُ وَاتَّسَعَ أَهْلُهُ وَأَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ
نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا.^۱

«خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید؛ شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها میخوانند؛ و خانه‌های خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‌یابد، و اهلش زیاد می‌شوند؛ و همانطور که ستارگان آسمان به زمین نور میدهند، این خانه به ساکنین آسمانها نور می‌فرستد.»

و در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
إِنَّ الْبَيْتَ إِنْ كَانَ فِيهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ يَتْلُو الْقُرْآنَ، يَتَرَاءَاهُ أَهْلُ السَّمَاءِ
كَمَا يَتَرَاءَى أَهْلُ الدُّنْيَا الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ فِي السَّمَاءِ.^۲

«اگر در خانه، مرد مسلمان به تلاوت قرآن مشغول شود، چنان اهل آسمان به تماشای او مشغول می‌شوند، مثل تماشایی که اهل دنیا از ستارگان متألئی و درخشان آسمان می‌کنند.»^۳

۱ و ۲ - «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۱۰

۳- در کتاب «الفردوس الأعلى» مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در ص ۲۶۹ و ۲۷۰، از طبع دوّم فرماید: «از عیاشی از خالد بن نسیج از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: چون روز رستاخیز شود، نامه عمل انسان را به وی دهند، سپس به او گفته می‌شود: اَقْرَأْ «بخوان!». من عرض کردم: آیا میدانند در آن چه چه»

و همچنین در «کافی» از ابن قَدّاح روایت میکند از حضرت صادق

علیه السلام که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند :

الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَيُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ ، تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ

⇐ چیزهایی است ؟ فرمود : خداوند او را چنان میکند که به خاطر می آورد ؛ بنابراین لحظه‌ای بر او نگذشته است و کلمه‌ای را نگفته است و گامی را برنداشته است و عملی را انجام نداده است ، مگر اینکه همه را به خاطر می آورد بطوریکه گویا همه را در آن ساعت بجا آورده است . قالوا يا وَيَلْنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا . «میگویند : ای وای بر ما ! چگونه این نامه عمل از احصاء و شمردن هر عمل کوچک و هر عمل بزرگ ، دریغ ننموده است؟»

و از ناحیه تجسس اعمال : يَأْتِي الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَافِعًا مُشَفَّعًا ، أَوْ شَاكِيًا إِلَى رَبِّهِ مِمَّنْ هَجَرَهُ أَوْ لَمْ يَحْفَظْهُ . «قرآن به نزد او می آید در حالیکه یا شفاعت او را میکند شفاعت مقبولی ، و یا به پروردگارش از دست وی شکوه دارد که او از کسانی است که از قرآن دوری کرده و آنرا مهجور گذارده است و یا آنکه آن را حفظ ننموده است.» و مَنْ قَرَأَ سُورَةَ لَا أُقْسِمُ وَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا ، بَعَثَهَا اللَّهُ مَعَهُ مِنْ قَبْرِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ تُبَشِّرُهُ وَ تَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ . «و کسیکه سوره لا اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ را بخواند و آنرا بکار بندد ، خداوند آن سوره را همراه با او از قبرش به بهترین صورتی بر می انگیزاند که او را بشارت دهد و در چهره او بخندد تا اینکه او از صراط عبور نماید.» و برخی از سوره‌های قرآن به صورت چهره‌های زیبا برای او جلوه می نماید تا در قبرش با وی انس گیرد .

و از همین جاست که وارد شده است : إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ ؛ وَ الْمُتَكَبِّرُونَ يُحْشَرُونَ كَالذَّرِّ يَطْوُهُمُ النَّاسُ بِأَقْدَامِهِمْ ، وَ إِنَّ ضُرْسَ أَحَدِهِمْ كَجَبَلٍ أُحْدٍ . «اهل بهشت بصورت جوانانی که ابداً مو در سیمایشان نرویده است محشور میگردند ؛ و متکبران محشور می شوند مانند مورچگان که مردم آنها را در زیر گامهایشان لگدمال میکنند ، و دندان هر یک از آن مردم به اندازه کوه احد بزرگ است.» إِنَّ الَّذِي يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا . (سوره نساء ، صدر آیه ۱۰) «حقاً آن کسانی که مالهای یتیمان را از روی ستم می خورند ، فقط و فقط ایشان در دلهایشان آتش می خورند.»

تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ . وَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَلَا يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ ، تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ .^۱

«خانه‌ای که در آن قرآن بسیار خوانده شود و ذکر خداوند عزوجل بسیار شود ، برکتش زیاد می‌گردد ، و فرشتگان در آن حضور می‌یابند ، و شیاطین از آنجا رخت بر می‌بندند ، و نور و روشنی به اهل آسمان میدهد همانطور که ستارگان به اهل زمین نور و روشنی میدهند . و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خداوند عزوجل در آن برده نشود ، برکتش کاهش می‌یابد ، و فرشتگان حضور نمی‌یابند ، و شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند.»

ولی البته برای آنکه قاری قرآن از معنی و مراد آن کامیاب گردد ، به سرعت خواندن و گذشتن آن مطلوب نیست . در «کافی» با اسناد خود از محمد ابن عبدالله آورده است که گفت : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم :

أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ! «من تمام قرآن را در یک شب بخوانم؟!»

قَالَ : لَا يُعْجِبُنِي أَنْ تَقْرَأَهُ فِي أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ!^۲

«فرمود : برای من جالب نیست که قرآن را در کمتر از مدت یک ماه

بخوانی!»

و ایضاً در «کافی» روایت میکنند از علی بن حمزه که گفت : من بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم . ابوبصیر به آنحضرت گفت : من در یک شب از ماه رمضان ، یک ختم قرآن را بنمایم؟!

حضرت فرمود : نه ! گفت : در دو شب؟! حضرت فرمود : نه !

۱ و ۲ - «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۱۷

گفت: در سه شب؟! حضرت با دست اشاره‌ای فرموده و گفتند: «ها»
یعنی عیب ندارد.

سپس به ابوبصیر فرمود: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَ حُرْمَةً
لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ . وَ كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
[وَسَلَّمَ] يَقْرَأُ أَحَدُهُمُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ أَوْ أَقَلَّ .

إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَقْرَأُ هَذْرَمَةً ، وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً . فَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا
ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَفَقِّفْ عِنْدَهَا وَ سَلِّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ ؛ وَ إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا
ذِكْرُ النَّارِ فَفَقِّفْ عِنْدَهَا وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ .^۱

«ای ابا محمد! ماه رمضان حقی و احترامی دارد که سائر ماهها ندارند. و
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم عادتشان بر این بود که: قرآن را در
مدت یک ماه یا کمتر از آن می‌خوانده‌اند.

قرآن را نباید با سرعت خواند، ولیکن باید آرام با حفظ موارد وقف و اداء
کلمات قرائت نمود. چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از بهشت بود، درنگ
کن و از خداوند بهشت را بخواه؛ و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از آتش
بود نیز توقف کن، و از آتش به خداوند پناه ببر!»

و نیز در «کافی» از حرّیز، از حضرت صادق علیه السلام روایت است که
فرمود:

الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ^۲ إِلَى خَلْقِهِ ؛ يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي

۱- همان مصدر، ص ۶۰۹

۲- العَهْدُ: حِفْظُ الشَّيْءِ وَ مُرَاعَاتُهُ حَالًا بَعْدَ حَالٍ ، وَ سُمِّيَ الْمُؤَثَّقُ الَّذِي يَلْزَمُ مُرَاعَاتَهُ
عَهْدًا ؛ قَالَ تَعَالَى: وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ، أَيْ: أَوْفُوا بِحِفْظِ الْإِيمَانِ . وَ عَهْدُ فُلَانٍ
إِلَى فُلَانٍ بَعْدُ ، أَيْ: أَلْقَى إِلَيْهِ الْعَهْدَ وَ أَوْصَاهُ بِحِفْظِهِ - قَالَ الرَّاعِبُ . (تعلیقه)

عَهْدِهِ ، وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً^۱.

«قرآن کریم عهدنامه و پیمان نامه‌ای است از خدا به سوی خلقش ؛ بنابراین سزاوار است مرد مسلمان در این عهدنامه نظر افکند و هر روز ، از آن به مقدار پنجاه آیه بخواند.»

یکی از آداب قرائت قرآن ، خواندن آنست با صوت حَسَن ، خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز . سزاوار است هر وقت انسان قرآن را تلاوت میکند ، تکیه به صوت باشد یعنی با آواز نیکو ، نه بطور ساده ؛ خواه با حال حزن و اندوه قرائت نماید و خواه با حال شادی و مسرت ؛ در هر دو حال صدای خوب و صوت حسن مطلوب است^۲.

در «کافی» از عبدالله بن سنان روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند :

لِكُلِّ شَيْءٍ حِلْيَةٌ ؛ وَ حِلْيَةُ الْقُرْءَانِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ^۳.

«هر چیزی یک جمال و زیبایی و زیور دارد ؛ و جمال و زیور قرآن

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۰۹

۲- گرچه قرائت قرآن با حالت حزن ممدوح است ، ولی همان حزن نیز بهتر است با صدای خوب همراه باشد . در کتاب «المحجّة البيضاء» علامه محدث کاشانی ، ج ۲ ، ص ۲۲۶ ، از طریق عامّه از کتاب «إحياء العلوم» روایت کرده است که : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ الْقُرْءَانَ نَزَلَ بِحُزْنٍ ، فَإِذَا قَرَأْتُمُوهُ فَتَحَازَنُوا .

و از طریق خاصّه از کتاب «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : إِنَّ الْقُرْءَانَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ ، فَأَقْرَأُوهُ بِالْحُزْنِ . و نیز از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت است : إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ : إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيَّ فَفِئَفِئِ اللَّيْلِ الْفَقِيرِ ، وَ إِذَا قَرَأْتَ التَّوْرَةَ فَاسْمِعْنِيهَا بِصَوْتِ حَزِينٍ .

۳- همان مصدر ، ص ۶۱۵

صدای نیکوست.»

و ایضاً در «کافی» از علی بن اسمعیل میثمی از مردی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتند: **مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيًّا إِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ**^۱.

«خداوند عز و جل هیچ پیامبری را مبعوث ننمود مگر آنکه صدایش نیکو بود.»

و از جمله آداب قرائت قرآن استعاذه به خداوند است: یعنی پناه بردن به او از شرّ شیطان رجیم.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ^۲.

«و چون اراده کنی قرآن بخوانی، از شرّ شیطان رانده شده، به خدا پناه ببر و در تحت امان و پناه او درآی.»

معلوم است که: معانی قرآن با آن عظمت اگر بر نفس اماره شیطانی وارد شود، در صورت پلیدی آن، صفای خود را از دست میدهد و معنای نازل و کوتاهی می‌گیرد. و این بواسطه تصرف شیطان از راه نفس اماره است، و راه علاجش آنستکه انسان در مصونیت و عصمت خداوند درآید تا از دستبرد او خلاص شود.

استعاذه به خدا تنها به **أَعُوذُ بِاللَّهِ** گفتن نیست، بلکه دل به خدا دادن و در وقت قرائت، غیر او را فراموش کردن و ذهن را صافی و از غیر وی پاک نمودن است. و یکی از طرق تصفیة نفس، نفی خاطرات است که در اثر تفکر و تأمل در قرآن با مجاهده پیدا می‌شود.

۱- همان مصدر، ص ۶۱۶

۲- آیه ۹۸، از سوره ۱۶: النحل

حسن بن علی بن شُعْبَةَ حَرَّانِيّ در «تحف العقول» حدیث دارد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: **لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ وَلَا فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ**.^۱

«أبداً خیری در عبادت نیست در صورتیکه از روی فهم و درایت نباشد؛ و خیری در قرائت نیست در صورتیکه در آن تأمل و تفکر و تدبّر نباشد.»

قرآن خواندن در حال نماز ثوابش افزون است، و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را در نمازها میخواندند، و پس از قرائت حمد از هر جای قرآن قرائت می نمودند. سوره خاصی معین نشده، و یک سوره کامل هم واجب نیست. اکتفا به چندین آیه نمودن، و یا یک سوره را در دو رکعت تقسیم نمودن، و یا در چندین رکعت پخش نمودن در صورتیکه سوره طویل باشد ممدوح است.

آری، چقدر خوب است انسان از آیات مختلفه در نماز بخواند، و همه قرآن را در نمازها بطور تناوب قسمت کند. البتّه در ابتدای هر رکعت باید سوره حمد را بخواند، زیرا سوره حمد در حکم احوالپرسی از خداست، بیان صفات جمال و جلال اوست. چون کسی ابتداءً وارد نماز شود، و یا بعد از هر سجده که بر می خیزد و در حکم ابتدای سخن گفتن است، باید حمد را بخواند، **لَا صَلَوةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ**.^۲

«هیچ نمازی تشریح نشده است مگر آنکه در اوّل هر رکعت از آن، سوره فاتحه تشریح شده است.»

۱- «تحف العقول» ص ۲۰۴، رواه مُرسلاً.

۲- «مستدرک الوسائل» ج ۱، ص ۲۷۴

پس از احوالپرسی کامل که تقاضای نعمت ولایت و دوری از صراط مغضوب علیهم و ضالون است ، باید قرآن خواند ؛ یعنی گفتار خدا را که عهدنامه اوست قرائت کرد ؛ و از هر جای قرآن میتوان قرائت نمود .

در «کافی» با اسناد خود از عبدالله بن سلیمان حدیث میکند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِي صَلَاتِهِ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ .
وَمَنْ قَرَأَهُ فِي صَلَاتِهِ جَالِسًا ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ حَسَنَةً . وَ
مَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ .^۱

«کسی که قرآن را در حال ایستاده در نمازش بخواند ، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف یکصد حسنه می نویسد . و کسی که قرآن را در حال نشسته در نمازش بخواند ، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف پنجاه حسنه می نویسد ، و کسی که قرآن را در غیر نمازش بخواند ، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف ده حسنه می نویسد.»

حُجَّةُ الْإِسْلَامِ غَزَالِي این روایت را از أمير المؤمنين عليه السلام تا «خَمْسِينَ حَسَنَةً» نقل کرده است ، و تتمه‌ای برای آن نقل نموده است که :

وَمَنْ قَرَأَ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ وَهُوَ عَلَى وُضُوءٍ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ حَسَنَةً ،
وَمَنْ قَرَأَ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَعَشْرُ حَسَنَاتٍ . وَ مَا كَانَ مِنَ الْقِيَامِ بِاللَّيْلِ فَهُوَ
أَفْضَلُ ، لِأَنَّهُ أَفْرَغُ لِلْقَلْبِ .^۲

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۱۱

۲- بنابر نقل «المحجة البيضاء» فیض کاشانی ، ج ۲ ، ص ۲۲۰ و ۲۲۱

قاضی قضاعی در شرح فارسی «شهاب الأخبار» کلمات قصار پیغمبر خاتم ، در ص ۹۱ و ۹۲ به شماره ۲۱۶ آورده است : «الْقُرْآنُ غِنَى لَا فِقْرَ بَعْدَهُ ، وَ لَا غِنَى دُونَهُ . «قرآن توانگری است که از پس آن درویشی نباشد ، و بالای آن توانگری نباشد.» و امام محمد باقر

«و کسیکه قرآن را در غیر نمازش با وضو بخواند ، بیست و پنج حسنه دارد . و کسیکه در غیر نمازش با غیر وضو بخواند ، ده حسنه دارد . و آنچه از قرآن در شب در حال قیام خوانده شود ، افضل است ؛ چون دل را فارغ‌تر

﴿ عليه السّلام گوید که : هر که در نماز قرآن خواند ، به هر حرفی صد نیکی بیاید ؛ و هر که گوش به قرآن دارد ، خدای تعالی دعایش مستجاب گرداند و حاجتش روا کند . و حضرت مصطفی علیه السّلام فرماید که : بهترین شما آنکس است که قرآن بیاموزد و بیاموزاند . و شریفترین امت من آن بُود که قرآن خوان بُود ، و آنکه به شب نماز کند . و هر سرائی که در آنجا قرآن خوانند ، مأوای فرشتگان گردد و دیواز آنجا برمد و خیر و برکت بسیار بود و روزی بر ایشان فراخ بُود ؛ و هر سرائی که در آنجا قرآن نخوانند ، مأوای شیطان گردد و دیواز آنجا نرمد و خیر و برکت از آنجا برود و شرّ در آن سرای بسیار بود و روزی ایشان تنگ گردد . و قرآن خوان به قیامت آنوقت که در مانده‌تر بود صورتی بیند که از آن زیباتر نبُود ، پس گویدش که : مرا می‌شناسی ؟ گوید : نه ! گوید : من آن قرآنم که پیوسته مرا میخواندی و از پیش می‌فرستادی ؛ پس دست وی بگیرد و به بهشت ببرد ، و با مادر و پدر این کس چندان نیکوئی بکند که دنیا بر آن نباشد . ایشان گویند : ملکا ! پادشاهها ! ما کرداری نیاورده‌ایم که بدان مستحقّ چنین نعمتی شویم !؟ ندا آید که : این جزای آن است که شما فرزندان را قرآن بیاموختید .

و دل‌های زنگار گرفته جز به قرآن نیک نشود ؛ که قرآن حبل خداست که بنده دست در آن زند ، و قرآن عصمت است که واپناهِش جهد ، و قرآن شفاعت است که بنده بدان از جهل برهد ، و قرآن نور است که بنده بدان دین حقّ را ببیند ، و قرآن نجاتست که بنده بدان رستگار شود . و اهل قرآن اهل خدایند خاصّه ؛ از هر آدمی جز از پیغمبران و امامان بهترند ، و هر که ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته باشد ؛ و ایشان را خوار و حقیر مدارید که ایشان به نزدیک خدای تعالی با قدر و منزلت‌اند . و حافظ قرآن چون به قرآن کار کند ، روز قیامت با دو فرشته بُود . نام یکی سَفَرَة و نام یکی کِرَامِ بَرَرَة .

و حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرماید که : هر که از نظر ، قرآن خواند خدای تعالی وی را از چشمهایش متمنّع و برخوردار گرداند و حساب مادر و پدر سهل گرداند و ﴿

می‌کند.»

خداوند علیّی در قرآن مجید توصیف میکند اشخاصی را که شب به قرائت قرآن و ذکر خدا در حال قیام و قعود، و به پهلو افتادن اشتغال دارند، و آنها را مدح نموده است؛ ولی قیام را بر قعود، و قعود را بر ذکر به پهلو مقدم داشته است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطُلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ
وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ
ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا
وَتُوفِّقْنَا مَعَ الْآبْرَارِ * رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ
وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ^۱.

⇨ چیرگی شیطان بر وی نیارد. و حضرت مصطفیٰ علیه السلام میفرماید که: هر که در شبی ده آیه از قرآن بخواند، از غفلانش نویسد، و هر که پنجاه آیه بخواند از ذاکرانش نویسد، و هر که صد آیه بخواند از قایتانش نویسد، و هر که دویست آیه بخواند از خاشعانش نویسد، و هر که سیصد آیه بخواند از فائزانش نویسد، و هر که پانصد آیه بخواند از مجاهدانش نویسد، و هر که هزار آیه بخواند قنطارش خوانند و نویسد؛ و آن پنجاه هزار مثقال بود. و هر که هزار آیه بخواند قنطارش خوانند و نویسد؛ و آن پنجاه هزار مثقال بود. و هر که بیست و پنج قیراط بود، و هر قیراطی چند* کوه احد باشد، و مهترینش چند* آسمان و زمین باشد.»

* - سید جمال الدین محدث ارموی در تعلیقه گوید: «چند» در این دو مورد به معنی

مطلق مقدار است، یعنی: به قدر و به اندازه.»

۱- آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴، از سوره ۳: آل عمران

«تحقیقاً در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز ، نشانه‌هایی از عظمت خداوند است برای صاحبان اندیشه و عقل : آنانکه خداوند را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو افتاده میخوانند ، و در خلقت آسمانها و خلقت زمین فکر می‌کنند ؛ که بار پروردگارا ! تو اینها را بیهوده نیافریدی . تو پاک و منزّه و مقدّسی ! پس ما را از عذاب آتش دوزخ رهائی بخش !

بار پروردگارا ! هر که را تو داخل در آتش جهنّم کنی ، وی را ذلیل و خوار و سرافکنده نموده‌ای ؛ و البتّه ستمگران و ظلم پیشگان یار و ناصری ندارند .

بار پروردگارا ! ما شنیدیم که منادی ندا در میداد : ایمان بیاورید ، و به وحدانیت این پروردگار عظیم اقرار کنید ؛ بار پروردگارا ! ما ایمان آوردیم ، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم ؛ بنابراین ، درخواست و دعای ما آنستکه : ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی ، و از گناهان و سیئات ما درگذری ، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی !

بار پروردگارا ! از تو تقاضا داریم آنچه را که بوسیله پیغمبرانت به ما وعده دادی ، عنایت بفرمائی ! و در روز بازپسین ما را شرمنده و منکوب و مخذول مگردانی ؛ البتّه عادت تو خُلفِ وعده نیست !»

در تفاسیر آمده است : این آیات در بیابان هجرت از مکه به سوی مدینه دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام و همراهانش سه فاطمه : اوّل : فاطمه دختر رسول خدا که هنوز با آن حضرت تزویج نکرده بود و هشت ساله بود ، دوّم : فاطمه بنت أسد ، مادر خود آنحضرت بود ، سوّم : فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب ؛ و نیز ایمن پسر امّ ایمن ، و ابو واقِد لیثی : دو نفر مستضعف همراه ؛ نازل شده است .

این داستان شرح عجیبی دارد و تفصیل آن واقعاً شنیدنی است ، ولی ما اکنون بطور اختصار آنرا ذکر می‌کنیم :

در «أعيان الشيعة» آیه الله سیّد محسن آمین آورده است که: «چون رسول خدا از غار ثور بیرون آمده و عازم به سوی یثرب شد، بوسیله ابو واقد لیبی برای علیّ علیه السّلام نوشت، و او را امر به خروج به سوی مدینه نمود. امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلّین که امانتهای رسول الله را ادا کرده بود و وصیّت‌هایش را انجام داده بود، چون نامه رسول الله بدو رسید، چند شتر سواری خرید و آماده خروج شد. و امر کرد تا بعضی از مؤمنین که از ضعفاء محسوب می‌شدند، آهسته آهسته شب حرکت کرده و به ذی طوی بروند. امیرالمؤمنین علیه السّلام، فواطم را که سه فاطمه بودند با خود حرکت داد؛ و بعضی از مورّخین فاطمه بنت حمزة بن عبدالمطلب را نیز افزوده‌اند. و به دنبال آنها ایمن پسر امّ ایمن که غلام رسول خدا بود، و ابو واقد لیبی رهسپار شدند. ابو واقد شتران را تند و با سرعت حرکت میداد، و امیرالمؤمنین علیه السّلام بدو گفت:

ارْفُقْ بِالنِّسْوَةِ يَا أَبَا وَاقِدٍ؛ إِنَّهُنَّ مِنَ الضَّعَائِفِ!

«با زنان مدارا کن ای ابو واقد، چون ایشان ضعیف هستند!»

و پس از آن، امیرالمؤمنین علیه السّلام خود اقدام به راندن شتران با نرمی و ملایمت نمود، و با خود این شعر را میخواند:

لَيْسَ إِلَّا اللَّهُ فَارْفَعْ ظَنِّكَ يَكْفِيكَ رَبُّ النَّاسِ مَا أَهَمَّكَ

«هیچ موجودی غیر از خدا نیست؛ پس اندیشه و گمانت را بالا ببر، تا

آنکه پروردگار مردم کفایت هموم و غموم ترا بنماید.»

چون این قافله کوچک به نزدیکی ضجّنان رسید، برای اخذ و ارجاع آنها قریش بدانها رسیدند و مجموعاً هشت نفر بودند که برای آنکه شناخته نشوند لثام انداخته بودند، و با ایشان غلام حَرَب بن امیّه که نامش جَنّاح بود همراه بود.

أمیر المؤمنین علیه السّلام به ایمن و أبو واقد گفتند: شتران را بخوابانید و بر دستهایشان عقال بزنید! (دست بندی که شتر نتواند بر خیزد و بدود و فرار کند) خود أمیر المؤمنین جلو آمد و زنان را پیاده کرد، در اینحال این جماعت جنگجویان قریش نزدیک شده بودند.

أمیر المؤمنین علیه السّلام با شمشیر کشیده به سویشان شتافت. آنها گفتند: ای غدار! تو می‌پنداری که میتوانی خودت و این زنان را از دست ما نجات دهی؟ **أَرْجِعْ لَا أَبَا لَكَ!** «برگرد به مکّه! ای بی حامی و معین و ای بی‌پدر!»

حضرت گفت: اگر برنگردم چه میکنید؟!

گفتند: یا با ذلّت و مسکنت ترا بر میگردانیم، و یا سرت را با خود می‌بریم و بطور خفّت باری ترا می‌کشیم! این بگفتند و به شتران نزدیک شدند تا آنها را از جا برکنده، رم دهند، که علیّ علیه السّلام حائل شد؛ و جناح شمشیری بر حضرت فرود آورد، حضرت آنرا ردّ کرد و خود شمشیری بر او زد که از کتفش گذشت و بدنش را دو نیم کرده، شمشیر به کتف اسب جناح رسید. (چون جناح سواره بود و حضرت پیاده؛ و سوار چون بخواهد شمشیری بر پیاده فرود آورد حتماً باید خم شود. و در همین حال انحناء و خمیدگی او بود که شمشیر حضرت بر کتفش نشست، و اگر جناح خم نشده بود شمشیر حضرت که پیاده بودند به کتف او نمی‌رسید.)

باری! چون حضرت جناح را دو نیم کردند، با پای پیاده مانند شیر نر غرّان بر یاران جناح حمله کرد و میگفت:

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ ءَالَيْتُ لَا أَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ

«راه مرد ساعی و مجاهد در راه خدا را باز گذارید! من سوگند یاد کرده‌ام

غیر از خدای یگانه را نپرستم!»

آن جماعت متفرق شدند و گفتند: ای پسر ابوطالب! دست از ما بردار!
 حضرت گفت: **فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ إِلَىٰ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ؛ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ أَفْرِيَ لِحَمِّهِ وَ أُرِيقَ دَمَهُ فَلْيَدْنُ مِنِّي!**
 «من به سوی برادرم و پسر عمم رسول خدا رهسپار شده‌ام؛ اینک هر کس میل دارد که گوشتش را بشکافم و خورش را بریزم، به من نزدیک شود!»
 سپس رو به ایمن و ابوقاد نموده، فرمود: شترانتان را باز کنید! و آنحضرت مظفرانه و قاهرانه به حرکت ادامه داد تا به ضجنان رسید. یک روز و شب در آنجا درنگ کرد، تا بعضی از مستضعفین از مؤمنین که در میانشان **أُمَّ أَيْمَن**: کنیز رسول خدا بود، رسیدند.

حضرت با سه فاطمه مذکوره در آن شب در ضجنان حال عجیبی داشتند؛ گاهی نماز می‌خواندند، گاهی ذکر خدا را در حال قیام و قعود، و گاهی بر پهلو که روی زمین افتاده بودند می‌نمودند، تا سپیده صبح طلوع کرد و با آن جماعت به امامت خود، حضرت نماز فجر را بجای آورد. و حرکت کردند بطوریکه نه خود او، و نه همراهانش از ذکر خدا دست برداشتند، تا به مدینه وارد شدند. و قبل از قدمشان به مدینه، وحی الهی بر رسول خدا آمده بود و از احوالشان که به نماز و ذکر خدا قیاماً و قعوداً و علی‌جانبهم مشغول بوده و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کردند، و نظر به ستارگان آسمان و تلائف و درخشش آن میکردند؛ خبر داده بود به اینکه: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - تا میرسد به آنکه: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَ قُوعِدًا. تا پنج آیه** سابقه که به پایان میرسد، خداوند پاسخشان را میدهد؛ و اجر و پاداش تفکر و بیداری و شب زنده‌داری، و قرائت قرآن در احوال مختلفه، و فکر در عالم خلقت و ربط این موجودات حسی و مادی به عالم تجرّد و معنی را با این عبارات دلپذیر بیان میکند:

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِيَ
بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلْذِيقُنِي هَاجِرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي
سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقَتَلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَنَّهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ۱.

«پس خداوند دعایشان را مستجاب ، و تقاضا و درخواستشان را لبیک
میگوید که : من که پروردگار شما می باشم ، کردار و عمل هیچ عمل کننده ای از
شما را ضایع نمیکنم ؛ خواه مردان شما و خواه زنان شما ؛ از این جهت ابداً
تفاوتی نیست ؛ بعضی از شما ، از بعضی دیگرید (و به یک چشم از هر جهت به
شما نگاه کرده می شود).

بنابراین ، آن کسانی که از شما هجرت کرده اند ، و از خانه و دیارشان اخراج
شده اند ، و در راه من متحمل اذیت و آزار گردیده اند ، و دست به کارزار و مقاتله
زده اند و کشته شده اند ؛ هر آینه البتّه من غفران و پرده رحمت بر روی گناهان و
سیناتشان می کشم ، و البتّه ایشان را در بهشت هائی که در زیر درختهای سر به
هم آورده (در روی زمین پوشیده شده آن) نهرهائی جریان دارد ، داخل میکنم .
اینها مزد و ثوابی است از ناحیه خداوند ؛ و بهترین ثوابها و ارزشمندترین
پاداشها در نزد خداست.»

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این آیه را تلاوت نمودند :
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ
بِالْعِبَادِ ۲.

«و بعضی از مردم هستند که جان خود را به خدا می فروشند برای کسب

۱- آیه ۱۹۵ ، از سوره ۳ : آل عمران

۲- آیه ۲۰۷ ، از سوره ۲ : البقرة

رضا و پسندیدگی‌های او؛ و خداوند به بندگانش مهربان است.»
 و در «سیرهٔ حلیّه» از کتاب «امتاع» مقریزی آمده است: چون علیؑ
 علیه السلام از مکه به مدینه مهاجرت کرد، شبها طویّ طریق می نمود و روزها در
 مخفی گاهی پنهان می شد، تا پاهایش از شدت پیاده روی شکافته شد. پیامبر
 صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت، و چون چشمش به قدمهای
 پاره اش افتاد، از رقت و رحمت گریست و آب دهان خود را در دستهای خود
 نهاده و بر گامهای علیؑ کشید تا ورمش خوابید، و علیؑ دیگر از درد پا شکوه‌ای
 ننمود.»^۱

ابن اثیر جَزَری در تاریخ خود آورده است:

«چون علی علیه السلام اوامر رسول الله را در مکه انجام داده، به سوی
 مدینه هجرت کرد؛ شب راه میرفت و روز مختفی می شد تا به مدینه رسید. در
 این حال پاهایش شکافته و پاره شده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در قُبا منزل کرده بود گفت:

ادْعُوا لِي عَلِيًّا! «علی را به نزد من بخوانید!»

گفتند: لا يَقْدِرُ أَنْ يَمْشِيَ. «قدرت بر راه رفتن ندارد.»

فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاعْتَنَقَهُ وَبَكَى رَحْمَةً لِمَا
 بَقَدَمَيْهِ مِنَ الْوَرَمِ، وَنَفَلَ فِي يَدَيْهِ وَأَمْرَهُمَا عَلَى قَدَمَيْهِ؛ فَلَمْ يَشْتَكِهِمَا بَعْدُ
 حَتَّى قُتِلَ.^۲

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود به نزد علی آمد و او را

۱- «أعيان الشيعة» طبع چهارم، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۴؛ و احوالات آنهادر بیابان
 هجرت را مفسر شیعی عالیمقام: عبد علی بن جمعه عروسی حویزی در تفسیر «نور الثقلین»
 ج ۱، ص ۳۵۱، از «أمالی» شیخ طوسی نقل نموده است.

۲- «الکامل فی التاریخ» طبع بیروت (سنه ۱۳۸۵) ج ۲، ص ۱۰۶

در بر گرفت و معانقه کرد، و از روی رحمت بر ورمهائی که بر گامهایش ملاحظه کرد، بر او گریه کرد. و آب دهانش را در دست ریخته و بر قدمهای علی کشید؛ و پس از آن، علی از درد پا شکایتی ننمود تا به شهادت رسید.»

باید دانست که: شترهائی را که حضرت خریدند، برای سواری زنان بود نه خودشان؛ خود آنحضرت پیاده بودند. و از زنان نیز چنانچه در احوال فاطمه بنت أسد آورده اند، او نیز گهگاهی شتر خود را به بعضی از ضعفای همراه ایثار میکرد، و آنقدر پیاده طی راه نموده بود که چون به مدینه آمد، پاهای مبارکش آبله زده بود و متورم بود.

رسول خدا بر او نیز رحمت کرد. و او را مادر خود می نامید؛ فاطمه بنت أسد در اسلام مقام شامخی دارد.

شیخ طبرسی آورده است که: «ثعلبی در تفسیرش با اسناد خود از محمد ابن حنفیه از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که: دأب و عادت رسول الله اینطور بود که چون شب برمی خاست، اول مسواک می کرد، و پس از آن نظر به آسمان می افکند و سپس میگفت: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - تَأْفِقَنَا عَذَابَ النَّارِ**.

و در روایت مشهوره از رسول خدا وارد است که: چون این آیات نازل شد گفت: **وَيْلٌ لِّمَنْ لَّا كَهَا بَيْنَ فَكَّيْهِ ، وَ لَمْ يَتَأَمَّلْ مَا فِيهَا**.

«وای بر کسی که این آیات تفکر در آسمانها و زمین را بین دو فک خود بچود و بگرداند، و تأمل در معانی و محتویاتش نکند.»

منظور آنستکه مقصد و مقصود، قرائت تنها نیست که چون صدائی از گلو بیرون آید و در زیر دندانها و فکها تبدیل به حروف و کلمات شود؛ بلکه مقصد و هدف از قرائت، تدبّر و تأمل در این خلقت شگرف و عجب انگیز است.

و از ائمه أهل البيت از آل محمد صلوات الله عليهم أجمعین، امر به

خواندن این آیات پنجگانه (تَا إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ) در وقت برخاستن از خواب برای نماز شب ، و در وقت آرمیدن به پهلو بعد از آن ، و بعد از دو رکعت نافله نماز صبح ، وارد شده است.^۱

«محمد بن علی بن محبوب ، از عباس بن معروف ، از عبدالله بن مُغیرة ، از معویة بن وهب روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت أبو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام که اینطور از حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان می نمود :

شبهها حال آن حضرت این بود که چون می خواست بخوابد ، آب وضو برای خود می آورد و در بالای سرش می نهاد و سرپوشی روی آن می گذاشت ، و در زیر فراش خود مسواکش را می گذارد . آنگاه می خوابید بقدری که خدا می خواست .

و چون بیدار می شد ، می نشست ، و پس از آن نظرش را به آسمان می دوخت و این آیات را از سوره آل عمران می خواند . آنگاه مسواک میکرد و وضو میگرفت ، و پس از آن برای نماز برپا می شد و چهار رکعت نماز می گزارد بطوریکه به مقدار قرائتش ، رکوعش طول می کشید تا حدیکه گفته می شد : کی سر از رکوع بر میدارد !؟

و سجده می نمود به مقداریکه گفته می شد : کی سر از سجده بر میدارد ؟ آنگاه به فراش خود باز میگشت و می خوابید بقدری که خدا می خواست . آنگاه بیدار می شد و می نشست و آیات را می خواند و دیدگانش را به آسمان می انداخت ، و پس از آن مسواک می نمود و وضو میگرفت و برای نماز برمی خاست و چهار رکعت بجای می آورد ، به همان طریقی که پیش از این

۱- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا ، ج ۱ ، ص ۵۵۴ ؛ و تفسیر «نور الثقلین» ج ۱ ، ص ۳۵۰ ، از «مجمع» از ثعلبی

بجای آورده بود. آنگاه به فراش خود برمیگشت و بقدری که خدا میخواست میخوابید و بعداً بیدار میشد و می نشست و این پنج آیه را، نیز تلاوت میکرد و چشمانش را به آسمان بلند میکرد، و پس از آن مسواک میکرد و وضو می ساخت و برای نماز قیام می نمود، و نماز وتر^۱ می خواند، و دو رکعت نماز (نافله صبح) می خواند؛ و پس از آن برای نماز صبح از منزل به سوی مسجد بیرون می رفت.»^{۲ و ۳}

۱- مراد سه رکعت اخیر نماز شب است که بنام شفع و وتر معروف است و در روایات کثیراً بر مجموع آن اطلاق وتر شده است - م.

۲- «مجمع البیان» ج ۱، ص ۵۵۴ و ۵۵۵؛ و تفسیر «نور الثقلین» ج ۱، ص ۳۵۰، از «تهذیب الأحکام» شیخ طوسی

۳- مجلسی در «بحار الأنوار» طبع حروفی طهران، ج ۹۲، ص ۱۹۸ روایت می کند از «أمالی» شیخ طوسی با سند خود از عمر بن خطاب که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داخل شد وَهُوَ مَوْقُودٌ، أَوْ قَالَ: مَحْمُومٌ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَشَدَّ وَعَكَاكَ، أَوْ حُمَاكَ؟! فَقَالَ: مَا مَنَعَنِي ذَلِكَ أَنْ قَرَأْتُ اللَّيْلَةَ ثَلَاثِينَ سُورَةَ فِيهِنَّ السَّبْعُ الطُّوَلُ! فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؛ وَأَنْتَ تَجْتَهِدُ هَذَا الاجْتِهَادَ؟! فَقَالَ: يَا عُمَرُ! أَفَلَا أكونَ عَبْدًا شَكُورًا!؟

«در حالیکه آنحضرت به مرض سخت مبتلا بود، یا تب داشت. عمر به آنحضرت گفت: چقدر سردرد شما شدید است، یا تب شما شدید است؟! حضرت فرمود: با وجود این، من دیشب سی سوره از قرآن را خوانده ام که در آنها هفت سوره دراز بود. عمر گفت: یا رسول الله! خداوند گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است و معذک تو تا این درجه خود را به مشقت و تعب می افکنی؟! حضرت فرمود: ای عمر! آیا من در اینصورت بنده شاکر خدا نباشم؟!» («أمالی» طوسی، ج ۲، ص ۱۸)

و هفت سوره بزرگ که آنها را سبع طوَل گویند، عبارتند از: بقره، آل عمران، مائده، نساء، أنعام، اعراف، یونس. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سوره یونس را قبل از سوره انفال قرار داده بودند، اما عثمان چنین پنداشت که: سوره توبه چون «بسم الله» ⇨

در قرآن کریم به پیامبر امر می شود که مقداری از شب را که در حدود

نصف آن است ، به قرائت قرآن در حال نماز مشغول شود :

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ
مِّنَ اللَّيْلِ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
فَأَقْرَعُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَأَقْرَعُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَأُوا اللَّهَ قُرْآنًا
حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ
أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۱

«تحقیقاً پروردگار تو - ای پیغمبر - میداند که : تو مقداری کمتر از دو ثلث

شب را برای نماز و قرآن بپا بر می خیزی ؛ و به قدر نصف شب ، و ثلث شب قیام
داری ! و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند اینچنین می باشند . و خداوند
است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید میکند و معین و مقدر می فرماید ؛ و
میداند که شما هیچگاه نمی توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه اش را
به عبادت بر خیزید ، فلذا از مقداری از آن درگذشت و برای شما تخفیف داد .
بنابراین به مقداریکه از قرائت قرآن برای شما میسر است ، دست
برندارید و حتماً آنرا بخوانید . خدا میداند که پس از این در میان شما جمعی
مریض خواهند شد ، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل

ندارد، سوره مستقلی نیست و تتمه سوره انفال است ، فلذا مجموع آنها از سوره یونس
بیشتر است ؛ بنا بر این ، مجموع آن دو را سوره واحده گرفته و یکی از سوره سبع طول
محسوب داشت و قبل از سوره یونس قرار داد . و چون به او گفتند : رسول خدا سوره یونس
را پیش از سوره انفال قرار داده است گفت : من از وضع رسول الله خبر نداشتم .

۱- آیه ۲۰ ، از سوره ۷۳ : المزمّل

و رحمت خدا حرکت می‌کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می‌زنند؛ فعلیها به مقداری که شبها قرائت قرآن برای شما میسور است و در تعب و رنج نمی‌افتید، دست بردارید و آنرا بخوانید، و نماز را بپای دارید، و زکوة را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض الحسنه، اعم از آنکه معادلش را بگیریید و یا نگیریید و آنرا صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده‌اید). و هر عمل خیری که انجام داده‌اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آنرا خواهید یافت که با آن موجودیت فعلی و حتمی که ذخیره اخروی است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و اجر و پاداشش نیز عظیمتر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محققاً خداوند آمرزنده و مهربان است.»

منظور از این کلمه: **فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرءَانِ** و کلمه: **فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ**، خواندن قرآن در نماز است. خداوند امر میکند که به مقدار ممکن انسان باید در نمازهای شب خود، قرآن بخواند.

به قرینه این گفتار که: **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ**، زیرا مراد از قیام در این کریمه مبارکه، قیام به نماز است؛ و چون خواندن قرآن در نماز لازم است لذا تعبیر از خواندن نماز به قرائت قرآن نموده است. و نظیر این آیه است، قوله تعالی:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ۱.

«برپای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب

۱- آیه ۷۸، از سوره ۱۷: الإسراء

جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء)، و قرآن صبح را نیز بر پا بدار (نماز صبح) زیرا که قرآن صبح مشهود هر دو دسته از ملائکه شب و روز است.»

در اینجا به تفسیر مفسرین، مراد از کلمه: **وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ** نماز صبح است. و به لحاظ اینکه قوام نماز به خواندن قرآن است، از آن به **قرآن الفجر** تعبیر شده است. و در وقت سپیده صبح که فرشتگان شب بالا میروند و فرشتگان روز پائین می‌آیند و جای خود را عوض میکنند، این نماز که قرآن الفجر است، مشهود هر دو دسته از ملائکه واقع میگردد.

مؤمنین در صدر اسلام و در دورانهای بعد، در نمازهای خود فقط سوره‌های کوچک را نمی‌خواندند؛ و مشهور نزد علماء سلف آن بود که در نماز ظهر و عصر و مغرب سوره‌های کوچک مانند **القارعة** و **زلزال** و امثالهما را می‌خواندند. و در نمازهای عشاء سوره‌های **نبا** و **نازعات** و **مرسلات** و امثالهما، و در نماز صبح امثال سوره‌های **مزمل**، و **مدثر** و **الحاقة** و **طور** و **ن والقلم** و امثالها را تلاوت میکردند.

اما معمولاً به نزد متأخرین از علماء، صحیح‌ای است که شیخ طوسی در کتاب «تهذیب الأحکام» با سند متصل خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: آیا در نمازها باید سوره یا آیه مخصوصی را قرائت نمود؟! فرمود: نه، مگر نماز جمعه که در آن باید سوره جمعه و منافقین خوانده شود. گفتم: از چه سوره‌هایی در نمازها خوانده میشود؟! فرمود: در نماز ظهر و عشاء سوره‌های یکسان خوانده می‌شود، و در نمازهای عصر و مغرب نیز یکسان است، و اما در نماز صبح سوره طولانی‌تر را باید خواند. اما در نماز ظهر و عشاء، از سوره‌های **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**، و **الشمس** و **ضحیها** و مانند اینها خوانده شود. و اما در نماز عصر و مغرب، از

سوره‌های إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَاَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ و مانند اینها . و اما نماز صبح
سوره عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ و هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْعَشِيَّةِ و لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ و
هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ .^{۲۱}

و مستحب است انسان در شبانه روز لأقل یک بار سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
را خوانده ، و بالمرّة ترک نکند .

در نمازهای مستحبی بالأخص در نماز شب ، از سور طُول مانند نِسَاء و
مَائِدَة و امثالهما را بخواند . البته میتوان یک سوره را تقسیم بر چند نماز کرد و
قسمتی از آنرا بعد از قرائت سوره حمد قرائت نمود ، و یا مقداری از آیات یک
سوره را اگرچه تمام نباشد قرائت نمود .

خواندن سوره یَس و صَافَات و ص و مَرِيْم و كَهْف و إِسْرَاء و اِبْرَاهِيْم و
امثالها ، وگو با تفریق آنها ، در نمازهای شب بسیار ممدوح است . آنچه نظر شرع
است اینست که : در نمازها قرآن بسیار خوانده شود ؛ بلکه اصل قوام نماز به
خواندن هر جای قرآن در نماز است ، و اصل توصیه قرائت قرآن ، قرائتش در
نماز است .

انسان نباید به یک سوره خاص مثل سوره توحيد و یا قدر و یا نصر در
تمام نمازهای خود اکتفا کند ؛ این موجب تضييع و مهجوریت قرآن می شود .
مقداری را که هر مسلمان از قرآن متحمل است ، همان مقداری است که
از بر دارد و می تواند از حفظ بخواند ؛ نه آن که می تواند به مصحف مراجعه کند
و از روی آن بخواند .

مسلمینی که فقط به سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ

۱- «تهذیب الأحكام» طبع نجف ، ج ۲ ، ص ۹۵

۲- «مدارک الأحكام» طبع سنگی ، ص ۱۶۶

الْقَدْر در نمازهای خود اکتفا می‌کنند، در صورتیکه همان مقدار را حفظ داشته باشند نه بیشتر از آنرا، فقط به مقدار همان سوره از قرآن را تحمل کرده‌اند؛ و از مابقی قرآن بهره ندارند.

اما اگر کسی نمی‌تواند قرآن را حفظ کند، و یا می‌تواند ولیکن فعلاً مجال ندارد، و یا مجال هم دارد اما اینک تا به حال حفظ نکرده است؛ می‌تواند از هر جای قرآن که بخواهد از روی مصحف بخواند.

خواندن قرآن از روی مصحف حتی در صلوات یومیّه واجب، مشروع است و روایاتی هم بر جواز آن وارد است؛ و آن از اکتفا کردن به سوره توحید در تمام نمازها مقدم است و افضل.

سوره توحید عالی‌ترین سوره از حیث معنی و مراد در قرآن کریم است؛ و به قول بعضی از صاحب‌دلان: شناسنامه خداست که از اصل، و نسب، و محلّ، و سائر صفات او پرده بر میدارد.

این شناسنامه و سجلّ احوال بدینگونه است که: آن ذات غیب الغیوب، **الله**، **احد** است که در ذات خود به وحدانیت و یگانگی متّصف است. و **صمد** است یعنی توپیر است؛ توخالی نیست، عزیز است، حکیم است، دارای استقلال و اراده است؛ ذلیل و ضعیف و مستند به غیر و حادث نیست که توخالی باشد.

نزائیده است. این موجودات و ممکنات که به اراده‌ی تکوّن یافته‌اند، با حقیقت او جدائی ندارند؛ وگرنه این انفصال معنای تولّد و زائیدن اوست. و خودش هم زائیده نشده است. این مظاهر که همه اسماء و صفات و تجلّیات او هستند، به ذات خود او قیام دارند؛ جدائی و بینونت ندارند، وگرنه این اصالت، جدا از مبدأ اصیل بود؛ و تولّد و تولید متحقّق می‌شد.

پس ذات او **واحد**، **أحد**، **قیوم**، **علیم**، **حیّ** و **قدیر** است؛ با صفات

خود و شؤون خود؛ همه دارای یگانگی و اصالت. و ابداً جدائی و انفکاک در میان نیست؛ نه ذات از صفات، و نه صفات از ذات.

و دیگر شریک ندارد، زن ندارد، صاحبه و ولد ندارد؛ خود به ذات خود قیام دارد و بس.

اینست شناسنامه و ورقه شناسائی و برگ معرفتی و هویت نامه و امثالها.

ولیکن معذک بواسطه اهمیت این سوره، نباید دست از سائر قرآن برداشت و آنرا مهجور گذاشت که این موجب تزییع و نابودی قرآن خواهد شد. در «من لایحضره الفقیه» از فضل بن شاذان، در جمله علل، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود:

أَمْرُ النَّاسِ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لئَلَّا يَكُونَ الْقُرْآنُ مَهْجُورًا مُضَيِّعًا؛ وَ لِيَكُونَ مَحْفُوظًا مَدْرُوسًا. فَلَا يَضْمَحِلُّ وَ لَا يُجْهَلُ.

وَ إِنَّمَا بُدِيَ بِالْحَمْدِ دُونَ سَائِرِ السُّورِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ وَ الْكَلَامِ جُمِعَ فِيهِ مِنْ جَوَامِعِ الْخَيْرِ وَ الْحِكْمَةِ مَا جُمِعَ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ.^۱ ثُمَّ شَرَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ الْحَمْدِ إِلَى آخِرِهَا.

«علت آنکه مردم مأمور شده‌اند در نمازهای خود قرآن بخوانند اینست که: قرآن متروک و مهجور و ضایع نشود، بلکه پیوسته مردم آنرا حفظ کنند، و به درس و تدریس و تعلیم و تعلم آن مشغول باشند. و در این فرض، دیگر نه قرآن مضمحل می‌شود و از بین می‌رود، و نه نادیده گرفته شده و مجهول می‌ماند. و علت آنکه در قرآن به سوره حمد ابتدا شده است، نه سائر سوره‌ها آنستکه: نه در قرآن و نه در کلامی دیگر، مانند آنچه در سوره حمد از جوامع

۱- «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق، طبع نجف، ج ۱، ص ۲۰۳

خیر و مطالب حکمت آمیز گرد آمده است، در آنها گرد نیامده است. در این حال حضرت شروع نمودند به تفسیر سوره حمد از اول تا به آخر آن.»

مؤمنین با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در نمازهای شب، سوره‌های بزرگ را میخواندند، و در نمازهای مستحبیه خود سوره و آیات طویله و کثیره را میخوانده‌اند. و در نمازهای واجبه که با رسول الله نیز به جماعت بجای می‌آورده‌اند، رسول خدا در هر رکعت بعد از حمد، آیات کثیری را قرائت میفرمود، و یا مثلاً یک سوره را (امثال سوره‌های ق و فتح و حدید و حشر) به دو نیم نموده، هر نیمی را در یک رکعت قرائت میفرمود.

اینگونه خواندن قرآن که ربط بنده با خدای خود است، با این کلمات الهیه و عبارات سبحانیه، بالأخص برای آنانکه اهل لسان بوده‌اند و یا عربی آموخته‌اند، عالمی از لذت و انس و وحدت و تکلم با خدا بوده، غرق در سرور و بهجت شده، در فضائی از بیخودی و فنای از نفس و بقای به الله فرومیرفته‌اند. مانند نماز عبّاد بن بشر که با عمّار بن یاسر مأمور نگهبانی تنگه کوه (شعب) بودند، و عبّاد مشغول نماز بود و تیر دشمن بر پیکرش می‌نشست و دوست داشت بمیرد و جان دهد، اما سوره‌ای را که مشغول به خواندن آن در نماز بود رها ننماید. توضیح آنکه: بنا به گفته واقیدی در «مغازی»: «به مسلمین مدینه خبر دادند که: اعراب از طائفه اُثمّار و ثعلبیه، لشکری آماده کرده و عازم حمله به مدینه هستند، و عجب اینست که مسلمین از این امر بی‌خبرند.

چون این خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید، با چهارصد نفر از اصحاب خود برای دفاع حرکت کرد، و از مضیق^۱ عبور کرده، در

۱- در «وفاء الوفاء» ج ۲، ص ۲۳۹ آمده است که: مضیق، قریه بزرگی است قریب به

فزع. (تعلیقه)

وادی الشُّقْرَةَ یک روز توقّف فرمود، و در آنجا لشکریان را مأمور به فحوص نمود. آنها تا شب گشتند و خبر آوردند که اعراب فرار کرده و در بالای کوه سنگر ساخته و اشراف دارند. و چون مشرکین نزدیک بودند و احتمال حمله و غارت از آنها میرفت، رسول خدا در آنروز نماز را با مسلمین به طریق نماز خوف بجای آوردند. و این اولین نمازی بود که بدین طریق - و در این جنگ که نامش غزوة ذات الرِّقَاع است - طبق نزول جبرئیل و آیات قرآن در کیفیت آن، رسول خدا با مسلمین به جماعت انجام دادند.

مشرکین که به کوهها فرار کرده بودند، در جای خود جماعتی از زنان را گذاشته بودند که در میان آنها یک زن جوان زیبایی بود؛ همه این زنان بدست مسلمین اسیر شدند، و در وقت مراجعت مسلمین آنها را با خود به مدینه آوردند.

چون رسول خدا حرکت کرد به سوی مدینه، شوهر این زن که او را دوست میداشت، با خود سوگند یاد کرد که: دنبال محمد برود، و دیگر به سوی قومش برنگردد مگر آنکه محمد را بکشد و یا از مسلمین خونی بریزد و یا زوجه‌اش را رها سازد!

رسول خدا شبانگاه در مسیرش که بادی تند می‌وزید، در تنگه‌ای که در برابرش بود توقّف نموده و گفت: مَنْ رَجُلٌ يَكْلُونَا اللَّيْلَةَ؟! «کیست مردی که امشب از ما پاسداری کند؟!»

دو نفر از اصحاب برخاستند: عمّار بن یاسر و عبّاد بن بشر، و گفتند: ما امشب از شما حفاظت و نگهداری میکنیم ای رسول خدا! و باد هم همینطور می‌وزید و قطع نمیشد.

حضرت رسول الله آن دو مرد پاسدار را در دهانه شعب (تنگه) نشانند. یکی از آن دو به دیگری گفت: کدامیک از دو نیمه شب را بیشتر دوست

داری ؛ که من در غیر آن نیمه پاسداری کنم و تو استراحت کنی ، و در آن نیمه تو به پاسداری قیام کنی و من استراحت نمایم!؟

گفت : تو اوّل شب را به نگهبانی مشغول باش !

بنابراین **عمّار بن یاسر** که از مهاجرین بود خوابید و **عبّاد بن بشر** که از انصار بود به نماز مشغول شد . در این حال آن دشمن خدای قسم یاد کرده ، برای ربودن زنش به تنگه حمله کرد . و این در حالی بود که باد آرام گرفته بود . چون چشمش به عبّاد از نزدیکی افتاد ، دانست که امر پاسداری به عهده اوست . خواست او را با تیر بزند و چون راه شعب باز شد به داخل شعب که مسلمین بودند و در شب تار آرمیده بودند و مشغول تهجّد و تعبّد بودند حمله ور شود . تیری در کمان نهاده بسوی عبّاد پرتاب کرد . تیر بر بدن عبّاد نشست . عبّاد تیر را در آورده و به دور انداخت . پس از آن تیر دگری بسوی عبّاد رها کرد . این نیز بر بدن او نشست . آنرا نیز در آورده و انداخت . و سپس تیر سوّم را به سوی او انداخت . این نیز بر بدنش نشست .

چون آمدن خون از بدنش زیاد شد ، رکوع نموده سجده بجای آورد ، و به رفیقش **عمّار** گفت : بنشین ؛ دشمن آمده است !
عمّار نشست ، و فوراً برخاست . آن مرد اعرابی دشمن دانست که اینها مستعدّ دفاع هستند و او را تعقیب میکنند .

در این حال **عمّار** گفت : ای برادر جان من ! چرا در اوّلین تیری که به تو زد مرا بیدار نکردی !؟

عبّاد پاسخ داد که :

كُنْتُ فِي سُورَةٍ أَقْرَأُهَا وَهِيَ سُورَةُ الْكَهْفِ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَقْطَعَهَا حَتَّى
أَفْرُغَ مِنْهَا . وَ لَوْ لَا أَنِّي خَشِيتُ أَنْ أَضَيِّعَ ثَغْرًا أَمَرَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [ءِإِلِهِ] وَ سَلَّمَ ، مَا انْصَرَفْتُ وَ لَوْ أَنِّي عَلَى نَفْسِي !

«من در نمازم مشغول خواندن سوره‌ای از قرآن بودم که سوره کُهِف بود. و ناپسند داشتم که آنرا قطع کنم، تا به پایان برسانم. و اگر نگران آن نبودم که سرحدی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حفاظتش را به من محوّل کرده است ضایع نمایم، از آن سوره دست بر نمیداشتم گرچه روح از بدنم پرواز میکرد!»

و گفته شده است: آن مرد، انصاری بود و عِمَارَةَ بن حَرْم بود، و اما در نزد من به قول قویّ عَمَّار بن یاسر بوده است.^۱

مسلمین اینطور با قرآن حکیم انس داشتند، و در خلوت با خدا، با تلاوت کتاب خدا، در عوالم معنی غرق می‌شدند؛ و راضی بودند که جان تسلیم کنند و از لذت مکالمه دست نشویند.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام، چنین حواریونی دارد، که آنها در مجالست و مؤانست و ذکر و فکر، با او عشق می‌ورزیدند؛ و حضرت در سوگشان ناله می‌زند و اشک می‌ریزد و آه میکشد؛ **نِعْمَ الْإِمَامُ وَ نِعْمَ الْمَأْمُومُ!** در آخرین هفته عمر خود خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه‌اش بود؛ و در آن خطبه فرمود:

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟
وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيَّهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نَظَرَ أَوْ هُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ
الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَيْتَةِ؟ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ^۲ إِلَى الْفَجْرَةِ؟!

۱- کتاب «المغازی» للواقدي، ج ۱، ص ۳۹۵ تا ۳۹۸؛ و نیز ابن اثیر جزیری در کتاب «الکامل فی التّاریخ» طبع بیروت (سنه ۱۳۸۵) ج ۲، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ و نیز در «منتهی الآمال» ج ۱، ص ۵۴؛ و «سفینه البحار» ج ۲، ص ۲۷۵ سطر آخر، مجملاً محدث قمی ذکر نموده است.

۲- أُبْرِدَ إِلَيْهِ الْبَرِيدُ: أُرْسِلَهُ.

قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ؛ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَوْه! عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْفَرْصَ فَأَقَامُوهُ. أَحْيُوا السُّنَّةَ، وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبِعُوهُ.

«کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند، و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنانکه بر اساس حق گذشتند، و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار میدادند. عمار کجاست؟ ابن تیّهان کجاست؟ حذیفه ذوالشهادتین کجاست؟ امثال و نظائرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوت بستند، و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حدّ شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت برندارند؟ آنانکه شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایتکاران روزگار همچون معاویه بردند.

در اینحال دست خود را به محاسن مبارکش زد، و گریه طولانی نمود؛ و پس از آن فرمود:

أَه! بَرَّ أَنْ بَرَادِرَانَ دَرِ گَزْدَشْتَهْ مِنْ كَه قَرَّانَ رَا تَلَاوَت كَرْدَنَد، وَ آنرا استوار و محکم داشتند. و در واجبات تدبّر کردند، و آنها را اقامه نمودند. سنت را زنده کردند، و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند. و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پیروی کردند!»

ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: الْجِهَادَ، الْجِهَادَ! عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا، فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ.

«و پس از آن با بلندترین فریاد خود ندا در داد: جهاد، جهاد! ای بندگان خدا! آگاه باشید که من همین امروز تهیّه سپاه می‌بینم و به سوی معاویه حرکت میکنم؛ هر کس میخواهد به سوی خدا برود، خارج شود.»

قَالَ نَوْفٌ : وَ عَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ ، وَ لِقَيْسِ
ابْنِ سَعْدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ ، وَ لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ
آلَافٍ ، وَ لِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ .
فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ . فَتَرَا جَعَتِ
الْعَسَاكِرُ ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَتِ رَاعِيَهَا تَخْتَطِفُهَا الذِّئَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ ¹ .

«نَوْف بکالی گفت : در این حال برای حضرت امام حسین علیه السلام
پرچمی بست با ده هزار نفر ، و برای قیس بن سعد بن عباده پرچمی با ده هزار
نفر ، و برای ابویوب انصاری با ده هزار نفر ، و برای غیر از اینها پرچم‌های
دیگری ، و اراده داشت به سرزمین صفین برای جنگ با معاویه برگردد .
هنوز جمعه که روز خطبه و جماعت است نرسیده بود که او را ابن ملجم
ملعون با شمشیر زد . سپاهها و عسکرها همه بازگشتند ، و ما مانند گوسفندانی
شدیم که چوپانشان مفقود شده و گرگ‌ها از هر جانب آنها را می‌ربودند.»
عمار یاسر از بزرگان اصحاب رسول الله و امیر المؤمنین علیهما الصلوة و
السلام بود . و از کبار فقهاء و زهاد ، و اهل بصیرت و ولایت بود . و ضمیری
روشن ، و قلبی تابناک ، و فکری عمیق ، و اندیشه‌ای استوار ، و روشی متین ، و
حزمی صحیح و راستین داشت .

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ درباره او فرمود : **عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ
وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ . عَمَّارٌ جَلْدَةٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَنْفِي ، تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ
الْبَاغِيَّةُ ² .**

۱- «نهج البلاغة» خطبه ۱۸۰ ؛ و از طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده ج ۱ ،

ص ۳۴۴ و ۳۴۵

۲- «منتهی الآمال» ج ۱ ، ص ۹۲ ؛ و در «ینابیع المودة» طبع اسلامبول ، ص ۱۲۸

گوید : «در کتاب «المشكاة» از ابوقتاده روایت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

«عمّار با حقّ است ، و حقّ با عمّار است هر جا که عمّار بوده باشد . عمّار پوست نازک در میان چشم و بینی من است (که با پاره شدن آن پوست چشم نابینا می‌گردد) عمّار را گروه ستمگر می‌کشند.»

و از «صحيحُ بُخارى» نقل است که : در وقت ساختن مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم ، عمّار دو برابر دیگران سنگ حمل می‌نمود ؛ یکی از برای خود ، و یکی از برای رسول الله . رسول خدا گرد و غبار از روی عمّار می‌سترد و میگفت :

«و سلّم به عمّار بن یاسر در وقت حفر خندق - دست بر سر او کشید و - گفت : **يُؤُسُ ابْنِ سُمَيَّةَ! تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ** . «گرفتاری و شدت برای پسر سمیه می‌باشد ! ای عمّار تو را طائفه ستمگر و متجاوز می‌کشند.» این حدیث را مسلم در «صحيح» آورده است . و ایضاً مسلم از امّ سلمه امّ المؤمنین روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به عمّار گفت : **تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ** .»

و در ص ۱۲۹ گوید : «در «سُنن ترمذی» از ابوهریره روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود : **أُبَشِّرُ عَمَّارًا! تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ** . و در همین باب از امّ سلمه و عبدالله بن عمرو عاص و ابی یسر و خذیفه این حدیث وارد است ؛ و هذا حدیثٌ حَسَنٌ صحيحٌ.»

و در کتاب «الإصابة» در ترجمه عمّار گوید : « روایات متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم وارد است که : **إِنَّ عَمَّارًا يَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ** ؛ و اجماع کرده‌اند بر آنکه عمّار در رکاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین کشته شد ، و از یاران حضرت بوده و قاتلین او گروه مخالف علی بوده‌اند ؛ در سنه سی و هفت ، در ماه ربیع الأول ؛ و نود و سه سال از عمرش میگذشت.»

ابن کثیر دمشقی در «البدایة و النّهایة» ج ۳ ، ص ۲۱۷ ، ضمن بیان و شرح ساختن مسجد رسول خدا در مدینه از زحمات عمّار و اخبارهای آنحضرت راجع به «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» مطالبی را نقل می‌نماید .

وَبِحِ عَمَّارٍ! تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوهُ
إِلَى النَّارِ.^۱

«ای دریغابر عمّار! که او را طائفه ستمکار می‌کشند. او ایشان را به سوی
بهشت میخواند و آنها وی را به سوی آتش.»

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرمود:
أَبَشِّرْ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ! فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَانَتِهِ، وَ مِنْ
أَفْضَلِ أَهْلِ وِلايَتِهِ، وَ مِنْ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ! تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ. وَ
ءَاخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا ضَيَّاحٌ^۲ مِنَ اللَّيْلِ!^۳

«ای ابویقظان! بشارت باد ترا! چون تو برادر علی علیه السلام می‌باشی
در دیانتش، و از افضل اهل ولایت او هستی، و از کشته شدگان در راه محبت او
هستی! تو را گروه ظالم می‌کشند. و آخرین غذائی که در وقت شهادت از دنیا
نصیب داری، شیری است که با آب مخلوط شده است!»

عثمان در زمان خود او را به اندازه‌ای زد که غش کرد. و امر کرد غلام‌های
خود را که دست و پای او را بستند، و با چکمه خود بر مذاکیر او زد تا مرض فتق
پیدا کرد، امعاءش پاره شد، و یک دنده از استخوانهایش شکست؛^۴ در حالیکه
مخالفین ما و عامه در کتب خود بقدری از فضائل عمّار از زبان رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که شگفت‌آور است:

گفته‌اند که درباره او رسول خدا فرمود: وَإِنَّهُ مَلِيٌّ إِيْمَانًا حَتَّى أَوْخَمِصَ
قَدَمَيْهِ. وَإِنَّ مِنْ عَادَاهُ عَادَاهُ اللَّهِ؛ وَ مِنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ. وَإِنَّ الْجَنَّةَ

۱- «منتهی الآمال» ج ۱، ص ۹۲

۲- ضیاح شیری است که با آب آمیخته شده است.

۳ و ۴- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۲۷۶؛ و «الإمامة و السیاسة» ابن قتیبۀ دینوری،

ج ۱، ص ۳۳

مُشْتَاقَةٌ إِلَيْهِ.^۱

«و حَقًّا که سراپای عمّار تا دو انگشت شصت پاهایش از ایمان سرشار است . و کسی که با عمّار دشمنی کند ، خدا با او دشمنی میکند ؛ و کسی که عمّار را مبعوض بدارد ، خداوند او را مبعوض داشته است . و بهشت اشتیاق به عمّار دارد.»

عمّار در واقعه صفین شهید شد ، و در آن معركة میگفت : **وَ اللّٰهِ لَوْ ضَرَبُونَا بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى يُبْلِغُونَا سَعَفَاتِ هَجْرٍ ، لَعَلِمْنَا أَنَا عَلَى حَقٍّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ .**^۳

«سوگند به خدا اگر سپاهیان معاویه ما را با شمشیرهایشان بزنند ، و بر ما غالب شوند بطوریکه ما را عقب زنند تا از این زمین صفین به نخلستانهای مدینه برسیم ، ما یقین داریم که : ما بر حقیق و آنان بر باطل.»

در معركة صفین ، عمّار بن یاسر به نزد حضرت آمد و عرض کرد : **يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ! أ تَأْذَنُ لِي فِي الْقِتَالِ ؟!** «ای برادر رسول خدا ! آیا تو به من اذن میدهی در جنگ کردن؟!»

۱- «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۲۷۶

۲- در «مجمع البحرین» در ماده س ع ف آمده است که : «السَّعَفَاتُ : جمعُ سَعَفَةٍ عبارت است از شاخه درخت خرما زمانیکه دارای برگ است ، و چون برگهایش بریزد به آن جَرِيدَةٌ گویند . و گفته شده است که در حال خشک شدن آن ، آنرا سَعَفَةٌ نامند و در حال رطوبت سَطَبَةٌ گویند . بعضی از شارحین گویند : عمّار در این سخنش اختصاص به سَعَفَاتِ هَجْرٍ داده است ، به جهت دوری مسافت و زیادی نخل در آنجا.» - انتهی .

أقول : هَجْرٌ به معنای مدینه است ؛ و مشهورترین جائی که به آن اضافه میشود هجر البحرین است .

۳- «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۲۷۶

حضرت فرمود: **مَهْلًا ، رَحِمَكَ اللَّهُ!** «قدری صبر کن ، خدایت رحمت کند!»

ساعتی گذشت ، عمّار به نزد حضرت آمد و آن عبارت را تکرار کرد . حضرت هم همان جواب را اعاده فرمود .

برای بار سوم عمّار تقاضای جنگ نمود . **فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَنظَرَ إِلَيْهِ عَمَّارٌ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! إِنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِي وَصَفَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَوَسَّلَمَ] .**

«امیر المؤمنین علیه السلام گریست . عمّار به او نظری نمود و گفت : ای امیر المؤمنین ! امروز روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من توصیف کرده است!»

فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَعْلَتِهِ ، وَ عَاتَقَ عَمَّارًا وَ وَدَّعَهُ ، ثُمَّ قَالَ :

يَا أَبَا الْيَقْظَانَ ! جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ نَبِيِّكَ خَيْرًا ؛ فَنِعْمَ الْأَخُ كُنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ كُنْتَ . ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَى عَمَّارٌ ، ثُمَّ بَرَزَ إِلَى الْقِتَالِ .

«امیر المؤمنین علیه السلام از قاطر خود پیاده شد و عمّار را در آغوش مهر خود فشرد ، و با او وداع کرد . و پس از آن گفت : ای ابویقظان ! خداوند از طرف خودش و از طرف پیغمبرت ، ترا جزای خیر دهد ! خوب برادری بودی ! و خوب رفیق و همنشینی بودی ! و سپس گریه کرد ، و عمّار هم گریه کرد . و آنگاه به میدان رفت.»

عمّار در آنحال نود و چهار سال داشت . پس از مبارزه و جنگی که بین او و دشمن درگرفت ، ابو عادیة نیزه‌ای به پهلویش زد و عمّار بیفتاد .

أَبُو الْبُخْتَرِيِّ قَالَ : أَتَى عَمَّارٌ يَوْمَئِذٍ بِلَبَنِ ، فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ : قَالَ لِي

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: «أَخِرُ شَرَابٍ تَشْرَبُهُ مِنَ الدُّنْيَا ،
مَذْقَةً مِنْ لَبَنٍ ؛ حَتَّى تَمُوتَ .^۱

«أبوالبختری میگوید: در آنروز که عمّار شهید شد، ظرف شیری را برای او آوردند، عمّار بخندید و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: آخرین آشامیدنی که از دنیا می‌آشامی، شیری است که با آب ممزوج شده است؛ و سپس خواهی مرد.»

چون با نیزه ابوعادیه، عمّار بروی زمین افتاد، ابن جوی السکسکی برجست و رأس مبارکش را برید.

این دو نفر نزد معاویه آمدند، و هر کدام افتخار قتل عمّار را به خود نسبت میدادند. عمرو بن عاص لعین گفت:

وَاللَّهِ إِنْ يَخْتَصِمَانِ إِلَّا فِي النَّارِ! «قسم به خدا این دو نفر نزاعی با هم ندارند، مگر در سبقت به آتش.»

أمیرالمؤمنین علیه السلام در قتل او گریست. فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ طَافَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقَتْلِ ، فَوَجَدَ عَمَّارًا مُلْقَى فَجَعَلَ رَأْسَهُ
عَلَى فَخِذِهِ ، ثُمَّ بَكَى وَ انْشَأَ يَقُولُ :

أَيَا مَوْتَ كَمْ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنوَةً فَلَسْتُ تُبْقِي لِي خَلِيلَ خَلِيلِي (۱)

أَلَا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِي لَيْسَ تَارِكِي أَرْحَنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ خَلِيلِي (۲)

أَرَاكَ بَصِيرًا بِالَّذِينَ أَحَبَّهُمْ كَأَنَّكَ تَمْضِي نَحْوَهُمْ بِدَلِيلِي (۳)

و در روایت دیگری است که حضرت فرمود: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

۱-در «رجال کشی» این مطلب را از أبوالبختری روایت میکند.

و مَذْقَةً مِنَ اللَّبَنِ هَمَانُ ضِيَّاحُ است که در روایت سابقه آمده است؛ و آن شیر مختلط با آب

است.

إِنَّ أَمْرًا لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ مَصِيبَةٌ مِنْ قَتْلِ عَمَّارٍ فَمَا هُوَ فِي الْإِسْلَامِ مِنْ شَيْءٍ .
ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ .^۱

«چون شب تار آسمان را پوشید ، خود امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کشتگان گردش کرد ؛ تا عمّار را در میان آنها یافت که بروی زمین افتاده است . در کنار او نشست ، سرش را برزانو نهاد و گریست ، و این ابیات را در سوگ او انشاد کرد :

۱- ای مرگ ! تا کی و تا چه اندازه این جدائی را از روی دشمنی با من میکنی؟! تو که برای من یک دوست از دوستان دوست من پیغمبر ، باقی نگذاشتی !

۲- هان ای مرگی که به سوی من خواهی آمد ! اینک بیا مرا راحت کن ! تو که هر کدام از دوستان مرا به فنا دادی !

۳- من ترا چنان می یابم که به کسانی که دوستشان دارم اطلاع داری ! گویا تو به سراغ یکایک آنها با دلالت و راهنمایی من می روی !»

«ما ملک طلق خدا هستیم ؛ و ما به سوی او باز میگردیم . آن مردی که از کشته شدن عمّار مصیبت زده نباشد ، از اسلام هیچ بهره ای ندارد . آنگاه بر عمّار نماز بجای آورد.»^۲

۱- «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۲۷۷ ؛ محدّث قمی در این کتاب ، در آخر هر سه بیت را که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است ، بدون اضافه به یاء متکلمّ وحده آورده است . و چون در بیت اول معنی نامفهوم بود ، و در دو بیت دیگر بلیغ نبود ، لهذا اینطور به نظر آمد که : هر سه بیت مضاف به یاء متکلمّ بوده است و در ضبط ، و یا در نسخه بواسطه اشتباه تلفظ به کتابت ، یاء ساقط شده است ؛ و صحیحش آنستکه دارا باشد .

۲- برای اطلاع بیشتر از احوال عمّار ، به «طبقات ابن سعد» ج ۳ ، ص ۲۴۶ ، از طبع دار بیروت ، دار صادر (سنه ۱۳۷۶) مراجعه شود .

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ يَا يَعْسُوبَ الْمُسْلِمِينَ ، وَ يَا
 إِمَامَ الْمُوحِدِينَ ، وَ يَا فَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ ، وَ يَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ ، وَ يَا حَامِلَ
 أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ يَا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ؛ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

ای عَلمِ مَلَّتْ و نفس رسول حلقه کِشِ علم تو گوش عقول
 ای به تو مختوم ، کتاب وجود وی به تو مرجوع ، حساب وجود
 داغ کش نافه تو مشک ناب جزیه ده سایه تو آفتاب
 خازن سبحانی و تنزیل وحی عالم ربّانی و تأویل وحی
 آدم از اقبال تو مسجود شد چون تو خَلَف داشت که مسجود شد
 تا که شده کُنِيتِ تو بو تُراب نُه فلک از جوی زمین خورده آب

عَلَى الدُّرِّ وَ الذَّهَبِ الْمُصَفَّى

وَ بَاقِيَ النَّاسِ كُلَّهُمْ تُرَابٌ^۱

وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ ، که مقام ولایت را حقیقهٔ وارث ، و واقعیت
 شریعت را مکمل ، و جان و روح قرآن را در هر زمان و مکان حامل اند ؛ سیما
 حضرت بقیة الله تعالی ارواحنا فداه .

بِئَالِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ وَ فِي أُبْيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ^(۱)
 وَ هُمْ حُجَجُ الْإِلَهِ عَلَى الْبَرَايَا بِهِمْ وَ بَجَدَّهُمْ لَا يُسْتَرَابُ^(۲)

۱- «علی است یکتا گهر تابناک و طلای خالص ؛ و بقیهٔ مردم بدون استثناء ، خاک

می باشند.»

۲- «(۱) راه راست و روش درست ، تنها به آل محمد شناخته می شود . و در

خانه های آنهاست که وحی قرآن حکیم نازل شده است.»

(۲) «ایشانند حجّت های خدا بر تمامی بندگان خدا ، و بواسطهٔ ایشان و جدّ ایشان ،

مردم در شک و تردید و ربه و عمل خلاف نمی افتند.»

بحث هشتم:

ثمره قرآن تربیت انسان کامل است

تفسیریه:

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ ۝ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَّعَلَمُونَ
عَظِيمٌ ۝ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ۝ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ۝
لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ
لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ
الْعَالَمِينَ .

(هفتاد و پنجمین تا هشتادمین آیه ، از سوره واقعه : پنجاه و ششمین

سوره از قرآن کریم)

«پس سوگند می‌خورم به محلّ و منزل وقوع ستارگان (یا دل‌های اولیای
خدا، و یا حقائق آیات) - و اگر بدانید، این سوگندی عظیم است - که این کتاب ،
قرآنی است بزرگوار و مکرّم و عالیقدر ، در لوح محفوظ و سرّ مکنون و کتاب
پنهان داشته شده حضرت حقّ، که بدان دست نیابند مگر پاک‌شدگان ؛ و از طرف
پروردگار عالمیان، از آن مقام عالی و رفیع ، بدین عالم تدریجاً پائین آمده است.»
قرآن مجید دارای دو مرحله و دو موقعیت است :

مرحله و موقعیت اولش ، حقیقت آنست در عالم تجرّد و معنی و ملکوت
بالا که مجرد است و بسیط و محکم . و مرحله و موقعیت دوّمش ، نزول آن در

عالم کثرت و تلبس به لباس صُور و تشکّل به شکل سور و آیات بدینگونه که ملاحظه می‌شود.

آن قرآن که عند الرَّبِّ است، حجم ندارد، زمان ندارد؛ کتابی است سماوی که جبرائیل امین از طرف حضرت ربّ العزّة بر قلب مبارک حضرت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم دفعهً واحدهً نازل کرده است. و این همان نزولی است که در ماه رمضان بوده است.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ
وَ الْفُرْقَانِ .^۱

«ماه روزه، ماه رمضان است. و در آن، قرآن نازل شده است که هدایت است برای مردم؛ و ادلّه و حجّت‌هایی است از راهنمائی، و بیّنات و روشنگری‌هایست برای جدائی حقّ از باطل.»

و در سوره دُحان، نزول این قرآن را در لیلۀ مبارکه تعبیر نموده است:

حَمَّ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا
مُنذِرِينَ .^۲

«حمّ، سوگند به این کتاب آشکارا که ما آنرا در شب مبارکی نازل نمودیم. و دأب و عادت ما اینست که از بیم دهندگان باشیم!»
و در سوره قدر، این شب مبارک را معین و مشخص نموده است که شب قدر است:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ .^۳

«ما تحقیقاً قرآن را در شب قدر نازل کردیم.»

۱- صدر آیه ۱۸۵، از سوره ۲: البقرة

۲- آیات ۱ تا ۳، از سوره ۴۴: الدّخان

۳- آیه ۱، از سوره ۹۷: القدر

از ضمّ این سه آیه استفاده می‌شود که: آن قرآن مُحکَم و بسیط و مجردی که در آن واحد ، دفعهً واحدهً بر پیامبر نازل شده و یک لحظه بیشتر نبوده است (و طبق مسائل علمی و فلسفی ، تعبیر به یک لحظه از باب ضیق عبارت است) اولاً در ماه رمضان بوده است نه سائر ماهها ، و ثانیاً در شب قدر بوده است که شب مبارک است نه سائر شبها . فعلیهَذَا قرآن در شب قدری که در شهر رمضان است بر پیامبر فرود آمده است .

شاهد بر این نزول دفعی که بر قلب مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم ، و یا بر آسمان دنیا بوده است آنستکه در تمام آیات قرآن که گفتار در نزول دفعی است ، با کلمهٔ اِنزَال افاده شده است . و این صیغه در لغت عرب ، در موارد نزول دفعی استعمال می‌شود .

و اما مرحله و موقعیت دوّم قرآن ، نزول تدریجی است که نجومیاً و تدریجاً در مدّت بیست و سه سال از زمان بعثت تا زمان رحلت ، به حسب مقتضیات و مصالح ، و لزوم احکام در پیدایش موضوعات و متعلّقات ، و نیازهای تدریجی ، بر پیغمبر خدا نازل شده است .

و این حقیقت در کیفیت تعبیر با عبارت تنزیل ، در آیات زیر مشهود

است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا * فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ۱ .

«ما تحقیقاً و محققاً قرآن را به تدریج - تدریجی واضح و آشکار - بر تو فرود آوردیم ؛ بنابراین در برابر حکم پروردگارت شکیبیا باش ، از هیچکدام از گناهکاران و یا کفران کنندگان این قوم پیروی و اطاعت منما!»

۱- آیه ۲۳ و ۲۴ ، از سورهٔ ۷۶: الإنسان

وَنْزُولٍ مِّنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ
الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۱

«و ما به تدریج ، از قرآن فرود می آوریم آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است ؛ و زیاد نمیکنند برای ظالمین مگر خسارت را.»

صیغه تنزیل در لغت عرب برای نزول تدریجی استعمال می شود .
فرق میان مرحله و موقعیت اول با دوم قرآن ، فرق اجمال و تفصیل
است :

كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ وَتُمْ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.^۲

«قرآن کتابی است که آیاتش محکم و به هم چسبیده و غیر مفصل بوده ،
و سپس از جانب خداوند حکیم و خبیر بطور تفصیل درآمده ، و جدا جدا و
مجزا گردیده است.»

از این آیه روشن می شود که قرآن دو ناحیه دارد : محکم و مفصل .
محکم همان ناحیه اجمال است که صورت و شکل تفصیل ندارد ؛ به تمام
معنی الکلّمه واحد و بسیط و غیر قابل تجزیه و جدائی است . و مفصل ناحیه
تفصیل است که صورت و شکل پیدا کرده ، و از اجمال به تفصیل کشیده شده
است .

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا
لَعَلِيَّ حَكِيمٌ.^۳

«ما آن حقیقت کتاب را قرآن عربی (قابل قرائت با عربی واضح) قرار
دادیم ، به امید آنکه شما مردم آنرا ادراک و تعقل کنید . و آن حقیقت در

۱- آیه ۸۲ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

۲- ذیل آیه ۱ ، از سوره ۱۱ : هود

۳- آیه ۳ و ۴ ، از سوره ۴۳ : الزخرف

أُمُّ الْكِتَابِ (عالم لوح محفوظ) در نزد ما مکانی عالی و محکم و رفیع دارد. این آیه در افاده آنچه را که بیان کردیم، بسیار خوب نکات و دقائقی را شرح میدهد. اولاً: این کتاب، قرآن، یعنی به صورت سور و آیات قابل قرائت قرار داده شده، و عربی آشکار قرار داده شده؛ به علّت فهم مردم. و ثانیاً: این قرآن در أُمُّ الْكِتَابِ؛ که: وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^۱ در عالمی است که در بساطت و تجرّد و علوّ و نور، حکم منشأ و مادر را دارد نسبت به جمیع عوالم در نزد خدا. و ثالثاً: آنجا دیگر بصورت این سور و آیات نیست. حقیقتی است محکم و عالی، بلند مقام و رفیع الدرجه که ابدأ ناحیه‌ای از تجزیه و تفریق و تفصیل در آن راه ندارد؛ و اندیشه هیچ متفکری، و واهمه هیچ طائر بلند پروازِ قوّه خیالیّه‌ای را بدان ساحت قدس راه نیست، و قبل از وصول به عزّ آن مقام منبع، مضمحلّ و نابود می‌شوند و راه نمی‌یابند.

فقط مُطَهَّرُونَ می‌باشند که بدانجا رسیده‌اند، و آن حقیقت مجرّده را ادراک نموده‌اند؛ که: وَلَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. و نمی‌توانند جز پاک شدگان از رذائل و هوای نفس (با عبور از درجه اخلاص و وصول به مقام صدیقین و مُخْلِصِينَ که ابدأ شائبه‌ای از بینونت و دوگانگی در وجودشان و عقلشان و سرّشان باقی نمانده است) بدانجا برسند، و آن ذروه رفیع را حائز گردند.

این قرآن پائین و نازل شده مُفَصَّل و مُبَيَّن، به نحو اعلی و اتمّ در آن قرآن بالا و مُنْزَلٌ عَنْهُ و عَلِيٌّ و محکم موجود است. کأنّه آن قرآن چشمه آبی بوده و پیوسته از آن آب می‌جوشد؛ آن منبع فوران و تَبَع را دفعه به پیامبر داده‌اند، و

۱- آیه ۳۹، از سوره ۱۳: الرَّعْدُ: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .
 «خداوند به اراده خود از بین می‌برد و به وجود می‌آورد؛ اما أُمُّ الْكِتَابِ که در آن چیزی معدوم نمی‌شود، در نزد خداوند است.»

این جوشش‌های متوالی و مستمر و آبهای رحمتی که سراسر عالم را فرا گرفته است را تدریجاً به آن حضرت عنایت نموده‌اند.

یا فی المثل مانند ملکه نقاشی و ملکه خط‌نویسی و یا ملکه سائر حِرَف و صنایع است که اصل آن ملکه، در شخص واجد آن، بدون شکل و اندازه و حدود و زمان و غیرها موجود است؛ و بواسطه همان ملکه بسیطه و مجردة صاحب ملکه، پیوسته تدریجاً نقاش، تابلوهای نقاشی مختلف‌الهیة و کیفیة؛ و خطاط، خطوط مختلفه؛ و سائر ارباب صنایع، ملکات خود را بصورت محدود و معین در عالم فعل و خارج نازل می‌نمایند، و به لباس خارج و تحقق ملبس می‌کنند.

آن قرآن محکم که دفعه نازل شده است حقیقتی است عالی؛ و این قرآن مفصل که سی جزء و یکصد و چهارده سوره دارد و تدریجاً بصورت‌های مختلف و مطالب متنوع از توحید و معارف و قصص و احکام و غیرها به حسب مقتضیات، محدود و متمیز نازل شده است، همان قرآن عالی است و فرقی جز تفصیل و اجمال ندارد.

اگر این قرآن را بالا ببرند، آن می‌شود؛ و اگر آن را پائین بیاورند این میشود.

آن قرآن، حقیقت نفس رسول الله است؛ و این قرآن، اخلاق و ملکات و اعمال آنحضرت.^۱

۱- عالم بیدار و متبّع و غیر متعصّب و صریح مصری، مرحوم شیخ محمود أبوریة غفر الله له، در کتاب «أضواء علی السّنة المحمّدیة» طبع سوم، ص ۴۰ گوید: «و از جمله آنچه را که شاطبی آورده است اینست که: سنّت به منزله تفسیر و شرح معانی احکام کتاب الله است. و دلیل بر این معنی گفتار خداست که میفرماید: لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. و سنّت در معنی و مفادش راجع به کتاب است، و بنابراین حاوی تفصیل مجمل، و بیان»

و از این بیان کیفیت اتحاد نفس رسول الله و ائمه طاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين با قرآن محکم و عالی؛ و اتحاد اندیشه و ذهن و پیکر آن وجودهای قدسیه، با این قرآن مفصل و عربی مبین واضح میگردد.

همانطور که بعثت حضرت ختمی مرتبت، اختصاص به زمان معین یا مکان معین ندارد: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۱، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ^۲**. «و ما نفرستادیم تو را مگر برای رحمت عالمیان!»، «و ما نفرستادیم تو را مگر برای کافه و عموم مردمان.» همچنین قرآن مجید که وحی خدا به اوست، برای تمام جهانیان تا روز بازپسین است و اختصاص به زمان معین و یا مکان خاصی ندارد.

**قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ
مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ**

↳ مواضع مشکل، و بسط و گسترش مختصرات قرآن است؛ به علت آنکه بیان کتاب است. و این مطلب است که بر آن قوله تعالی: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** دلالت دارد. لهذا شما در سنت چیزی را نمی یابید مگر آنکه قرآن، یا به دلالت اجمالیّه و یا به دلالت تفصیلیّه، بر معنی و مفاد آن دلالت می نماید.

و ایضاً هر چیزی که دلالت می کند بر اینکه قرآن جامع کلیات شریعت و اصول آنست و چشمه امور کلیّه و عامّه است، دلالت بر آن دارد. و نیز به علت اینکه خدا میفرماید: **وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ**. «و حقاً و تحقیقاً تو بر خلق و خوی عظیمی هستی.» و این آیه را عائشه تفسیر کرده است **بِأَنَّ خُلُقَهُ الْقُرْآنُ** «خلق و خوی پیغمبر، قرآن است». و فقط در بیان اوصاف و اخلاق رسول الله به این کلام اقتصر نموده است. و این میسراند که: قول و فعل و اقرار رسول خدا راجع به قرآن میباشد؛ زیرا که خلق و خوی، منحصر است در این چیزها. و به جهت اینکه خداوند، قرآن را تبیان و روشنگر همه چیزها قرار داده است.»

۱- آیه ۱۰۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- صدر آیه ۲۸، از سوره ۳۴: سبأ

رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.^۱

«بگو ای پیغمبر: ای جماعت مردم! من فرستاده و رسول خدایم به سوی همگی شما، آن خدائیکه پادشاهی و فرمان و اراده آسمانها و زمین برای اوست. هیچ معبودی و مقصودی و مألوهی جز او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا، و به فرستاده و پیامبر درس نخوانده و مکتب ندیده‌اش؛ آن پیامبری که به خدا و کلماتش ایمان می‌آورد. و از او پیروی کنید، به امید آنکه راه رشد و کمال را بیمائید!»

و آیه‌ای که اینک ذکر شد، و ندای عمومیّت رسالت را برای تمام مردم در جهان تاروز قیامت میدهد، پس از این آیه است:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۲

«کسانیکه اطاعت و پیروی میکنند از فرستاده و پیامبر درس نخوانده‌ایکه وی را در کتاب آسمانی تورات و انجیل، نزد خودشان نوشته یافته‌اند؛ که به کارهای معروف و پسندیده آنها را امر میکند، و از کارهای منکر و زشت بازشان میدارد، و طیبیات و چیزهای خوب و پاک را برایشان حلال میکند، و چیزهای خبیث و ناپاک را از ایشان منع می‌نماید، و زنجیرها و غل‌ها و بارهای سنگینی را که بر آنان حمل می‌شده است، از آنان بر میدارد. بنابراین کسانیکه به

۱- آیه ۱۵۸، از سوره ۷: الأعراف

۲- آیه ۱۵۷، از سوره ۷: الأعراف

او ایمان آورده‌اند، و او را موکرم و مکرم و معزز داشته‌اند، و یاری و اعانت نموده‌اند، و از نوری که ما با او فرو فرستاده‌ایم متابعت کرده‌اند؛ حقا و تحقیقا ایشانند که به فلاح و رستگاری می‌رسند.»

قرآن همانند نفس رسول خدا، افضل و اعلی از جمیع کائنات است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: مَا مِنْ شَفِيعٍ أَفْضَلَ مَنزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْقُرْآنِ؛ لَا نَبِيٍّ وَلَا مَلَكٍ وَلَا غَيْرِهِ.^۱

«هیچ شفيعی، روز قیامت منزله و مقامش در نزد خداوند افضل از قرآن

نیست؛ خواه آن شفيع پیغمبری باشد و یا فرشته‌ای و یا غیر اینها.»

و نیز از رسول الله روایت است: إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا جَلَاؤُهَا؟ فَقَالَ: تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ

الموت. ۲

«تحقیقا بر روی دلها زنگار می‌نشیند همانطور که بر روی آهن زنگار

می‌نشیند. گفتند: ای رسول خدا جلا دادن آنها به چه چیز است؟! فرمود:

تلاوت قرآن کردن و یاد مرگ نمودن.»

قرآن، مرهم زخمهای روانی است. لذا زنگار دل را پاک میکند، و قلب را

صیقل میزند؛ آماده برای تابش انوار الهیه و تجلیات سبحانیه می‌نماید. و در

اینصورت تمام صفات حسنه و مکارم اخلاق، در تلاوت کننده قرآن پدیدار

۱- «المحجّة البيضاء» ج ۲، ص ۲۱۰، نقلاً از «إحياء العلوم»؛ و نیز با عبارت

مختصرتری در همین کتاب («نور ملکوت قرآن» ج ۳) ص ۱۸، از «المحجّة البيضاء» از «إحياء العلوم» آورده‌ایم.

۲- «المحجّة البيضاء» ج ۲، ص ۲۱۱، نقلاً عن «الإحياء»؛ و نیز در همین کتاب

(«نور ملکوت قرآن» ج ۳) بحث پنجم، ص ۱۸، از «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید» آورده‌ایم.

میگردد . قرآن رهبری به سوی مقام عزّ ربوبیت میکند که آن ، شرف انسان است ، و صفات حمیده از استقامت و عفت و عبودیت و علم و حلم و ایثار و غیرها در آنجاست .

کُلّینی با اسناد متصل خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت :

إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ . وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ .
 ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ ! تَوَاضِعْ بِهِ يَرْفَعَكَ اللَّهُ ! وَ لَا تَعَزَّزْ بِهِ فَيَذِلَّكَ اللَّهُ ! يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ ! تَزَيِّنْ بِهِ لِلَّهِ يُزَيِّنْكَ اللَّهُ [به] ؛ وَ لَا تَزَيِّنْ بِهِ لِلنَّاسِ فَيَشِينَكَ اللَّهُ بِهِ .

مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ ، وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْهِ . وَ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ ، فَنُوَلِّهُ : لَا يَجْهَلُ مَعَهُ مَنْ يَجْهَلُ عَلَيْهِ ، وَ لَا يَغْضَبُ فِيمَنْ يَغْضَبُ عَلَيْهِ ، وَ لَا يَحُدُّ فِيمَنْ يَحُدُّ ؛ وَ لَكِنَّهُ يَعْفُو وَ يَصْفَحُ وَ يَغْفِرُ وَ يَعْلَمُ لَتَعْظِيمِ الْقُرْآنِ .

وَ مَنْ أُوْتِيَ الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ أُوْتِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُوْتِيَ ، فَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ وَ حَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ .^۱

«سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و در آشکار دارای خشوع باشند ، حاملان قرآنند . و سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و آشکار نماز را بجای آورند و روزه بگیرند ، حاملان قرآنند .

سپس رسول خدا با بلندترین صدای خود ندا کرد : ای حامل قرآن ! به وسیله قرآن فروتنی و تواضع کن که خداوند ترا به قرآن رفعت می بخشد ! و

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۰۴

به وسیله قرآن عزت مفروش که خداوند تو را ذلیل می‌گرداند!
ای حامل قرآن! برای خدا خودت را به قرآن زینت ده و آراسته نما که
خدا ترا به قرآن زینت می‌دهد و آراسته می‌گرداند؛ و خودت را به قرآن برای
مردم زینت مده و آراسته مکن که خدا ترا به قرآن زشت و بد می‌گرداند و آلوده
می‌نماید.

کسیکه قرآن را ختم کند، گویا در میان دو پهلوی وی نبوت جا گرفته
است؛ ولیکن به او وحی نشده است.

و کسیکه قرآن را جمع نماید، حَقّش آنستکه: دیگر جهالت و نادانی نکند
با کسیکه با او بطور نادانی و جهالت رفتار می‌نماید. و حَقّش آنستکه به غضب
در نیاید در برابر کسیکه به او غضب میکند. و حَقّش آنستکه نباید دفع کند و منع
نماید کسی را که او را دفع و منع می‌نماید. ولیکن باید عفو کند و آسان بگیرد و
بگذرد و اغماض نماید و از خطای طرف صرف نظر نماید و حلم و شکیبائی و
بردباری پیشه سازد، به جهت تعظیم قرآن که او را بدین صفات دعوت میکند.
و کسی که قرآن به وی داده شود، پس گمان کند که به یک نفر از تمام
مردم روی زمین چیزی افضل و اشرف از آنچه به او داده شده است عنایت
گردیده است، تحقیقاً عظیم شمرده است چیزی را که خداوند حقیر شمرده
است، و حقیر شمرده است چیزی را که خداوند عظیم شمرده است.^۱

۱- مجلسی در «بحار الأنوار» طبع حروفی - طهران، ج ۹۲، ص ۱۷۷، در باب فضل
حامل قرآن و حافظ و عامل به او، از «ثواب الأعمال» و «أمالی» صدوق با سند متصل
روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ،
مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ. «آن که قرآن را حفظ نماید و بدان عمل کند، با فرشتگان که سفیران
بزرگوار و نیکوی حامل وحی هستند میباشد.» («ثواب الأعمال» ص ۹۲؛ «أمالی» صدوق،

ملاحظه میشود که: در این حدیث مبارک چه ملکات سنیّه از تششع، و صلوة، و صوم، و آرامش و سکون در هنگام برخورد با جهّال، و شکستن سورت خشم، و خرد کردن غضب، و عفو و اغماض از گنهکار، و حلم و تحمل و بردباری را برای صاحبان قرآن ذکر فرموده است؛ و از همه بالاتر: گویا مقام نبوت در پهلوهای آنها جا گرفته و به حقیقت احکام و معارف آشنا گشته اند.

البته این اختصاص به افرادی دارد که در مقابل عزّت قرآن خود را خاضع و ذلیل قرار دهند، و حالت انعطاف و نرمش قلب آنها موجب پذیرش و تلقی آیات شود؛ و اما افرادی که در برابر قرآن عزّت دارند و از علوم و کمالات خود در مقابل قرآن چیزی قائلند، نصیبشان از قرآن نمی رسد.

زیرا معلوم است که مراد از ذلّت در مقابل قرآن، ذلّت ظاهری که عبارت از بوسیدن و احترام نمودن باشد نیست؛ بلکه تسلیم و ذلّت باطنی است. و آن بواسطه تسلیم شدن نفس و ناچیز شمردن علوم و کمالات خویشتن در برابر عظمت و کمال قرآن حاصل می شود. و این فقط بواسطه انعطاف و نرمش دل

و نیز از «معانی الأخبار» و «خصال» و «أمالی» صدوق با سند متصل از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: *أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَ أَصْحَابُ اللَّيْلِ*. «شرفای امت من پاسداران قرآن و شب زنده داران هستند.» («معانی الأخبار» ص ۱۷۷؛ و «خصال» ج ۱، ص ۷؛ و «أمالی» صدوق، ص ۱۴۱)

و نیز از «معانی الأخبار» و «خصال» با سند متصل از أبوسعید خدری روایت میکند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: *حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرْفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ*. «پاسداران و حاملان قرآن رؤسا و پیشوایان اهل بهشتند.» («معانی الأخبار» ص ۲۲۳؛ و «خصال» ج ۱، ص ۱۶)

و همچنین مجلسی در ص ۱۷۸ از «أمالی» شیخ طوسی با سند متصل روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: *لَا يُعَذَّبُ اللَّهُ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنِ*. «خداوند دلی را که در آن قرآن را حفظ داشته باشد عذاب نمیکند.» («أمالی» طوسی، ج ۱، ص ۵)

است که پذیرش میدهد . و انعطاف دل در اثر تعظیم و بلند پایه دانستن و رفیع المنزله شمردن قرآن پیدا می شود .

گلبینی با سند متصل خود از زهری از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت میکند که چون از او سؤال کردم : **أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ ؟** «کدام عمل از همگی اعمال با فضیلت تر است؟»

در پاسخ فرمود : **الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ** . «حال مرتحل» .

پرسیدم : معنای «حال مرتحل» چیست ؟

قَالَ : فَتَحَ الْقُرْآنِ وَ خَتَمَهُ ؛ كَلِمًا جَاءَ بِأَوَّلِهِ اِرْتِحَالٌ فِي آخِرِهِ .
وَقَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا أُعْطِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ ، فَقَدْ صَغَرَ عَظِيمًا وَ عَظَّمَ صَغِيرًا .^۱^۲

۱- «اصول کافی» ج ۲ ، ص ۶۰۵ ؛ و در تعلیقه ، از «مرآة العقول» از «نهایه» ابن اثیر نقل کرده است که : « چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند : **أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ ؟** «کدام عمل افضل است؟» فرمود : **الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ** . «عمل حال مرتحل» . پرسیدند : حال مرتحل چیست ؟ فرمود : **الْخَاتِمُ الْمُفْتَحُ ؛ هُوَ الَّذِي يَخْتِمُ الْقُرْآنَ بِتِلَاوَتِهِ ، ثُمَّ يَفْتَحُ التَّلَاوَةَ مِنْ أَوَّلِهِ** . «ختم کننده ابتدا کننده ؛ او آن کسی است که با تلاوت خود قرآن را ختم میکند ، و پس از آن از اول قرآن شروع به تلاوت میکند» .

رسول خدا این قاری قرآن را تشبیه نموده اند به مسافری که به منزل میرسد و در آن داخل میشود ، و سپس سیر و حرکتش را از سر میگیرد . و همینطور می باشند قراء اهل مکه ، که چون قرآن را ختم می نمایند ، به تلاوت اول قرآن ابتدا کرده ، سورة فاتحه و پنج آیه اول از سورة بقره را تا **«هُمُّ الْمُفْلِحُونَ»** میخوانند ؛ در این حال قرائت را قطع میکنند . و نام کسی را که این عمل را انجام داده است **الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ** میگذارند ، یعنی ختم قرآن کرده و بدون فاصله زمانی ابتدا به اول آن نموده است .»

۲- این روایت را فیض کاشانی در «المحجة البيضاء» ج ۲ ، ص ۲۱۰ ، از

«حضرت در پاسخ گفت: شروع کردن به اول قرآن و تا به پایان رساندن به آخر آن؛ هر وقتی که قرآن را ابتدا کند، حرکت کند تا به آخر قرآن برسد. آنگاه حضرت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر کسی از جانب خدا به او قرآن عنایت شود و ببیند که به مردی افضل از آنچه به او داده شده است عنایت گردیده است، تحقیقاً عظیمی را صغیر، و صغیری را عظیم شمرده است.»

ما در همین مباحثات قرآنی، در مجلد اول^۱ روایتی را در تفسیر آیه مبارکه: **خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**^۲ آوردیم، و در مفسد آن بحث نمودیم. اینک فقط به ذکر کلام زمخشری در این باره که در ذیل آیه مبارکه افاده نموده است اکتفا می‌کنیم:

این مفسر متضلع در «کشاف» گوید:

«عَفْوٌ ضِدُّ جَهْدٍ است. جهد یعنی سختی و مشقت؛ عفو یعنی آسانی و سهولت. و معنی اینطور می‌شود: ای پیامبر! از افعال مردم و اخلاقشان و امور مربوطه به آنان آنچه را برای تو سهل و آسان است بگیر! کار را با مردم سهل و آسان بگیر، و به تکلف پرداز، و با آنها در امورشان مذاقه مکن، و آنچه سبب مشقت آنها شود از آنها مخواه که نفرت نکنند. همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله [وآله] و سلم گفته است: **يَسْرُوا، وَلَا تُعَسِّرُوا!** «آسان بگیرید؛ سخت

«إحياء العلوم» غزالی بدین عبارت آورده است که: **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ ثُمَّ رَأَى أَنَّ أَحَدًا أَوْتِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُوْتِيَ، فَقَدْ اسْتَصْغَرَ مَا عَظَّمَهُ اللَّهُ.** و در تعلیقه گفته است که: این روایت را طبرانی تخریج نموده است.

۱- «نور ملکوت قرآن» ج ۱، مبحث اول: قرآن، راهنما به بهترین آئین‌هاست،

ص ۷۰

۲- آیه ۱۹۹، از سوره ۷: الأعراف

مگیرید!» و شاعر گفته است :

خُذِ الْعَفْوَ مَنِّي تَسْتَدْعِي مَوَدَّتِي

و لَا تَنْطِقِي فِي سَوْرَتِي حِينَ أَغْضِبُ

«ای زن ! در وقتیکه حال من ساکن و آرام است با تساهل و نرمی من معامله کن ، که در اینصورت محبت و مودت دائمی مرا جلب خواهی نمود ؛ و با من سخن مگو و تقاضای امری را منما در وقتیکه در حال من ، خشم شدت دارد.»

و عُرْفٌ به معنی جمیل و معروف است . و معنی وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ آنستکه : با سفیهان مانند سَفَهَشَان معامله مکن ، و با آنها ممارات و مجادله منما ؛ و بردباری کن و از بدیهایشان درگذر و اغماض نما .

و گفته شده است : چون این آیه نازل شد ، رسول خدا از جبرئیل پرسید . گفت : نمی دانم ؛ تا پرسم ! رفت و برگشت و گفت : يَا مُحَمَّدُ ! إِنَّ رَبَّكَ أَمَرَكَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ ، وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ ، وَ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ !

«ای محمد ! پروردگارت به تو امر میکند که : بپیوندی با هر کس که با تو میگسلد ، و بدهی به هر کس که تو را محروم میکند ، و آسان بگیری با هر کسی که ستمی بر تو روا داشته است.»

و از جعفر صادق است که : خداوند پیامبرش را به مکارم اخلاق فراخوانده است ؛ و در قرآن آیه ای که جامع مکارم اخلاق باشد غیر از این آیه نداریم.»^۱

۱- تفسیر «کشاف» طبع اول مصر ، ج ۱ ، ص ۳۶۴ ؛ و عین این مطلب را مقدس اردبیلی در «آیات الأحکام» ص ۳۹ از زمخشری در «کشاف» نقل کرده است .

باید دانست که زمخشری معنی دیگری را نیز برای عَفْوٌ به عنوان قیل ذکر کرده

ما در همین مجلد از کتاب ، روایتی را از ابن ابی‌الحدید از ابن قتیبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردیم که مضمون آنرا نیز کلینی در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند . و بعضی از عبارات آن این بود که :

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْأَنْجَبَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَ طَعْمُهَا طَيِّبٌ ؛ وَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَ لَا رِيحَ لَهَا .^۱

«مثل مؤمنی که قرآن می‌خواند ، مثل ترنج است که هم طعم و هم بویش نیکوست ؛ و مثل مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مثل خرماس است که طعمش نیکوست ولیکن بو ندارد.»

از این عبارت استفاده میشود که مؤمن عالم به قرآن ، دارای نور و تراوشات جان‌بخش ، و عارف بر طُرُق سیر و سلوک و راههای وصول به حضرت معبود ، و موانع و سدهای این راه و طریق رفع موانع و وصول به مقصود است .

و این همان خصوصیتی است که حضرت از آن تعبیر به بوی خوش نموده‌اند . به خلاف شخصی که بواسطه عمل خود و دستگیری امام و ولی ، به مرحله ایمان رسیده و جانش شیرین شده است ؛ ولی چون از راه سیر و سلوک ، و طریق وصول ، و رفع موانع و خطرات و خاطرات شیطانی ، و الهامات ربّانی ، و راه تمیز بین نفع الهی و نزع ابلیس اطلاع ندارد ، لذا فائده‌ای نمی‌تواند

⇐ کرده‌است ، و چون ضعیف بود مادر متن نیاوردیم . و آن به معنی زیادتی است ؛ یعنی زیادی و آنچه را که از صدقاتشان آسان است آنرا از مردم بگیر ! و این آیه ، قبل از نزول آیه زکوة است ؛ اما چون آن آیه نازل شد ، امر شد که طوعاً او کرهاً زکوة گرفته شود .

۱- «نور ملکوت قرآن» ج ۳ ، بحث پنجم ، ص ۱۴

برساند ، دستگیری نمی‌تواند بنماید ، رهبر جمعیتی بسوی خدا نمی‌تواند بشود.

و محصل کلام : وجود او لازم است و متعدی نیست ؛ هرچه خوبست برای خود اوست ، و تراوشی به غیر نمی‌تواند بنماید .

چون قرآن ، کتاب نفس بشر را ورق میزند و غرائز و صفات او را کاملاً بررسی می‌نماید ، و مُنجیات و مُهلکات وی را خوب می‌فهمد ، و از لشگریان و جنود نفس اماره و إبلیس ، و طریق مغلوب کردن آنها ، و طریق تقویت و تعدیل و استقامت غرائز رحمانی ، و سرمایه‌های خدادادی کاملاً مطلع است .

اصولاً قرآن کتاب تعلیم و تربیت ، و نجات دهنده از جهان بهیمنیت بسوی ذروه اعلای مقام قرب و انسانیت است . لذا عارف به قرآن یک نحو مزایای روشن بینی و تربیتی دارد که در غیر او از مؤمنینی که به درجه یقین و خلوص نرسیده‌اند نمی‌باشد .

و لهذا ارباب سلوک و استادان مقام طریقت ، از شرائط حتمیه رهبر و استاد را علم به احکام شریعت و سنت محمدی شمرده‌اند ؛ و این همان علم به قرآن است که در احکام ، و سنت ، و ولایت ، متجلی است .

و بر این اساس است که خداوند علیّی چون میخواهد تمام افراد بشر را دارای خصوصیت عرفانی و توحیدی و مقامات روحی و معنوی کند ، امر به قرائت و تلاوت قرآن و تدبّر و تفکر در آیات الهی نموده است .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است : **أَفْضَلُ عِبَادَةِ أُمَّتِي**

قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ .^۱

«با فضیلت ترین عبادت امت من ، قرائت قرآن است.»

۱- «المحجة البيضاء» ج ۲ ، ص ۲۱۰ ؛ نقل از غزالی به روایت عامیه .

و نیز از آنحضرت است: **خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ**.^۱ او ۲
 «بهترین فرد از افراد شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد، و به دیگران یاد
 بدهد.»

و در «کافی» با اسناد خود نقل میکند از فضیل بن یسار از حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام:

۱- «المحجّة البيضاء» ج ۲، ص ۲۱۰؛ نقل از غزالی به روایت عامّیه.
 ۲- قاضی قضاعی در شرح فارسی «شهاب الأخبار» که پیرامون کلمات قصار پیغمبر
 خاتم است؛ در ص ۱۱ و ۱۲، به شماره ۲۰ آورده است: «الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ».
 مصطفی گفت خواجه دو جهان هست هر درد را دوا قرآن
 «قرآن است که شفای درد است.» گویند که مصطفی علیه السلام این خبر بدان سبب گفت که
 قومی از اصحاب وی به جائی میرفتند، در راه به نزدیک قبیله‌ای رسیدند از عرب. فرود
 آمدند و از ایشان چیزی خواستند که بخورند؛ ایشان چیزی ندادند. ساعتی بر آمد، از آن قبیله
 شخصی بیرون آمد و اصحاب را گفت که: رئیس ما را مار گزیده است و سخت بی آرام شده
 است و بر زمین قرار نمیگیرد؛ به نزدیک شما چیزی باشد که بدان راحت وی باشد؟! از این
 جماعت اصحاب مردی گفت که: من افسونی میدانم که شفای وی میشود؛ ولیکن ما از شما
 مهمانی خواستیم ندادید! مرد گفت: هر که این رنج از وی بردارد [او را یک گله گوسفند به
 مزد میدهم].*

آن صحابی برخاست و به نزدیک مارگزیده آمد و فاتحه کتاب برخواند، و باد بر جای
 زخم دمید؛ مارگزیده در حال شفا یافت و بیارامید. گله گوسفند به مزد بدادند. جماعت
 اصحاب خواستند که قسمت کنند، خداوند افسون منع کرد و گفت: بیا تا به نزدیک مصطفی
 علیه السلام رویم، آن کنیم که رسول علیه السلام فرماید. چون به نزدیک رسول علیه السلام
 رفتند و حال باز گفتند، رسول علیه السلام فرمود که: قسمت کنید و مرا نیز نصیبی دهید! -
 این خبر دلیل است که هر آنچه به مزد آموزیدن ستانند، حلال باشد.»

* - سید جلال الدین ارموی محدث، در تعلیقه گوید: «عبارت میان دو قلاب از
 نگارنده است و اصل متن محو شده است.»

قَالَ : مَا يَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْكُمْ الْمَشْغُولَ فِي سُوقِهِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ ،
أَنْ لَا يَنَامَ حَتَّى يَقْرَأَ سُورَةَ الْقُرْآنِ فَتَكْتَبَ لَهُ مَكَانَ كُلِّ آيَةٍ يَقْرُؤُهَا عَشْرُ
حَسَنَاتٍ ، وَيُمَحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ !^۱

«چرا تاجران شما که در بازارشان مشغول کار هستید ؛ چون به خانه خودشان برمیگردند ، قبل از خوابیدن یک سوره از قرآن را نمی خوانند تا به عوض هر آیه ای که بخوانند ، در نامه عملشان ده حسنه نوشته شود و ده سیئه پاک شود!؟»

در «کافی» روایت میکند از عبدالله بن فضل نوفلی مرفوعاً که گفت :

مَا قَرَأْتُ الْحَمْدَ عَلَى وَجَعِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ .^۲

«من سوره مبارکه حمد را برای هیچ دردی هفتاد بار نخواندم ، مگر آنکه آن درد آرام گرفت.»

و نیز در «کافی» از معاویه بن عمار از حضرت صادق علیه السلام وارد است که گفت :

لَوْ قَرَأْتَ الْحَمْدَ عَلَى مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ ، مَا كَانَ
ذَلِكَ عَجَبًا .^۳

«اگر سوره حمد را بر مرده ای خواندی به مقدار هفتاد بار ، و پس از آن روح به کالبدش برگشت ، عجب نیست.»

و أيضاً در «کافی» با اسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که جابر به آنحضرت عرض کرد : إِنْ قَوْمًا إِذَا ذَكَرُوا شَيْئًا مِنْ الْقُرْآنِ أَوْ حَدَّثُوا بِهِ ، صَعِقَ أَحَدُهُمْ حَتَّى يُرَى أَنْ أَحَدَهُمْ لَوْ قُطِعَتْ يَدَاهُ أَوْ رِجْلَاهُ لَمْ يَشْعُرْ بِذَلِكَ !؟

۱ و ۲ و ۳ - «اصول کافی» ج ۲ ، به ترتیب : ص ۶۱۱ و ص ۶۲۳ و ص ۶۱۶

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! ذَاكَ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ مَا بِهِذَا نُعْتُوا! إِنَّمَا هُوَ اللَّيْنُ
وَالرِّقَّةُ وَالذَّمْعَةُ وَالْوَجَلُ.^۱

«جمعی هستند که چون خودشان از قرآن چیزی را بگویند یا برای آنان گفته شود، مدهوش روی زمین می افتند بطوریکه اگر فرضاً دو دستشان و یا دو پایشان را قطع کنند ادراک نمیکنند!»

حضرت فرمود: سبحان الله! این حال از شیطان است؛ مؤمنین در وقت خواندن قرآن و یا شنیدن آن، در کتاب خداوند متعال، بدین صفات توصیف نشده اند! بلکه قرآن موجب نرمی و رقّت دل، و اشک، و ترس می گردد. یعنی صفات قاریان قرآن را خدا در قرآن به صَعَقَةٌ (مدهوشی و غش) توصیف ننموده است؛ و اگر چنین حالی بر آنان رخ دهد، ناشی از قصور ظرفیت و عدم تحمل آنهاست که در اینصورت شیطان غلبه دارد. خداوند قاریان کتابش را با حلقه زدن اشک در چشم، و جاری شدن آن، و خشیت الهی، و رقّت و نرمی دل توصیف نموده است.

از کتاب «کافی» از إسحاق بن عمّار روایت است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز را با مردم بجای آورد. و نظرش افتاد به جوانی که نشسته بود، و چرت و پینکی وی را گرفته، سرش را به پائین می آورد؛ رنگش زرد و جسمش نحیف و لاغر و چشمانش در سرش فرو رفته بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت:

كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟! «ای فلان! حالت چطور است؟!»

قَالَ: أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا!

۱- «اصول کافی» ج ۲، ص ۶۱۷

«پاسخ داد: حالم اینطور است ای رسول خدا، که در حال یقین میباشم!»
 فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] مِنْ قَوْلِهِ، وَقَالَ لَهُ:
 إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً؛ فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ!؟

«رسول خدا از جوابش به شگفت آمد، و به او گفت: هر یقینی حقیقتی دارد؛ حقیقت یقین تو چیست؟!»

فَقَالَ: إِنَّ يَقِينِي - يَا رَسُولَ اللَّهِ - هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَاسْهَرَ لَيْلِي وَ
 أَظْمَأَ هَوَا جِرِي، فَعَزَفْتُ أَنْفُسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ
 رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَحُسْبِرَ الْخَلَائِقُ لِدَلِكِ وَأَنَا فِيهِمْ!
 وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ عَلَيَّ
 الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ. وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ
 مُضْطَرِّحُونَ. وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي.

«جوان گفت: یقین من است - ای رسول خدا - که مرا به حزن و اندوه
 فکنده است، و خواب شب را از چشمم ربوده، و روزهای گرم را در حال روزه و
 عبادت بر من آورده است، بطوریکه نفس من از دنیا و آنچه در دنیاست، بیرون
 رفته و پهلوی تهی نموده و برکنار نشسته است. و گویا من نگاهم به عرش
 پروردگارم افتاده است که برای حساب خلایق برپا شده و خلایق برای حساب
 محشور گردیده‌اند، و من هم در میان آنها هستم!

و گویا می بینم اهل بهشت را که در آن متنعم میباشند، و با یکدیگر به رفت
 و آمد و سخن مشغولند، و بر روی نیمکت‌ها تکیه داده‌اند. و گویا من می بینم
 اهل آتش را که در میان آن معذب میباشند، و صیحه و فریاد می‌زنند. و گویا من
 می شنوم صدای شعله‌ور شدن و بالاگرفتن آتش را که در گوشهای من دوران

۱- عَزَفْتُ نَفْسَهُ عَنِ الشَّيْءِ: زَهَدْتُ فِيهِ؛ وَ عَزَفْتُ نَفْسَهُ عَنِ كَذَا: مَنَعَهَا عَنْهُ.

دارد!»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ . ثُمَّ قَالَ لَهُ : الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ !

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این بنده ای است که خدا دل او را به نور ایمان روشن گردانیده است. و سپس به آن جوان گفت: بر این حالی که داری پایدار باش!»

فَقَالَ الشَّابُّ : ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ : أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ . فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] ؛ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْتَشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ ، وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ .^۱

«جوان گفت: ای رسول خدا! از خدا برای من بخواه که شهادت همراه تو را روزی من کند!

رسول خدا برای او دعا کرد. خیلی طول نکشید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از غزواتش، برای جنگ بیرون رفت، و بعد از نه نفر که به شهادت رسیدند، او شربت شهادت نوشید؛ و او دهمین نفر از ایشان بود.»

در بعضی از روایات، نام این جوان را زَیْد آورده اند.^۲ و ملای رومی در کتاب «مثنوی» فرماید:

۱- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۷۳۳

۲- در روایات خاصه نام وی را حَارِثَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ التُّعْمَانِ آورده اند («معانی الأخبار» ص ۱۸۷؛ و «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۲۴۶) ولی ملای رومی در «مثنوی» آنرا به نام زَیْد آورده است.

گفت پیغمبر صباحی زید را: كَيْفَ أَصْبَحْتَ اى رفیق با صفا
گفت: عَبْدًا مُؤْمِنًا باز اوش گفت: كو نشان از باغ ایمان گر شکفت؟!
تا آنجا که می‌رسد و میگوید:

جمله را چون روز رستاخیز من فاش می‌بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم یا فرو بندم نفس؟ لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس!^۱
اینها مسلمان مؤمن و مؤقنی بودند که با خدا تکلم داشتند. آیات قرآن چون
کلام خداست، در روح آنها می‌نشست، و از باطن و ضمیرشان هزاران
راز و نیاز و مناجات و گفتگو و غلغله بود.

و محدث کاشانی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است
که: چون قاری قرآن مرور کند به «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»
بگوید: لَبَّيْكَ رَبَّنَا.

و چون سوره وَ الشَّمْسِ را ختم کند، بگوید: صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ
رَسُولُهُ.

و چون بخواند: ءَآلِلَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ بگوید: اللَّهُ خَيْرٌ، اللَّهُ أَكْبَرُ.
و چون بخواند: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بگوید: كَذِبَ الْعَادِلُونَ
بِاللَّهِ.

و چون بخواند: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ و شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ، سه مرتبه تکبیر (اللَّهُ أَكْبَرُ) بگوید.

و چون فارغ شود از سوره إخلاص، بگوید: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي.
و روایت شده است پس از آیه: فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ بگوید:
اللَّهُ رَبَّنَا.

۱- «مثنوی معنوی» اواخر جلد اول، از طبع میرخان، ص ۹۲

و پس از اَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدْرِ عَلِيٍّ اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بگوید :
سُبْحَانَكَ بَلِي .

و پس از اءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ بگوید : بَلْ اَنْتَ
اللَّهُ الْخَالِقُ .

و پس از اءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْزَارِعُونَ بگوید : بَلْ اَنْتَ
اللَّهُ الزَّارِعُ .

و پس از اءَأَنْتُمْ اَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ بگوید : بَلْ اَنْتَ
اللَّهُ الْمُنْشِئُ .

و پس از قوله عزوجل : فَبِأَيِّ اءَالَاءِ رَبِّكُمْ اَتُكذَّبَانِ بگوید : لَا بِشَيْءٍ مِنْ
ءَالَاءِكَ رَبِّ اُكذَّبُ .

و همچنین غیر از اینها که ظاهراً میتوان این حکم را به هر جای مناسب
سرایت داد و جمله مناسب را ادا نمود.^۱

و أيضاً محدث کاشانی از «إحياء العلوم» نقل کرده است که : حذیفه
گفت :

من با رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم نماز گذاشتم ، و در آن به
خواندن سوره بقره مبادرت جست ، و به هر آیه عذابی که مرور می نمود ، از آن
به خدا پناه می برد ؛ و به هر آیه رحمتی که مرور میکرد ، از خداوند آنرا طلب
می نمود ؛ و به هر آیه ای که در آن ذکری از تنزیه و تقدیس خداوند بوده و از آن
مرور میکرد ، تسبیح خدا را بجای می آورد .

و چون فارغ شد ، همان فقره از دعائی را که در ختم قرآن می خواند ،
قرائت نمود :

۱- «المحجّة البيضاء في تهذيب الإحياء» ج ۲ ، ص ۲۲۸ و ۲۲۹

اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِالْقُرْآنِ ، وَ اجْعَلْهُ لِي إِمَامًا وَ نُورًا وَ هُدًى وَ رَحْمَةً .
اللَّهُمَّ ذَكِّرْنِي مِنْهُ مَا نَسِيتُ ، وَ عَلَّمْنِي مِنْهُ مَا جَهَلْتُ ، وَ ارْزُقْنِي
تِلَاوَتَهُ عَآنَاءَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ، وَ اجْعَلْهُ حُجَّةً لِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ .^۱

«بار پروردگار من! به سبب قرآن بر من رحم کن، و آنرا برای من امام و نور و هدایت و رحمت قرار ده. بار پروردگار من! بیاد من بیاور آنچه را که از قرآن فراموش کرده‌ام! و بیاموز به من از آن، آنچه را که نیاموخته‌ام! و مرا روزی کن تا آنرا در اوقات مختلف شب و روز تلاوت نمایم، و آنرا حجت برای من گردان ای پروردگار جهانیان!»

و ایضاً افاده نموده است که: در قرآن پانزده سجده است که چهارتای از آن واجب است و آنها را عَزَائِمُ گویند، و بقیه آنها مستحب است. و در سوره حجّ دو سجده وارد شده است.

و اقلّ سجده آنست که فقط پیشانی بر زمین بگذارد؛ و اکمل آن اینست که: مراعات شرائط سجده نماز را بنماید، از ستر عورت، و رو به قبله بودن، و طهارت لباس و بدن از خبث و حَدَث، و تکبیر، و سجده بر اعضای سبعة، و دعا کردن در حال سجده، و تکبیر دیگر پس از سر برداشتن از آن. و وقت سجده فوری است و به مجرد اتمام آیه سجده باید آنرا بجای آورد.^۲ و اگر کسی تأخیر اندازد، از ذمه او ساقط نمیشود. و در روایت صحیح

۱- همان مصدر، ص ۲۲۷

۲- مثلاً در سورهٔ اسراء، آیه‌ای که موجب سجده در آنست آیه ۱۰۷ است: قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ سُجَّدًا. ولیکن چون دو آیه بعد از این، عطف بر این آیه است و تمامیت کلام به اتمام جمله معطوف است، لهذا باید آن دو آیه را قرائت کرد: وَ يَقُولُونَ سُبْحٰنَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَ يَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا، آنگاه در اینجا به سجده افتاد.

از حضرت صادق علیه السلام وارد است که :

إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَقْرَأُ السَّجْدَةَ فَيَنْسَاهَا حَتَّى يَرْكَعَ وَيَسْجُدَ ؟
قَالَ : يَسْجُدُ إِذَا ذَكَرَ ؛ إِذَا كَانَتْ مِنَ الْعَزَائِمِ ^۱ .

«از آنحضرت درباره مردی پرسیدند که آیه سجده را در نماز خواند و فراموش کرد سجده اش را بجا بیاورد تا اینکه رکوع و سجده نمود ؟ حضرت فرمود : آن آیه اگر از عزائم است ، هر وقت یادش آمد سجده را انجام دهد.»
و سوره های سجده دار واجب که گفتیم چهارتا هستند و آنها را عزائم ^۲ نامند ، عبارتند از :

أَوَّلُ : الْمَ سَجْدَةَ : سوره سی و دوم ، آیه پانزدهم :
إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ .

«فقط ایمان به آیات ما کسانی می آورند که چون آنان را متذکر به آیاتمان کنند ، باروی خود بر خاک به سجده بیفتند و پروردگارشان را با حمدش تسبیح کنند ؛ و بلندمنش و خودپسند و مستکبر نباشند.»

دَوِّمٌ : حَم فَصَّلَتْ : سوره چهل و یکم ، آیه سی و هفتم :
وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ
لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ .

«واز آیات و علائم توحید خداوند ، شب و روز ، و خورشید و ماه است .
شما خورشید و ماه را سجده نکنید ؛ سجده کنید خداوند را : آنکه آنها را خلق

۱- «المحجة البيضاء» ج ۲ ، ص ۲۲۶ و ۲۲۷

۲- در «خصال صدوق» ج ۱ ، ص ۲۵۲ ، با سند متصل خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که : إِنَّ الْعَزَائِمَ أَرْبَعٌ : أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ، وَ النَّجْمُ ، وَ تَنْزِيلُ السَّجْدَةِ ، وَ حَمَّ السَّجْدَةِ .

نموده است؛ اگر شما اینطور هستید که خدا را پرستش میکنید!»

سوم: وَ النَّجْمِ: سوره پنجاه و سوم، آیه شصت و دوم:
فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا.

«پس برای خداوند سجده کنید، و او را پرستید!»

چهارم: عَلَقَ: سوره نود و ششم، آیه نوزدهم:
كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ.

«أبدأ اینچنین نیست که ابوجهل پنداشته است: تو را با زجر و عقوبت از مسیرت برگرداند؛ از او اطاعت و پیروی مکن، و سجده خدای خود را بجای آور، و به او تقرب جوی و نزدیک شو!»^۱

۱- و اما آیه‌هایی که در آنها سجده مستحبّ می‌باشد، یازده مورد است:

اول: آیه آخر، از سوره ۷: الأعراف: **إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يُسْجُدُونَ.**

دوم: آیه ۱۵، از سوره ۱۳: الرعد: **وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ.**

سوم: آیه ۴۹، از سوره ۱۶: النحل: **وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.**

چهارم: آیه ۱۰۷، از سوره ۱۷: الإسراء: **قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ سُجَّدًا.**

پنجم: آیه ۵۸، از سوره ۱۹: مريم: **أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ ءَادَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَءِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا.**

ششم: آیه ۱۸، از سوره ۲۲: الحج: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النَّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.**

⇨

در این سجده ذکر خاصی واجب نیست، و بهتر است گفته شود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
عُبُودِيَّةً وَ رِقًّا؛ سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعْبُدًا وَ رِقًّا، لَا مُسْتَنْكِفًا وَ لَا مُسْتَكْبِرًا،
بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ.

باید دانست که: این سجده تلاوت را که انسان در نماز بجای می آورد، موجب بطلان نماز نمی شود. زیرا از زیادتیه هائیکه نص بر جواز آن وارد شده است، خواه نماز واجب باشد و خواه مستحب، و خواه از سجده های سور عزائم باشد و یا از سجده های مستحبیه.

و لطف عجیبی دارد، بالأخص در نماز شب، از این سور و آیات خوانده شود؛ و شخص مُصلی ناگهان یکباره خود را بر خاک افکند و سجده را بجای آورد، و سپس برخیزد و نماز را از همانجائی که مانده است ادامه دهد.

اصحاب خاص رسول خدا و حواریون امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام اینطور بوده اند که: در وقت نمازهای خود، اولاً قرآن

هفتم: آیه ۷۷، از سوره ۲۲: الْحَجَّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَ أَسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ أَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

هشتم: آیه ۶۰، از سوره ۲۵: الفرقان: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا.

نهم: آیه ۲۵، از سوره ۲۷: النمل: أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ.

دهم: آیه ۲۴، از سوره ۳۸: ص: قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ.

یازدهم: آیه ۲۱، از سوره ۸۴: الانشقاق: وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْءَانُ لَا يَسْجُدُونَ.

را بسیار، و با حالت حُزن، با صدای خوش میخواندند. و ثانیاً نظیر همین پاسخگوئی‌ها و مکالمات با حضرت حقّ جلّ سبحانه، و نظیر همین سجده‌ها در اعلا در جات روحی از آنها مشاهده می‌شد؛ و خدا میدانند که در درون خود چه ربط و رابطه‌ای با خدا داشته‌اند.

اینها بودند که با این ایمان و ایقان و سرمایه‌های درونی و عزّت نفس و جهاد و مجاهدۀ در راه خدا، عَلم اسلام را برافراشتند. حقیقۀ انسان نمی‌تواند به عمق مطلب برسد، و عظمت و اُبّهت این نفوس زکیّه مرضیّه تلاوت کننده و حامل قرآن را چنان که باید تصوّر کند.

داستان **عمّار یاسر** که حامل قرآن بود؛ پیرمرد نود و چهارساله را شنیدیم که چگونه عاشق‌وار همچو پروانه برگرد شمع جمال امیرالمؤمنین علیه السّلام دور می‌زند، و در معرکه خونین صفین پیکرش در اثر شمشیر دشمن حقّ، به روی زمین می‌افتد.

حبیب بن مظاهر اسدی کوفی: پیرمرد فرتوت قاری قرآن، فقیه اهل بیت بود؛ چون در راه اعلا قرآن در معرکه کربلا پیکرش بر روی زمین افتاد، حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود:

لِلَّهِ دَرْكٌ يَا حَبِيبُ! تو همان بودی که در هر شب یک ختم قرآن می‌نمودی!^۱

بدون شک اینان بعضی از مراتب عالیّه قرآن را واجد بوده‌اند و حقائقش را مسّ نموده بودند.

حضرت سید الشهداء: **حسین علیه السّلام** فرموده‌اند: **كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَافِ وَالْحَقَائِقِ؛**

۱- «منتهی الآمال» ج ۱، ص ۲۶۳

فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ ، وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ ، وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ ، وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .^۱

«کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق؛ عبارت آن متعلق به عامه مردم است، و اشارت آن برای خواص آنها، و لطائف آن برای اولیای حضرت حق سبحانه و تعالی است، و حقائق آن برای پیغمبران و راه یافتگان به مقام وحی و الهام است.»

در «کافی» محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود روایت میکند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام: إِنَّهُ قَالَ: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ، ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ؛ غَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ.^۲

«حضرت فرمود: هیچکس را چنین توان و تحملی نیست که بتواند ادعا کند که تمام قرآن، چه ظاهرش و چه باطنش را داراست؛ غیر از اوصیای حضرت ختمی مرتبت.» (امیرالمؤمنین و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری تا امام زمان عجل الله فرجه الشریف، مقام وصایت را تحمل نموده‌اند و حافظ و پاسدار قرآنند.)

و نیز در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ.^۳ «بلکه قرآن، عبارت است از ادله روشن و نشانه‌های آشکار حق متعال، در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است.» وارد است که گفته‌اند: مقصود ائمه طاهرين میباشد.

۱- «جامع الأخبار» باب ۲۱، ص ۴۸ و ۴۹

۲- مقدمه دوم تفسیر «صافی» طبع گراوری، ج ۱، ص ۱۲، به نقل از «کافی»

۳- صدر آیه ۴۹، از سوره ۲۹: العنکبوت

و نیز از «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایتست که

فرموده‌اند :

نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ؛ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ .^۱

«ما هستیم که راسخین در علم میباشیم ؛ و ما هستیم که تأویل قرآن را

میدانیم.»

و نیز از عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که

فرموده‌اند :

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قُطْبَ الْقُرْآنِ وَقُطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ ،
عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ مُحْكَمُ الْقُرْآنِ ، وَبِهَا نَوَّهَتْ الْكُتُبُ ، وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ .
وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ] أَنْ يُقْتَدَى
بِالْقُرْآنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ] . وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ
فِي آخِرِ حُطْبَةِ حَظَبِهَا : إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ ، وَ الثَّقَلَ
الْأَصْغَرَ .

فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي ، وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي ؛

فَاخْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا .^۲

«خداوند تعالی ، ولایت ما اهل بیت را قطب و محور و مدار قرآن قرار

داده است ، و قطب و محور و مدار جمیع کتابهای آسمانی قرار داده است . بر

ولایت ماست که محکمت قرآن دور می‌زند و استناد دارد ، و کتب آسمانی به

ولایت ما اعلان کردند ، و ایمان مردم بواسطه ولایت ماست که پیدا می‌شود و

متحقق میگردد .

۱- همان مصدر

۲- همان مصدر ، به نقل از «تفسیر عیاشی»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که به قرآن و آل محمد اقتداء شود، و این امر آنجا بود که در آخرین خطبه ای که ایراد فرمود گفت: من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر را باقی میگذارم: یکی متاع گرانقدر بزرگتر، و دیگری متاع گرانقدر کوچکتر.

اما متاع بزرگتر کتاب خداست؛ و اما متاع کوچکتر عترت من: اهل بیت من است. بنابراین بر شما حتم و لازم است که مقام و شخصیت و نبوت و ولایت و حقیقت و اثر مراد در آن دو حفظ کنید (که وجود من پس از من، در آن دو تا متجلی است) و شما تا هنگامیکه به آنها تمسک جستهاید، ابداً گمراه نمی شوید.»

و این واقعیت به جهت آنستکه ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین، علم بر حقائق قرآن دارند؛ و نفس شریفشان، در عوالم ذات و صفات و اسماء، و کیفیت نزول ملئکه، و تقدیرات و تدبیرات در عوالم کثرت بدست آنها، راه داشته و متحقق به آن معانی شده اند.

بنابراین، آنان حقیقت قرآنند. همچنانکه در کتاب «امالی» شیخ طوسی از اُمّ سلمة حدیث میکند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می گفت:

إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ ، وَالْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ ؛ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ .^۱

۱- «سفينة البحار» ج ۲، ص ۴۱۴؛ و در پاورقی ص ۱۱۶، از کتاب «شيعه در اسلام» علامه طباطبائی قدس سره، پس از نقل این حدیث گوید:

«این روایت با ۱۵ طریق از عامه، و ۱۱ طریق از خاصه نقل شده است، و اُمّ سلمة و ابن عباس و أبوبکر و عائشة، و علی علیه السلام و أبوسعید خدری، و أبولیلی و أبوایوب انصاری از راویان آن هستند. («غایة المرام» بحرانی، ص ۵۳۹ و ۵۴۰)»

«تحقیقاً و محققاً علی بن ابی طالب با قرآن است، و قرآن با علی بن ابی طالب است؛ و این دو تا یعنی علی و قرآن از یکدیگر جدا نمیشوند تا زمانیکه بر حوض کوثر بر من وارد شوند.»

و بنا بر آنچه گفته شد، معانی اخباری که دلالت دارند که تمام قرآن درباره آنها و اعدائشان، و فرائض و سنن وارد شده است واضح میگردد. همچنانکه از «تفسیر عیاشی» و «کافی» با اسناد خود از اصبح بن نباته نقل است که گفت: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که میگفت:

نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثْلَانًا: ثُلُثٌ فِینَا وَ فِی عَدُوِّنَا، وَ ثُلُثٌ سُنَّنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ ثُلُثٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْکَامٌ.^۱

«قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک بخش از آن درباره ما و درباره دشمن ماست، و یک بخش دیگر در سنن و منالهاست، و بخش سوم در واجبات و احکام است.»

که منظور تأویلات قرآن است که درباره آن حضرات مقدسه اهل بیت و دشمنان اهل بیت که در حقیقت دشمنان حق و دشمنان ایمان و اسلام میباشند، نازل شده است.

و این معنی حتماً از طریق تأویل، و پی بردن به حقائق قرآن، و بازگشت ظواهر به آن بواطن بدست می آید.

۱- تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۱۴، مقدمه سوم، به نقل از «کافی» و «تفسیر عیاشی»؛ و در «ینایع الموده» طبع اسلامبول، ص ۱۲۶ گوید: «در کتاب «مناقب» از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که گفت: نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَیْ أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ فِینَا، وَ رُبْعٌ فِی عَدُوِّنَا، وَ رُبْعٌ سُنَّنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ رُبْعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْکَامٌ؛ وَ لَنَا کَرَامِ الْقُرْآنِ.»

و این روایت اخیراً را فیض در مقدمه سوم تفسیر «صافی» طبع گراوری، ج ۱، ص ۱۴، از عیاشی ذکر کرده است.

و در این باره ، روایات بسیار است . حتی جماعتی از اصحاب کتابهای در تأویل قرآن تصنیف نموده‌اند ، و احادیثی که از ائمه علیهم السلام در تأویل یکایک آیات ، چه راجع به خود امامان علیهم السلام و چه راجع به شیعیان آنها و چه راجع به دشمنان آنهاست ، بر ترتیب سُور و آیات قرآن جمع‌آوری کرده‌اند .

علامه محدث فیض کاشانی **أَعْلَى اللّٰهُ رُتَبَتَهُ** میگوید : من یکی از آن کتب را بدست آوردم ، قریب به بیست هزار بیت بود .^۱ اینک ما چند مورد از این موارد را بیان میکنیم تا واقعیت امر روشن شود :

کَلِمَتِي در کتاب «کافی» از حضرت امام محمد باقر علیه السلام درباره گفتار خداوند تعالی :

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ .^۲

«قرآن را روح الامین با زبان عربی آشکار ، بر قلب تو فرود آورد ؛ برای آنکه از بیم دهندگان مردم به سوی خدا بوده باشی!»

روایت کرده است که فرمود : **هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .^۳**
و نیز در «تفسیر عیاشی» از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام است که چون ابن حنظله میگوید : از معنی این آیه پرسیدم :

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ .^۴
«بگو ای پیامبر ! خداوند و کسی که در نزد وی علم کتاب است ، کفایت

۱- تفسیر «صافی» طبع گراوری ، ج ۱ ، ص ۱۴ ، مقدمه سؤم

۲- آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵ ، از سوره ۲۶ : الشُّعْرَاء

۳- همان مصدر

۴- ذیل آیه ۴۳ ، از سوره ۱۳ : الرَّعْد

میکنند که گواه و شاهد در میان من و شما بوده باشند!»
قَالَ: فَلَمَّا رَأَى أَنِّي اتَّبَعْتُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْكِتَابِ، قَالَ: حَسْبُكَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا، فَهُوَ فِي الْأُمَّةِ؛ عُنُوبًا بِهِ! ١
 «ابن حنظله گفت: چون حضرت مرا دید که پی جوئی این را و اشباه این را از کتاب خدا میکنم فرمود: کافی است برای تو که بدانی: آنچه در کتاب خداست از فاتحه‌اش تا خاتمه‌اش، همه آنها مثل همین آیه‌ای که عنوان نمودی میباشد؛ و همه راجع به ائمه علیهم السلام نازل شده، و مقصود و مراد، آنها هستند.»

و از «تفسیر عیاشی» از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که: **قَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ، فَانْحَنُ هُمْ؛ وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى، فَهَمَّ عَدُوْنَا. ٢**

«فرمود: ای ابا محمد! اگر شنیدی که خداوند در این اُمت گروهی را به خیر یاد میکند، آن گروه ما هستیم؛ و اگر شنیدی گروهی را از این اُمت که مرده‌اند به زشتی یاد میکند، آنان دشمنان ما هستند.»

شیخ طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه مبارکه:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. ٣

«اینست و جز این نیست که تو ای پیغمبر! ترساننده هستی؛ و خداوند

برای هر قومی یک راهنما و هادی مقرر داشته است.»

نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **أَنَا الْمُنذِرُ؛ وَ عَلَيَّ**

١- همان مصدر، ص ١٤ و ١٥

٢- همان مصدر، ص ١٤

٣- ذیل آیه ٧، از سوره ١٣: الرَّعْد

الْهَادِي مِنْ بَعْدِي . يَا عَلِيُّ ! بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ .^۱

«من بیم دهنده و ترساننده هستم؛ و علی بن ابی طالب پس از من هادی و راهنماست . ای علی! تو هستی که بواسطه تو راه یافتگان به سوی خدا، راه خود را می یابند؛ و در آن راه گام می نهند.»

و از ابوالقاسم حَسْكَانِي در کتاب «شواهد التنزيل» با إسناد خود از ابراهیم بن حکم بن ظهیر از پدرش از حکم بن جبیر از ابو برده [برزه] اسلمی روایت نموده است که:

دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالطَّهْوَرِ ، وَعِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِ عَلِيٍّ - بَعْدَ مَا تَطَهَّرَ - فَالزَّمَهَا بِصَدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» . ثُمَّ رَدَّهَا إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ ، ثُمَّ قَالَ : «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» .

ثُمَّ قَالَ : إِنَّكَ مَنَارَةٌ الْأَنْامِ ، وَغَايَةُ الْهُدَى ، وَآمِيرُ الْقُرَى ! وَ أَشْهَدُ عَلِيَّ ذَلِكَ أَنْكَ كَذَلِكَ .^۲

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که علی بن ابی طالب در نزد او بود آب وضو طلب کرد، و پس از آنکه وضو گرفت، دست علی را گرفت و بر سینه خود گذاشت و گفت: «تو ترساننده و بیم دهنده هستی». سپس دست علی را بر گردانده و به سینه خود علی گذاشت و گفت: «و از برای هر گروهی، راهبر و راهنمائی است.»

و پس از آن گفت: تو منار و محل هدایت و راهنمائی تمام افراد بشری! و تو غایت و نهایت هدایتی! و تو امیر و سالار شهرهائی! و من گواهی بر این میدهم که تو اینچنین میباشی!»

۱ و ۲- تفسیر «مجمع البيان» طبع صیدا، ج ۳، ص ۲۷۸ و ۲۷۹

در تفسیر «صافی» در تفسیر آیه مبارکه: **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** «بار پروردگارا! ما را به راه راست هدایت کن!» از کتاب «معانی الأخبار» شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت است که:

و هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ؛ وَ هُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الآخِرَةِ. فَأَمَّا الصِّرَاطُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهُدَاهُ، مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الآخِرَةِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا، زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الآخِرَةِ، فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

«صراط مستقیم و راه راست که در آیه **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** وارد است، طریق به سوی معرفت خداست. و آن صراط بر دوگونه است: صراطی است در دنیا، و صراطی است در آخرت.

اما آن صراطی که در دنیا است، عبارت است از امام واجب الإطاعة؛ هر کس وی را شناخت و در دنیا از او پیروی نموده، در سایه هدایت او آرمید و به گفته او عمل کرد، از آن صراطی که عبارت است از پل و جبری بر روی جهنم عبور خواهد نمود. و هر کس وی را در دنیا نشناخت، گامش در وقت عبور از صراط در آخرت می لغزد و در آتش دوزخ سقوط می نماید.»

بنابراین، مُفَاد و مراد احادیثی که می فهماند: صراط در این آیه صراط علی بن ابی طالب است، و یا نفس مقدسه او یا ائمه، صراط مستقیم اند؛ خوب ظاهر می شود.

و در روایت دیگری است: **نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ**^۲. «ما فقط، صراط مستقیم می باشیم!»

۱ و ۲- تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۴، تفسیر سوره حمد

و در بعضی از احادیث است که: **هُوَ صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**^۱.
و از حضرت صادق علیه السلام وارد است که: **إِنَّ الصِّرَاطَ**
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۲. «صراط، خود امیرالمؤمنین علیه السلام
است.»

و این روایت یک معنی دقیق و عجیبی دارد. زیرا نمیگوید: صراط،
صراط امیرالمؤمنین است؛ بلکه میگوید: صراط، امیرالمؤمنین است، یعنی
نفس مقدّس آنحضرت و افعال و اقوال وی، خود صراط است.

در تفسیر آیه مبارکه:

وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ^۳.

«آسمان را پروردگار برافراشت، و ترازو را نهاد.»

از «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است
که فرمود:

السَّمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ؛ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ الْمِيزَانُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمَا؛ نَصَبَهُ لِخَلْقِهِ.

قِيلَ: أَلَا تَطْغَوْنَ فِي الْمِيزَانِ؟! قَالَ: لَا تَعْصُوا الْإِمَامَ!

۱- در «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی، ج ۱، حدیث ۹۲، بدین کیفیت آمده است:

عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - يَعْنِي الْبَاقِرَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] - فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ
أَشُقَّ عَلَيْكَ؛ فَإِنْ أَذْنَتَ لِي أَسْأَلُكَ؟ فَقَالَ: سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ! فَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ عَنِ الْقُرْآنِ؟ قَالَ:
نَعَمْ! قُلْتُ: قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ! قَالَ: صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَقُلْتُ: صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!

۲- تفسیر «صافی» ج ۱، ص ۵۴، تفسیر سوره حمد

۳- آیه ۷، از سوره ۵۵: الرَّحْمَن

قِيلَ : وَ أَقِيمُوا أَلْوَزْنَ بِالْقِسْطِ ؟! قَالَ : أَقِيمُوا الْإِمَامَ بِالْعَدْلِ !
 قِيلَ : وَ لَا تُخْسِرُوا أَلْمِيزَانَ ؟! قَالَ : لَا تَبْخُسُوا الْإِمَامَ حَقَّهُ وَ
 لَا تَظْلِمُوهُ !^۱

«مراد از آسمان ، رسول خداست که او را بلند مرتبه داشته و به سوی خود برد ؛ و مراد از ترازو و میزان ، امیر المؤمنین علیهما صلوات الله میباشد که او را بر خلقش قرار داد .

گفته شد : مراد از أَلَّا تَطْغَوْا فِي أَلْمِيزَانَ چیست ؟! فرمود : آنستکه عصیان امام را مکنید !

گفته شد : مراد از وَ أَقِيمُوا أَلْوَزْنَ بِالْقِسْطِ چیست ؟! فرمود : آنستکه امام را به عدالت برپا دارید !

گفته شد : مراد از وَ لَا تُخْسِرُوا أَلْمِيزَانَ چیست ؟! فرمود : آنستکه از حق امام کم نگذارید ، و به وی ستم روا مدارید!

و در تفسیر آیه مبارکه :

وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا .^۲

«ما در روز قیامت ، میزانهای عدالت را می نهیم ؛ بنابراین به هیچ کس

بهیچوجه ستمی نمی شود.»

از «کافی» و «معانی الأخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت است

که : چون از او راجع به این آیه سؤال شد ، فرمود : هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ .^۳

«ایشانند انبیای فرستاده شده از جانب خداوند ، و اوصیای انبیاء.»

۱- همان مصدر ، ج ۲ ، ص ۶۳۹

۲- صدر آیه ۴۷ ، از سوره ۲۱ : الْأَنْبِيَاءُ

۳- همان مصدر ، ص ۹۴

و در روایت دیگری است که: **نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ**.^۱

«ما هستیم میزان‌ها و ترازوهای عدلی که خداوند در روز قیامت نصب میکند، و اعمال بندگان را با آن می‌سنجد، و بنابراین به کسی ظلم نمی‌شود.»
و از حضرت صادق علیه السلام درباره معنی صراط، روایتی است که فرمود: **إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ وَالْحِجْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ**.^۲

«صورت نفس ناطقه و ملکوتی انسان، صراط مستقیم است به سوی هر خیری؛ و آنست پلی که میان بهشت و آتش کشیده شده است.»

با این دو نمونه معنی که ما در تفسیر **صراط** و **میزان** نمودیم، حقیقت معنی **تأویل** در تمام آیات که در شأن آنها و یا در شأن اعدائشان تأویل شده است واضح می‌شود. بنابراین، اولاً: تأویل در آیات حتماً لازم است؛ زیرا تأویل، مرجع و مفاد معنی ظاهری است و بدون آن، معنی و مراد از آیه دستگیر نشده است.

و ثانیاً: آیات جنبه عمومیت و کلیت خود را همیشه حفظ میکند؛ تا هر جا شائبه‌ای از معنی تأویل بوده باشد، آنجا را شامل شود. و روی همین منظور است که در آیات قرآن کریم، تصریح به اسم نشده است.

با این بیان خوب روشن شد که: چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام حقیقت قرآن است!

چه خوب می‌سراید **شیخ کاظم اُزری** در قصیده اُفیه خود رضوان الله الملك المتعالی علیه:

۱- تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۹۴

۲- همان مصدر، ج ۱، ص ۵۵

- يَا بْنَ عَمِّ الْمُصْطَفَى أَنْتَ يَدُ اللَّهِ
 الَّتِي عَمَّ كُلَّ شَيْءٍ نَدَاهَا (١)
 أَنْتَ قَرِئَانُهُ الْقَدِيمُ وَ أَوْصَا
 فُكَّ عَايَاتُهُ الَّتِي أَوْحَاهَا (٢)
 حَسْبُكَ اللَّهُ فِي مَنَائِرِ شَتَّى
 هِيَ مِثْلُ الْأَعْدَادِ لَا تَتَنَاهَى (٣)

تا آنکه میفرماید :

- أَنْتَ بَعْدَ النَّبِيِّ خَيْرُ الْبَرِيَا
 وَالسَّمَا خَيْرٌ مَا بِهَا قَمَرَاهَا (٤)
 لَكَ ذَاتُ كَذَاتِهِ حَيْثُ لَوْلَا
 أَنَّهَا مِثْلُهَا لَمَّا عَاخَاهَا (٥)
 قَدْ تَرَضَعْتُمَا بِثَدْيِي وَصَالٍ
 كَانَ مِنْ جَوْهَرِ التَّجَلَّى غِذَاهَا (٦)
 يَا عَلِيُّ الْمِقْدَارُ حَسْبُكَ لَا
 هَوْتِيَّةٌ لَا يُحَاطُ فِي عَلَيْهَا (٧)
 أَيُّ قُدْسٍ إِلَيْهِ طَبْعُكَ يَنْمَى
 وَالْمَرَاقِي الْمَقْدَسَاتُ ارْتَقَاهَا (٨)
 لَكَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ اللَّطْفِ صِيغَتْ
 جَعَلَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ فِدَاهَا (٩)
 هِيَ قُطْبُ الْمَكُونَاتِ وَ لَوْلَا
 هَا لَمَّا دَارَتْ الرَّحَى لَوْلَاهَا (١٠)
 لَكَ كَفٌّ مِنْ أَبْحُرِ اللَّهِ تَجْرَى
 أَنْهَرُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ جَدْوَاهَا (١١)

حُرَّتْ مَلَكًا مِنَ الْمَعَالِي مُحِيطًا

بِأَقَالِيمَ يَسْتَحِيلُ أَنْتَهَاها (۱۲)

تا آنکه میفرماید :

يَا أَخَا الْمُصْطَفَى لَدَى ذُنُوبٍ

هِيَ عَيْنُ الْقَدَى وَ أَنْتَ جَلَاها (۱۳)

كَيْفَ تَخْشَى الْعُصَاةُ بَلْوَى الْمَعَاصِي

وَ بِكَ اللّٰهُ مُنْقَذٌ مُّبْتَلَاها (۱۴)

لَكَ فِي مُرْتَقَى الْعُلَى وَ الْمَعَالِي

دَرَجَاتٌ لَا يُرْتَقَى أَدْنَاها (۱۵)^۱

۱- «دیوان اُزری» مطبوع با تخمیس آن ، ص ۱۵۱ ؛ ما مقداری از این ابیات را در دوره «معادشناسی» ج ۷ ، مجلس ۵۰ ، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ آوردیم و در تعلیقهُ آن ذکر نمودیم که : « شیخ کاظم اُزری تمیمی بغدادی متوفی در غزّه جمادی الأولى سنه ۱۲۱۱ هجریّه قمریّه ، مدّاح اهل بیت علیهم السّلام ؛ و در جلالت و بلاغت شعر او قصیده هائیه اش (لِمَنِ الشَّمْسُ فِي قُبَابٍ قُبَاها) کافی است که او را در ردیف شعرای درجه اول اهل بیت قرار دهد . و چنین حکایت شده است که : علامه بحرالعلوم او را تعظیم و تکریم می نمود ؛ چون با دشمنان به خوبی به مناظره می نشست . و از مرحوم آیه الله سیّد حسن صدر روایت شده است که او گفته است : قصیده هائیه اُزریّه بیش از هزار بیت بوده و در طوماری نوشته شده بود ، موربانه مقداری از آنرا خورده و بقیّه طومار بدست مرحوم آیه الله آقا سیّد صدر الدّین عاملی رسید ، و وی این مقدار از ابیات را که شیخ جابر کاظمی تخمیس کرده است از آن استخراج نمود .

صاحب «مستدرک الوسائل» در کتاب «شاخه طوبی» گفته است : علامه محقق شیخ محمد حسن صاحب «جواهر» تمنی می کرده است که : قصیده هائیه اُزری در دیوان عمل او نوشته گردد ؛ و به جای آن ، کتاب «جواهر» در نامه عمل اُزری نوشته شود ! (ملخص از «الکُنَى وَ الْأَلْقَاب» طبع صیدا ، ج ۲ ، ص ۱۹)

- ۱- ای پسر عموی مصطفی! تو آن دست خدا هستی که فیضان باران جود و بخشش آن ، تمام چیزها را فرا گرفته است!
- ۲- تو قرآن قدیم خدا هستی ، و اوصاف تو آیاتی است از آن ، که خدا به پیغمبرش وحی نموده است .
- ۳- برای تو خدا کافی است در صفات حمیده و خصال پسندیده‌ای که چون سلسله اعداد دارای نهایت نیست .
- ۴- بعد از پیغمبر تو بهترین مردم جهان هستی ؛ و بهترین کوكب آسمان ، دو کوكب خورشید و ماه آن است .
- ۵- ذات تو عیناً به مثابه ذات رسول الله است ؛ و اگر چنین نبود ، پیغمبر عقد برادری با تو نمی‌بست .
- ۶- تو و پیامبر ، هر دو از پستان وصال شیر خورده‌اید ؛ آن پستانی که غذا و نیروی آن از جوهر تجلی بود .
- ۷- ای علی! قدر و مقدار تو کافی است که از عالم لاهوت است ، و آن مقام و منزلت رفیع در احاطه فکر و اندیشه در نمی‌آید .
- ۸- به کدام درجه از قدس و پاکی ، طبع تو میل میکند ؛ درحالی‌که از درجات مقدسه و مقامات مطهره بالا آمده است!
- ۹- تو دارای نفسی هستی که خمیره‌اش از اصل گوهر لطف و جوهر صفا ریخته شده است ؛ خداوند هر نفسی را فدای نفس تو گرداند .
- ۱۰- آن نفس ، قطب عالم امکان و عالم تکوین است ؛ و اگر آن نفس نبود ، آسیای عالم امکان به چرخش نمی‌افتاد ، و موجودی از کتَم عدم به وجود نمی‌آمد .
- ۱۱- تو صاحب دست جود و عنایت و رحمتی هستی که از دریا‌های بیکران خداوند جاری می‌شود ؛ و نهرها و چشمه‌های پرفیضان پیامبران ، چون

جوی کوچکی است که از این نهر منشعب شده و جدا گردیده است .
 ۱۲- تو حیازت کردی از شرف‌ها و فضیلت‌ها و مقامات عالیه ، ملک و سرزمینی را که محیط به اقلیم‌هایی از شرف و کمال است ، که به آخر رسیدن آن از محالات است .

۱۳- ای برادر مصطفی ! من گناہانی دارم که عین کدورت و آلودگی است ؛ و تو مایه جلا و صیقل و زدودن زنگارش میباشی !
 ۱۴- چگونہ معصیت کاران از بلوای معاصی بترسند ؛ در حالیکه خداوند بوسیله تو مبتلایان به گناه و آلودگان به جرائم را نجات بخشیده و از هلاکت دستگیری نموده است !

۱۵- آری ! برای تو در پیمودن اعلا درجه از بلندی و رفعت ، درجات و پله‌هائیسست که به اولین درجه و پلکان آن ، کسی را دسترس نمی‌باشد .
 مراد از تأویل قرآن ، یک معنی جدا و کنار و دوری نیست که برای تحصیل آن نیاز به تعسف و تکلف باشد ؛ بلکه یک معنی روشن و واقعی است که متن و حقیقت را نشان میدهد . مثلاً مراد از **أُولُو الْأَمْرِ** در آیه مبارکه :

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ .^۱

«از خدا اطاعت کنید ، و از پیغمبر و صاحبان امری که از شما هستند

اطاعت کنید!»

أُمَّةً اهل بیت هستند . و این معنی و مراد ، مختص به ایشانست . و این مقصودی است که از لحن آیات و ضم بعضی از آیات به همدیگر استنتاج میشود . اما آنها که غصب خلافت کردند ، البته نمی‌خواستند این معنی را

۱- صدر آیه ۵۹ ، از سوره ۴ : النَّسَاءَ : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ .**

بپذیرند؛ چون تضادّ و تنافی تامّ با روش و سلوک آنها داشت ، و لذا صریحاً گفتند: قرآن را برای مردم نباید تأویل کرد ، نباید تفسیر کرد ، حقائق و محصّل آنرا نباید گفت ؛ تا مردم در کوری و جهالت خود باقی باشند و آنها بتوانند به مقصد و مرام خود رسیده ، بر آنها حکومت کنند . لذا جدّاً مردم را از معنی قرآن و بیان سبب نزول و مصادیق آیات منع کردند .

أخباری که از اهل بیت علیهم السّلام راجع به تغییر قرآن رسیده است ، در بیان همین جهت است که ذکر شد . و در نامه‌ای که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام به سعد الخیر نوشتند و شیخ کلّینی آنرا ذکر کرده است ، از جمله می‌نویسند :

وَ كَانَ مِنْ نَبْدِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَفُوا حُدُودَهُ . فَهَمُّ
يَرُؤُونَهُ وَ لَا يَرَعُونَهُ . وَ الْجُهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرُّوَايَةِ ؛ وَ الْعُلَمَاءُ
يَحْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ - الحديث^۱ .

«و از دور افکندن و رد کردنشان کتاب الله را این بود که : حروف و کلمات و عبارات و آیات و سُور و آنچه را که راجع به قرائت بود اقامه کردند و آنرا محکم داشته ، بر پا نمودند ؛ اما حدود و معانی و مرادها و مقصودها و مفاهیم کتاب را تحریف و تزییع کردند . بنابراین ، آنان کتاب الله را روایت نمودند اما رعایت نکردند .

و برای مردم جاهل و ظاهراندیش و کوتاه نظر این شگفت‌آور بود که قرآن را برای بیان کردن و روایت نمودن حفظ و نگهداری نموده ، پاسداری کنند ؛ اما علماء و صاحب خردان در حزن و اندوه بسر می‌بردند که مراعات حقّ قرآن نشده است ، و گروه مخالف معنی و مراد از آنرا نادیده گرفته‌اند.»

۱- «روضه کافی» ص ۵۳

این روایت به خوبی میرساند که: مقصود از تحریف، تحریف به حدود است نه به حروف، و تحریف به رعایت است نه به روایت.

بنی امیه که روی کار آمدند، همان مشرکین بودند. معاویه همان کس بود که علیه رسول الله در جنگ بدر و احد و احزاب حاضر بود؛ حال به کسوت اسلام درآمده، و در باطن برای هدم اسلام کمر بسته است، و با حقیقت نبوت و قرآن که متجلی در ولایت است می ستیزد و میگوید: قرآن را تفسیر نکنید!

تفسیر، معنی قرآن است. اگر قرآن را معنی نکنند، مردم چه می فهمند؟! امام، تحقق خارجی قرآن است. امام معلّم قرآن است. قرآن بدون امام و معلّم چه فائده‌ای دارد؟

قرآن بدون امام و معلّم وارد و محیط به اسرار و دقائق آن، صفر است. چون دین بر پایه بصیرت و عمل است؛ و بدون امام انسان چگونه به قرآن عمل کند؟ درست مانند نسخه‌ایست که از طبیب بگیریم و هر کس مطابق سلیقه خود، نسخه را به دوائی خاص و کیفیتی مخصوص تفسیر کند. این عین هلاکت است.

پیغمبر فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي. وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ**.^۱

۱- «غایة المرام» ص ۲۱۱ تا ص ۲۳۰، از طریق عامه سی و نه حدیث، و از طریق خاصه هشتاد و دو حدیث آورده است. این حدیث از روایات متواتره بین شیعه و عامه است، و عامه تواتر آنها نیز قبول دارند. و از محکمترین اسناد شیعه علیه عامه بوده و بر غاصبیت خلفای اولین دلالت دارد.

أحمد حنبل از زید بن ثابت به دو طریق صحیح: اوّل در ابتدای ص ۱۸۲، و دوّم در انتهای ص ۱۸۹، در جزء پنجم از «مُسْنَد» خود نقل میکند: **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَ سَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ**»

«تحقیقاً و محققاً من در میان شما مردم دو متاع گرانقدر و پربها باقی میگذارم: کتاب خدا و عترت من. و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»

اصلاً امام از قرآن، و قرآن از امام قابل تفکیک نیستند. کسی که بگوید: **كفانا كتابُ الله** «کتاب خدا ما را بس است.» معنیش طرد و نقض کتاب خداست، نه اخذ کتاب الله. چون کتاب الله بدون امام، کتاب الله نیست. آن کتاب آراء و اهواء و تأویلات خودسرانه است. مگر **حجاج بن یوسف ثقفی** که جنایات او تاریخ را سیاه کرده است کتاب خدا را نمی‌خواند، و بر خود تطبیق نمی‌نمود و خود را اولوالأمر نمیدانست؟! او حافظ قرآن بود، و خود را اولوالأمر می‌دانست؛ و هر کس را که می‌کشت، از کتاب خدا شاهد و دلیل برای

﴿الْحَوْضُ جَمِيعًا﴾ و نیز طبرانی در «معجم کبیر» و در «کنز العمال» ج ۱، ص ۱۵۴ بدین صورت نقل کرده است: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ [عَزَّ وَجَلَّ] حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.** و سیوطی در «الدر المنثور» ج ۶، ص ۷ میگوید: ترمذی این حدیث را تخریج کرده و حسن شمرده است، و نیز تخریج کرده ابن انباری در «المصاحف»، و آن دو از زید بن أرقم بدین عبارت ذکر کرده‌اند: **قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي؛ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تُخَلِفُونِي فِيهِمَا.**

علامه عظیم، میرحامد حسین هندی، حدود یک جلد از کتاب نفیس خود (عبارات الأنوار) را به ذکر اسناد این حدیث مبارک، و یک جلد آنرا به دلالت آن اختصاص داده است. و علامه خبیر حاج میرزا نجم الدین شریف عسکری (دائی زاده پدر ما) که فرزند ارشد و اکبر آیه الله آقا میرزا محمد طهرانی رضوان الله علیهما می‌باشد، کتابی به نام «محمد و علی و حدیث الثقلین و حدیث السفینه» نوشته و طرق عدیده حدیث را بطور تفصیل ذکر کرده است.

قتل او می آورد.

قرآن بدون امام، در حکم صفرهای فراوانی است که پهلوی هم چیده شود. اینها همه صفرند و هیچ‌اند، و تشکیل عددی را نمیدهند و هیچ خاصیتی ابراز نمیدارند. اما وقتی در کنار آنها یک عدد «۱» گذارده شود، همه زنده می‌شوند و دارای خاصیت میگردند؛ و نماینده یک عدد بزرگ و یک وزنه سنگین میگردند. اگر شما از زمین تا کره ماه صفر بچینید، بدون اثر است؛ اگر عدد واحدی در طرف چپ آنها قرار گرفت ببینید نماینده چه کثرت، چه قوت، چه شوکت و چه اثرات خارجی می‌شود!

اینست معنی و خاصیت و اثر امام در تحقق بخشیدن مفاد و مرام قرآن. لهذا میگوئیم: امام، جان و روح و حقیقت قرآن است. قرآن بدون امام حکم جسد بی‌روح را دارد، حکم مشک خشک و بی‌آب را دارد. امام که قرآن را دست گرفت و در جامعه به لباس عمل درآمد، در این جسد بدون روح، روح دمیده می‌شود. و در این مشک خالی، آب حیات سرازیر می‌شود و تشنگان را از معین خود اشراب میکند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید:

أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى^۱.

۱- مضمون این روایت در «ینابیع المودة» طبع اسلامبول، ص ۲۳۶ و ص ۲۵۶ به نقل از کتاب «مودة القربی» به دو صورت وارد است. و در ص ۱۷۹ گوید: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، از دیلمی و طبرانی در کتاب «أوسط» آورده شده است. و در ص ۲۵۶، از کتاب «مودة القربی» روایت میکند از ابن عباس مرفوعاً: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى. و در روایت دیگری از او آمده است: خَلَقَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خَلَقْنِي وَ عَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَثْمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا. فَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجَا، وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى.

«من و علیّ از یک درخت می‌باشیم ، و بقیّه اصناف مردم از درختهای گوناگون.»

امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید :

وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصَّنْوِ مِنَ الصَّنْوِ ، وَ الدَّرَاعِ مِنَ الْعُضْدِ .^۱

«و نسبت من با رسول خدا مانند دوشاخی است که از یک بن روئیده است ، و مانند ساق دست است نسبت به بازو.»

آری ، کسانی که با آنحضرت عَلمِ خلاف برافراشتند ، همان بت پرستان و مشرکان جاهلیّت بودند که بدین شکل و قیافه متظاهر شده ، و حکومت و ریاست مادی و شهوی خود را در پرتو به تن کردن لباس و پوستین اسلام دیدند . و چون گرگانی که پوستین گوسپند در بر کرده ، برای از بین بردن و دریدن و پاره کردن و نابود ساختن کیان اسلام کمر بستند .

مگر اینک نخواندیم که رسول الله فرمود : يَا عَلِيُّ أَنَا قَاتِلُهُمْ

عَلَى التَّنْزِيلِ ، وَ أَنْتَ تَقَاتِلُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ !^۲

۱- «نهج البلاغه» مکتوب ۴۵ ، در ضمن نامه‌ای که آنحضرت به عثمان بن حنیف أنصاری ، عامل خود در بصره مرقوم داشته‌اند ؛ واز طبع مصر با تعلیقه شیخ محمد عبده : ج ۲ ، ص ۷۳ می‌باشد .

۲- در «بحار الأنوار» ج ۸ ، طبع کمپانی ، ص ۴۵۵ و ۴۵۶ ، روایات مستفیضه‌ای را به این مضمون نقل نموده ؛ و در «غایة المرام» ص ۳۳ ، حدیث ۱۰ ، از طریق عامه از موفق بن أحمد خوارزمی در ضمن حدیث طویلی ذکر کرده است . و علامه امینی در ج ۷ «الغدیر» در پاورقی ص ۱۳۱ گوید :

«و باین عبارت و خطاب ، معرفی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را با گفتارش که : إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ ! قَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لَا ! قَالَ عُمَرُ : أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : لَا ! وَلَكِنْ خَاصُّ النَّعْلِ ؛ وَ كَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا . (این حدیث را جمعی از حفاظ

من و تو جهادمان هر دو درباره تحقق بخشیدن قرآن است،^۱ و در واقع یک جهاد است. «من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مُفاد و مقصود از قرآن کارزار میکنی!»

همین ندای جان پرور و ملکوتی سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام بود که پیرمرد فرتوت کوفی از بنی اسد: **حبيب بن مظاهر** را که از قراء و فقهاء مشهور بود، به سرزمین کربلا: سرزمین عشق به خدا و شهادت در راه خدا کشاند؛ و در برابر أنوار قدسیه امام خود که از ذات احدیت در او تجلی داشت همچون ورقهای گلی پَر پَر و صفحات مصحفی پراکنده، در معرکه به روی زمین ریخت.

حبيب بن مظاهر بواسطه تشیع راستینی که داشت، و بواسطه ممارست و مزاولت با قرآن، دارای روح ملکوتی بود. اسرار حق در آن ظاهر بود. از غیب مطلع بود. دل وی کانون اشعه لمعات الهی بود.

محدث قمی میگوید: **وَ يَظْهَرُ مِنَ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ كَانَ مِنْ خَاصَّتِهِ [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَمَلَةَ عِلْمِهِ.**^۲

⇨ تخریح کرده اند. و همانطور که خواهد آمد، حاکم و ذهبی و هیثمی آنرا صحیح شمرده اند.»

۱- ابن عساکر دمشقی در «تاریخ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» ج ۲، ص ۴۸۵ و ۴۸۶، حدیث ۱۰۰۴، با سند متصل خود از امیر المؤمنین علیه السلام آورده است که:

قَالَ: كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي، وَإِنْ سَكَتُ ابْتَدَأَنِي وَ مَا نُزِّلَتْ عَلَيْهِ آيَةٌ إِلَّا قَرَأْتُهَا وَ عَلِمْتُ تَفْسِيرَهَا وَ تَأْوِيلَهَا. وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ لَا أَنْسَى شَيْئًا عَلَّمَنِي إِيَّاهُ؛ فَمَا نَسِيتُ مِنْ حَرَامٍ وَ لَا حَلَالٍ، وَ أَمْرٍ وَ نَهْيٍ، وَ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ. وَ لَقَدْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ قَالَ: اللَّهُمَّ اْمْلَأْ قَلْبَهُ عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا وَ نُورًا، ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْبِرْنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَدْ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ.

۲- «سفينة البحار» ج ۱، ص ۲۰۳

«از روايات اينطور بر مي آيد كه او از خواص اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام و از حاملين علم وي بود.»

و شيخ كشي از فضيل بن زبير روايت کرده است كه : ميشم تمار كه از خواص اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام بود ، بر روي اسبي سوار بود . در اين حال حبيب بن مظاهر اسدي هم از طرف مقابل بدين سو مي آمد . و در محلي كه جمعي از بني اسد در مجلس خود نشسته بودند به هم رسيدند . و با يكدگر بطوري نزديك با هم به گفتگو پرداختند كه گردنهای اسبانشان به هم رسيد ؛ در اين حال حبيب گفت :

فَكَأَنِّي بِشَيْخٍ أَصْلَعٍ ضَخْمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرَّزْقِ ، قَدْ صَلَبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ ، وَ يُبْتَقَرُ بَطْنُهُ عَلَى الْخَشْبَةِ .

«گويا من دارم مي بينم پيرمردی را كه شكمش بر آمده و جلوی سرش مو ندارد ، و در کنار دارالرزق شغلش خربزه فروشی است ؛ كه وی را به جرم محبت اهل بيت پيغمبرش بر دار كوبيده اند ،^۱ و بر روي چوبه دار ، شكمش شكافته شده است.»

۱- امروزه معروف است كه كسي را كه به دار مي زنند ، او را آویزان مي كنند ، بدينگونه كه طنابی برگردنش مي اندازند و بالا مي برند ؛ او فوراً خفه مي شود و جان مي دهد . اما در سابق كسي را كه به دار مي زدند ، بدن او را بر روي تخته چوبي به شكل صليب مي كوبيدند و يا مي بستند . يعني قامت او را بر روي چوبي عمودي و دستهایش را گشاده و بر روي تخته چوبي افقي مي كوبيدند ، و بعداً اين تخته چوب را در جای بلندی همچون درخت و يا تير و يا ساختمانی نگه مي داشتند ، تا كم كم بواسطه گرسنگي و تشنگي و يا بواسطه خون رفتن از مواضع ميخكوب ، شخص دار كشيده شده جان بدهد ، و چه بسا دوسه روز طول مي كشد . و أحياناً در موقع به دار بودن ، حربه ای به او اضافه مي زدند همچون ميشم تمار ، تازجر كش شود و زودتر جان بسپارد .

میثم در پاسخش گفت :

وَإِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَهُ ضَفِيرَتَانِ ، يَخْرُجُ لِنُصْرَةِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِ
فَيَقْتُلُ وَيُجَالُ بِرَأْسِهِ فِي الْكُوفَةِ .

«و من می شناسم مردی سرخ چهره را که گیسوانش از دو سو بافته شده است ؛ او برای یاری پسر دختر پیغمبرش خروج میکند و کشته می شود ، و سرش را در محلات و کوی و برزن کوفه برای تماشای مردم می گردانند.»
این بگفتند و از یکدیگر جدا شدند . اهل مجلس با هم گفتند : ما دروغگوتر از این دو مرد کسی را ندیده ایم !

هنوز اهل مجلس از جای خود برنخاسته بودند که رُشید هَجَرِيّ به سراغ آن دو آمد و از اهل مجلس پرسید : آن دو نفر کجا هستند ؟! گفتند : از هم جدا شدند . و ما از آن دو شنیدیم که چنین و چنان میگفتند .

رشید گفت :

رَحِمَ اللَّهُ مَيْثِمًا ؛ أَنْسَى : وَ يُزَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مَاءً
دِرْهَمًا ! ثُمَّ أَدْبَرَ .

«خدا میثم را رحمت کند ؛ فراموش کرد بگوید : به آن کس که سر را در کوفه می آورد ، یکصد درهم به عطای او از بیت المال که پیوسته به او می دهند ، زیاد می نمایند ! این بگفت و پشت کرد و بازگشت.»

آن جماعت مجلس گفتند :

هَذَا وَاللَّهِ أَكْذَبُهُمْ !

«سوگند به خدا این دروغگوترین آنهاست!»

سپس گفتند که :

وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْآيَاتُ وَاللَّيَالِي حَتَّى رَأَيْنَا مَيْثِمًا مَصْلُوبًا عَلَى بَابِ
دَارِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ ، وَ جِئَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَقَدْ قُتِلَ

مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَرَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا!^۱

«سوگند به خدایان و شبها سپری نشدند مگر اینکه دیدیم ما که: میثم را در خانه عمرو بن حریث به دار زده‌اند، و سر حبیب بن مظاهر را که در کربلا با حسین علیه السلام شهید شده بود به کوفه آوردند؛ و هر چه را که آن سه نفر گفتند، ما خود با دیدگانمان دیدیم!»

حبیب بن مظاهر از جمله هفتاد نفری بود که در رکاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید شدند.

أَبُو عَمْرٍو كَشَىٰ مِثْمًا مِثْمًا: وَكَانَ حَبِيبٌ (ره) مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ وَ اسْتَقْبَلُوا الرِّمَاحَ بِصُدُورِهِمْ وَ السُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ؛ وَ هُمْ يُعْرَضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَ الْأَمْوَالُ فَيَأْبُونَ وَ يَقُولُونَ: لَا عُدْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنَّا عَيْنٌ تَطْرَفُ! حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ - انتهى.^۲

«حبیب رحمة الله عليه از جمله هفتاد نفری بود که یاری حسین علیه السلام را نمودند، و با کوههای آهن برخورد کردند. و با سینه‌های خود به استقبال نیزه‌ها، و با چهره‌هایشان به استقبال شمشیرها شتافتند.

بر ایشان امان داده شده، و اموال داده شد؛ از قبول آن امتناع نموده و گفتند: مادر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عذری نداریم اگر حسین کشته شود و از ما چشمی باقی بماند تا نگاه کند و نظر به دنیا افکند! این بگفتند و همگی در اطراف شمع وجود او پروانه وار کشته شدند.»

حبیب بن مظاهر در روز عاشورا به عزم کارزار برخاست و می‌خندید.

۱- «سفینه البحار» ج ۱، ص ۲۰۳

۲- بنا به نقل «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۱ و ۱۲؛ و ایضاً در «سفینه» ج ۱، ص ۲۰۳

ذکر شده است.

یزید بن حصین همدانی که به او سید القراء (رئیس قاریان قرآن) می‌گفتند: به حبیب گفت: یا اخی! لیس هذه ساعة ضحك!

«ای برادر من! این ساعت، ساعت خنده نیست!»

حبیب گفت: فأي موضع أحتق من هذا بالسرور؟ والله ما هو إلا أن تميل علينا هذه الطغاة بسيوفهم فنعانق الحور العين.^۱

«اگر اینجا وقت خندیدن نباشد، پس کدام موضع جای خندیدن است که از این، سزاوارتر باشد؟ سوگند به خدا هیچ فاصله‌ای نیست مگر اینکه این طاغیان با شمشیرهایشان بر ما حمله کنند، و ما در بهشت برین دست به گردن حورالعین باشیم.»

و أبو مخنف روایت کرده است که: لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، هَدَّ ذَلِكَ حُسَيْنًا وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: أَحْتَسِبُ^۲ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي!^۳

«چون حبیب کشته شد، ارکان وجودی حسین را سست نمود، و گفت: خدایا! جان مرا با این حامیان اصحاب من که مرده‌اند بگیر!»

و در بعضی از مقاتل است که حسین علیه السلام گفت: لِلَّهِ دَرُكٌ يَا حَبِيبُ! تو همان بودی که در هر شب یک ختم قرآن می‌نمودی!^۴

حبیب مانند شیر زیان حمله میکرد. و پس از آنکه شمشیرش بر صورت اسب حصین بن تمیم فرود آمد و وی از روی اسب به زمین افتاد و یارانش او را

۱- «سفينة البحار» ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴

۲- أَحْتَسِبُ وَلَدًا لَهُ: فَقَدَهُ؛ یعنی: بچه‌اش را از دست داد. و چون او در وَحُمَاةَ أَصْحَابِي به معنی معیت است، یعنی: گم کنم خود را با مرگ آنها؛ یعنی: خدایا! جان مرا با این حامیان اصحاب من که مرده‌اند بگیر!

۳- همان مصدر، ص ۲۰۴

۴- «منتهی الآمال» ج ۱، ص ۲۶۳

نجات دادند و - به روایتی - شصت و دو تن را کشت ، خود به درجه رفیعه شهادت رسید .

شهادت این پیرمرد ناسک و عابد و زاهد و فقیه و قاری قرآن که صاحب علم بلایا و منایا ، و از اصحاب خاصّ أميرالمؤمنین علیه السلام بود ، بر سیدالشهداء علیه السلام بسیار سنگین آمد . چهره حضرت متغیر شد ، و حضرت شکسته شد . **زُهَيْرُ بْنُ قَيْنٍ** عرض میکند : **يا أبا عبدالله!** مگر ما بر حقّ نیستیم؟! فرمود : آری! ...^۱

اینها همان صحابه‌ای هستند که در شب عاشورا که حضرت خطبه خواند ، راجع به آنها عرض کرد : **اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ كَرَّمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ ، وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفئِدَةً ؛ فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ !**

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي ، وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَجْرٌ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ؛ فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا !^۲

«بار پروردگارا! سپاس تو را میگویم که ما را با اعطاء نبوت گرامی داشتی ، و قرآن را به ما تعلیم فرمودی ، و در امر دین ما را فقیه و بصیر و دانا نمودی ، و برای ما گوشهائی شنوا و چشمهائی بینا و دلهائی بیدار قرار دادی ؛ بنابراین ، خداوندا! ما را بر این نعمت عظیم شاکر بگردان !

أَمَّا بَعْدُ از حمد و درود خدا ، من اصحابی با وفاتر و پسندیده‌تر از اصحاب خودم سراغ ندارم ، و اهل بیتی نیکوکارتر و پیوند زنده‌تر از اهل بیت خودم بیاد ندارم ؛ پس خداوند خودش از جانب من بهترین جزا را به شما

۱- «أسرار الشهادة» ص ۲۷۴ ، به نقل از «مقتل أبي مخنف» ؛ و نیز «مقتل أبي مخنف»

مرحمت کند!»

بر همین اساس بود که چون در روز عاشورا همه عاشقانه کوچ کردند، و خیمه و خرگاهشان را برون از این جهان زدند، و آنحضرت تنها ماند؛ نه یاری و نه یاورى نماند، تکیه به نیزه داده، در آخرین لحظاتِ خوش و حالات انقطاع فریاد بر می‌آورد: **يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ! وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ! وَيَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ!**

تا می‌رسد به این جمله خطابیّه: **يَا أَبْطَالَ الصَّفَا! وَيَا فَرْسَانَ الْهَيْجَاءِ!**^۱

«ای شیرمردان بیشه صفا! و ای یگه تازان و اسب سواران معركة رزم و کارزار!» چرا هر چه شما را صدا می‌زنم، پاسخ مرا نمیدهید؟! و شما را میخوانم، به گفتارم گوش نمی‌سپارید؟! آیا به خواب رفته‌اید و من در امید بیداریتان بنشینم؟! یا آنکه مودت و مهرتان از امامتان برگشته، و دست از یاری او برداشته‌اید؟! او

این پیرمردان قاری قرآن، چنان صحنه کربلا را با قلت و کمی خود دچار اضطراب ساختند که بر آن گروه کثیر و فراوان لشگریان ضد قرآن، عرصه تنگ آمد؛ اینها هفتاد و دو نفر بودند و آنها سی هزار تن.

از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل است که: **قِيلَ لِرَجُلٍ شَهِدَ يَوْمَ الطَّفِّ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: وَيَحْكُ! أَقْتَلْتُمْ ذُرِّيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ!؟**

«به مردی که در رکاب عمر بن سعد در زمین کربلا حاضر بود، گفتند: ای وای بر تو! شما ذرّیه رسول خدا را کشتید؟!»

۱- «مقتل ابی مخنف» ص ۱۳۳؛ و با کمی اختلاف در «أسرار الشهادة» ص ۲۶۶ نقل

شده است.

در پاسخشان گفت: عَضُضْتَ بِالْجَنْدَلِ! لَوْ شَهِدْتَ مَا شَهِدْنَا لَفَعَلْتَ مَا فَعَلْنَا؛ ثَارَتْ عَلَيْنَا عِصَابَةٌ أَيْدِيهَا فِي مَقَابِضِ سُيُوفِهَا كَالْأَسْوَدِ الضَّارِيَةِ، تَحْطِمُ الْفُرْسَانَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَتُلْقِي أَنْفُسَهَا عَلَى الْمَوْتِ؛ لَا تَقْبَلُ الْأَمَانَ وَلَا تَرْغَبُ فِي الْمَالِ، وَلَا يَحْوُلُ حَائِلٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْوُرُودِ عَلَى حِيَاضِ الْمَنِيَّةِ أَوْ الْإِسْتِيْلَاءِ عَلَى الْمُلْكِ.

فَلَوْ كَفَفْنَا عَنْهَا رُوَيْدًا لَأَتَتْ عَلَى نَفُوسِ الْعَسْكَرِ بِحَدَافِيرِهَا؛ فَمَا كُنَّا فَاعِلِينَ لَا أُمَّ لَكَ؟!^۱

«قطعه سنگی را که به بزرگی سر است، با دندان نگاهداشته‌ای! اگر تو هم در آن معرکه حضور داشتی، همان کار ما را میکردی؛ جماعتی بر سر ما ریختند و هجوم آوردند که در دستهایشان قبضه‌های شمشیر بود، مانند شیران شرز و ژبانی که اسب سواران را از راست و چپ له نموده، خرد و نابود می‌ساختند. جانهای خود را به مرگ سپرده بودند؛ نه امان را قبول می‌نمودند، و نه در مال رغبت و میلی داشتند! هیچ چیز نمی‌توانست در میان آنها و ورود در آبشخوار مرگ و یا بدست آوردن حکومت و قدرت، حائل شود.

اگر ما اندکی به آنها مهلت میدادیم، تمام نفوس لشگریان را یکسره نابود می‌کردند؛ پس ما چه می‌کردیم ای بی‌مادر!؟»

لِلَّهِ مِنْ فَتِيَّةٍ فِي كَرْبَلَاءَ ثَوَوَا

وَ عِنْدَهُمْ عِلْمٌ مَا يَجْرِي عَلَى الْقَدْرِ (۱)

صَالُوا وَ لَوْلَا قِضَاءُ اللَّهِ يُمْسِكُهُمْ

لَمْ يَتْرُكُوا مِنْ بَنِي سُفْيَانَ مِنْ أَثَرِ (۲)

۱- «سفینه البحار» ج ۲، ص ۱۱

۲- کنایه از آنستکه: این که تو می‌گویی، تکلیف ما لایطاق است؛ اگر ما ایشان را نمی‌کشیم، آنان ما را می‌کشند.

سَلْ كَرْبَلَاكُمْ حَوْتَ مِنْهُمْ هِلَالَ دُجَى

كَأَنَّهَا فَلَكِ لِأَنَّجُمِ الزُّهَرِ (۳)^۱

۱- «خداوند پاداش خیر، جوانمردانی را بدهد که در کربلا مسکن گزیدند، و در نزد ایشان علم به قضا و قدر و منایا و بلایا و حقائق امور و تقدیرات سبحانی بود.»

۲- «چنان حمله کردند که اگر قضای الهی سد راه آنان نمی شد، از ملک و سلطنت ابوسفیان اثری به جای نمی گذاشتند.»

۳- «از کربلا پرس که چه مقدار از هلال های درخشان شب تاریک را دربر گرفته است؛ آن ماههای متالئی و تابناکی که گویا هر یک از آنان مداری وسیع برای ستارگان روشن آسمانند!»

ای حمد تو از صبح ازل، هم نفس ما کوتاه ز دامان تو دست هوس ما
ما قافله کعبه عشقیم که رفته است سرتاسر آفاق صدای جرس ما
در پای تو آلوده لب از می چه بیفتیم رانند ملائک به پر خود مگس ما

لِلَّهِ دَرُهُمْ مِنْ فِتْيَةٍ صَبَرُوا

مَا إِنْ رَأَيْتَ لَهُمْ فِي النَّاسِ أَمْثَالًا

«خداوند رحمتش را بریزد بر جوانمردانی که در صبر و استقامت پایمردی نمودند؛ آن جوانانی که تو ابداً در میان مردم شبیه و نظیری برایشان نخواهی یافت!»

۱- این ابیات را حقیر در جنگ خطی خود، شماره ۸، ص ۷۴، در ضمن دوازده بند معروف سید بحر العلوم یادداشت نموده‌ام؛ ولی مرحوم محدث قمی در «نفس المهموم» طبع اسلامیّه (۱۳۶۸ هجری قمری) در ص ۳۲۶ به شیخ کاظم آذری نسبت داده است.

فہرست و معرّنی اجمالی تالیفات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

آذینیات

علاءالدین حاج شیخ حسین بنی‌هلوانی

اعلام می‌دارد کتب مطبوعه و در دست طبع معظم له از اینقرار است :

دوره معارف :

(۱) الله شناسی

(۲) امام شناسی

(۳) معاد شناسی

دوره علوم :

۲ - وظیفه فرد مسلمان در احیای

حکومت اسلام

۳ - ولایت فقیه در حکومت اسلام

۴ - نور ملکوت قرآن

۵ - نگرشی بر مقاله بسط و قبض

تئوریک شریعت

۶ - رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ، ضربه‌ای

سهمگین بر پیکر مسلمین

۷ - نامه نقد و اصلاح پیش نویس

قانون اساسی

(۷) **أبحاث تاریخی :**

۱ - **لَمَعَاتِ الْحَسَنِ**

۲ - **هَدِيَّةُ غَدِيرِيَّة** : دو نامه سیاه و سپید

(۴) **أخلاق و حکمت و عرفان :**

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی

الألباب

۳ - توحید علمی و عینی

۴ - مهر تابان

۵ - روح مجرد

(۵) **أبحاث تفسیری :**

۱ - رساله بدیعه

۲ - ترجمه رساله بدیعه

۳ - رساله نوین

(۶) **أبحاث علمی و فقهی :**

۱ - رساله **حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ**

۱- الله‌شناسی

شد .
- مراد از «دین العَجَازِز» امر به انقیاد محض است نه نهی از تفکر در معرفه الله .
- انسانی که دنبال خودشناسی نرود ، محروم‌ترین خلایق است .
- تا هستی سالک باقی است تجلی ذات حق ، محال است .

- سلوک و ریاضتهای شرعی به جهت استعداد یافتن برای جذبه‌های الهی است .
- معرفت واقعی خداوند راهی جز شهود ندارد و از طریق درس و بحث به تنهایی بدست نمی‌آید .

- فقیه نمایان ، «وحدت وجودی» را نجس دانسته‌اند تا خود را از مسؤولیت تبیین معارف برهانند .
- تا فرصت باقی است باید دست به سلوک و راه عرفان زد .

- شیخ أحمد احسانی بدون استاد وارد مسائل فلسفی گردید و گمراه شد .
- حقیقت تشیع در کتب عرفاء بالله است .
- ادراک حقیقت وجود برای غیر عارفان محال است .

* در این مجموعه ، مباحث زیر مورد بحث و بررسی تحلیلی قرار گرفته است :

- اولین مخلوق - قابلیت انسان در آفرینش - معراج - حقیقت عشق - عوالم لاهوت ، جبروت ، ملکوت ، ناسوت - شرائط و آداب سلوک - تجلیات بر سالک - حدیث قُرب

دوره سه جلدی الله شناسی ، به بیان آرکان شناخت خداوند و اینکه چگونه می‌توان به لقاء خداوند دست یافت ، پرداخته است .

● عناوین زیر ، پایه‌های اساسی این مجموعه هستند :

- تفسیر آیه نور .
- خدا را می‌توان دید .

- خداوند عاشق ما سوی و ما سوی عاشق اوست .

- طرق مختلف الله شناسی غیر از طریق «لقاء الله» همگی کج و تاریک است .

- خداوند همه جا هست چشم بگشا و ببین .
- منطقی قرآن هر گونه وجود و آثار وجود را در خدا حصر می‌کند .

- معنی لا هُوَ اِلَّا هُوَ .
- غیر از عارفان جمیع مردمان مبتلا به شرک خفی هستند .

- مکتب شیخ أحمد احسانی منحرف است ، و شیخیه و حشویه و قشریه نصیبی از خدا ندارند .

■ منتخبی از مطالب این دوره :

- انسان کامل کسی است که در او تمام خصوصیات آیه نور تجلی دارد .

- خداوند در تمام عالم ظهور دارد ولیکن مردم در لقاء او شک دارند .

- هر چه غیر خداست حجاب است و تا حجاب هست معرفت تامه حاصل نخواهد

علوم و قضایا و محاکمات امیر المؤمنین علیه السلام، معیت امام باقرآن در همه عوالم، حدیث ثقلین، حقیقت تشیع و صفات شیعه، تقدّم شیعه در جمیع علوم، کتب مؤلفه شیعه، مباحثی پیرامون «صحیفه سجّادیّه»، سیر علوم و تاریخ شیعه از صدر اسلام، عظمت و ابدیت مکتب و مقام علمی مدرسه امام صادق علیه السلام، ردّ نظریات و عقائد مذاهب مختلفه اهل تسنّن در اصول و فروع، علوم جهانی و علوم اسلامی امام صادق علیه السلام، قیام معاویه برای اضمحلال آثار نبوت و تبدیل آن به سلطنت و ... مورد بحث و دقت نظر قرار گرفته است.

● **أهمّ عناوین مورد بحث در مجلّات این دوره به قرار ذیل می باشد:**

- جلد ۱: عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام
 جلد ۲: تفسیر آیه اُولی الامر - وصایت امیر المؤمنین علیه السلام
 جلد ۳: معرفت امام - شناخت شیعه - تفسیر آیه تطهیر
 جلد ۴: فضائل امیر المؤمنین علیه السلام
 جلد ۵: ولایت (حقیقت ولایت - توحید و ولایت - تفسیر آیه ولایت)
 جلد ۶: غدیر: ۱ - حجّة الوداع
 جلد ۷: غدیر: ۲ - آیه تبلیغ - حدیث ولایت
 جلد ۸: غدیر: ۳ - آیه اِکمال دین - غضب خلافت
 جلد ۹: غدیر: ۴ - احتجاجها به حدیث غدیر -

النّوافل - لامیه ابن فارض - إبطال تنزیه صرف - قسمتی از رساله لقاء الله مرحوم آیه الله ملکی تبریزی - نفی وحدت عددی - مکاتبه عبدالرزاق کاشانی با علاءالدوله سمنانی - ردّ قسمتی از کتاب «الأخبار الدّخيلة» - روایت «ما الحقیقة؟» - تفسیر آیه «مَدَّ الظّل» - انحراف زرتشتیان - حلّ مسأله شرور و بیان حقیقت و عملکرد ابلیس - اشکالات سته ابلیسیه - رساله کاشف الغطاء در وحدت وجود - اسم اعظم - علّت انحراف شیخ احمد أحسانی .

۲- امام شناسی

مجموعه ای است از بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی، و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص، که بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه و ابّحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت میباشد.

این دوره شامل ۲۷۰ درس و حاوی هجده جلد بوده و در آن مطالبی همچون: عصمت، ولایت تکوینی، لزوم متابعت از اعلم، ضرورت وجود امام معصوم و زنده برای جامعه، معنای ولایت، شرح حجّة الوداع و واقعه غدیر خم، احادیث ولایت، حدیث منزلت، شرائط رهبری، علم غیب و مجموعه

- جایگاه امام در نظام خلقت و نقش او در ربط مخلوقات با خدا .

- نتایج پیروی و عدم پیروی از امام .
در جای جای بحثها به گوشه‌هایی از زندگانی و سجایای حضرت مولى الموحدين أمير المؤمنين امام على بن ابي طالب عليه السلام ، از كيفيت تولد و تربيت آن حضرت در دوران كودكى ، و رشادت‌ها و شجاعت‌ها و مددكارى و ايتار و فداكارى آن حضرت نسبت به پيامبر اكرم صلى الله عليهما و آلهما در تمام مراحل رسالت ، و سيرة حضرتش پس از رحلت رسول اكرم تا زمان شهادت ، و مقامات معنوى و اخروى آن امام همام نیز اشاره شده است .

* در طبع جديد ، محورهای اصلی بحث و عناوین برگزیده هر جلد ، در صفحه پشت جلد کتاب و صفحه قبل از فهرست تفصیلی مطالب کتاب درج گردیده است .

■ برخی از عناوین برگزیده این دوره :

- قلب امام مرکز توحید است .
- پیمودن طریق ولایت مبتنی بر چشم پوشی از همه چیز جز خداست .
- بین انسان کامل و خدا هیچ حجابی نیست .
- غایت عشق به ائمه اطهار معرفت به حقیقت وجودی آنهاست نه تشرّف به حضور مادّی ایشان .
- لقاء امام زمان را برای کشف ولایت و لقاء خدا باید خواست .

عید غدیر

جلد ۱۰ : حدیث منزله

جلد ۱۱ : قضاوت‌های أمير المؤمنين عليه السلام

جلد ۱۲ : علوم أمير المؤمنين عليه السلام

جلد ۱۳ : حدیث ثقلین

جلد ۱۴ : تقدّم شیعه در کتابت و تدوین حدیث ، و نخستین مؤلفات شیعه

جلد ۱۵ : صحیفه سجّادیه

جلد ۱۶ و ۱۷ : تقدّم و تأسیس شیعه در جمیع علوم اسلامی

مکتب علمی حضرت امام

جعفر صادق عليه السلام

جلد ۱۸ : علوم متنوعه حضرت امام جعفر

صادق عليه السلام - جنایات معاویه

* در این مجموعه علاوه بر طرح مباحث کلی امامت همچون :

- ضرورت وجود امام .

- صفات و خصوصیات امام در هفت مسأله :

۱- امام قابل انتخاب بارأی اکثریت نیست .

۲- امام باید معصوم باشد .

۳- امام باید مؤید من عندالله باشد .

۴- هیچوقت زمین از حجت خالی نیست .

۵- علم امام بر اعمال انسانها .

۶- علم امام به نیازهای بندگان .

۷- افضلیت امام در تمام کمالات .

- شرائط رهبری و زعامت و حکومت .

- مسأله جانیشینی و وصایت .

■ **منتخبی از عناوین این دوره:**

- فرد مؤمن بر پایه توجّه به خدا و اتّکاء بر ابدیت زندگی می‌کند، و فرد کافر بر پایه خواهشهای نفسانی و زندگی موقت دنیا.

- دین از طرف خدا آمده تا به انسان بگوید تو مُهمَل نیستی، موجود جدا از آفریدگار نیستی؛ برای مقصدی آمده‌ای و به جهت خاصی حرکت داری.

- مردن، تطهیر و تزکیه است.

- ملک الموت مانند آینه‌ای است که فرد محتضر، باطن خود را در آن می‌بیند.

- ایمان به خدا در حال مرگ و رفع حجابهای غیبی فائده ندارد؛ بایستی قبل از آن ایمان آورد.

- مرگ موجب می‌شود خوبی‌ها و زشتی‌های انسان از هم جدا شده هر کدام به اصل خود بیوندد.

- سؤال نکیر و منکر از باطن انسان است لذا دروغگوئی امکان ندارد.

- بسیاری از توقّعات و انتظارات مردم ناشی از خودبزرگی بینی است.

- نفوس ناقصه در عالم برزخ تکامل دارند.

- فرشتگان، واسطه در اداره امور عالم هستند.

- قیامت محلّ ادراک توحید و عظمت نامتناهی خداوند است.

* **در طیّ مباحث این دوره، از مطالب ذیل بحث و تحلیل به میان آمده است:**

کیفیت عملکرد فرشتگان - عاقبت مستضعفین

- امام وارث همه علوم انبیاء و علوم قرآن است.

- نقش امام تنها حفظ نظام اجتماعی نیست، بلکه او رابط خدا با مخلوقات است.

- تشیع یک فرقه خاصّ نیست، بلکه حقیقت اسلام است.

- عصمت امام در تمام حالات در وجود او تبلور دارد.

- هیچکس غیر از عبادالله المخلّصین نمی‌تواند امام شود.

- بشریت راهی جز پذیرش امام زمان ندارد.

۳- معادشناسی

دوره ده جلدی معاد شناسی مبین کیفیت سیر انسان در دنیا و انتقال او به آخرت و حرکت مرحله بمرحله او بسوی خداوند است.

● **ارکان اصلی مباحث این دوره را**

محورهای زیر تشکیل داده است:

- معنی دنیا.

- حقیقت مرگ و کیفیت قبض روح.

- خصوصیات عالم قبر و برزخ.

- معنی قیامت و نفخ صور و علائم آن.

- اثبات معاد جسمانی عنصری.

- عالم حشر و نشر و حساب و کتاب.

- حقیقت صراط و میزان.

- شفاعت و مسائل آن.

- واقعیت بهشت و جهنّم و مکان آن دو.

- کیفیت خلود و زندگی ابدی در بهشت یا جهنّم.

- فکری - لحوق و الحاق - مُثُل افلاطونیّه -
- شرائط استاد سلوکی .
- تجسّم أعمال - قضیّه ذوالقرنین - جریان
- ۲۵ شرط در سلوک إلى الله .
- اصحاب کهف - حکمت خلق شیطان - شبهه
- آثار سلوک .
- آکل و مآکول - محشور شدن حیوانات -
- اقسام واردات و مکاشفات .
- کیفیّت أسفار أربعه - حالات مُخلّصین و
- طریقۀ ذکر علامۀ بحر العلوم .
- مقربین و صفات انسان کامل - أخبار طینت و
- عدم جواز توجّه به غیر خدا .

۵- رسالۀ لبّ اللباب در سیر و سلوک ولیّ الألباب

این رساله، تقریر اولین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی علامۀ طباطبائی قدّس سرّه در سالهای ۶۹ - ۱۳۶۸ هجریّه قمریّه در حوزه علمیه قم میباشد که بمناسبت سالگرد شهادت آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری رحمه الله علیه، با تحقیحات و اضافاتی از علامۀ مؤلف قدّس سرّه به طبع رسیده است. این کتاب دارای چهار بخش اصلی است:

- ۱- معرفت اجمالی و طرح کلی سلوک إلى الله .
- ۲- شرح عالم خلوص و عوالم دوازده گانه مقدم بر آن .
- ۳- مقدّمات عملی سلوک إلى الله .
- ۴- تفصیل شرائط عملی در سلوک إلى الله .

● برخی مباحث منتخب کتاب نیز عبارتند

- از:
- دعوت قرآن به تعقل و علوم عقلی توأم با تزکیه و خشوع قلب .
 - لزوم متابعت کامل از جمیع احکام شرع در تمام مراحل سلوک .
 - سلسله عرفای یک قرن اخیر و مشایخ علامه

مسأله جبر و اختیار - شهادت اعضاء و جوارح در محشر - معنی حبط أعمال - مراد از عقبات در صراط - حقیقت أم الكتاب و لوح محفوظ و مقام محمود و لواء حمد - معنی حوض کوثر و نهرهای بهشت - حقیقت زمان و نسبیّت آن .

۴- رسالۀ سیر و سلوک فوّج بحجر العلوم

این رساله جامع اصول عرفان و سلوک إلى الله می باشد. مباحث کتاب با شرح تفصیلی از حضرت علامه آیه الله حسینی طهرانی رضوان الله علیه ارائه گردیده است.

● در مجموعه این کتاب مباحث مختلفی

مطرح شده است از جمله:

- اثبات استناد این رساله به علامۀ بحر العلوم (در مقدمه کتاب).
- طرح کلی سلوک إلى الله .
- خاصیت عدد چهل در ظهور استعدادات .
- نسبت انسان با قوای چهارگانه عقلیه، وهمیه، غضبیه، شهویّه .
- عالم خلوص و منازل چهل گانه آن .
- خصوصیات مُخلّصین .
- روش عملی سلوک و مسافرت إلى الله .

- در معارف إلهیّه .
 - علّت عدم وصول همگان به کمالات انسانی .
 - روش مرحوم آیه الله ملاً حسینقلی همدانی
 در نفی خواطر .
 - انکشاف عوالم چهارگانه توحید در اثر مراقبه
 و توجّه به نفس .
 - معرفی طریقه «إحراق» .

۶- توحید علمی و عینی

- این کتاب مجموعاً چهارده نامه است که در
 تشریح توحید عرفاء و توحید فلاسفه فیما بین
 مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلایی و
 مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین
 اصفهانی (کمپانی) ردّ و بدل شده که سرچشمه
 آن تفسیر دو بیت از عطار نیشابوری بوده است.
 بجهت دقّت و عمق این مباحث عرفانی و
 فلسفی ، مرحوم آیه الله علامه طباطبائی در
 ضمن درسهایی در حوزه علمیّه قم آنها را
 تدریس فرموده و تذییلات و محاکماتی بر
 شش نامه اول نوشته بودند . علامه مؤلف
 قدس سرّه مجموعه این مکاتبات و محاکمات
 را بهمراه تکمیل تذییلات بر هشت نامه دیگر
 تحریر نموده و در اختیار مشتاقان لقاء إلهی
 قرار داده‌اند .

● منتخبی از مباحث کتاب عبارتست از :

- هویت مکاتبات و صحت نسخه مورد نظر .
 - شرح احوال آیه الله حاج سید احمد کربلایی
 و آیه الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی ، و

- عطار نیشابوری و کتاب «منطق الطیر» .
 - نامه آیه الله حاج میرزا جواد آقای ملکی
 تبریزی به آیه الله حاج شیخ محمد حسین
 کمپانی در سلوک إلی الله .
 - عرفاء تشکیک وجود را در ظهورات می دانند
 نه در مظاهر .
 - تشریح مبنای تشکیک در وجود و مبنای
 تشخّص وجود .
 - عارف بالله با شهود و برهان و شرع ، مؤید
 است .
 - وحدت حقّه خداوند با تشکیک در وجود
 سازگاری ندارد .
 - خدای تراشیده شده از روی قواعد ذهنی قابل
 پرستش نیست .
 - فقط عرفاء بالله از وحدت حقّه خداوند خبر
 دارند .
 - کیفیت احاطه عوالم بالا بر عوالم زیرین .
 - تشریح قاعده «بسیط الحقیقه کُلّ الأشياء» .
 - حلّ مشکله جبر و اختیار .
 - حرف عرفاء ، توحید است نه حلول یا اتحاد .
 - مراتب عرفان إلهی .
 - در مقام ذات ، فنای جمیع اشیاء است حتّی
 الأسماء والصّفات .
 - عالم خارج ، تنزّل عالم مثال است و آن ،
 تنزّل عالم عقل .
 - اعظم حجابها ، پرداختن به الفاظ و عبارات و
 نسیان معانی و حقائق است .
 - دفع شبهه ابن کمونه فقط با صرف الوجود

- دانشتن حضرت حق امکان دارد .
- بحث عرفاء بر تمیز حقیقت از مجاز است نه وجود مستقل از رابط .
- وحدت حق متعال ، وحدت عددی نیست ، وحدت بالصرافه است .
- أصالة الماهية زیربنای مذهب مادّیین است .
- تمام عوالم ، بالفعل موجودند .
- معنای اعتباری بودن موجودات در مکتب عرفاء ، پوچ و بدون معنی بودن نیست .
- ۷- مهترتابان**
- مهر تابان ، یادنامه علامه عارف بالله و بأمرالله آیه الله حاج سیّد محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس سره و مصاحبات مؤلف با ایشان است که در دو بخش تنظیم گردیده است:
- بخش نخست : زندگینامه علامه و روش علمی ، فلسفی ، عرفانی و تفسیری ایشان .
- بخش دوم : سؤال و جوابهای مرحوم مؤلف قدس سره با علامه در زمینه های ششگانه قرآنی ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .
- **برخی از عناوین بخش اول کتاب عبارتند از:**
- سلوک علامه طباطبائی در مکتب تربیتی مرحوم قاضی قدس سره .
- روش عرفانی و آداب اخلاقی علامه طباطبائی .
- روش تفکری علامه در حکمت و فلسفه .
- جامعیت علامه در علم و عمل .
- علامه طباطبائی فلسفه ملا صدرا را نزدیکتر به واقع می یافتند .
- ملا صدرا فلسفه فکری و ذهنی را با شهود قلبی جمع کرد و هر دو را با شرع تطبیق داد .
- رویه استاد در دروس .
- بدون ورود در مباحث فلسفیه ، روایات اعتقادیّه قابل فهم نیست .
- آیات قرآن کریم و خطب امیر المؤمنین علیه السلام درباره وحدت بالصرافه ذات حق .
- تعلیقه نویسی حضرت علامه بر «بحار الأنوار» مرحوم مجلسی قدس سره ، و علت ناتمام ماندن آن .
- نحوه تدوین تفسیر «المیزان» .
- قصائد و غزلیات علامه .
- بحث کلی پیرامون پیوستگی عقل و قلب و شرع .
- علامه طباطبائی ، هم استاد در عقل بود هم در قلب و هم در شرع .
- حالات اواخر عمر علامه و کیفیت رحلت ایشان .
- تواضع علامه طباطبائی نسبت به ائمه طاهرین ، برخاسته از وجدان بود .
- علامه طباطبائی تا ابد زنده است .
- **برخی از عناوین در بخش دوم:**
- تفسیر برخی از آیات و مباحثی پیرامون قرآن کریم .

- حقیقت توحید ذات حق سبحانه و تعالی .
- بحث در حروف مقطعه قرآن .
- بحث عقلی در نفی تثلیث .
- کیفیت آفرینش انسان .
- کیفیت نزول وحی .
- کتابت وحی و عدم تحریف در قرآن .
- خلقت ملائکه .
- بحثی راجع به علم حروف ابجد و اقسام آن .
- حقیقت طیّ الأرض .
- وجود حضرت رسول صلی الله علیه وآله خود معجزه بود .
- تفسیر خطابات قرآنی که با «قل» شروع شده است .
- بحث بقاء اعیان ثابتة .
- معنی فناء فی الله از بین رفتن محدودیتها و مشاهده کردن خداوند است جمال خود را .
- رمزی از قیام حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه .
- کیفیت تأثیر دعا .
- تمام أفعال منوط به اذن و مشیت حضرت حقّ است .
- مکتب افلاطونی و نوافلاطونی .
- ۸- روح مجرد**
- این کتاب ، یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر ، حضرت حاج سید هاشم موسوی حدّاد ، از أقدم و أفضل تلامذة «اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمر الله آیه الله العظمی حاج سید علی
- قاضی طباطبائی تبریزی» قدس سرهماست .
- مباحث کتاب در دوازده بخش ، حاوی نحوه تشرّف مؤلّف به محضر حضرت حدّاد در مقدمه ، و بیان کیفیت زندگانی و حالات و سیره عملی ایشان و وضعیت شاگردانشان در ضمن سفرهای مؤلّف به عتبات عالیات می باشد .
- **منتخبی از عناوین کتاب عبارتند از :**
- وقایع بعد از فوت مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری .
- نقد و بررسی ادّعای لازم نبودن استاد در سلوک إلى الله .
- بدون استاد و مراقبه و ذکر و فکر و ریاضتهای مشروعه ، سلوک جز پنداری بیش نیست .
- حربۀ واعظان غیر متّعظ برای خردکردن عرفان ، چسباندن نام تصوّف و صوفی گری به عرفاء الهی است .
- التزام به طاعات و تجنّب از معاصی بدون توجّه به خدا ، مجوسیت محضه است .
- معانی أسرار الهیّه و روایات و ادعیّه ائمّه بدون شهود و لمس توحید قابل فهم نیست .
- جریان دیدار مرحوم مطهری با مرحوم حدّاد .
- مراد از عرفان ، فناء در ذات خداست .
- کیفیت فناء فی الله مرحوم حدّاد .
- حاج سید هاشم حدّاد برتر از ادراک مردم بود ؛ وی از جزئیّت به کلیّت عبور نموده بود .

۹- رسالۃ بدیعہ

رساله بدیعه، درسهای استدلالی در مورد فلسفه حقوق زن و جهاد و قضاوت و حکومت زن از نظر اسلام است. این رساله به زبان عربی و بعنوان تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» می باشد.

● برگزیده‌ای از عناوین کتاب:

- در نظام عالم، حق هیچ موجودی ضایع نشده است.
- اختلاف قوای ظاهری و باطنی زن و مرد قابل تشکیک نیست.
- عدالت، در رعایت ظرفیت و گنجایش و خصائص وجودی موجودات است؛ لذا تساوی غلط است.
- خداوند تحمل امور مشقت‌بار و کارهای سنگین را از دوش زن برداشته است.
- حق اولیة زن حجاب و پوشانیدن پیکر از دیدگان اجانب است؛ نه اینکه حق اولیة او برهنگی است و خدا او را محروم کرده است.
- حدود شرکت زنان در جهاد و تصدی مَناصب قضاوت و حکومت و افتاء و نمایندگی مجلس برای زنان.
- تحلیلی در بحث ولایت و حکومت.
- ولایت فقیه در «نهج البلاغه».

۱۰- ترجمه رسالۃ بدیعہ

نظر به اهمیت مباحث «رساله بدیعه» که مزین برخی اشکالات و توهّمات در باب

- یک دستور اساسی مرحوم قاضی عمل کردن به روایت «عنوان بصری» بوده است.
- مباحثی در مورد ثامن الحجج حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام:
- علت اشتهار حضرت به امام غریب.
- علت اشتهار حضرت به عَوْثُ هَذِهِ الْأُمَّةِ.
- رابطه بین زیارت آنحضرت و زیارت خانه خدا در ماه رجب.
- ردّ اتهامات بی اساس بر محیی الدین.
- تحریفات بسیاری در کتاب «فتوحات مکیه» محیی الدین به عمل آمده است.
- عرفان حافظ و مولوی، مخّ اسلام است.
- کلام حدّاد به یکی از آشنایان: تو همه‌اش مکه می‌روی، کربلا می‌روی؛ پس کی بسوی خدا می‌روی!؟
- وصول به توحید، بدون ولایت محال است.
- حاج سید هاشم حدّاد: مردم چرا مکاشفه می‌خواهند! عالم سراسرش مکاشفه است.
- بحث فقهی در جواز طواف به دور ضریح ائمه علیهم السلام.
- رساله مختصر مرحوم بید آبادی در سیر و سلوک.
- علامه امینی: کلام عرفاء بالله، ما فوق اندیشه عادی است و کتمان آن لازم.
- در شریعت اسلام فناء در غیر حضرت حق متعال ممنوع است.
- سالک به جایی می‌رسد که میان او و خواطرش سدّی عظیم کشیده می‌شود.

- نظر اسلام در مورد نوروز.
- روایات وارده در غسل و نماز و دعادر لحظه تحویل سال صحیح السند نیستند.

۱۲ - رساله حج و مناسک در رؤیت هلال

این رساله، مجموعه مکاتبات مؤلف با استادشان در علم اصول فقه، مرحوم آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی قدس سره درباره لزوم اشتراک افق در رؤیت هلال برای ثبوت اول ماه می باشد.

کتاب به زبان عربی و در قالب سه موسوعه (مجموعه علمی) از طرف مؤلف و دو پاسخ از جانب استاد، شکل گرفته است.

مؤلف در این سه موسوعه در دو محور مباحث نجومی و مباحث فقهی به نقد و بررسی فتوای استاد مبنی بر عدم لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال پرداخته و ضرورت هم افق بودن برای ثبوت اول ماه را مستدلاً عرضه داشته اند.

استاد نیز طی دو نامه (جواب به موسوعه اول و دوم) به تبیین نظریه خود و پاسخ ایرادات مؤلف مبادرت نموده و برای موسوعه سوم که جوابیه مؤلف به نامه دوم ایشان است پاسخی ارائه فرموده اند.

● اجمالی از مباحث کتاب عبارتست از:

- مقدمه در اداء تحیت و ادب نسبت به استاد و بیان علت پرداختن به نقد و بررسی فتوای ایشان.

حقوق زنان میباشد، برای استفاده عموم به فارسی نیز ترجمه و مستقلاً طبع شده است.

۱۱ - رساله نوین

اصل این رساله در جلد ششم دوره امام شناسی بمناسبت بیان مقدمات تاریخی واقعه غدیر آمده است که بواسطه اهمیت آثار تاریخ و تقویم در جامعه، استخراج و بصورت مستقل طبع گردیده است.

مباحث این رساله تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ...» و خطبه مشهور رسول خدا در منی و تفسیر آیه نسیء می باشد.

● منتخبی از مباحث کتاب:

- عدم مشروعیت تبدیل سال و ماه قمری به شمسی.

- دست اجانب در تغییر تاریخ مسلمین.

- نام ماههای باستانی شمسی مربوط به آئین زردشت است.

- فوائد سال قمری و مضار سال شمسی.

- ماههای قمری مطابق با فطرت انسان است.

- مبنای ساعت در اسلام بر غروب آفتاب است نه نیمه شب.

- فوائد ساعت غروب کوک.

- احیاء ملیت و ملی گرایی در برابر اسلام غلط است.

- برای عدم ابتلاء به نسیء چاره‌ای جز پذیرش تاریخ قمری نداریم.

- پذیرفتن فتوای استاد لازمه اش اعتقاد به مسطح بودن زمین است .

۱۳ - وظیفه فرزند مسلمان در احیای حکومت اسلام

مجموعه کتاب ، ذکر حقائق از تاریخ معاصر در زمینه تلاش خاندان پهلوی برای از بین بردن دین و فرهنگ اسلام از طرفی ، و فعالیت علماء و مراجع در جهت محو کفر و إقامة حکومت اسلام از سوی دیگر است .

مؤلف در پاسخ به مراجعات مکرر طلاب و سؤال از وظیفه خود پس از ارتحال رهبر فقید انقلاب قدس سره ، در طی شش جلسه ، بعنوان نمونه عملی وظیفه فرد مسلمان در احیاء حکومت اسلام برخی فعالیت های خود را در جهت إقامة حکومت اسلام بیان نموده اند که توسط یک نفر از فضلاء تحریر و تنظیم گردیده است .

● منتخبی از مطالب کتاب عبارتست از :

- تلاش برای تشکیل حکومت اسلام از اهم فرائض و اوجب واجبات است .

- روابط مؤلف با رهبر فقید انقلاب در لزوم تشکیل دولت اسلام .

- پیشنهادات به بنیانگذار جمهوری اسلامی در تحریر اعلامیه ها و هدایت مردم .

- نامه به رهبر فقید انقلاب قدس سره درباره پیش نویس قانون اساسی .

- تلاش برای تثبیت اصل ولایت فقیه و تعیین جایگاه قوای سه گانه .

- پانزده بحث نجومی در کیفیت ارتباطات و حرکات خورشید و زمین و ماه .

- مبحث فقهی و بیان اینکه قید «رؤیت» در روایات ، موضوعیت دارد نه طریقت ؛ بنابراین محاسبات نجومی نمی تواند ملاک عمل قرار گیرد .

- شب قدر یک زمان واحد در تمام کره زمین نیست ، بلکه در هر ناحیه از اول غروب شروع شده و تا صبح همان منطقه ادامه دارد .

- اعتناء به اختلاف افق و تأثیرات آن در جوانب مختلف زندگانی ، امری بدیهی است .

- تمام اقوام و ملل مختلفی که بر اساس تاریخ قمری عمل می کرده اند ، ملاک اول هر ماه را رؤیت هلال بعد از خروج از تحت الشعاع قرار داده اند ، و این حالت در افق های مختلف ، زمان خاص خود را دارد .

- ملاک در شروع ماه جدید ، رؤیت ماه است نه صرف خروج ماه از تحت الشعاع .

- دیدن هلال ماه در یک منطقه ، برای مناطق شرقی آن حجت نیست مگر در صورت هم افق بودن .

- اگر دیدن ماه در یک نقطه از عالم موجب ثبوت اول ماه برای همه باشد ، باید در مورد کسوف هم ملتزم به وجوب نماز آیات بر همه مردم عالم شویم !

- احکام شرعی در اجراء و عمل بر پایه مشاهدات عرفی است نه دقت های محاسباتی .

- وظیفه مجتهدین در برابر رهبر حکومت اسلام .

■ برخی از پیشنهادات اجرائی علامه مؤلف قدس سره در پیکره جامعه و حکومت اسلام، در ابتدای انقلاب چنین بیان شده است :

- ۱- وجوب اقامه نماز جمعه .
- ۲- ایجاد نیروی مقاومت ملی .
- ۳- احیاء جهاد و تعلیمات نظامی عمومی .
- ۴- لزوم ازدواج در سنّ بلوغ .
- ۵- تصحیح الگوی حجاب .
- ۶- بنای ساعت اسلامی بر اساس غروب آفتاب .
- ۷- تغییر تاریخ شمسی به قمری .
- ۸- تغییر لباس فرم ارتشیان و نظامیان برطبق الگوی لباس اسلامی .
- ۹- منع استعمال دخانیات .
- ۱۰- رایگان نمودن تحصیل و امور پزشکی .
- ۱۱- استخدام استاد از خارج بجای اعزام محصل .
- ۱۲- اعلان اذان در اوقات پنجگانه و اعلان اول ماه در هر شهر .

۱۳- تصحیح طریقه شهریه دادن به طلاب .

۱۴- ترغیب به مهر السنّه در ازدواج .

۱۵- ایجاد کارخانجات مورد نیاز در هر شهر برای خود آن شهر .

۱۶- برداشتن احتیاطات از رساله‌های عملیه و قطعی نمودن فتاوی .

۱۷- ممنوعیت تکدی و برخورد قانونی با

گدایان .

۱۴- ولایت فقیه و حکومت اسلام

دروه چهار جلدی کتاب «ولایت فقیه» بیانگر طرح و برنامه حکومت اسلام و مباحثی پیرامون ولایت فقیه، متّخذ از قرآن کریم و احادیث معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مخصوصاً از نهج البلاغه و روایات حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که در ضمن ۴۸ درس بیان شده و توسط دو تن از فضلاء جمع‌آوری و تنظیم گردیده است .

در این دوره مطالبی همچون: دلایل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن، حقیقت ولایت امام و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود و ثغور آن، و نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث فقهی و علمی، و شواهد تاریخی و اجتماعی مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است .

● منتخبی از مباحث این مجموعه عبارتست

از:

- حقیقت ولایت، بر طرف شدن کلیّه حجابها بین بنده و خداست .

- ولیّ خدا، تجلّی تمام‌نمای خداوند است؛ لذا ولایت و امر و نهی او عین ولایت خداست .

- ولایت عین عبودیت و تسلیم است، نه

اظهار نظر در برابر حقّ .

- أدلّه ولایت فقیه جامع الشرائط :
- ۱ - آیه ۴۳ سوره مریم : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ...
 - ۲ - حدیث کمیل از امیرالمؤمنین علیه السلام که قوی ترین دلیل ولایت فقیه است .
 - ۳ - نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر .
 - ۴ - روایت وارده از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سید الشهداء علیهما السلام در «تحف العقول» .
 - ۵ - مقبوله عمر بن حنظله .
 - ۶ - دو روایت از ابی خدیجه .
 - ۷ - روایت وارده در «احتجاج» طبرسی .
 - ۸ - دلیل قطعی عقلی .
- در ولّی فقیه باید علم ظاهر و علم باطن با هم جمع باشد .
- حاکم باید از خود گذشته و به خدا پیوسته باشد .
- أعلم مردم که متکی به نور باطنی و هدایت الهی است ، باید حاکم مردم باشد .
- ملاک أعلمیّت ، أعلمیّت به قرآن است .
- علمائی که متّصف به مضامین حدیث کمیل نباشند ، غاصب مقام ولایتند .
- از شرائط ولّی فقیه ، مرد بودن و مسلمان بودن و سکونت در دارالاسلام است .
- تشخیص فقیه جامع الشرائط به نظر اهل خبره است ، نه رأی اکثریّت مردم .
- اهل خبره بطور طبیعی و با علم وجدانی قابل شناسائی هستند .
- وظیفه اولیّه ولّی فقیه : اقامه نماز ، اخذ زکوة ، امر به معروف و نهی از منکر ، و اقامه عدل و حفظ حقوق است .
- معنی ولایت ، انشاء حکم حتّی در موارد جزئیّه است .
- راه کشف جرائم و تخلّفات در حکومت اسلام .
- وجوب هجرت تمام مسلمین جهان به دارالاسلام .
- بحث در قیام قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف .
- أوامر والی در صورت علم به خلاف ، حجّت نیست .
- «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» مربوط به عقیده است نه تبعیّت از قانون اسلام در ظاهر .
- مؤلف در این درسها در موارد متعدّد و به میزان زیادی به سیره عملی و روایات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و غیر آن ، استناد و استشهاد نموده اند که از آن جمله است :
- کلام حضرت در حکمت ۱۴۷ «نهج البلاغه» به کمیل ، قوی ترین دلیل ولایت فقیه است .
- عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت بر ولایت فقیه حتّی أعلمیّت او دارد .
- مأموریت امیرالمؤمنین در کشف حقیقت و رفع تهمت از ماریه قبطیه .

- امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به کشتن حرقوص ، و تمرّد شیخین و اطاعت امیر المؤمنین علیه السّلام .
- وصیّت امیر المؤمنین علیه السّلام در مورد نحوه رفتار با قاتل آن حضرت .
- رویّه امیر المؤمنین علیه السّلام در کارها ، قدم برداشتن بر مَرْحُوق بود .
- جنگهای امیر المؤمنین علیه السّلام بر اساس عدالت ، و وجوب رفع ظلم و تجاوز ، و برقراری دولت اسلام بود .
- سفارشات امیر المؤمنین علیه السّلام در صفّین درباره برخورد با دشمن .
- علّت امتناع حضرت از قبول بیعت مردم پس از عثمان و خطبه‌ای که در این زمینه ایراد فرمودند .
- روایت امیر المؤمنین علیه السّلام حدیث : ما وَلّتُ أُمَّةً أَمْرَهَا ... را از رسول خدا .
- حدیث «نهج البلاغه» : إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ ...
- روایت امیر المؤمنین از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا : اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي .
- خطبه «نهج البلاغه» : وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمُخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ ...
- خطبه ۱۲۹ «نهج البلاغه» در شرائط حاکم اسلام .
- استفاده شرط ذکوریت ولیّ فقیه از خطبه ۷۸ «نهج البلاغه» .
- دلالت نامه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به مالک بر انحصار تعیین قاضی به نظر حاکم .
- «نهج البلاغه» : و الامامة نظاماً للأمة ، و الطاعة تعظيماً للإمامة .
- خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام در ذی قار در بیان علّت بعثت پیامبر .
- فقیه حاکم شرع باید پیوسته نامه امیر المؤمنین علیه السّلام به مالک را مطالعه و طبق آن رفتار کند .
- خطبه ۲۱۴ و خطبه ۳۴ «نهج البلاغه» درباره حقّ والی بر رعیت و حقّ رعیت بر والی .
- قسمتهائی از رساله ۳۱ «نهج البلاغه» : وصیّت حضرت به فرزندش امام حسن مجتبی در صفّین .
- امیر المؤمنین علیه السّلام میزان حقّ را به إعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ می‌داند .
- کلمات هشگانه امیر المؤمنین علیه السّلام درباره قوام عالم به عدل از «مطالب السّؤل» .
- استفاده بسیاری از شرائط و مناصب و وظائف والی از نامه حضرت به مالک اشتر .
- روایت وارده از امیر المؤمنین علیه السّلام در لزوم رسیدگی والی به رعیت قبل از بروز فقر .
- استفاده سه محکمه بدوی ، استیناف و تمییز از نامه حضرت به مالک .
- حکومت امیر المؤمنین علیه السّلام نمی‌تواند روی پایه مصالح سیاسی بدون حقّ قرار گیرد .

- حضرت به خوارج، آزادی در عقیده دادند، و نبرد با آنها در شرایط تعدی و خونریزی آنان تحقق یافت.

۱۵- نور ملکوت قرآن

این دوره چهار جلدی قسمت اول از دوره انوار ملکوت شامل: نور ملکوت قرآن، نور ملکوت مسجد، نور ملکوت نماز، نور ملکوت روزه و نور ملکوت دعا می‌باشد.

● علامه مؤلف قدس سره در دوره نور ملکوت قرآن به تبیین و اثبات مسائل ذیل پرداخته‌اند:

- قرآن، کتاب و برنامه‌ای است که بشریت را در استوارترین و سهل‌ترین و پرثمرترین و نزدیکترین راهها به سعادت می‌رساند.

- قرآن برنامه اداره امور مردم و عبور از دنیا بسوی آخرت است.

- منطق قرآن ارائه توحید خالص در جمیع شؤون ظاهری و باطنی است.

- قرآن، تمام عالم مادی را با عوالم ملکوت مربوط و در تأثیر و تأثر می‌داند.

- راه صحیح در زندگی، جمع بین ظاهر و باطن و ارتباط ملک و ملکوت در امور است.

- افق علوم قرآن، در عالم تجرد و کلیت و احاطه بر ازل و ابد است؛ و این سرّ ابدیت قرآن است.

- حقیقت قرآن همان انسانی است که به ولایت رسیده و بین او و پروردگار حجابی نمانده

است.

- بر هر فرد مسلمان لازم است برای رسیدن به حقیقت قرآن، خود را با تهذیب نفس به مرحله ادراک مجردات و کلیات برساند.

- قرآن بواسطه اتصال به عالم لایتناهی الهی، جامع حقائق توحید و ولایت و معاد است.

- قرآن بدلیل وسعت دید خود که تا ابد را در بر گرفته است، قابل نسخ نیست.

- نمونه‌هایی از سیر قرآن در آیات آفاقی و انفسی.

- ثمره قرآن تربیت انسان کامل است.

- زبان اسلام عربی است و همه مسلمین جهان باید به عربی تکلم و نگارش نمایند.

- هیچ کتابی بمانند قرآن قاطعیت در بیان ندارد.

■ در مجموعه این دوره، موارد مذکور در زیر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است:

۱- فرضیه تکامل داروین.

۲- کتاب «خلقت انسان».

۳- کتاب «تکامل در قرآن».

۴- کتاب «راه طی شده».

۵- مقاله «قبض و بسط تئوریک شریعت» دکتر سروش.

۶- عملکرد سید جمال الدین اسدآبادی.

۷- هویت دکتر شریعتی.

۸- شاهنامه و فردوسی.

۹- فعالیت‌های فروغی - علی دشتی - سعید نفیسی.

۱۰- سند تورات و انجیل فعلی.

برخی مطالب و شواهد صد در صد غلط استفاده نموده است .

۶- افق علمی دین ، سیطره بر ملکوت دارد و افق علوم تجربی محصور در ماده است ؛ لذا تجربه نمی تواند مفسر همه جانبه دین باشد .
۷- ملاک درست و غلط در فهم ، برهانی بودن مطلب است لذا مطالب غیر برهانی ، توهّمات است نه مرتبه ای از فهم .

۸- اتکاء انسان به عقل است و عقل یقین خود را با احتمالات و شکها زائل نمی کند .
۹- صحّت مقدمات برهان بر اساس عقل مستقل از علوم حصولی است ؛ لذا نسبی و متغیر نیست .

۱۰- فرضیه ها و تئوریه ها تا برهانی نشوند ارزش معرفتی نداشته نتیجه فلسفی نمی دهند .

■ از آنجائی که صاحب مقاله در لابلائی مطالب خود صرفاً با سؤال و استفهام ، محکّماتی از معارف دین را مورد تردید قرار داده است ، علامه مؤلف قدس سره در ضمن مباحث کتاب به تحکیم این معارف و ابطال تردیدهای وارده در احکام الهی پرداخته اند .

نمونه هائی از موارد فوق عبارتند از :
اثبات وجود فرشتگان - اُصالت و صحّت فلسفه اسلام - پیشگامی اسلام در علوم تجربی - تعیین مطلوب واقعی در علم آموزی - صحّت و صدق مجازات قرآن - اثبات وجود جنّ و شیطان - ارتباط علل مادی با ملکوت - تشریح بحث فطرت و ملاکات فطری - تلازم بین

۱۱- سخنان دکتر سعادت در نقد انجیل برنابا .
۱۲- روش تفسیری مرحوم طالقانی و صاحب «المنار» .

۱۶- تخریج کرمیت البربط و قبض تئوریک شریعت

این کتاب بخشی از جلد دوم دوره نور ملکوت قرآن است که به نقد و بررسی برخی انحرافات و کج فهمی ها از قرآن پرداخته ؛ و از آنجائی که نحوه تفکر صاحب مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت ، موجب إسقاط قرآن از حجّیت و تردید در ابدیت و غیر قابل نسخ بودن آن است ، علامه مؤلف قدس سره این مقاله را در ضمن ده إشکال با جهت گیری قرآنی ، نقد و تحلیل نموده و سپس بصورت مستقل به دست طبع سپرده اند .

● اشکالات دهگانه مؤلف به شرح ذیل است:

۱- الفاظ برای معانی عامّ و کلی وضع شده اند ؛ لذا فهم ظهورات قرآن و روایات متّکی به نتایج علوم تجربی نیست .

۲- الهیات بر اساس برهان بنا شده و علوم تجربی بر اساس استقراء ؛ بنابراین تغییرات در تجربیات در الهیات تأثیر ندارد .

۳- فرضیه مقاله بسط و قبض ، در عمل قابلیت اجرائی ندارد ؛ لذا تخیلی بیش نیست .

۴- اشکالات صاحب مقاله بر وضعیّت تفکر دینی ، برخاسته از تأثیرات مذهب تحریف شده مسیحیت بر جوامع است .

۵- صاحب مقاله برای اثبات فرضیه خود از

«نور ملکوت قرآن» است که به جهت تأثیر حیاتی مباحث آن در سلامت جامعه و خانواده، به نام «رساله نکاحیه» استخراج، و بواسطه هجوم طرح کاهش جمعیت در همان زمان، علامه مؤلف قدس سره اقدام به نوشتن تزییلاتی بر این رساله نمودند که بصورت مستقل طبع گردید.

■ منتخبی از مباحث کتاب:

- خداوند گنجایش زمین برای زندگان و مردگان را تضمین فرموده است.
- ترغیب اسلام به تکثیر اولاد.
- مشکل اصلی در جوامع، عدم توازن جمعیت و توزیع نادرست امکانات است؛ نه افزایش جمعیت.
- مخفی نمودن عواقب وخیم بستن لوله‌ها در زن و مرد.
- سیاست کنترل جمعیت برای به بازار کشاندن زنان و تضييع عمر آنان است.
- مشکلات مردم از سیاستهای غرب است؛ اما غریبها وانمود می‌کنند که از اقتصاد کشورهای اسلامی است.
- کاهش جمعیت و تجزیه کشورها کارآمدترین سیاست قدرتهای سلطه‌گر است.
- عدم رجوع به رأی فقهاء و مراجع ذی صلاح در اجرا کردن این طرح.
- توصیه پیامبر به ازدیاد نسل، در زمان رفاه مسلمین نبود.
- اختلاط پسران و دختران در دانشگاهها

«هست» و «باید» - ابطال فرضیه تکامل - حرمت قطعی زنا و لواط و شرابخواری و ربا. * علامه مؤلف قدس سره در پایان کتاب، سرّ تفکر و عملکرد این قبیل افراد را تلاش برای وصول به فرهنگ و آرزوهای دلپسند خود دانسته و اساسی‌ترین ابزار آنان را تحریف و تغییر در مفاهیم، بدون دست زدن به قالب ظاهری ذکر می‌نمایند.

(۱) این اسم بعداً توسط نویسنده مقاله به «قبض و بسط» تغییر یافته است.

۱۷- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت؛ ضربه‌ای پیکر مسلمین

پشتوانه یک مملکت، نیروی انسانی و قوای علمی و عملی آحاد آن ملت است و صنعت زائیده این نیرو است. لذا تضعیف نیروی انسانی بوسیله کاهش جمعیت، زمینه‌های رشد و توسعه را رو به افول خواهد برد. بالا بردن کیفیت نیز جز با ثروت هنگفت یا فراوانی نیروی کار ارزان بدست نخواهد آمد. بنابراین کاهش جمعیت در ممالک اسلامی اثری جز انهدام امت و ملت و مملکت اسلام نخواهد داشت.

● کتاب «کاهش جمعیت، ضربه‌ای

سهمگین بر پیکر مسلمین» در ضمن سیزده

فصل به ریشه‌یابی فکری و عملی طرح کاهش جمعیت پرداخته و جوانب مختلف جسمی و روحی، تجربی و فلسفی آنرا نقد و بررسی نموده است.

اصل این رساله قسمتی از جلد اول از دوره

● **اجمالی از مفاد این نامه به شرح زیر است:**

- در فلسفه توحیدی اسلام، حکم و قانون و قضاء از عالم کلیت و تجرد که در قلب ولی خداست، تدریجاً گسترش یافته و اقشار مردم را در بر می‌گیرد.

- در فلسفه‌های مادی و قوانین غربی است که مراکز تصمیم‌گیری از کثرت و افکار عامه مردم گرچه در نهایت ضعف باشند، شروع می‌شود.
- قالب حکومت در اسلام بر اساس رأی‌گیری و اکثریت نیست؛ بلکه متکی بر تشخیص اهل خبره برای یافتن افضل و أعلم و خدائی‌ترین مردم است.

- تجربه مشروطه برای ما بس است.
- ریاست در حکومت اسلام اختصاص به ولی فقیه دارد و ایجاد کانون‌هایی بنام ریاست جمهوری، مجلس قانونگذاری و قوه قضائیه فقط برای اجرای دستورات ولی فقیه باید باشد.

- قانون اساسی اسلام، قرآن و سنت است و قانون اساسی تنها نقش تبیین و توضیح دارد.

- وظیفه مجلس شوری، کارشناسی و تحقیق و مشورت و نتیجه را در اختیار حاکم اسلام قرار دادن است نه قانونگذاری؛ و در صورت تحقق این امر، لزوم کانونی به نام شورای نگهبان نیز منتفی است.

- نظام اسلامی، نظامی است توحیدی بر پایه فرهنگ اصیل و پویا و انقلابی اسلام که بر اساس نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت بنا

موجب تشتت افکار و در نتیجه ضعف علمی آنان خواهد شد.

- آمریکا برای قطع نسل سرخپوستان، زنان آنها را عقیم نمود.

- استیضاح مدیر و برنامه‌ریز طرح تحدید جمعیت در پنج سؤال.

- ریشه این طرح در فلسفه مالتوس انگلیسی است.

- تشویق کشاورزان به مصرف و تجمل، هدم زراعت است.

- استعمار با توسعه ورزش، مردم را از اولویتهای اساسی زندگانی منصرف می‌نماید.

- فقیه نمی‌تواند تشخیص مضرّات بستن لوله‌ها و داروها و لوازم جلوگیری را بعهده عوام بگذارد.

- تفکر کاهش جمعیت با روح ایمان و فلسفه اسلام ضدیت کامل دارد.

۱۸ - نامه نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

پس از انتشار پیش‌نویس قانون اساسی در طلعه انقلاب اسلامی و دستور رهبر فقید انقلاب قدس سره مبنی بر اظهار نظر علماء و اندیشمندان نسبت به مفاد این پیش‌نویس، علامه مؤلف قدس سره نامه‌ای مشروح که حاوی نقد و تحلیل مندرجات این پیش‌نویس بود برای بنیانگذار جمهوری اسلامی و مجلس خبرگان و علماء شهرها ارسال نمودند.

اذهان را از لمعات أنوار حسین علیه السلام روشن کند و این میراث پرمایه را به نسل بعد انتقال دهد.

● **منتخبی از مطالب کتاب عبارتست از:**

- بیان هدف خلقت مردم و بیان راه رسیدن به معرفه الله .
- وصیت حضرت به برادرشان محمد بن حنفیه .
- خطبه حضرت در ترغیب به معروف و رفع حوائج بندگان خدا .
- موعظه به مرد عاصی .
- بیان خیر دنیا و آخرت .
- خطبه حضرت در منی و اتمام حجت نسبت به ولایت اهل بیت .
- فرمایش حضرت در هنگام خروج از مکه بسوی کربلا .
- گفتار حضرت در وقت ممانعت حر بن یزید ریاحی .
- سخنان حضرت در شب و روز عاشورا .
- بیان مقتل و وقایع روز عاشورا .

۲۰ - **هدیه غدیریہ: دو نامه سیماه و سپید**

این جزوه حاوی دو نامه‌ای است که میان حاکم سنّی مذهب بخارا و حاکم شیعه خراسان در دو قرن پیش ردّ و بدل گردیده است .

در سنه ۱۲۰۲ قمری از والی ماوراءالنهر (أمیر معصوم بیک بن دانیال) نامه‌ای به حاکم

شده و وظیفه آن اجرای احکام اسلام است .
- موادّ و کیفیت آموزش در حکومت اسلام بر اساس دستورات اسلام تبیین و اعمال می‌شوند .

- خانواده ، واحد بنیادی جامعه در حکومت اسلام است و مدیریت خانواده بر عهده مرد است .

- دولت اسلام طریق استفاده از سرمایه را فقط از راههای شرعی مولّد می‌داند .

- اعمال قوه قضائیه بایستی توسط مجتهدین جامع الشرائط که از طرف حاکم منصوب می‌شوند به انجام برسد ، و نیز هر مجتهد جامع الشرائطی در هر نقطه مرجع رسمی تظلمات است .

- تشکیل احزاب و اصناف و تشکّل های ادیان رسمی آزاد است مشروط به عدم نقض اصول حکومت اسلام .

- حاکم و قاضی بایستی مرد باشد .
- تجدید نظر در قانون قرآنی و اصول حکومت اسلام معنی ندارد .

۱۹ - **لمعات کهن**

این کتاب حاوی برخی از خُطَب و مواعظ حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که با ذکر مدارک از کتب معتبره نقل گردیده و فقط به ترجمه آنها اکتفا شده است ، تا بواسطه ایجاز و اختصار قابل آن باشد که در محافل و مجالس نوشته شده ، در منظر مردم قرار گیرد و

قدّس سرّه عین هر دو نامه را به زیور طبع
آراسته و با مقدمه و تزییلی به اخوان مؤمنین
و طلاب پی‌گیر معارف اهل یقین و علماء
عاملین اهداء نموده‌اند.

احوالات و تاریخ امیر خراسان و امیر بخارا و
نگارنده نامه امیر خراسان مشروحاً در مقدمه
کتاب بیان گردیده‌است.

نامه امیر بخارا در چهار صفحه و پاسخ نامه در
چهل و دو صفحه صورت گرفته است.

* * *

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و
معارف اسلام به طبع رسیده است.

همچنین اکثر کتابها تحت اشراف این مؤسسه به عربی نیز ترجمه و توسط دار المحجّة البيضاء -
بیروت طبع شده است.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

خراسان (امیر محمد خان) ارسال می‌شود که
مشحون از تهمت‌ها و ناسزاها و تهدیدهاست.
امیر خراسان از مولی محمد رفیع بن عبد
الواحد طبسی که از علماء و أفاضل آن عصر
بوده می‌خواهد که پاسخ استواری را انشاء
نماید.

بجهت منطوق متین و انشاء دلنشین مکتوب
خراسان و خطّ زیبا و نمکین ناسخ آن که از
بدایع تحریر به شمار می‌رود، علامه مؤلف

مواضع الهی در کتاب اقدس نفس هیولانی و مستعدانسان را حرکت میدهد، و با سیر در راه
تربیت و تعلیم، تمام استعدادها را فعلیت میدهد. در دایمی کائنات و متراکم در نفوس را علاج میکند؛
و بر روی رنجهما و جراحات غیر قابل علاج هر جسم می نهد و شفای بخشد. رحمت خاصه و
رحمت باطن را می گسترده و عمومیت میدهد.

از صفحه ۲۷۵ کتاب

اینم مباحث این مجلد:

- ۱- منطق قرآن، توحید خالص در جمیع شؤون است
- ۲- لزوم بازگشت به قرآن و احکام آن
- ۳- تأثیر قرآن در سیر نفوس مؤمنین در مدارج روحی و کمالات نفسانی
- ۴- آداب و آثار تلاوت قرآن و لزوم تدریس آن
- ۵- ثمره قرآن، تربیت انسان کامل است

تقدیم
نور مؤمنین قرآن